

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دوره علوم و معارف اسلام  
۲

هوایلم

جلد نهم

از قسمت

# امام شناسی

(غدیر: ۴- احتجاج ها به حدیث غدیر- عید غدیر)

تألیف

حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس الله نفسه الزکیة

حسینی طهرانی ، سید محمد حسین ، ۱۳۴۵ - ۱۴۱۶ ق .

امام شناسی / تألیف سید محمد حسین حسینی طهرانی . - مشهد :

علامه طباطبائی ، ۱۴۱۹ ق .

۱۸ ج . - (دوره علوم و معارف اسلام : ۲)

کتابنامه بصورت زیر نویس .

۱. امامت . الف . عنوان . ب . فروست .

۲۹۷/۴۵

BP۲۲۳

ISBN SET 964 - 6533 - 02 - 7

شابک دوره معمولی ۷-۰۲-۶۵۳۳-۹۶۴

ISBN SET 964 - 6533 - 07 - 8

شابک دوره زرکوب ۸-۰۷-۶۵۳۳-۹۶۴

ISBN 964 - 6533 - 49 - 3

شابک معمولی ۳-۴۹-۶۵۳۳-۹۶۴

ISBN 964 - 6533 - 59 - 0

شابک زرکوب ۰-۵۹-۶۵۳۳-۹۶۴

دوره علوم و معارف اسلام (۲)

امام شناسی

جلد نهم

تألیف : حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

طبع دوم : ربیع الثانی ۱۴۱۹ هجری قمری

تعداد : ۱۵۰۰ نسخه

چاپ و صحافی : چاپخانه دانشگاه مشهد

ناشر : انتشارات علامه طباطبائی ، مشهد مقدس ، خیابان خسروی نو ، بازار سرشور

مقابل حسینیّه اصفهانیه ، تلفن : ۲۴۷۶۵ ، صندوق پستی ۶۱۴۹ - ۹۱۳۷۵

قیمت : با جلد معمولی تومان ، با جلد زرکوب تومان

این کتاب تحت إشراف «مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام»

از تألیفات حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

بطبع رسیده و کلیه حقوق آن محفوظ و مخصوص این مؤسسه می باشد .

انتشارات علامه طباطبائی

• ۸۵ • تومان



هو العزیز

## امام شناسی

بحث های تفسیری فلسفی درائی تاریخی اجتماعی

در باره امامت و ولایت بطریق

در باره امامت و ولایت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب

و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین بالخصوص

درس های علمی استدلالی فخذ از قرآن کریم

در روایات وارده از خاصه و عامه و اجابت حل و فتوی

پیرامون ولایت

مؤلفه الحقیق:

سید محمد حسین حسینی طهرانی

عفی عنده

هُوَ الْعَلِيمُ

دوره علوم و معارف اسلام

جلد نهم

از قسمت

آماشناسی

شامل مطالب :

- ۱ - استدلال‌ها و استشهادهای حدیث‌نخدییر (حدیث ولایت)
- ۲ - شان نزول آیه سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ مُّاتٍ؛ وَآيَةٌ لِّمَن كَانَ عَدُوًّا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهَا أَنكَرَتْ لِمَن كَانَ عَدُوًّا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ
- ۳ - عید نخدییر، عید نزول اسلام و روز تهنیت است.
- ۴ - عمامه بستن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، بر سر امیرالمؤمنین علیه السلام در روز عید نخدییر.

درس صد و بیست و یکم تا  
درس صد و سی و نهم



فہرست





### أهم مطالب و عناوين برگزیده

جلد نهم امام شناسی (غدیر : ۴ - احتجاج ها به حدیث غدیر - عید غدیر)

- ۱ - احتجاج ها و استشهادها به حدیث غدیر (حدیث ولایت)
- ۲ - مجلس پر اهمیت مأمون با علمای عامه درباره ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۳ - نزول آیه سَأَلْ سَأَلْ ... درباره منکر حدیث غدیر
- ۴ - نزاع شیعه با عامه در اصول شریعت است
- ۵ - پاسخ به إشکالات ابن تیمیّه در شأن نزول آیه سَأَلْ سَأَلْ ...
- ۶ - عید غدیر اعظم و اشرف اعیاد اسلام و روز نزول همه خیرات و برکات و روز تهنیت است
- ۷ - معنای عید در لغت و در اصطلاح مردم
- ۸ - روز غدیر در نزد رسول خدا و جمیع امامان ، عید است و ائمه شیعه و شیعیان آنرا زنده نگه می دارند
- ۹ - تهنیت و بیعت شیخین با امیرالمؤمنین علیه السلام به ولایت و امامت
- ۱۰ - روایات وارده در افضلیت عید غدیر و اعمال آن
- ۱۱ - عمامه بستن رسول خدا بر سر امیرالمؤمنین علیهما الصلوة والسلام در روز عید غدیر
- ۱۲ - بهترین لباس آنستکه انسان را از خدا به غیر خدا مشغول نکند
- ۱۳ - تأسی به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در همه جهات - و منجمله در لباس - موجب نجات ، و تقلید از کفار موجب خواری و ذلت است
- ۱۴ - روایات وارده در فضیلتها و آثار عمامه بر سر بستن و اینکه عمامه ، تاج عزت است

## فهرست امام شناسی جلد (۹)

درس صد و بیست و یکم تا صد و بیست و هفتم

۹ - ۱۲۰

استدلال‌ها و استشهادها به حدیث غدیر (حدیث ولایت)

شامل مطالب:

- ۱۰ اشعار ابن مکی نبلی مؤدب در وصف امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۴ اشعار مهیار دیلمی درباره بیعت غدیر
- ۱۶ احتجاج‌ها به حدیث غدیر در برابر منکران و اعتراف ایشان
- ۱۸ احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام به حدیث غدیر در نزد ابوبکر
- ۲۲ احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام به حدیث غدیر در روز شوری
- ۲۸ روایت یوسف بن حاتم شامی در احتجاج به حدیث غدیر در شوری
- ۳۲ احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام به حدیث غدیر در مسجد رسول الله
- ۳۶ احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام و بیان کیفیت خطبه رسول خدا حدیث غدیر را
- ۳۸ احتجاج به حدیث غدیر و اقرار صحابه در زمان عثمان
- ۴۲ احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام به حدیث غدیر در رجب کوفه
- ۴۴ نام اصحاب رسول خدا که در رجب شهادت به حدیث غدیر دادند
- ۴۶ تعداد گواهان حدیث غدیر در رجب
- ۴۸ روایت «فرائد السمطين» در احتجاج به حدیث غدیر در رجب
- ۵۰ روایات احمد حنبل در احتجاج به حدیث غدیر در رجب
- ۵۲ روایات نسائی در احتجاج به حدیث غدیر در رجب
- ۵۴ روایات ابن اثیر در «أشُد الغابة» درباره احتجاج به حدیث غدیر در رجب
- ۵۶ روایت ابو نعیم اصفهانی در «حلیة الاولیاء» درباره احتجاج به حدیث غدیر
- ۵۸ روایت خطیب خوارزم و بیان معنی مناشده
- ۶۰ احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام به حدیث غدیر در واقعه جمل

- منصرف شدن زبیر از جنگ و کشته شدن او غیلهٔ  
 ۶۴ استشهد ابو اُتوب انصاری و همراهان او به حدیث غدیر  
 ۶۶ استشهد دوازده نفر از صحابه نزد امیرالمؤمنین علیه السلام به حدیث غدیر  
 ۶۸ نامهٔ معاویه به همراهی ابوهریره و ابو دردآء به امیرالمؤمنین در صفین  
 ۷۰ پاسخ های امیرالمؤمنین علیه السلام به سؤال های معاویه  
 ۷۴ گواهی پیک های معاویه به انصاف امیرالمؤمنین علیه السلام  
 ۷۵ استشهد امیرالمؤمنین علیه السلام به حدیث غدیر در صفین  
 ۸۰ احتجاج فاطمه زهرا سلام الله علیها و حضرت امام حسن به حدیث غدیر  
 ۸۲ احتجاج سیدالشهداء علیه السلام در منی به حدیث غدیر  
 ۸۴ احتجاج عبدالله بن جعفر با معاویه به حدیث غدیر  
 ۸۸ احتجاج و استدلال عبدالله بن جعفر که اکثریت مردم در جهالتند  
 ۹۲ احتجاج اصبح بن نباته در حضور معاویه به حدیث غدیر  
 ۹۴ احتجاج دارمیة حجونیة به حدیث غدیر در برابر معاویه  
 ۹۶ مجلس پر اهمیت مأمون با علمای عامه دربارهٔ ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام  
 ۹۸ احتجاج مأمون به اینکه علی علیه السلام افضل افراد اُمت است  
 ۱۰۲ احتجاج مأمون در افضلیت علی علیه السلام به سوره هل اُتی  
 ۱۰۶ استدلال مأمون بر اینکه مصاحبت در غار موجب فضیلت نیست  
 ۱۰۸ احتجاج مأمون به خوابیدن امیرالمؤمنین در فراش رسول خدا و به حدیث غدیر  
 ۱۱۲ استدلال مأمون به حدیث منزله برای خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام  
 ۱۱۴ دستور مأمون به ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام  
 ۱۱۶ پاسخ مأمون به نامهٔ بنی عباس و استشهد به حدیث غدیر  
 ۱۱۸ اشعار صاحب بن عبّاد در توسّل به حضرات معصومین علیهم السلام  
 ۱۲۰ درس صدوبیست و هشتم تا صدوسی ام  
 نزول آیهٔ سَأَلَ سَائِلٌ، دربارهٔ منکر حدیث غدیر  
 ۱۸۵ - ۱۲۳ شامل مطالب  
 ۱۲۴ اشعار ابو العلی و ابو الفرج در ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام  
 ۱۲۶ اشعار ابن رومی دربارهٔ حدیث غدیر  
 ۱۲۸ روایت ثعلبی در تفسیر «کشف و بیان» در شأن نزول آیهٔ سَأَلَ سَائِلٌ  
 ۱۳۰ روایت ابو الفتح رازی و کلمات شیرین و مسجع او در ولایت  
 ۱۳۲ اشعار عنوی و روایت ابو القاسم حسکانی در آیهٔ سَأَلَ سَائِلٌ  
 ۱۳۴ گفتار ابو السعود در شأن نزول آیهٔ سَأَلَ سَائِلٌ

- ۱۳۸ ابن تیمیّه، واقعه نزول عذاب را انکار دارد
- ۱۴۰ در علوم نادره دهر: علامه حلی رضوان الله علیه
- ۱۴۲ همت و کوشش علامه حلی، در تشیید مذهب شیعه
- ۱۴۶ حسد ابن تیمیّه، بر علامه حلی رضوان الله علیه
- ۱۴۸ نزاع شیعه با عامه، در اصول شریعت است
- ۱۵۰ عامه با علم و وجدان، پیروی از خلفاء جور می‌کنند
- ۱۵۲ اعیان علماء عامه، آیه سأل سائل را در باره منکر علی آورده‌اند
- ۱۵۴ ابطح، اختصاص به مکه ندارد
- ۱۵۶ بیان اهل لغت در ابطح که هر مکان مسیل گسترده باشن و زقل است
- ۱۶۰ ابن تیمیّه در معنای ابطح، اعمال غرض کرده است
- ۱۶۲ ممکن است آیات اول سوره معارج، مدنیّه باشد
- ۱۶۴ آیه: واذ قالوا اللهم نمی‌تواند گفتاریک بت پرست باشد
- ۱۶۶ در صورت تداوم مخالفت، بر قوم پیغمبر نیز مانند اقوام قبل عذاب نازل می‌شد
- ۱۶۸ دستور رسول خدا به قتل صبر برای سه تن از اسرای جنگ بدر
- ۱۷۰ نفرین پیامبر در باره دو پسر ابولهب
- ۱۷۴ قیاس قضیه حارث با اصحاب فیل، مع الفارق است
- ۱۷۶ عامه و اهل سنت، وهابی‌ها را لعنت می‌کنند
- ۱۷۸ تمام کتب رجال و تراجم، عُشری از اسامی صحابه را نیاورده‌اند
- ۱۸۰ صحابه پیامبر از یکصد هزار تن بیشتر بوده‌اند
- ۱۸۲ اشکال به شیخ محمد عبده در بازگو کردن اشکالات ابن تیمیّه
- درس صدوسی و یکم تا صدوسی و چهارم**
- عید غدیر، عید بزرگ اسلام، و روز تهنیت است**
- شامل مطالب:**
- ۱۹۰ روز غدیر ختم، روز عید است
- ۱۹۴ خطبه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در فضیلت غدیر
- ۱۹۸ آیات بشتوی گزیدی، در باره عید غدیر
- ۲۰۰ معنای عید در لغت و در اصطلاح مردم
- ۲۰۲ سید ابن طاوس (ره) روز بلوغ فرزند خود را عید می‌گیرد
- ۲۰۴ معنای عید فطر و عید قربان
- ۲۰۶ عید غدیر، افضل اعیاد است
- ۲۰۸ ائمه شیعه و شیعیان، عید غدیر را زنده نگه میدارند

۲۱۰	عید غدیر، در نزد سائر مسلمین از عامه
۲۱۲	شاهان باید به عوض تاجگذاری، عید غدیر را عید کنند
۲۱۴	مصافحه و بیعت با مردم با امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر
۲۱۶	بیعت ابوبکر و عمر با امیرالمؤمنین علیه السلام به ولایت
۲۱۸	تهنیت و تسلیم شیخین با امیرالمؤمنین علیه السلام به ولایت
۲۲۰	تهنیت عمر به امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر خم
۲۲۲	عمر و ابوبکر معنای ولایت را همان امامت فهمیده‌اند و لیکن از این حقیقت عدول کرده‌اند
۲۲۴	تحلیل شیعه از یکایک عمل صحابه
۲۲۶	بحث سید ابن طاوس، با فقیه سنی مذهب در حرم کاظمین علیهما السلام
۲۳۰	بیان سید ابن طاوس در موارد مختلفی که صحابه مخالفت رسول الله کرده‌اند
۲۳۲	توبه فقیه سنی از متابعت خلفاء و رجوع به امامت ائمه علیهم السلام
۲۳۴	بیان ابن طاوس در علت افضلیت عید غدیر بر سایر اعیاد
۲۳۶	خطبه ابوالهیثم ابن تیهان در علت حسد قریش با امیرالمؤمنین علیه السلام
۲۳۸	روز غدیر در نزد حضرت رسول الله و جمیع امامان علیهم السلام عید است
۲۴۰	روایات وارده در افضلیت عید غدیر
۲۴۲	ثواب عمل خیر در روز غدیر معادل ثواب هشتاد ماه است
۲۴۴	عید غدیر، روز نزول جمیع خیرات و برکات است
۲۴۶	امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام، مجموعه اسلام است
۲۵۰	عظمت روز غدیر، و ثواب روزه در آن عید
۲۵۲	روایت جمیری در عظمت عید غدیر، و نماز وارد در آن
۲۵۴	نماز و دعای وارد در روز عید غدیر
۲۵۶	دعا و روزه زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام در عید غدیر
۲۵۸	زیارت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر
۲۶۰	ثواب افطار دادن، در روز عید غدیر
۲۶۲	دَهبی و ابن کثیر، ثواب روزه عید غدیر را منکرند
۲۶۴	فتاوی و قضاوت‌های عامه چون برای حفظ مذهب خودشان است حجت نیست
۲۶۶	تمام ثواب‌ها و پاداش‌ها، تفضل و احسان است
۲۶۸	حدیث قدسی در آثار نوافل
	<b>درس صدوسی و پنجم</b>
۲۷۳ - ۲۹۳	عامه بستن رسول خدا بر سر امیرالمؤمنین علیهما الصلوة والسلام در روز عید غدیر
	<b>شامل مطالب</b>

- لباس أهل بهشت، حریر سبز فام است  
۲۷۴
- بهترین لباس آنستکه انسان را از خدا به غیر خدا مشغول نکند  
۲۷۶
- تأسی به رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم موجب نجات است  
۲۷۸
- کلاه و لباس مسلمین باید مثل رسول خدا باشد  
۲۸۰
- أنواع کلاه و عمامه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم  
۲۸۴
- عمامه، تاج عزت است  
۲۸۶
- رسول خدا بر سر أمير المؤمنين عليهما السلام در روز عيد غدیر عمامه می بندند  
۲۸۸
- عمامه، تاج ملائکه و تاج عرب است  
۲۹۰
- روایات وارده در فضیلت عمامه بر سر نهادن  
۲۹۲

درس صد و بیست و یکم تا صد و بیست و پنجم

استدلال ما و استشهاد ما به حدیث غدیر ( حدیث ولایت )





## درس صد و بیست و یکم تا صد و بیست و هفتم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
 وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ؛ وَلَعْنَةُ اللّٰهِ  
 عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ، مِنْ الْاَنِّ اِلٰی قِیَامِ یَوْمِ  
 الدِّیْنِ؛ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ.  
 قَالَ اللّٰهُ الْحَكِیْمِ فِی كِتَابِهِ الْكَرِیْمِ:

وَتَلْكَ حُجَّتَنَا آتَيْنَاهَا اِبْرَاهِيْمَ عَلٰی قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ اِنَّ رَبَّكَ حَكِيْمٌ

عَلِيْمٌ. ۱

«و اینست حجت و برهان ما، که آن را به ابراهیم دادیم تا بر دلیل قومش  
 فائق آید. ما هرکس را که بخواهیم به درجات و مراتب رفعت می دهیم، بدرستی که  
 پروردگارتو حکیم و علیم است.»

فَمَرُّ اَقَامٍ قِيَامَتِي بِقَوَامِي	لِمَ لَا يَجُودُ لِمُهْجَتِي بِدِمَامِي؟ ۱
مَلَكْتُهُ كَيْدِي فَاتَلَفْتُ مُهْجَتِي	بِحِمَالٍ بَهْجَتِي وَحُسْنِ كَلَامِي ۲
وَيَمَنَسِمِ عَذْبٍ كَأَنَّ رُضَابَهُ	شَهْدُ مُدَابِّ فِي عَبِيرِ مُدَامِي ۳
وَيَنَاطِرِي غَنُجٍ وَظَرْفِ اُخْوَرٍ	يُضِيى الْقُلُوبِ اِذَا رَنَابِسَهَا مِي ۴
وَكَأَنَّ حَقَّ عِدَارِهِ فِي حُسْنِيهِ	شَمْسٌ تَجَلَّتْ وَهِيَ تَحْتَ لِثَامِي ۵
فَالصُّبْحُ يُسْفِرُ مِنْ ضِيَاءِ جَبِينِيهِ	وَاللَّيْلُ يُقْبِلُ مِنْ اُنْيُثِ ظَلَامِي ۶
وَالظُّبَى لَيْسَ لِحَاظُهُ كِلِحَاظِهِ	وَالغُصْنُ لَيْسَ قَوَامُهُ كَقَوَامِي ۷
فَمُرْكَأَنَّ الْحُسْنَ يَغْشِقُ بَغْضُهُ	بَغْضًا فَسَاعَدَهُ عَلٰى قَسَامِي ۸

۱ - آیه هشتاد و سوم از سوره انعام: ششمین سوره از قرآن کریم.

قَالَ حُسْنٌ مِنْ تَلْقَائِهِ وَوَرَائِهِ وَبِئْسَ مَا لَيْسَ بِأَمَامِهِ ۹

وَبِئْسَ مَا لَيْسَ بِأَمَامِهِ ۱۰

۱ — «آن ماهی که بواسطهٔ زیبائی اندام و حسن قامت خود، قیامت مرا بر پا کرده است؛ چرا به حق خود و به حرمت خود، این فعل پسندیده را برای روح من و جان من نمی‌کند؟»

۲ — من جگر خود را به او سپردم و او با جمال بهجت و شادابی و سُرو و تازگی چهره اش و نیکوئی گفتارش خون دل مرا ریخت.

۳ — و نیز با دندان‌های ثنایای دلنشین و خوشایندی که گویا با آب دهانش همچون منظرهٔ عسل تصفیه نشده را که با مخلوط شرابش ذوب شده، و بهم درآمیخته بود، حکایت می‌کرد؛

۴ — و با دیدگان پرکرشمه و ناز و چشمان سیاهی که سیاهیش در سپیدیش می‌درخشید، چون به نگاه مداوم نظر می‌کرد، دل‌ها را با تیرهای مژگان خود، به دام خود می‌انداخت.

۵ — و گویا که خَطِّ عِذار و موئی که بر محاذات گوشش روئیده است؛ در زیبائی و جمال چهره و سیمای او، خورشید طالع و متجلی است که در زیر حجاب لثام و نقاب، درآمده است.

۶ — و بنابراین صبح که طلوع می‌کند و در آفتاب، پرده از رخ برمی‌گیرد، از نور رخشان پیشانی اوست. و شب تار که روی می‌آورد، از سیاهی و مشکینی موهای فراوان و پر پشت سیه فام اوست.

۷ — نگاه چشمان زیبای آهوی وحشی، همانند نگاه چشمان زیبای او نیست؛ و نیکوئی و اعتدال شاخهٔ نیکوی درخت، همانند نیکوئی و اعتدال قامت رعناى او نیست.

۸ — ماهی است که از شدت زیبائی، گویا هر جزو از اجزاء او، عاشق یکدیگرند و بعضی از آن بر بعض دیگر عشق می‌بازند. و بنابراین، این حسن و

۱ — «الغدیر» ج ۴، ص ۳۹۲ و ص ۳۹۳.

زیبائی بر قسمت کننده او را به اجزاء و اعضاء معاونت دارند.

۹ — و بنابر این، حسن و زیبائی از مواجهه با او، و از پشت سرش، و از سمت راستش، و از سمت چپش، و از طرف جلو و مقابلش، و از همه اطراف و جوانب اوست.

۱۰ — و از شدت تَنَعُّم و ناز پروردگی، آنقدر کمر باریک شده است که گویا چون بخواهد بر پا بایستد استخوان‌های خاصره اش بشکند.»  
این ابیات از ابن مکی نیلی متوفی در سنه ۵۶۵ هجری است. سعید بن أحمد بن مکی نیلی مؤدب از اعلام شیعه و شعرای عالی مقام و راقی کلام و متفانی در محبت و ولای عترت طاهره و اهل بیت رسول الله است، و درباره غدیر گوید:

أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ النَّبِيَّ مُحَمَّدًا	بِحَيْدَرَةٍ أَوْصَىٰ وَلَمْ يَسْكُنِ الرَّفْسَا
وَقَالَ لَهُمْ وَالْقَوْمُ فِي حُمِّ حَضْرٍ	وَيَتَلَوُ الَّذِينَ فِيهِ وَقَدْ هَمَسُوا هَمْسًا
عَلِيٌّ كَزِرَىٰ مِنْ قَمِيصِي وَإِنَّهُ	نَصِيرِي وَمِنِّي مِثْلُ هَارُونَ مِنْ مُوسَىٰ
أَلَمْ تُبْصِرُوا الثُّغْبَانَ مُسْتَشْفِعًا بِهِ	إِلَى اللَّهِ وَالْمَعْصُومَ يَلْحَسُهُ لِحْسًا
فَعَادَ كَطَاوُوسٍ يَطِيرُ كَأَنَّهُ	تَعَشَّرَمَ فِي الْأَمَلَاكِ فَاسْتَوْحَبَ الْحَبْسَا
أَمَا رَدَّ كَفَّ الْعَبْدِ بَعْدَ انْقِطَاعِهَا	أَمَا رَدَّ عَيْنًا بَعْدَ مَا ظَلَمَسَتْ ظَلْمَا

۱ — «آیا شما نمی دانید که پیامبر: محمد، هنوز نمرده بود و در میان قبر

۱ — «مناقب ابن شهر آشوب» طبع سنگی، ج ۱ ص ۵۲۴.

۲ — «مناقب ابن شهر آشوب» طبع سنگی، ج ۱، ص ۴۵۷. و در مناقب بیت پنجم را تَعَشَّرَمَ با غین معجمه آورده است. و در «الغدیر» ج ۴، ص ۳۹۲ که این ابیات را از «مناقب» نقل کرده است نیز با غین معجمه آورده است. و لیکن این لغت اصلاً در کتب لغت (أقرب الموارد، صحاح اللغة، لسان العرب، مجمع البحرين) یافت نشد. فلذا باید گفت: یا تَعَشَّرَمَ بوده است که به معنای ستم کردن است، و یا تَعَشَّرَمَ بوده است که به معنای چیزی را به قهر گرفتن است، و تصحیف شده است. و أقرب آنستکه بگوئیم: تَعَشَّرَمَ با عین مهمله است؛ و عَشَّرَمَ همانطور که فیروزآبادی در «قاموس اللغة» ذکر کرده است به معنای خشن و درشت و سخت است فعلیها باید گفت: که تَعَشَّرَمَ از آن گرفته شده است؛ یعنی تَصَلَّبَ و استعلا پیدا کرد.

- ساکن نگشته بود که درباره حیدر وصیت کرد؟! — ۱
- ۲ — و به مردم گفت: در حالیکه قوم قریش در غدیر ختم همگی حاضر بودند و پیامبر می خواند آنچه را که درباره او بود؛ و در حالیکه قوم با یکدیگر به پنهانی سخن می گفتند و اظهار آراء خود را نمی کردند:
- ۳ — علی بن ابیطالب، آن قدر به من نزدیک است که همانند تکمه من است که در پیراهن من است، و او نصیر و یاور من است، و مثال او با من مثال هارون و وصی حضرت موسی است نسبت به موسای پیغمبر.
- ۴ — آیا شما ندیدید آن مار عظیم را که نزد علی آمد و علی را شفیع خود در نزد خداوند قرار داده، استشفاع می نمود، و آن حیوان معصوم زبان خود را در آورده و به علی می مالید و می لیسید.
- ۵ — و به برکت شفاعت آنحضرت به مقام اولیّه خود برگشت و همانند طاووس زیبایی پرواز کرد. گویا او در میان پادشاهان استعلا و بلندپروازی کرده بود و بدینجهت مستحقّ حبس گردیده بود.<sup>۱</sup>
- ۶ — آیا علی آن دست را بعد از جدا شدنش ردّ نکرد و به جای خود متصل

۱ — و این داستان را ابن حمّاد، بنابر نقل ابن شهر آشوب در «مناقب» ج ۱، ص ۴۵۷ در ابیات

خود ذکر کرده است:

وَمَنْ سَاجَاهُ تُغْبَانُ عَظِيمٌ	بِسَابِ الظُّهْرِ الْقِنَةُ السَّحَابُ
رَأَى النَّاسُ فَأَنْخَفَلُوا بِرُغْبٍ	وَأُعْلِقَتِ الْمَسَالِكُ وَالرَّحَابُ
فَلَمَّا أَنْ ذَنَا مِنْهُ عَلِيٌّ	تَدَانَى النَّاسُ وَأَنْحَشَدَ الْحُبَابُ
فَكَلَّمَهُ عَلِيٌّ مُسْتَطْبِلاً	فَأَقْبَلَ لَا يَخَافُ وَلَا يَهَابُ
وَرَبَّنَا رَبَّنَا وَأَنْسَابَ فِيهِ	يَقُولُ وَقَدْ تَسْتَرَهُ النَّيَابُ
أَنَا مَلِكٌ مُسِيخٌ وَأَنْتَ مَوْلَى	دُعَاؤِكَ إِنْ مَنَنْتَ بِهِ عَجَابُ
أَتَيْتُكَ تَائِباً فَاشْفَعْ إِلَى مَنْ	إِلَيْهِ مِنْ جِنَاتِي الْمَنَابُ
فَأَقْبَلَ دَاعِياً وَأَتَى أَحْوَهُ	بُؤْمُنٌ فِي الدُّعَاءِ لَهُ أَنْسَابُ
فَلَمَّا أَنْ أُجِيبَ أَظَلَّ يَنْغَلُو	كَمَا يَنْغَلُو لَدَى الْجَوَالِمُغَابُ
نَبْنَهُ بِرِيشِ طَاوُوسٍ عَلَيْهِ	جَوَاهِرُ زَانَهَا التَّبْرُ الْمُذَابُ
يَقُولُ لَقَدْ نَجَوْتُ بِأَهْلِ بَيْتِ	بِهِمْ يُضَلِّي لَطْفِي وَبِهِمْ يُثَابُ

نمود؟! و آیا آن چشم را پس از آنکه نورش رفته بود و نابینا شده بود، باز نگردانید و بینا نکرد؟!؟

و صاحب بن عبّاد گوید:

أَلَدَى كَفَلَهُ صَغِيرًا وَرَبَّاهُ      وَيَا لِعِلْمٍ وَيَا لِحِكْمَةِ غَدَاهُ ١  
وَعَلَى كِتْفِهِ رَفَاهُ وَسَاهَمَهُ      فِي الْمَسْجِدِ وَسَاوَاهُ ٢  
وَقَامَ بِالْغَدِيرِ وَنَادَاهُ      وَرَفَعَ ضَبْعَهُ وَأَعْلَاهُ ٣  
وَقَالَ: مَنْ كُنْتُ      مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ ٤  
أَلَلَّهُمْ وَالِ مَنْ وَالَاهُ      وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ ٥

۱ — «علی آن کسی است که پیغمبر در دوران کودکی کفیل او بوده و تربیتش نمود و به علم و حکمت او را غذا داد.

۲ — و در فتح مکه بر روی دوش خودش او را بلند کرد و در مسجد خودش او را سهیم کرده و با خود مساوی قرار داد.

۳ — و در روز غدیر خم او را بر روی دست بلند کرده و ندا در داد در حالیکه بازویش را برافراشته بود؛

۴ — و گفت: هرکس من مولای او هستم علی مولای اوست.

۵ — بار پروردگارا، صاحب اختیار آنکس باش که علی را صاحب اختیار خود داند، و دشمن آنکس باش که علی را دشمن دارد.»  
و مهبیار دیلمی<sup>۲</sup> گوید:

۱ — «مناقب» ج ۱، ص ۵۳۰.

۲ — أبوالحسن مهبیار بن مرزویه دیلمی بغدادی از بزرگترین رجال ادب و عربیت است و از جهت اتقان از شعرای درجه یک به شمار می رود. بزرگان علم و ادب از محضر او استفاده می کردند زیرا که او بزرگترین رأیت ادب عرب را در بین مشرق و مغرب بلند کرد. مهبیار از بزرگان عالم تشیع است و در اشعار خود با حجت و برهان و استدلال متین نیش می رود. و از مهمترین ارکان شعر علوی و مؤید مذهب در زمان خود به شمار می رود.

مهبیار اصلاً مجوسی و ایرانی الأصل بوده و همانطور که سابقاً ذکر کردیم بنا به گفته عبدالجلیل قزوینی در کتاب «النقص» از اولاد انوشیروان عادل بوده است. مهبیار به دست سید رضی اسلام آورد و

وَأَسْأَلُهُمْ يَوْمَ حُمِّ بَعْدَ مَا عَقَدُوا لَهُ الْوَلَايَةَ لِمَ خَانُوا وَلِمَ خَلَعُوا ۱  
 قَوْلُ صَحِيحٍ وَنَبَاتٌ بِهَا دَعَلُ لَا يَنْفَعُ السَّيْفُ صَفْلٌ تَحْتَهُ طَبَعٌ ۲  
 إِنَّكَارُهُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَهَا بَعْدَ اعْتِرَافِهِمْ عَارِبِهِ اذْرَعُوا ۳  
 وَنَكْثُهُمْ يَكُ مَيْلًا عَنِ وَصِيَّتِهِ شَرِّحَ لَعْمَرُكَ ثَانٍ بَعْدَ مَا شَرَعُوا ۴

۱ — «ومن از ایشان می پرسم که: در روز غدیر خم که پیمان ولایت را با علی بستند، چرا آنها خیانت کردند؟ و چرا آن قائد را قبول نکردند و محور ولایت را تغییر دادند؟»

۲ — گفتارشان در آن روز صحیح بود، ولی در نیت هایشان فساد و خرابی بود البته صیقل به شمشیر کار نمی‌کند و فائده‌ای نمی‌بخشد آنجا که شمشیر را زنگار فرا گرفته است.

۳ — ای امیرمؤمنان، انکار ایشان ولایت تو را پس از آنکه اعتراف کرده بودند، همچون جامه ننگی بود که پوشیدند، و اعتراف آنها چون زهری بود که در تن خود کرده و روی عیوب خود را می‌خواستند با آن بپوشانند.

۴ — و شکستن ایشان وصیت رسول خدا را درباره تو بواسطه انحراف و میلی بود که در آنها پدیدار شد سوگند به جان تو، دین و شریعت تازه‌ای بود که برای خود

زیر نظر او تعلیم و تربیت شد و در شعر و آداب آنچه را که در توان داشت از استاد خود آموخت، و در ۲ جمادی الآخره سنه ۴۲۸ رحلت کرد. و عجیب آنستکه مہیار با آنکه پارسی زبان و ایرانی بود چنان در عربیت استاد شد که شعرای عرب، اشعار خود را براو عرضه می‌داشتند و تصحیح می‌کردند، و بزرگان از شعرای عربیت بر استادی او صحه گذارده‌اند. مہیار از شعرای عصر خود برتری جست و کسی با او هم میزان نبود. آری کسیکه همچون مہیار به دنبال ولای اهل بیت باشد و از آثار دو سید بزرگوار چون سید رضی و سید مرتضی استفاده و آثار شیخ مفید را دنبال کند عجب نیست که به درجه اعلائی از دین و عقل و شرع و ادب برسد و سرآمد روزگار شده و زبانزد خاص و عام گردد. در «الغدیر» ج ۴ از ص ۲۳۲ تا ص ۲۶۱ درباره مہیار دیلمی بحث کرده و چندین قصیده چه غدیریّه و چه در مدح اهل بیت علیهم السلام و چه در مرثیاتی آنها آورده است و نیز درص ۲۵۶ مرثیه‌ای را که در وفات شیخ مفید: ابن المعلم محمد بن محمد بن نعمان متوفی در سنه ۴۱۳ سروده است، ذکر کرده است. این قصیده ۹۱ بیت است.

۱ — «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱، ص ۵۳۰.

ساختند پس از آنکه رسول خدا برای ایشان شریعت آورد.»  
 ابن شهر آشوب گوید: صاحب «جُمهرة» در باب خاء و میم گفته است که:  
 حُمّ موضعی است که در آنجا پیامبر ﷺ نصّ بر ولایت علیؑ کرد. و این  
 داستان را عَمْرُو بْنُ أَبِي رَبِيعَةَ در مفاخرت خود آورده است، و حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ در  
 شعر خود ذکر کرده است.

و در روایتی از حضرت باقرؑ وارد است که: قَالَ: لَمَّا قَالَ النَّبِيُّ  
 ﷺ يَوْمَ حُمِّ غَدِيرِ بَيْنِ أَلْفٍ وَتَلَاثِمِائَةِ رَجُلٍ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ -  
 الخبر.

«فرمودند: چون رسول خدا ﷺ در روز غدیر خم در بین یکهزار و سیصد مرد  
 گفت: هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست...» تا آخر حدیث.  
 وَعَنِ الصَّادِقِؑ: تُعْطَى حُقُوقَ النَّاسِ بِشَهَادَةِ شَاهِدَيْنِ، وَمَا أُعْطِيَ أَمِيرُ-  
 الْمُؤْمِنِينَ حَقَّةً بِشَهَادَةِ عَشْرٍ أَلْفِ نَفْسٍ - يَعْنِي الْغَدِيرَ - ۱.  
 «و از حضرت صادقؑ روایت است که فرموده است: ما حقوق مردم را به  
 شهادت دو شاهد می دهیم؛ و لیکن حق امیرالمؤمنین به شهادت ده هزار نفر یعنی  
 مجتعمان در روز غدیر داده نشد.»

باری، اینک بحث ما در احتجاج‌هائی است که در پیرامون حدیث غدیر که  
 به حدیث ولایت مشهور است، تحقق پذیرفته است؛ یعنی استدلال‌ها و  
 استشهداهائی که به حدیث ولایت نموده‌اند. و این البته خود مستقلاً سند مهمی،  
 چه از جهت ورود و چه از جهت دلالت، برای حدیث غدیر است.

ما در جلد سوم از «إمام شناسی» ضمن مجلس چهل و پنجم که از  
 آیه تطهیر بحث می نمودیم، از جمله مطالب، فصلی درباره احتجاج‌ها به آیه تطهیر  
 آورده شد که در آن مبین شد کسانی که از زمان رسول خدا تا سایر زمان‌ها به این  
 آیه درباره طهارت خصوص اهل بیت علیهم السلام که عبارتند از مُحَمَّد، عَلِي،



فَاطِمَةَ، حَسَنَ وَحُسَيْنَ<sup>۱</sup> استدلال کرده اند چه کسانی بوده اند؟ و احتجاجی همچون احتجاج رسول الله و امیرالمؤمنین و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و بسیاری از صحابه و تابعین، خود مدرک عظیمی برای مفاد و مدلول آیه تطهیر است. و علماء و بزرگان نیز همانند مجلسی رضوان الله علیه و شیخ طبرسی صاحب «احتجاج» فصل مستقّلی در احتجاج‌ها دارند. و علامه امینی هم در کتاب ارزشمند و نفیس «الغدیر» درج ۱، از ص ۱۵۹ تا ص ۲۱۳ در بیست و دو مورد که به حدیث غدیر احتجاج و استدلال شده است، از طرّقی که در نزد عامّه مقبول است و از کتابهایی که در نزد آنها مسلم است ذکر کرده است؛ ولیکن ما در اینجا به چند احتجاج مهمّ که در کتب شیعه و عامّه آمده است اکتفا می‌کنیم، و امید است به حول و قوه الهی موجب ارشاد و هدایت برادران سنّی ما گردد.

حدیث ولایت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ از صدر اوّل اسلام و در قرون اوّل تا این زمان از اصول مُسَلَّمه بوده است. موالیان و شیعیان به آن در بحث و مناظره پناه می‌بردند، و دشمنان و معاندان را یارای انکار در صدور آن نبوده است، و به استشهاد و استدلال به این حدیث، مجادله‌ها و مخاصمه‌ها پایان می‌پذیرفته است. و به همین جهت می‌بینیم که: احتجاج‌ها به این حدیث از بدو امر بسیار بوده است و در میان صحابه و تابعین رواج داشته و در عهد خلافت امیر مؤمنان عَلِيٍّ و پیش از آن و بعد از آن، احتجاج به این حدیث، شایع و ذایع بوده است. و تا امروز که در احتجاج‌ها مشاهده می‌کنیم: این حدیث در عنوان استدلال‌ها و در مطلع استشهادها، همچون خورشید طالع از پس اُفق درخشش دارد و پرتو می‌افکند.

آنچه تاریخ نشان می‌دهد اوّلین احتجاجی که به این حدیث شد، از خود

۱- ما در آن بحث آورده‌ایم که: روایاتی که از رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چه از طریق شیعه و چه از عامّه، وارد شده است؛ أصحاب کساء را که آیه تطهیر برای خصوص آنها وارد شده است، منحصر در پنج تن می‌داند. ولیکن به ضمیمه اجماع قطعی و مناط کلی، و روایات متواتره، همه ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین را فرا می‌گیرد.

أمیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ پس از رحلت رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مسجد در حضور جمعیت در وقتی که از دستگاہ ابوبکر و عمر آنحضرت را برای بیعت به مسجد آوردند، صورت گرفته است. و سپس احتجاج‌های دیگری تحقق یافته و تاریخ ذکر کرده است.

**احتجاج أول:** در کتاب «سُلَيْم بن قَيْسِ هِلَالِي كُوفِي»<sup>۱</sup> است که چون قضایا و وقایع پس از رحلت رسول خدا را شرح می‌دهد و داستان بیعت ابوبکر را بیان می‌کند، شرح مفصّل به مسجد بردن أمیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را ذکر می‌کند تا می‌رسد به اینجا که: چون علی علیه السلام را به نزد ابوبکر آوردند و علی

---

۱ - سُلَيْم بن قَيْسِ هِلَالِي عامری کوفی از اصحاب أمیرالمؤمنین علیه السلام است و در حدود سنه ۹۰ فوت کرده است از نقطه نظر جلالت و وثاقت و ورع در بین اصحاب تراجم و رجال شیعه و عامه جای تردید نیست، همگی او را به عظمت و عدالت و زهد توصیف می‌کنند. کتابی دارد که به نام «کتاب سلیم» معروف و در بین اعظام مشهور است و بزرگان از شیعه و عامه از کتاب او روایت می‌کنند. از حضرت صادق علیه السلام روایت است که: مَنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مِنْ شِيعَتِنَا وَمَحَبَّتِنَا كِتَابُ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ فَلَيْسَ عِنْدَهُ مِنْ أَمْرِنَا شَيْءٌ وَلَا يَتَعَلَّمُ مِنْ أَشْبَانِنَا شَيْئاً وَهُوَ أَبْجَدُ الشَّيْخَةِ، وَهُوَ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

سلیم در این کتاب خود، بلاواسطه از أمیرالمؤمنین علیه السلام و از سلمان و مقداد و أبودرّ و نظائر هم از اصحاب رسول خدا روایت می‌کند، و روایاتی را که از یکی از اصحاب نقل کرده است به نظر دیگران رسانیده و آنها نیز صحّه گذارده‌اند. سلیم علاوه بر حضرت امیرالمؤمنین، حضرت امام حسن و امام حسین و امام سجّاد و امام باقر علیهم السلام را ادراک کرده است و در سفری که به مدینه نمود این احادیث را به نظر حضرت سجّاد رسانیده و گواهی بر صحت آنها را گرفته است. و چون حجاج بن یوسف ثقفی به عراق آمد و او را تعقیب کرد او فرار کرد و به أبان بن أبی عیاش وارد شد و ابان او را پناه داد و در منزل او بود تا وفات یافت. سلیم کتاب خود را به أبان می‌دهد و به او اجازه روایت می‌دهد که به ثقات از شیعه و حقاظ روایت کند. فلهمذا تمام روایاتی را که أبان از سلیم روایت می‌کند از این کتاب است. کتاب سلیم از مهمترین اصول شیعه محسوب و در عصرهای قدیم کتاب او مورد اعتماد در بین محدّثین شیعه و عامه بوده است.

بسیاری از قدماء اصحاب در کتب خود مثل کتاب «إثبات الرجعة» و «احتجاج» و «عیون المعجزات» و «من لایحضره الفقیه» و «بصائر الدرجات» و «کافی» و «خصال» و «تفسیر فرات بن ابراهیم» و «تفسیر محمد بن عبّاس بن ماهیار» و «الدرّ التّظیم فی مناقب الأئمة اللّهامیم» از سلیم نقل

می‌گفت: سوگند به خدا اگر شمشیرم در دستم بود می‌دانستید که شما هیچ یاری دست‌رسی به من را نداشتید! سوگند به خدا که من خودم را در جهاد با شما ملامت نمی‌کنم، و اگر متمکن بودم که چهل نفر را با خودم همدست کنم تمام جمعیت شما را می‌گسستم و متفرق می‌نمودم. و لیکن خداوند لعنت کند قومی را که با من بیعت کردند و پس از آن دست از یاری من برداشتند. و چون ابوبکر چشمش به علی افتاد، فریاد زد: او را رها کنید!

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ: يَا أَبَا بَكْرٍ مَا أَسْرَعَ مَا تَوَبَّيْتُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ! يَا أَيُّ حَقٍّ وَبِأَيِّ مَنَزِلَةٍ دَعَوْتُ النَّاسَ إِلَى بَيْعَتِكَ؟! أَلَمْ تُبَايِعْنِي بِالْأَمْسِ بِأَمْرِ اللَّهِ وَأَمْرِ رَسُولِ

←  
کرده‌اند با سندهای متعدد، و از اعظام عامه مثل حاکم حسکانی در «شواهد التنزیل» و امام حموئی در «فرائد السمطين» و سید علی بن شهاب الدین همدانی در «موءة القربی» و قندوزی حنفی در «ینایع الموءة» و غیر از ایشان از کتاب «سلیم» روایت کرده‌اند.

در باره این کتاب محمد بن اسحق و ژاق معروف به ابن ندیم در کتاب «فهرست» خود ص ۲۷۵ طبع دانشگاه طهران گوید: «سلیم از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است که چون حجاج او را طلب کرد که بکشد فرار کرد و به ابان بن اسی عیاش پناه برد و چون وفاتش رسید، به ابان گفت: تو بر من حق داری، وای پسر برادر من اینک مرگ من فرا رسیده است. از جریان رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم چنین و چنان شد! و به ابان کتابی را داد که همان کتاب سلیم بن قیس هلالی مشهور است. ابان این کتاب را از سلیم روایت می‌کند و غیر از آن را روایت نمی‌کنند. و سلیم پیرمردی بود که نور از چهره او ساطع بود؛ و اولین کتابی که برای شیعه ظهور کرد کتاب سلیم بن قیس هلالی بود.» انتهى.

و مسعودی در کتاب «التنبیه والاشراف» ص ۱۹۸ و ۱۹۹ گوید: و قطعیه یعنی کسانی که به امامت موسی بن جعفر توقف نکرده و از آن گذشته‌اند دوازده امام قائلند. و اصل ایشان در حصر امامان در این عدد، روایتی است که سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود که ابان بن اسی عیاش از او روایت می‌کند روایت کرده است؛ و آن روایت اینست که: پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمودند: أَنْتَ وَأَنَا عَشْرَمِنْ وُلْدِكَ أُمَّةُ الْحَقِّ. و این حدیث را غیر از سلیم کسی دیگر روایت نکرده است. و امام ایشان که انتظار ظهورش را دارند در این زمان که همزمان با کتابت این کتاب است (التنبیه والاشراف) محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب رضوان الله علیهم أجمعین است. و قاضی بدرالدین سبکی در کتاب خود «محاسن الوسائل فی معرفة الأوائل» گوید: اولین کتابی که برای شیعه تصنیف شد کتاب «سلیم بن قیس هلالی» بوده است. انتهى.

اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟!؟

«پس علی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: ای ابابکر چقدر زود شما دراستیلا عُدُوَانِي بر رسول خدا سرعت کردید! و چه به سرعت ظلم و ستم خود را بر رسول خدا فرو ریختید! به کدام حق و به کدام منزله و درجه، تو مردم را به بیعت خودت دعوت می‌کنی؟! آیا تو دیروز با من به ولایت من، به امر خدا و امر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مگر بیعت نکرده‌ای؟!»

— و این گفتار حضرت درحالی بود که قُنْفُذ - لعنه الله - فاطمه سلام الله علیها را که می‌خواست بین او و بین شوهرش فاصله شود و ممانعت از بردن به مسجد کند با شلاق تازیانه زده بود. و عمر به قُنْفُذ پیام فرستاده بود که: اگر فاطمه بین تو و علی حائل شد، او را بزن! و قنْفُذ فاطمه را به چهارچوب در خانه اش زد و او را دور کرد و فشار داد و استخوان پهلویش را شکست، و فاطمه از شکم خود جنینی را سقط کرد. و از این به بعد فاطمه مریض و بستری شد تا اینکه از دنیا رفت شَهِيدَةً مظلومه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

و چون علی را به نزد ابوبکر رساندند، عمر او را زجر نموده و گفت: بیعت کن و دست از این اباطیل بردار! علی گفت: اگر بیعت نکنم چه خواهید کرد؟! گفتند: می‌کشیم تو را از روی ذلّت و مسکنت و حقارت! حضرت فرمود: در اینصورت بنده خدا، و برادر رسول خدا را کشته‌اید! ابوبکر گفت: اما بنده خدا را قبول داریم؛ و اما برادر رسول خدا را، ما به این امر اقرار نداریم.

قَالَ: أَتَجِدُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَخَى بَيْنِي وَبَيْنَتِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَأَعَادَ ذَلِكَ عَلَيْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ! أَنْشَدُكُمْ اللَّهَ أَسْمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ كَذَا وَكَذَا؟ فَلَمْ يَدْعِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَيْئًا قَالَهُ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَانِيَةً لِلْعَامَّةِ إِلَّا دَكَّرَهُمْ إِيَّاهُ! قَالُوا: نَعَمْ! فَلَمَّا تَخَوَّفَ أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَنْصُرَهُ النَّاسُ وَأَنْ يَمْتَعُوهُ، بَادَرَهُمْ فَقَالَ: كُلُّ مَا قُلْتُمْ حَقٌّ قَدْ سَمِعْتَاهُ بَادَانَا وَوَعْتَهُ قُلُوبُنَا وَلَكِنْ قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ بَعْدَ هَذَا: إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ اضْطِفَانَا اللَّهُ وَأَكْرَمَتَا وَاخْتَارَلْنَا الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا، وَإِنَّ

اللَّهِ لَمْ يَكُنْ لِيَجْمَعَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ النَّبُوَّةَ وَالْخِلَافَةَ.

«علیؑ گفت: آیا شما انکار می‌کنید که رسول خدا ﷺ بین من و بین خودش عقد اخوت بست؟! ابوبکر گفت: آری انکار می‌کنیم! و حضرت سه بار این گفتار را برای ابوبکر تکرار کردند.

و سپس علیؑ رو کردند به مردم و گفتند: ای جماعت مسلمین و مهاجرین و انصار؛ شما را به خداوند سوگند می‌دهم آیا شما شنیدید که: رسول خدا ﷺ در روز غدیر خم چنین و چنان گفت. و حضرت هیچیک از مناقب و گفتاری را که رسول خدا درباره او در روز غدیر فرموده بود، رها نکرد مگر آنکه همه را به آن جمعیت مستمع تذکر داد و یادآوری نمود.

همه گفتند: آری. در اینحال چون ابوبکر رسید که مردم او را یاری کنند و از او پیروی نمایند و از او دفاع کنند، مبادرت کرده گفت: آنچه را که می‌گوئی حق است؛ ما از رسول خدا با گوش‌های خود شنیده‌ایم و دل‌های ما آنرا پذیرفته و حفظ کرده است. ولیکن پس از این از رسول خدا شنیدم که می‌گفت: ما اهل بیتی هستیم که: خداوند ما را برگزیده است و ما را گرامی داشته است و برای ما آخرت را بر دنیا اختیار کرده است، و خداوند هیچوقت سنتش بر آن قرار نگرفته است که برای ما اهل بیت، نبوت و خلافت را جمع کند.»

علیؑ به او گفتند: آیا از اصحاب رسول خدا ﷺ غیر از تو کسی هست که در این مطلب با تو گواه باشد؟!

عمر گفت: خلیفه رسول خدا راست می‌گوید، من هم از رسول خدا شنیدم، همانچه را که ابوبکر گفت. و ابو عبیده و سالم موالی ابی حذیفه و معاذ بن جبل هم گفتند: ما به همین نهج از رسول خدا شنیده‌ایم.

فَقَالَ عَلِيُّ الْبَيْتِ: لَقَدْ وَفَيْتُمْ بِصَحِيفَتِكُمُ الَّتِي تَعَاقَدْتُمْ عَلَيْهَا فِي الْكَعْبَةِ إِنَّ قَتَلَ  
اللَّهُ مُحَمَّدًا أَوْ مَاتَ لَتَرُونَّ هَذَا الْأَمْرَ عَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ - الْحَدِيثُ ۱.

«در اینحال علیؑ فرمود: آری سوگند به خدا که شما به صحیفه و نامه‌ای

که در کعبه نوشتید و با یکدیگر هم پیمان شدید که اگر خدا محمد را بکشد و یا محمد بمیرد، ما امر ولایت را از اهل بیت او برمی‌گردانیم، وفا کرده‌اید!»  
 احتجاج دوم: در روز شورائی است که عمر برای تعیین خلیفه پس از خود ترتیب داد:

ابن شهر آشوب در «مناقب» گوید: این مطلب، إجماعی است که روز هجدهم از ماه ذوالحجّة روز غدیر ختم است و پیامبر امر کرد که ندا کنند: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ، و گفت: مَنْ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ. فَقَالَ: أَللَّهِمَّ اشْهَدْ. و سپس دست علی را گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيُّ مَوْلَاهُ. أَللَّهِمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِمَنْ عَادَاهُ، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَأَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ. و مؤکد این مطلب آنستکه: أميرالمؤمنين عليه السلام در یوم الدّار (روز شوری) بدان استشهد کردند چون فضائل خود را می‌شمردند گفتند: آیا در میان شما کسی هست که رسول خدا درباره او گفته باشد: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَىٰ مَوْلَاهُ؟ گفتند: نه. و همگی به این فضیلت و منقبت اعتراف کردند و ایشان جمهور اصحاب بودند.<sup>۱</sup>

أَخْطَبِ خُطْبَاءِ خَوَارِزْمٍ: مُوَفَّقُ بْنُ أَحْمَدَ در کتاب «مناقب» خود از ابونجیب سعد بن عبدالله همدانی مروزی با دو سند، یکی از حافظ ابوعلی حسن بن احمد، و دیگری از حافظ سلیمان بن محمد روایت می‌کند، و هر دو سند را متصلأً به أبوظَفَّيْلٍ: عَامِرِ بْنِ وَائِلَةَ می‌رساند که: قَالَ: كُنْتُ عَلَى الْبَابِ يَوْمَ الشُّورَى مَعَ عَلِيٍّ فِي الْبَيْتِ وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ لَهُمْ: لَا خَتَجَنَ عَلَيْكُمْ بِمَا لَا يَسْتَطِيعُ عَرِيَّتُكُمْ وَلَا عَجْمِيَّتُكُمْ تَغْيِيرَ ذَلِكَ! ثُمَّ قَالَ: أَنْشِدُكُمْ اللَّهَ أَيُّهَا النَّفَرُ جَمِيعًا أَفِيكُمْ أَحَدٌ وَحَدَّ اللَّهُ قَبْلِي؟! قَالُوا: لَا!

قَالَ: فَأَنْشِدُكُمْ اللَّهَ هَلْ مِنْكُمْ أَحَدٌ لَهُ أُخٌ مِثْلُ جَعْفَرِ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَّةِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ! لَا!  
 قَالَ: فَأَنْشِدُكُمْ اللَّهَ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ لَهُ عَمٌّ كَعَمِّي حَمْرَةَ أَسَدِ اللَّهِ وَأَسَدِ رَسُولِهِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ غَيْرِي؟! قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا!

۱ - «مناقب» طبع سنگی، ج ۱، ص ۵۳۰.

قَالَ: فَأَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ لَهُ زَوْجَةٌ مِثْلُ زَوْجَتِي فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ سَيِّدَةَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ غَيْرِي؟! قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا!

قَالَ: أَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ لَهُ سِبْطَانٌ مِثْلُ سِبْطِي الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدَيِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ غَيْرِي؟! قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا!

قَالَ: فَأَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ نَاجَى رَسُولَ اللَّهِ مَرَّاتٍ قَدَّمَ بَيْنَ يَدَيِ نَجْوَاهُ صَدَقَةً قَبْلِي؟! قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا!

قَالَ: فَأَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاةً فَعَلَيْ مَوْلَاةً، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَأَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ؛ لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ غَيْرِي؟! قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا - الحديث مفصلاً.<sup>۱</sup>

«أبوطفیل گوید: من در روز شوری با علی عليه السلام که در خانه برای شوری حضور پیدا کرده بودند بر درِ خانه بودم، و شنیدم که علی به ایشان می‌گفت: من با شما احتجاجی می‌کنم که نه عربی شما و نه عجمی شما قدرت بر تغییر آن را نداشته باشد! و پس از آن فرمود: من با سوگند به خدا، ای نفراتی که در اینجا هستید از همه شما می‌پرسم: آیا در میان شما یکنفر هست که خدا را قبل از من به توحید شناخته باشد و گواهی بر توحید داده باشد؟! گفتند: نه.

و فرمود: من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم: آیا از شما کسی هست که برادری مثل جعفر داشته باشد که با فرشتگان در بهشت پرواز کند؟! گفتند: بار پروردگارا! نه.

و فرمود: من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم: آیا در میان شما کسی هست که عمویی مانند حمزه شیر خدا و شیر رسول خدا و سید و سالار شهیدان داشته باشد، غیر از من؟! گفتند: بار پروردگارا! نه.

و فرمود: من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم: آیا در میان شما کسی هست که زوجه‌ای داشته باشد همانند زوجه من: فاطمه دختر محمد، سیده زنان أهل

۱ - «مناقب خوارزمی» طبع سنگی، ص ۲۱۶ و ص ۲۱۷، و طبع حرفی، ص ۲۲۱ و ص ۲۲۲ و «الغدیر» ج ۱، ص ۱۵۹ و ص ۱۶۰ از «مناقب خوارزمی».

بهشت، غیر از من؟! گفتند: بار پروردگارا! نه.

و فرمود: من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم: آیا در میان شما کسی هست که دو سیب‌ط داشته باشد مثل دو سیب‌ط من حسن و حسین، دو سیّد و سالار جوانان اهل بهشت، غیر از من؟! گفتند: بار پروردگارا! نه.

و فرمود: من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم: آیا در میان شما کسی هست که با رسول خدا نجوی کرده، و به تنهایی سخن گفته باشد و قبل از نجوای خود صدقه داده باشد و این عمل را چندین بار تکرار نموده باشد، پیش از من؟! گفتند: بار پروردگارا! نه.

و فرمود: من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم: آیا در میان شما کسی هست که دربارهٔ او رسول خدا ﷺ گفته باشد: «کسی که من ولیّ و صاحب اختیار او هستم، علی ولیّ و صاحب اختیار اوست. بار پروردگارا! ولایت و صاحب اختیاری کسی را به عهده بگیر که او ولایت و صاحب اختیاری علی را به عهده گرفته است، و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن دارد، و یاری کن هر که را که علی را یاری کند، و ذلیل و خوار گردان کسی را که علی را ذلیل کند. و باید این مطالب و گفتار را شاهدان به غائبان برسانند» غیر از من؟! گفتند: بار پروردگارا: نه.» تا آخر این احتجاج که مفصل است و ما در اینجا تا شاهد گفتار را که احتجاج به ولایت باشد ذکر کردیم.

علامهٔ آمینی پس از نقل این احتجاج از خواریزمی گوید: إمام حَمُوئی در «فرائد السَّمَطین» در باب ۵۸ از تاج الدین علی بن محبّ بن عبدالله خازن معروف به ابن ساعی، این حدیث را از خواریزمی با دو سند خود نقل کرده است.<sup>۱</sup> و آنچه ما در «فرائد السَّمَطین» یافتیم، حدیث مناشده در آیام خلافت عثمان است که أميرالمؤمنین علیه السلام در مسجد رسول الله در حضور جمعی از قریش که افتخارات خود را بیان می‌کردند، بیان داشته‌اند؛ و حَمُوئی در باب ۵۸ از سَمَطِ



أول روایت کرده است<sup>۱</sup>، نه حدیث مناشده در روز شوری، آنهم با سندی دیگر غیر از این سندی که صاحب «الغدیر» آورده است.

فخر رازی در تفسیر خود، اعتراف به احتجاج امیرالمؤمنین عليه السلام در روز شوری به حدیث غدیر نموده است. او در ذیل تفسیر آیه ولایت: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ** که شیعه می گوید: درباره امیرالمؤمنین و تصریح آیه به ولایت آن حضرت در موقع بخشیدن انگشتری به فقیر سائل بوده، نازل شده است، می گوید: علی بن ابیطالب به تفسیر قرآن از این جماعت را فضی ها داناتر است، و اگر این آیه دلالت بر امامت او داشت، در محفلی از محافل به آن استشهاد و احتجاج می نمود. و شیعه نمی تواند بگوید: امیرالمؤمنین به جهت تقیه از احتجاج به آن خودداری کرده اند، زیرا شیعه از امیرالمؤمنین نقل می کند که: در روز شوری به حدیث غدیر تمسک کرد، و به خبر مباحله تمسک کرد، و به جمیع مناقب و فضایل خود تمسک کرد، ولی به این آیه در اثبات امامت خود تمسک نکرده است.<sup>۲</sup>

و صاحب «الغدیر» این کلام را بعینه و به عین الفاظ آن از طبری در تفسیر خود ج ۳، ص ۴۱۸، نقل می کند.<sup>۳</sup> با آنکه در تفسیر طبری چنین مطلبی ذکر نشده است، و گویا طبری با فخر رازی اشتباه شده است.

احتجاج امیرالمؤمنین عليه السلام در روز شوری به حدیث غدیر، همانطور که فخر رازی گفته است، مسلم است. و اما آنچه درباره آیه ولایت: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ** گفته است و در تفسیرش خواسته است با تمام قوا، آیه را از امیرالمؤمنین عليه السلام بگرداند، صحیح نیست. و ما بحمدالله و قوته در جلد پنجم از «امام شناسی» ضمن مجلس هفتاد و دوم تا هفتاد و پنجم، درباره آیه ولایت، و شأن نزول آن درباره امیرالمؤمنین و رد فخر رازی بحث کافی نموده ایم و موارد

۱ - «فرائد السمطين»، ج ۱، باب ۵۸، از ص ۳۱۲ تا ص ۳۱۸.

۲ - «تفسیر مفاتیح الغیب» طبع اول، ج ۳، ص ۶۲۰ و ص ۶۲۱.

۳ - «الغدیر» ج ۱، ص ۱۶۲.

احتجاج‌ها و استشهداهای امیرالمؤمنین علیه السلام را به این آیه مبرهن و روشن ساخته ایم. **وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ.**

ابن ابی الحدید نیز احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام را به حدیث غدیر، در روز شوری در ذیل شرح کلام آنحضرت در «نهج البلاغه» چون اجزاء شوری تصمیم گرفتند که با عثمان بیعت کنند آورده است.

و کلام آنحضرت این است: **لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ بِهَا مِنْ غَيْرِي: وَوَاللَّهِ لَا سَلِمَانَ مَّا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ، وَلَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْزٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً، الْتِمَاسًا لِأَجْرِيكَ وَفَضْلِكَ، وَزُهْدًا فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرَفِهِ وَزِيْرَجِهِ.**<sup>۱</sup>

«سوگند به خدا شما دانسته اید که من در امر ولایت سزاوارترم به آن از غیر خودم، و سوگند به خدا من خلافت را می سپارم هنگامیکه امور مسلمین مقرون به سلامت بوده و از ضرررفته محفوظ باشد و جور و ستمی بر کسی وارد نشود مگر بر خود من به تنهایی که امارت را سپرده ام. و این تسلیم به جهت طلب کردن پاداش و ثواب و فضل آن است، و به جهت بی رغبتی در آنچه شما در آن سبقت می جوئید و از یکدیگر پیشی می گیرید، از زینت‌های گول زننده و غرورآفرین و خیالیه ای که در امارت و حکومت است، می باشد».

ابن ابی الحدید گوید: ما در اینجا آنچه را که از روایات مستفیضه در مناشده آنحضرت با أصحاب شوری وارد شده است و در آن مناشده خصائص و فضائل خود را شمرده و برای آنها و غیر آنها اظهار کرده است، ذکر می کنیم، زیرا مردم در این باره روایات زیادی آورده اند، و آنچه در نزد ما صحیح است آن است که حقیقت امر، طبق آن تعدیلات طویل نیست، ولیکن امیرالمؤمنین علیه السلام پس از آنکه عبدالرحمن بن عوف و بقیه حاضران با عثمان بیعت کردند و آنحضرت توقف کرد و بیعت نکرد، گفت: **إِنَّ لَنَا حَقًّا إِنْ نَعَطَهُ نَأْخُذُهُ وَإِنْ نُمْتَنَهُ نَرْكَبُ أَعْجَازَ الْأَيْلِ وَإِنْ ظَالَ الشَّرِي.**<sup>۲</sup>

۱ — «نهج البلاغه» خطبه ۷۲.

۲ — شری سیر کردن در شب را گویند. و أعجاز جمع عجز، آخر چیزی را گویند. و أعجاز ایل یعنی

«برای ما حقی است که اگر به ما داده شود، آن را می‌گیریم، و اگر ما از آن منع شویم ما بر مرکب دُلّ و مشقت سوار می‌شویم اگر چه زمان به طول انجامد».

این جملات را حضرت در گفتاری که اهل سیره ذکر کرده‌اند و ما بعضی از آنرا سابقاً ذکر کرده‌ایم، آورده‌اند.

ثُمَّ قَالَ: أُنشِدُكُمْ اللَّهَ: أَفِيكُمْ أَحَدٌ آخَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَيْنَهُ وَبَيْنَ نَفْسِهِ حَيْثُ آخَى بَيْنَ بَعْضِ الْمُسْلِمِينَ وَبَعْضِ غَيْرِي؟! فَقَالُوا: لَا.

فَقَالَ: أَفِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ غَيْرِي؟! فَقَالُوا: لَا.

فَقَالَ: أَفِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا بَيْتَ بَعْدِي، غَيْرِي؟! قَالُوا: لَا.

قَالَ: أَفِيكُمْ مَنْ أُؤْتِمِنَ عَلَى سُورَةِ بَرَاءَةِ، وَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّهُ لَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنِّي، غَيْرِي؟! قَالُوا: لَا.

قَالَ: أَلَا تَعْلَمُونَ أَنَّ أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَرُّوا عَنْهُ فِي مَا قَطِبَ الْحَرْبِ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ، وَمَا فَرَرْتُ قَطُّ؟! قَالُوا: بَلَى.

قَالَ: أَلَا تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوَّلُ النَّاسِ إِسْلَامًا؟! قَالُوا: بَلَى.

«و پس از آن فرمود: من با قسم به خدا از شما سؤال می‌کنم: آیا در میان شما کسی هست که رسول خدا در هنگامی که میان بعضی از مسلمانان با بعضی دیگر عقد اخوت بست، بین او و خودش عقد اخوت بسته باشد، غیر از من؟! گفتند: نه».

و فرمود: من با قسم به خدا از شما سؤال می‌کنم: آیا در میان شما کسی هست که پیامبر درباره او گفته باشد: هر کس من مولی و صاحب اختیار اویم پس این

بر روی شتر در سمت آخر آن که به دم آن نزدیک است و سوار شدن بر روی آن سخت است. و این مثالی است که در عرب زده می‌شود که ما در پشت طرف مؤخر شتر سوار می‌شویم و تحمل مشقت و خواری را می‌نمائیم و اگر چه سیر و حرکت شبانه بر روی شتر به طول انجامد و زحمات و رنج‌های وارده بر ما زیاد گردد.

مرد، مولی و صاحب اختیار اوست، غیر از من؟! گفتند: نه.

و فرمود: من با قسم به خدا از شما سؤال می‌کنم: آیا در میان شما کسی هست که پیغمبر به او گفته باشد: نسبت توبه من همان نسبت هارون پیامبر است با برادرش موسای پیامبر، با این تفاوت که پس از من پیغمبری نخواهد بود غیر از من؟! گفتند: نه.

و فرمود: من با قسم به خدا از شما سؤال می‌کنم: آیا در میان شما کسی هست که در فرستادن سوره براءت و قرائت آن برای مشرکان مکه، مورد امانت رسول الله واقع شده باشد و پیغمبر درباره او گفته باشد: این پیام را، هیچکس نمی‌تواند برساند، مگر آنکه خودم باشد و یا مردی از من باشد، غیر از من؟! گفتند: نه.

فرمود: آیا شما نمی‌دانید که اصحاب رسول خدا ﷺ در موارد بسیاری در حال جنگ از جای پیغمبر فرار کردند و از پیغمبر دور شدند، غیر از من که ابداً هیچوقت فرار نکردم؟ گفتند: آری.

فرمود: آیا نمی‌دانید که من اولین کسی هستم که اسلام آورده‌ام؟! گفتند: آری».

و سپس فرمود: پس کدام یک از ما نسبتش به رسول خدا ﷺ نزدیکتر است؟! گفتند: تو. در اینحال عبدالرحمن بن عوف سخن آنحضرت را برید و گفت: يَا عَلِيُّ أَبِي النَّاسِ إِلَّا عَلِيُّ عُثْمَانَ، فَلَا تَجْعَلَنَّ عَلِيَّ نَفْسِكَ سَبِيلًا. «ای علی مردم نمی‌خواهند بیعت کنند مگر با عثمان؛ و تو راه ضعف و انکسار را بر خودت باز مکن».

حضرت به عبدالرحمن فرمود: ای ابوظلحه، عمر به توجه دستور داده است؟ گفت: به من دستور داده است که هرکس با ایتلاف و اجتماع جماعت مخالفت کند و آنرا خراب کند، او را بکشم.

و عبدالرحمن گفت: ای علی بیعت کن و گرنه از غیر راه مؤمنین تبعیت و پیروی کرده‌ای! و آنچه که عمر به ما دستور داده است درباره تو تنفیذ می‌نمائیم. حضرت فرمود: لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ بِهَا مِنْ غَيْرِي تا آخر جملاتی را که نقل

کردیم و سپس دست خود را دراز کرده و با عثمان بیعت کرد.<sup>۱</sup>  
 و از جمله کسانی که حدیث غدیر را در احتجاج یوم الشوری امیرالمؤمنین علیه السلام  
 روایت کرده اند یوسف بن حاتم شامی در کتاب الدر المنظیم فی مناقب الأئمة  
 اللہامیم<sup>۲</sup> است. او از طریق حافظ ابن مردویه با سند دیگری غیر از دو سند

۱ - «شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید، طبع دار احیاء الکتب العربیة، ج ۶، ص ۱۶۶ تا ص ۱۶۸. و طبع دار احیاء التراث العربی، ج ۲، ص ۶۱.

۲ - لهُمُوم برون غُضْفور، مرد جواد و سخی را گویند، و نیز بارانی که دانه های درشت داشته باشد، و جمع آن لهُمُوم است و لهُمُوم الناس أسخیاؤهم وأشیاءهم. و در وصف کتاب «الدر المنظیم فی مناقب الأئمة اللہامیم» مرحوم علامه حاج شیخ آقابزرگ طهرانی رضوان الله علیه استاد حدیث و اجازه حقیر در جلد هشتم «الذریعة» در ص ۸۸ فرموده است: این کتاب از شیخ جمال الدین یوسف بن حاتم شامی شاگرد محقق حلی متوفای ۶۷۶ و مجاز از سیدرضی الدین علی بن طاووس حلی متوفای ۶۶۴ است. و این کتاب در باب خود بسیار جلیل است و در آن از کتاب «مدینة العلم» و کتاب «النبوة» که هر دو از شیخ صدوق بوده و فعلاً موجود نیستند نقل می کند، و معلوم می شود که نسخه ای از این دو کتاب نزد او بوده است. یک نسخه از «الدر المنظیم» نزد علامه مجلسی موجود بوده که از آن در «بحار الانوار» نقل می کند. و نسخه های موجود «الدر المنظیم» بنابر اطلاعی که من دارم فقط سه نسخه است که یکی از آنها در کتابخانه کُتبه بود و او را طهرانی در سامراء خرید - الی آخره - ذکر درباره دو نسخه دیگر.

أقول: چون مطلب به اینجا رسید داستانی را خوب است ذکر کنیم. گویند از صدر اسلام تا بحال در سیره رسول خدا کتابهای مختلفی نوشته شده است ولی در سیره ائمه دوازده گانه شیعه کمتر کتابی تألیف شده است، و کتاب «الدر المنظیم فی مناقب الأئمة اللہامیم» از آن کتابهای نادر و نفیس است که در این رشته تحریر شده است. و نسخ این کتاب به تدریج از بین رفته و فقط چند نسخه ای از آن در دست است که یکی از آنها متعلق به کتابخانه کُتبه بود که بعد از رحلت آن مرحوم به کتابخانه مرحوم دائی پدر ما: آیه الله علامه آقا میرزا محمد طهرانی - رضوان الله علیه - نزل و مقیم سامراء منتقل شد. دائی زاده پدر ما: حجة الاسلام آقای حاج میرزا ابوالحسن شریف عسکری دام توفیقه برای حقیر نقل کرد که: بعد از ارتحال مرحوم کُتبه می خواستند کتابخانه او را حراج کنند. مرحوم پدرم از سامراء مرا برای خریدن بعضی از مخطوطات از جمله همین کتاب به کاظمین فرستاد و فرمود: به هر قیمتی که شده است این کتاب را بخر. من به کاظمین آمدم و در موقع حراج کتابخانه، این کتاب را به قیمت گزافی خریدم و با سایر کتابهای خریداری شده به سامراء آوردم و جزء کتابهای کتابخانه پدرم شد. مدتی زیاد نگذشته بود که یکروز کلیددار حرم عسکرین علیهما السلام که مرد سنی مذهب بود به من گفت: یکی از مستشرقین آمده است و در منزل ما وارد شده که از پدر شما سؤالاتی درباره علوم دارد. شما از پدرت اجازه بگیر تا به

خوارزمی، عین آنچه را که از خوارزمی ذکر کردیم، روایت می‌کند. او می‌گوید: روایت کرد أبوالمظفر عبدالواحد بن حمد بن محمد بن شیزه المَقْرِي، از عبدالرزاق بن عُمَر طهرانی، از ابوبکر أحمد بن موسی حافظ (ابن

خدمتش برسد. من به پدرم مرحوم آیه الله آقا میرزا محمد طهرانی گفتم. پدرم فرمود: مانعی ندارد، هروقت می‌خواهد بیاید. من به کلیددار گفتم. و فردا صبح آنروز کلیددار در معیت آن مستشرق به منزل پدرم آمد و در کتابخانه پدرم که محل مطالعه و کتابت او بود، وارد شدند و نشستند. و آن مستشرق درباره بعضی از علوم و کتب، مطالبی پرسید و ایشان جواب گفتند، و در آخر الأمر از کتاب «الذکر النظیم» و مؤلف آن و خصوصیات محتوای آن پرسید و ایشان جواب دادند، و سپس گفت: آیا شما آن کتاب را دارید؟! پدرم فرمود: آری. گفت: آیا می‌شود من ببینم؟ فرمود: آری! أبوالحسن برخیز و فلان کتاب را که در فلان نقطه از قفسه فلانی است به ایشان بده! من برخاستم و کتاب را برداشتم و در برابر او گذاردم. او کتاب را برداشت و صفحات آن را به دقت ملاحظه کرد، و کاغذ و جدول کشی شده و صفحات و جلد آن را به دقت دید و سپس کتاب را بست و روی زمین گذارد و گفت: این کتاب را می‌فروشید؟! پدرم فرمود: نه! گفت: من از شما خواهش می‌کنم به هر قیمتی که شده است به من بفروشید! پدرم فرمود: نه، نمی‌شود! گفت: شما ملاحظه قیمت آن را نکنید به هر قیمتی که شده است به من بفروشید! پدرم فرمود: نه، خریدار این کتابم. پدرم فرمود: این کتابخانه را می‌بیند؛ اگر از فرش تا سقف آنرا از ابریز صافی (طلای خالص) کیند نمی‌فروشم. آن مرد مأیوس شد و برخاست و با کلیددار رفت و من کتاب را برداشته و در جای خود گذاردم. فردای آن روز کلیددار به من گفت: این مرد طالب این کتاب است و از مغرب اروپا برای خرید این کتاب آمده است و چون می‌دانسته‌اند که این کتاب جزو مکتبه مرحوم کتبه است و اینک به مکتبه آقا میرزا محمد طهرانی انتقال یافته است لذا با توسط مقامات بغداد یکسره به سامراء آمده و در منزل ما وارد شده است و از من تقاضا کرده است که این کتاب را واسطت نموده و برای او بخرم و مطمئن باشید که هر مقداری که شما بخواهید و بگوئید، او خریدار است. من در جواب کلیددار گفتم: این کتاب، ناموس است ناموس اسلام است. آیا کسی ناموس خود را به اجنبی می‌فروشد؟! آیا شما حاضرید ناموس خود را، زن و حرم خود را بفروشید گرچه به گزاف‌ترین قیمت‌ها باشد؟! گفت: نه. من گفتم: اهمیت این کتاب از ناموس خانوادگی بیشتر است. چون این ناموس دین و شریعت و ناموس اسلام است و کتاب خطی منحصر به فرد است. کلیددار از خریدن این کتاب مأیوس شد و به مستشرق قضیه را گفت. او هم فهمید که پدرم تعصب دین دارد و به هیچ وجه کتاب را نخواهد فروخت فلذا از سامراء رفت. من که این گفتگوی خود را با کلیددار برای پدرم بازگو کردم، فرمود: اینک باید جای این کتاب را تغییر داد. آن را در فلان قفسه و فلان نقطه بگذار! چون ایشان جای کتاب را دانسته‌اند و بعید نیست در اوقاتی که در اینجا رفت و آمد است بالطائف الحلی کتاب سرقت شود.

مردویه) از ابوبکر أحمد بن محمد بن ابی دام،<sup>۱</sup> از منذر بن محمد، از عمویش، از پدرش، از ابان بن تغلب، از عامر بن وائله که گفت: من در روز شوری، نگهبان در بودم و علی در خانه بود و شنیدم از او که می‌گفت (عین ألفاظی را که از خوارزمی آوردیم، تا اینکه گفت) قَالَ: اُنشِدُكُمْ بِاللَّهِ اَمِنْكُمْ مَنْ نَصَبَهُ رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ لِلْوَلَايَةِ غَيْرِي؟! قَالُوا: اللّٰهُمَّ! لاَ.<sup>۲</sup>

«أمیرالمؤمنین گفت: من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم، آیا از شما کسی هست که رسول خدا او را در روز غدیر ختم به ولایت نصب نموده باشد، غیر از من؟! گفتند: بار پروردگارا! نه.»

و شیخ طوسی از أحمد بن محمد بن صلّت، از أحمد بن محمد بن سعید<sup>۳</sup>، از علی بن محمد بن حبیبه کندی، از ابو غیلان: سعد بن طالب شیبانی، از اسحق، از ابوطفیل روایت کرده است که: من در روز شوری در خانه بودم و می‌شنیدم

باری بعد از رحلت مرحوم میرزا دانی: آقا میرزا محمد طهرانی، ورثه آن مرحوم تمام کتابهای وی را وقف کردند و مهر وقف بر آنها زدند و اینک همین کتاب با سایر کتب به کاظمین منتقل شده و اداره اوقاف باستان شناسی عراق بر آنها نظارت دارند و از کتب ممنوعه الخروج از کشور عراق شناخته شده است.

۱ - در نسخه‌ها اینطور آمده است. ولیکن صحیح آن ابی دارم است. و او ابی دارم کوفی است، که تَلْمُذَجْرِي از او در سنه ۳۳۰ حدیث شنیده است و از او اجازه روایتی دارد.

۲ - «الغدیر» ج ۱، ص ۱۶۰.

۳ - أحمد بن محمد بن سعید همان ابوالعباس معروف به ابن عُقْدَه است که در حفظ و إتقان و جلالت از اکابر به شمار می‌رود. ترجمه او را در «تنقیح المقال» ذکر کرده است؛ و از ابوالطیب بن هرثمه آورده است که او گفت: در مجلس او بودم و سخن از حدیث به میان آمد و یک مرد هاشمی در پهلوئی او نشسته بود، ابن عقده گفت: من سیصد هزار حدیث در شأن اهل بیت دارم غیر از احادیثی که درباره غیر ایشان روایت می‌کنم؛ و دست خود را به آن هاشمی زد. و از ذارقطنی نقل کرده است که: اهل کوفه بر این اتفاق دارند که از زمان عبدالله بن مسعود تا زمان ابوالعباس ابن عُقْدَه حافظ تراز او نیامده است. و از شیخ طوسی در «فهرست» و از «رجال نجاشی» نقل کرده است که او شیعه زینیه جارودیه بوده است و با همین مرام هم مرده است ولی به جهت کثرت حفظ و امانت و صدق و اختلاط با اصحاب ما امامیه، بزرگان ما روایات او را معتبر می‌شمرند، و از او روایت می‌کنند. او کتاب‌های بسیاری نوشته است و کتاب «مَنْ رَوَى غَدِيرِ خَمٍّ» از جمله کتابهای اوست. او در سنه ۳۳۳ در کوفه وفات کرده است.

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌گفت: **أُنشِدُكُمْ بِاللَّهِ جَمِيعاً هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ صَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَيْرِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ! لَا.**

«من از شما با سوگند به خدا می‌پرسم از همه شما: آیا در میان شما کسی هست که به هردو قبله با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نماز خوانده باشد، غیر از من؟! گفتند: بار پروردگارا! نه.»

آنگاه چند فضیلت و منقبت اختصاصی خود را به نحو مُتَشَدِّد ذکر می‌کند تا می‌رسد به اینکه می‌گوید: **أُنشِدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَغَادِ مَنْ غَادَاهُ، غَيْرِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ! لَا.**

و پس از این جمله، فقط دو مناشده به حدیث منزلت و حدیث طَیْر می‌کند.<sup>۱</sup> این حَجْر هَيْتَمی آورده است که: دارقُطْنی تخریج کرده است که: علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به آن شش نفری که عمر امر ولایت را به طور شوری در میان آنها گذارد، کلام طویلی را بیان کرد؛ از جمله آنکه: **أُنشِدُكُمْ بِاللَّهِ: هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، غَيْرِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ! لَا.**<sup>۲</sup>

«من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم: آیا در بین شما یکنفر هست که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او گفته باشد: ای علی تو قسمت کننده بهشت و جهنمی در روز قیامت، غیر از من؟! گفتند: بار پروردگارا! نه.»

و همچنین ابن حَجْر آورده است که: دارقُطْنی تخریج کرده است که: علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در روز شوری بر اهل آن احتجاج کرد و گفت: **أُنشِدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَقْرَبُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الرَّحِمِ مِنِّي؛ وَمَنْ جَعَلَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَفْسَهُ، وَأَبْتَاءَهُ أَبْتَاءَهُ، وَنِسَاءَهُ نِسَاءَهُ، غَيْرِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ! لَا - الحدیث. ۳**

«من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم: آیا در بین شما یکنفر هست که از

۱ - «أمالی طوسی» طبع سنگی، ص ۲۱۲. و طبع نجف ص ۳۴۲ و هردو در مجلس ۱۲ ذکر کرده‌اند.

۲ و ۳ - «الصواعق المحرقة» به ترتیب ص ۷۵ و ص ۹۳.



جهت رحم بودن و نَسَب و قرابت به پیامبر، از من نزدیکتر باشد؛ و کسیکه پیغمبر ﷺ او را نفس خود قرار داده باشد، و پسران او را پسران خود، و زنان او را زنان خود قرار داده باشد، غیر از من؟! گفتند: بار پروردگارا! نه.»  
و همینطور که ملاحظه شد: ابن حَجَر، این دو فقره از مناشده را از دارقُطنی به مناسبت مطلب نقل می‌کند، با تصریح به آنکه مناشده بسیار بوده است و این جملات در ضمن آن بیان شده است.

احتجاج سوم: خطبه ای است که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در زمان خلافت عثمان، در مسجد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایراد فرموده اند در محضر دو بیست نفر از مهاجر و أنصار که هریک فضیلتی برای قریش و أنصار بیان می‌کرده اند و از حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام که در آن مجمع بوده اند می‌خواهند که ایشان هم سخن گویند. آنگاه حضرت مفضلاً مزایا و خصائص اهل بیت و خودشان را بیان می‌کنند، و آن جماعت هم یکایک را تصدیق می‌کنند. از جمله استشهاد به حدیث غدیر است.

شیخ الإسلام: ابراهیم بن محمد حَمَوْنِي در «فَرَأَى السَّمْطِينَ» از سید نَسَابَه: جلال الدین عبدالحمید بن فَخَّار بن مَعْدِ موسوی رحمه الله از پدرش: سید شمس الدین فَخَّار موسوی - رحمه الله - به اجازه روایتی از شاذان بن جبرئیل قَمِي، از جعفر بن محمد دوریستی، از پدرش از ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه قَمِي، از محمد بن حسن، از سَعْد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از حَمَاد بن عیسی، از عمر بن اَدِيْنَه، از اَبان بن اَبی عیاش، از سُلَيْم بن قَيْسِ هِلَالِي روایت می‌کند که او می‌گوید: علی عَلَيْهِ السَّلَام را در مسجد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در زمان خلافت عثمان دیدم، و جماعتی در آنجا با هم گفتگو داشتند و از علم و فقه سخن به میان آمده بود، و از قریش و فضائل آنها و سوابق آنها و هجرت آنها و آنچه را که از فضیلت درباره آنها رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفته بود، مثل اینکه: اُثْمَه از قریش هستند، و مثل اینکه: مردم تابع قریش هستند، و قریش اُثْمَه عرب است، و قریش را سَب نکنید، قدرت یک مرد قرشی به قدر قدرت دو مرد از غیر آنهاست، هرکس قریش را مَبغُوض دارد، خداوند او را مَبغُوض دارد، و کسیکه پستی و ذَلَّت قریش را بخواهد، خداوند او را پست و ذلیل می‌کند، با هم به بحث پرداخته بودند.

و همچنین از أنصار و فضائل آنها و سوابق آنها و نصرت آنها، و آنچه را که خداوند در قرآن آنها را ستوده است و آنچه را که پیامبر ﷺ راجع به آنها بیان کرده است، و دربارهٔ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ وَعَسِيْلُ الْمَلَائِكَةِ (حَنْظَلَةَ) سخن به میان آمده بود، و از بیان هیچیک از آن فضائل دریغ نکرده بودند تا به جایی که هر قبیله‌ای می‌گفت: فلان و فلان از ماست.

و قریش می‌گفت: از ماست رسول خدا ﷺ و از ماست حمزه، و از ماست جعفر، و از ماست عُيَيْدَةُ بْنُ حَرْثٍ وَ زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ وَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ عُثْمَانُ وَ أَبُو عُبَيْدَةَ وَ سَالِمٌ (مولى أبى حذيفه) و ابن عَوْفٍ.

و هیچیک از دو گروه مهاجر و أنصار از ذکر یکنفر که دارای سابقه بوده است خودداری نکردند مگر آنکه آنرا نام بردند. و در این حلقه از مجتمعی بیش از دویست نفر بودند که در میان آنها عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، طَلْحَةَ، زُبَيْرٌ، مِقْدَادٌ، أَبُو ذَرٍّ، هَاشِمٌ بْنُ عُتْبَةَ، ابْنُ عُمَرَ، حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، ابْنُ عَبَّاسٍ، مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ حضور داشتند.

و از أنصار در این حلقه اَبِيّ بِنِ كَعْبٍ، زَيْدِ بْنِ نَابِتٍ، أَبُو أَيُّوبَ أَنْصَارِيٍّ، أَبُو هَيْثَمِ بْنِ تِيهَانَ، مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمَةَ، قَيْسِ بْنِ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ، جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ، زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ، عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى، أَبُو لَيْلَى وَ بَا أَوْ بُوْدِ پسرش: عَبْدِ الرَّحْمَنِ که در کنارش نشسته بود، و جوانی خوش صورت بود که هنوز محاسن در نیاورده بود. و در اینحال ابوالحسن بصری آمد، و با او فرزندش حسن نیز همراه بود. حسن نیز جوانی اُمُرد و خوش صورت و معتدل القامه بود.

سَلِيْمٌ می‌گوید: من به این دو جوان نگاه می‌کردم (عبدالرحمن بن ابی لیلی و حسن بن ابوالحسن) و نفهمیدم کدامیک جمیل‌ترند؟ مگر اینکه حسن جثه‌اش بزرگتر و قامتش بلندتر بود.

و این جماعت سخن را در تعریف قریش و أنصار به درازا کشاندند، و این موضوع از صبح تا زوال ظهر طول کشید، و عثمان در خانه‌اش بود و اطلاعی از جریان نداشت، و علی بن ابیطالب ساکت بود و نه او و نه یکنفر از اهل بیت او

سخن نمی‌گفت.

جماعت حصار رو کردند به امیرالمؤمنین علیه السلام و گفتند: ای ابوالحسن چه مانع شده که هیچ نمی‌گوئی؟

حضرت فرمود: هرکدام یک از دو طائفه مهاجرین و انصار فضائلی را ذکر کردند و حق گفتند، و من از شما ای جماعت قریش و انصار سؤالی دارم و آن اینست که: به واسطه چه کسی خداوند به شما این فضیلت را عنایت کرد؟! آیا به نفوس خودتان و اهل بیوتتان و قوم و طائفه و عشائرتان، یا به غیر شما؟! گفتند: بلکه بواسطه محمد صلی الله علیه و آله و عشیره او خداوند به ما عنایت کرد نه با نفوس خودمان و عشائرم، و نه به اهل بیت هایمان!

حضرت فرمود: راست گفتید ای معشر قریش و انصار! آیا ندانسته اید که آنچه را که به شما رسیده است از خیر دنیا و آخرت بواسطه ما اهل بیت بخصوصه بوده است نه به غیر ما؟ و پسر عموی من: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من با اهل بیتم نوری بودیم که در برابر خداوند پیش از آنکه خداوند آدم را بیافریند به چهارده هزارسال حرکت می‌کرد و لمعان داشت. و چون خداوند آدم را خلق کرد آن نور را در صُلب او قرار داد، و در زمین نازل کرد، و پس از آن، آن نور را در کشتی در صُلب نوح علیه السلام حمل کرد، و سپس آن نور را در صُلب ابراهیم علیه السلام به آتش انداخت. و همینطور خداوند عزوجل پیوسته و بطور مداوم ما را از اصلاب کریمه به ارحام طاهره منتقل کرد، و از ارحام طاهره به اصلاب کریمه از پدران و مادران منتقل کرد، و هیچیک از آنها هیچگاه برزنا و عمل زشت دیده نشدند.

در اینحال رجال سابقه دار و قدیم الإسلام و اهل بدر و اهل اُحد گفتند: آری! ما این مطلب را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ایم!

و پس از این علی علیه السلام فرمود: من با قسم به خداوند از شما پرسش می‌کنم: آیا می‌دانید که خداوند عزوجل در کتاب خودش در بسیاری از آیات، شخص مُقَدَّم و سابقه دار را بر شخص غیرمُقَدَّم و غیرسابقه دار تفضیل داده و برتری بخشیده است، و در این اُمّت در سبقت به سوی خداوند عزوجل و به سوی رسول او هیچکس از من مُقَدَّم نیست؟ گفتند: بار پروردگارا! آری.

حضرت فرمود: من با قسم به خداوند از شما می‌پرسم: آیا می‌دانید چون آیه: **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ** (آیه ۱۰، از سوره ۹: توبه) و آیه: **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ** (آیه ۱۰، از سوره ۵۶: واقعه) فرود آمد، درباره مفاد و تفسیر آن از رسول خدا ﷺ سؤال کردند، رسول خدا فرمود: خداوند این آیات را درباره انبیاء و اوصیای آنها نازل نموده است، و من افضل انبیای خدا و رسل خدا هستم، و علی بن ابیطالب وصی من افضل اوصیای پیامبران است؟! گفتند: بار پروردگارا! آری.

حضرت فرمود: من با قسم به خداوند از شما پرسش می‌کنم: آیا می‌دانید که: چون آیه: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ** (آیه ۵۹، از سوره ۴: نساء) و آیه: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ** (آیه ۵۵، از سوره ۵: مائده) و آیه: **أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَنَّةٍ** (آیه ۱۶، از سوره ۹: توبه) نازل شد، مردم گفتند: ای رسول خدا این آیات اختصاص به بعض مؤمنین دارد و یا شامل جمیع آنها می‌شود؟! در اینحال خداوند پیغمبرش را امر کرد که والیان امر خود را به مردم معرفی کند و بشناساند، و بهمانگونه که نمازشان و زکوتشان و حجشان را تفسیر کرده است امر ولایت را نیز برای ایشان تفسیر کند. و براین اساس رسول خدا مرا در غدیر خم نصب کرد و خطبه خواند و گفت: خداوند مأموریتی به من داده است که از انجام آن سینه من تنگ شده است: چون پنداشتم که مردم مرا تکذیب می‌کنند. و او مرا بیم داد که یا باید آن مأموریت را به مردم برسانم و یا مرا عذاب می‌کند. فلذا امر فرمود تا مردم مجتمع شوند و ندای **الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ** دردادند و خطبه خواند و فرمود:

**أَيُّهَا النَّاسُ اتَّعَلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ مَوْلَايَ وَأَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: فَمَنْ يَأْتِي عَلِيًّا فَقُمْتُ. فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ هَذَا مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ.**

«ای مردم آیا می‌دانید که خداوند عزوجل ولی و صاحب اختیار من است، و من ولی و صاحب اختیار مؤمنین هستم، و من به آنها اولویتم از آنها به خودشان

بیشتر است؟! گفتند: آری ای رسول خدا: گفت: ای علی برخیز! و من برخاستم. رسول خدا گفت: هرکس که من مولی و صاحب اختیار امور او هستم، پس علی، این علی مولی و صاحب اختیار امور اوست. بارپروردگارا تو والی و صاحب اختیار کسی باش که او در ولایت و صاحب اختیاری علی است! و تو دشمن بدار کسی را که علی را دشمن داشته است»!

پس سلمان از میان جمعیت برخاست و عرض کرد: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَلَا أَعْلَمُ كَمَاذَا؟! فَقَالَ: وَلَا أَعْلَمُ كَوَلَايَتِي، مَنْ كُنْتُ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِيٌّ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ!  
 «ای رسول خدا این ولایتی که به علی اعطا شده است، چگونه ولایتی است؟ نوعش و خصوصیتش کدام است؟ رسول خدا فرمود: ولایتی است همانند ولایت من! هرکس که من نسبت به او، از او به خود او سزاوارترم، پس علی نسبت به او از او به خود او سزاوارتر است.»

و به پیرو این انتصاب، پروردگار تعالی ذِکْرُهُ این آیه را فرستاد: أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا. (آیه ۳، از سوره ۵: مائده) «امروز من برای شما دین شما را کامل کردم، و برای شما نعمتم را تمام نمودم، و پسندیدم که اسلام دین شما باشد!»

و چون این آیه آمد پیغمبر ﷺ تکبیر گفت و گفت: اللَّهُ أَكْبَرُ تَمَامٌ بُنُوْتِي وَتَمَامٌ دِينِ اللَّهِ وَلَا يَهُ عَلِيٌّ بَعْدِي.

«خداوند بزرگتر است از آنکه توصیف شود. تمامیت نبوت من و تمامیت دین خدا، ولایت و امامت و امارت علی است پس از من.»

و به دنبال نزول این آیات، ابوبکر و عمر برخاستند و گفتند: ای رسول خدا! این آیات فقط اختصاص به علی دارد؟! پیامبر گفت: بلکه درباره او و درباره اوصیای من است تا روز قیامت! گفتند: ای رسول خدا برای ما بیان کن!

پیامبر گفت: علی است برادر من و وزیر من و وارث من و وصی من و جانشین من در میان اُمت من و ولی و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من، و پس از او پسرم حسن است، و پس از او حسین، و سپس نه نفر از پسرم حسین، یکی پس از دیگری. قرآن با آنهاست و آنها با قرآن هستند. ایشان از قرآن جدا نمی شوند، و

قرآن هم از ایشان جدا نمی‌شود، تا در روز قیامت در عالم حشر در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

تمام جمعیت گفتند: بار پروردگارا: آری ما اینها را شنیدیم و گواهی می‌دهیم بر آنکه گفتی، بدون کم و بیش. و بعضی گفتند: بیشتر آنچه را که گفتی ما در حفظ داریم نه همه آن را! و این جماعتی که همه آنرا در حفظ دارند اختیار ما و افاضل از ما هستند.

حضرت فرمود: راست گفتید! همه مردم در حفظ مطالب یکسان نیستند. من با سوگند به خدا از شما می‌خواهم که هر کس از شما که تمام این مطالب را از رسول خدا ﷺ شنیده است بر خیزد و به آن خبر دهد.

زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ وَبِرَّاءُ بْنُ عَازِبٍ وَسَلْمَانَ وَأَبُو ذَرٍّ وَمِقْدَادَ وَعَمَّارَ بَرِخِيسَةَ وَكَأَنَّهُمْ كَثُرُوا  
در حفظ داریم گفتار پیغمبر خدا ﷺ را در حالیکه بر منبر ایستاده بود و تو در کنارش ایستاده بودی و می‌گفت: أَيُّهَا النَّاسُ! خداوند عزوجلّ به من امر کرده است که: إمامتان را و قائم به امورتان را پس از خودم، و وصی خودم و جانشین خودم و آن کس را که خداوند عزوجلّ بر مؤمنین در کتاب خود واجب کرده است إطاعت او را، و إطاعت از او را مقرون به إطاعت خودش و إطاعت من داشته است و شما را امر به ولایت او نموده است برای شما نصب کنم، و من به پروردگارم از ترس و دهشت طعنۀ اهل نفاق و تکذیب آنها رجوع کردم، و خداوند مرا توعید کرد که یا باید تبلیغ کنم و یا مرا عذاب می‌کند.

و فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ! خداوند در کتابش به شما امر کرده است: نماز بخوانید؛ و من نماز را برای شما بیان کردم و توضیح دادم. و امر کرده است به زکات و روزه و حج؛ و من برای شما بیان کردم و توضیح دادم. و امر کرده است به ولایت — و در اینحال پیامبر دستش را بر علی بن ابیطالب ﷺ گذارده و فرمود — و من شما را گواه می‌گیرم که ولایت اختصاص به این مرد دارد، و پس از او برای دو پسرش و سپس برای اوصیای بعد از آنها از فرزندان آنها که مفارقت با قرآن ندارند، و قرآن نیز مفارقت با آنها ندارد تا در روز قیامت در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

أَيْهَا النَّاسُ: من برای شما پناهگاه و دلیل و هادی و امامتان را بعد از خودم بیان کردم، و اوست برادر من علی بن ابیطالب. و منزله او در میان شما، همین منزله من است در میان شما. دین خودتان را بردوش او بیفکنید و بدو بسپارید، و در جمیع امورتان از او اطاعت کنید، زیرا که در نزد اوست آنچه را که خداوند از علمش و حکمتش به من تعلیم نموده است. از او پرسید و از او تعلیم بگیرید و از اوصیای پس از او پرسید و تعلیم بگیرید، و به آنها چیزی را نیاموزید و بر آنها پیشی نگیرید و از آنها عقب نیفتید، زیرا که آنها با حق هستند و حق با آنهاست، نه حق از آنها جدا می شود و نه آنها از حق جدا می شوند. و در اینحال این گویندگان نشستند.

سَلِّمَ مِی گوید: در اینحال علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: أَيْهَا النَّاسُ! آیا می دانید، که: خداوند در کتاب خود نازل کرده است: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً. (آیه ۳۳، از سوره ۳۳: أحزاب).

«اینست و جز این نیست که: خداوند اراده کرده است از شما اهل بیت، هرگونه پلیدی و رجس را ببرد و شما را تطهیر کند و به طهارت و پاکی علی نحو الإطلاق برساند.»

چون این آیه فرود آمد، رسول خدا، مرا و فاطمه را و دو پسر من حسن و حسین را جمع کرد و پس از آن، کسانی را بر روی ما انداخت و گفت: بار پروردگار من! اینان اهل بیت من هستند و گوشت من هستند، به درد می آورد مرا آنچه ایشان را به درد آورد، و آزار می دهد مرا آنچه ایشان را آزار می دهد، و به حرج و تعب می افکند مرا آنچه ایشان را به حرج و تعب افکند. پس تو از ایشان رجس و پلیدی را بزدا و آنان را تطهیر کن تطهیر کردنی.»

أُمّ سَلَمَةَ گفت: من هم ای رسول خدا با ایشان هستم؟! رسول خدا گفت: تو بر راه خیر و خوبی هستی، ولیکن این آیه درباره من (و درباره دخترم) و درباره برادرم علی بن ابیطالب و درباره دو پسر من و درباره نه فرزند از پسر من حسین بالخصوص نازل شده است، و هیچکس با ما در آن شریک نیست.

حضار همه گفتند: ما همه شهادت می دهیم که اُمّ سَلَمَةَ این داستان را برای

ما گفت و چون از رسول خدا پرسیدیم او هم همانند امّ سَلَمَه برای ما بیان کرد. پس علی عَلِيٌّ فرمود: من با قسم به خدا از شما می‌پرسم: آیا می‌دانید که خداوند چون فرود آورد: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (آیه ۱۱۹، از سوره ۹: توبه) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوای خدا را پیشه گیرید و با صادقین بوده باشید»، سلمان پرسید: ای رسول خدا! این آیه عمومیت دارد یا آنکه مخصوص به افرادی است؟! پیغمبر فرمود: اَمَّا مُؤْمِنِينَ هُمَا أَنَّهُمَا هَسْتُمْ كَمَا أَمْرٌ شَدِيدٌ، وَأَمَّا صَادِقِينَ، خُصَّصُوا بِرَادِمِ عَلِيٍّ وَأَوْصِيَاءِ مَنْ بَعَثَ عَلِيًّا يَوْمَ الْيَوْمِ قِيَامَتِ هَسْتُمْ؟! گفتند: بار پروردگارا! آری.

علی عَلِيٌّ گفت: من با قسم به خدا از شما می‌پرسم: آیا می‌دانید که: من به رسول خدا در غزوة تبوک گفتم: چرا مرا با خود نمی‌بری و در مدینه گذاشتی؟! فرمود: مدینه در این زمان صلاحیت ندارد مگر آنکه یامن و یاتوباید در آن بوده باشیم، وَأَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؟! گفتند: بار پروردگارا! آری.

علی عَلِيٌّ گفت: من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم: آیا می‌دانید چون خداوند در سوره حج فرستاد: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ. (آیه ۷۷ و ۷۸، از سوره ۲۲: حج) پس سلمان برخاست و گفت: ای رسول خدا این کسانی که تو بر آنان شاهی و ایشان شاهدان بر مردم هستند، کیستند که خداوند آنها را برگزیده است و در دین برای آنها حرجی قرار نداده است و ایشان بر طریقه و ملت ابراهیم هستند؟! گفتند: آری.

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: خداوند از این آیه سیزده مرد را بخصوصه إِرَادَه کرده است نه همه اُمت را. من و برادرم علی و یازده نفر از فرزندان من؟! گفتند: بار پروردگارا! آری.



علی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: من با سوگند به خدا از شما می پرسم: آیا می دانید که: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به خطبه برخاست و بعد از آن خطبه ای نخواند و آخرین خطبه او بود، و گفت: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، فَإِنَّ اللَّطِيفَ (الْحَيَّيْسَ) أَخْبَرَنِي وَعَهْدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

و عُمر بن خطاب به مشابه مرد غضبناکی برخاست و گفت: آیا مراد از عترت، تمام اهل بیت تو هستند؟! پیامبر فرمود: نه، ولیکن اوصیای من از اهل بیت من هستند: أَوْلَ اِيشَانِ بَرَادَرْمِ وَ وَزِيرْمِ وَ وَارِثْمِ وَ خَلِيفَه وَ جَانِشِينْمِ دَرَأَمَّتْمِ وَ وَلِيَّ وَ صَاحِبِ اِخْتِيَارِ هَرْمَوْمِنِ بَعْدِ اَزْمِنِ، مِي بَاشَد.

علی أَوْلَ اِيشَانِ است، و پس از او پسر حسن، و پس از او پسر حسین، و سپس نه فرزند از فرزندم حسین، یکی پس از دیگری می آیند و آنها در حوض کوثر بر من وارد می شوند. ایشانند شُهدای خدا در زمین خدا و حجت خدا بر خلق خدا و خزانه داران علم خدا و معدن های حکمت خدا، کسیکه از آنها پیروی کند از خدا پیروی کرده است، و کسیکه مخالفت آنها را بنماید مخالفت خدا را نموده است؟! همه گفتند: شهادت می دهیم که رسول خدا چنین گفت.

و سؤال ها و مناشده های علی همینطور به طول می انجامید، و از هیچ موضعی درباره خود از مناقب و فضایل دریغ نکرد مگر آنکه به آنها احتجاج و مناشده نمود و تا آخرین منقبت خود را بیان کرد و آنچه را که رسول خدا درباره او بسیار می فرمود. و آن جمعیت در هریک از آنها علی را تصدیق می کردند و شهادت به حَقَانِيَّتِ او می دادند.<sup>۱</sup>

۱ - «فرآند السمطين» ج ۱، باب ۵۸ از سِمَطِ أَوْلِ، ص ۳۱۲ تا ص ۳۱۸. و «کتاب سُلَيْم» ص ۱۱۱ تا ص ۱۲۴ با تغییر بعضی از ألفاظ و اضافه برخی از مواد. و «الغدیر» ج ۱، ص ۱۶۳ تا ص ۱۶۶. و در «غایة المرام» قسمت اول، در زمره احادیث منزلت: أَنْتَ مَتَى بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَانَبِيَّ بَعْدِي، ص ۱۳۶ و ص ۱۳۷، حدیث چهل و یکم از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است. و نیز در «غایة المرام» ص ۱۳۷ و ص ۱۳۸، در حدیث چهل و دوم، دنباله مناشده حضرت را بعد از کلام طلحه مفصلاً ذکر می کند.

احتجاج چهارم: مناشدهٔ امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در رُحْبَه<sup>۱</sup> است. و این مناشده در بدو خلافت صوری آنحضرت صورت گرفته است. چون در روایت یَعْلَى بن مُرَّة آمده است که: چون امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به کوفه وارد شد این احتجاج را نمود، و معلوم است که آنحضرت در سنه ۳۵ وارد کوفه شدند. در ابتدای خلافت آنحضرت چون به ایشان خبر دادند که مردم در آنچه آنحضرت می فرماید که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ او را بر غیر او مقدم داشته است، متهم نموده‌اند و در حَقَّقَانِیَّتِ خلافت او نزاع کرده‌اند در مجتمع مردم در رُحْبَه کوفه حضور بهم رسانیده و با مردم به حدیث غدیر بررد آن مخالفان احتجاج و استشهاد کرد. این احتجاج بسیار مهم است و در روایات مستفیضه وارد شده است، و اعلام و أعاظم شیعه و عامه در کتب خود ذکر کرده‌اند و آن را از مسهَلَمِیَّاتِ تاریخ می‌شمرند.

این خطبهٔ حضرت در حضور جمعی از صحابه و تابعین و اصناف مختلف دیگر مردم بوده است. خطبهٔ آنحضرت مفصل است و در آن از ملاحم و اخبار به غیب نیز ذکر شده است.

۱- رُحْبَه قریه‌ای است نزدیک کوفه به فاصلهٔ هفت فرسخ که دارای زراعتِ خوب است و هندوانه‌های بسیار بزرگ آن که بعضی اوقات به ۲۰ کیلومی رسد شهر نجف اشرف را در تابستان اداره می‌کند، و در سابق شهری بوده و اینک خراب شده است، و امیرالمؤمنین علیه السلام در حین ورود به کوفه در «رُحْبَه» این احتجاج را نموده‌اند. و گاهی اوقات به آن «رُحْبَه کوفه» گویند تا از رُحْبَه‌های دیگر امتیاز پیدا کند. در «مراصدالاطلاع» ج ۲، ص ۶۰۸ گوید: رُحْبَه به ضمّ اول و سکون ثانی و باء مؤخّده به سه محلّ اطلاق می‌شود: ۱- قرب قادسیه به فاصلهٔ یک مرحله (دو منزل که هر منزل دو برید و هر برید ۴ فرسخ است) از کوفه در طرف چپ جاده برای مسافرین حجّ می‌باشد که فعلاً خراب شده است. ۲- قریه‌ای است در صنعاء یمن به فاصلهٔ شش میل. و آنجا وادی است که طلح می‌روید و دارای باغها و قریه‌هاست. ۳- ناحیه‌ای است بین مدینه و شام از وادی القری و در کنار آجاة از توابع صَلَخَد، که در آنجا قریه‌ای است که به آن رُحْبَه گویند.

و چون رُحْبَه به معنای مکان وسیع و فضای باز و بدون ساختمان است ممکن است مراد از رُحْبَه فضای باز و وسیع در مسجد کوفه و یا جلوی قصر دارالإماره باشد و احتجاج حضرت در آنجا صورت گرفته باشد، و شاهد این احتمال کلام ابن ابی الحدید است در ج ۱، ص ۳۶۱ از «شرح نهج البلاغه» که از بعضی از مشایخ بغدادی خود نقل کرده است که: نَاشِدُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رُحْبَةِ الْقَصْرِ أَوْ قَالُوا بِرِحْبَةِ الْجَامِعِ بِالْكُوفَةِ، أَيُّكُمْ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ - الْحَدِيثُ.

ابن ابی الحدید از عثمان بن سعید، از شریک بن عبدالله روایت کرده است که: چون به علی عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتند: مردم آنحضرت را در این سخنش که رسول خدا او را بر غیر او مقدم داشته است، متهم کرده و در تفضیلش بر سایر مردم گفتگو دارند، حضرت فرمود: **أُنشِدُ اللَّهَ مَنْ بَقِيَ مِمَّنْ لَقِيَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَسَمِعَ مَقَالَهُ فِي يَوْمِ غَدِيرِ خَمٍّ إِلَّا قَامَ فَشَهِدَ بِمَا سَمِعَ!**

**فَقَامَ سِتَّةٌ مِمَّنْ عَنْ يَمِينِهِ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَسِتَّةٌ مِمَّنْ عَلَى شِمَالِهِ مِنَ الصَّحَابَةِ أَيْضًا فَشَهِدُوا أَنَّهُمْ سَمِعُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ ذَلِكَ الْيَوْمَ وَهُوَ رَافِعٌ بِيَدَيْ عَلِيٍّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَآخِذْ مَنْ خَذَلَهُ وَأَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ وَأَبْغُضْ مَنْ أَبْغَضَهُ. ۱**

«من با قسم به خداوند از شما می پرسم، از آن کسانی که باقی مانده اند از آن افرادی که رسول خدا را دیده و گفتار او را در روز غدیر خم شنیده اند، که برخیزند و به آنچه شنیده اند شهادت دهند! در اینحال شش نفر از اصحاب رسول خدا که در طرف راست امیرالمؤمنین عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ و شش نفر از اصحاب رسول خدا که در طرف چپ آنحضرت بودند برخاستند و شهادت دادند که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حالیکه دو دست علی را گرفته بود و بالا برده بود، گفت: هر کس که من مولی و صاحب اختیار او هستم، علی این علی مولی و صاحب اختیار اوست. بار پروردگارا، تو ولایت آن را داشته باش که او ولایت علی را دارد، و دشمن بدار آنکه علی را دشمن دارد، و یاری کن آنکه علی را یاری کند، و مخدول و منکوب فرما آنکه علی را مخدول کند، و دوست بدار آنکه علی را دوست دارد، و مبعوض دار آنکه علی را مبعوض دارد.»

و «سیره حلبیه» پس از بیان خطبه رسول الله در غدیر خم، و اعلان به رحلت خویش و شهادت بر توحید و معاد آورده است که: **ثُمَّ حَضَّ عَلَيَّ التَّمَسُّكُ بِكِتَابِ اللَّهِ وَوَصَّى بِأَهْلِ بَيْتِهِ. أَيْ فَقَالَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي**

۱ - «شرح نهج البلاغه» طبع دار احیاء التراث العربی، ج ۱، ص ۲۰۹، و طبع دار احیاء الکتب

العربیة، ج ۲، ص ۲۸۸ و ص ۲۸۹.

أَهْلَ بَيْتِي، وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْصَ: وَقَالَ فِي حَقِّ عَلِيِّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ لَمَّا كَرَّرَ عَلَيْهِمْ: أَلَسْتُ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ - ثَلَاثًا - وَهُمْ يُجِيبُونَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّمَ بِالتَّضَدِّيقِ وَالْإِعْتِرَافِ، وَرَفَعَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّمَ يَدَ عَلِيِّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ وَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيَّْ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ أَحَبَّ مَنْ أَحَبَّه، وَأَبْغَضَ مَنْ أَبْغَضَهُ، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَأَعِنْ مَنْ أَعَانَهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ، وَأَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ.

و در اینجا صاحب «سیره حلبیه» می‌گوید: و این خطبه رسول الله قوی‌ترین دلیلی است که شیعه امامیه و رافضیه به آن تمسک کرده‌اند براینکه علی کرم الله وجهه اُحَقُّ و اُولی است به امامت از یکایک افراد مردم. و گفته‌اند. این نص صریحی است بر خلافت علی که آن را سی نفر از اصحاب رسول خدا شنیده‌اند و به آن گواهی داده‌اند. گفته‌اند: آنچه از ولّاء برای رسول خدا ﷺ است بعینه برای علی کرم الله وجهه ثابت است به دلیل گفتار رسول خدا: أَلَسْتُ أَوْلَى بِكُمْ. آنگاه نیز حلبی گوید: و این حدیث، حدیث صحیح است که با اُسانید صحاح و حسان روایت شده است، و به آنانکه در صحت این حدیث قَدَح کرده‌اند مانند أَبُو دَاوُدَ وَأَبُو حَاتِمٍ رَازِي نَباید التفات کرد و نیز گفتار بعضی که گفته‌اند: اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ تا آخر فقرات دعای رسول خدا ساختگی و موضوع است، مردود است، زیرا این فقرات از طرقی وارد شده است که ذهبی بسیاری از آنها را صحیح دانسته است.

و نیز در روایات آمده است که علی کرم الله وجهه به خواندن خطبه برخاست و حمد و ثنای خدای را بجای آورد و سپس گفت: أَنْشِدُكَ اللَّهُ مَنْ يَنْشُدُ يَوْمَ غَدِيرِ حَيْمٍ إِلَّا قَامَ، وَلَا يَقُومُ رَجُلٌ يَقُولُ: أَنْبِئْتُ أَوْ بَلَّغْتَنِي إِلَّا رَجُلٌ سَمِعَتْ أُذُنَاهُ وَوَعَى قَلْبُهُ.

«من با سوگند به خداوند از تومی خواهم: از کسیکه یادش هست آنچه را که در غدیر خم به آن عهد کرده است و وعده داده است که به آنچه از او خواسته شده است عمل کند، آنکه بپاخیزد. و برپا نخیزد مردی که بگوید: به من چنین خبر داده شده است و یا من چنین رسیده است، بلکه کسی برخیزد که با دو گوشش

شنیده و با قلب خود حفظ کرده باشد)).  
و هفده نفر از اصحاب برخاستند و شهادت دادند. و در روایتی است که سی نفر از اصحاب برخاستند و گواهی دادند، و در «معجم کبیر» شانزده نفر ذکر کرده است، و در روایتی دوازده نفر آمده است.

أمیرالمؤمنین به آن افراد به پا خاسته فرمود: اینک بیاورید آنچه را که شنیده اید! و ایشان حدیث غدیر را ذکر کردند. و از جمله آن این فقره بود که: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ. و در روایتی: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ.

و از زید بن أرقم وارد است که گفت: من از کسانی بودم که شهادت بر غدیر را کتمان کردم و در نتیجه خداوند چشم مرا کور کرد. و علی کرم الله وجهه به کسانی که در این محفل کتمان کردند نفرین نمود.<sup>۱</sup>

و معلوم است که این حدیثی را که صاحب سیره بدان استدلال می کند همان احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام در رجه است. علامه امینی از کتب معتبره عامه، آن اصحابی را که شهادت دادند بر بیست و چهار نفر بالغ نموده است، بدین ترتیب:

- ۱- أَبُو زَيْتَبِ بْنِ عَوْفِ أَنْصَارِي.
- ۲- أَبُو عَمْرَةَ بْنِ عَمْرٍو بْنِ مُخَيِّنِ أَنْصَارِي.
- ۳- أَبُو فُضَالَةَ أَنْصَارِي که در غزوه بدر حضور داشت و در جنگ صفین در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام شهید شد.
- ۴- أَبُو قَدَامَةَ أَنْصَارِي که در صفین در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام شهید شد.
- ۵- أَبُو لَيْلَى أَنْصَارِي که گفته شده است در صفین شهید شد. و در بعضی الفاظ آمده است: أَبُو يَغْلَى أَنْصَارِي، و او شاد بن اؤس است که در سنه ۵۸ وفات کرد.

- ۶- أَبُو هُرَيْرَةَ ذُو سَيِّءٍ که در سنه ۵۷ و یا ۵۸ و یا ۵۹ فوت کرد.
- ۷- أَبُو هَيْثَمِ بْنِ تَيْهَانَ که در غزوه بدر حضور داشت و در صفین با

۱- سیره علی بن برهان الدین حلبی شافعی، معروف به «سیره حلبیه» طبع مصر، سنه ۱۳۵۳ هـ،

أمیرالمؤمنین علیه السلام شهید شد.

۸ — ثَابِتِ بْنِ وَدِيعَةَ أَنْصَارِيَّ خَزْرَجِيَّ مَدَنِيَّ.

۹ — حُبَيْشِي بْنِ جُنَادَةَ سَلُولِيَّ که در جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام حضور

داشت.

۱۰ — أَبُو أَيُّوبِ خَالِدِ أَنْصَارِيَّ که در غزوه بدر حضور داشت، و در جنگ با

رومیان در سنه ۵۰ و یا ۵۱ و یا ۵۲ شهید شد.

۱۱ — خُرَيْمَةُ بْنُ ثَابِتِ أَنْصَارِيَّ ذَوَالشَّهَادَتَيْنِ که در غزوه بدر حضور داشت و

در صفین با امیرالمؤمنین علیه السلام شهید شد.

۱۲ — أَبُو سُرَيْحٍ: خُوَيْلِدُ بْنُ عَمْرٍو الْخَزَاعِيَّ که در سنه ۶۸ فوت کرد.

۱۳ — زَيْدٌ وَ يَزِيدُ بْنُ شَرَّاحِيلِ أَنْصَارِيَّ.

۱۴ — سَهْلُ بْنُ حُثَيْفِ أَنْصَارِيَّ أَوْسِيَّ که در غزوه بدر حضور داشت و در سنه

۳۸ فوت کرد.

۱۵ — أَبُو سَعِيدِ خُدْرِيَّ: سَعْدُ بْنُ قَالِكِ أَنْصَارِيَّ که در سنه ۶۳ و یا ۶۴ و یا

۶۵ فوت کرد.

۱۶ — أَبُو الْعَبَّاسِ سَهْلُ بْنُ سَعْدِ أَنْصَارِيَّ که در سنه ۹۱ فوت کرده است.

۱۷ — عَامِرُ بْنُ أَبِي لَيْلَى.

۱۸ — عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِ رَبِّ أَنْصَارِيَّ.

۱۹ — عَبْدُ اللَّهِ بْنُ ثَابِتِ أَنْصَارِيَّ خَادِمِ رَسُولِ خِدا صلی الله علیه و آله.

۲۰ — عُثَيْبُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ أَنْصَارِيَّ از جمله ده نفری است که عمر با عمار بن یاسر

برای دعوت به اسلام به کوفه فرستاد.

۲۱ — أَبُو طَرِيفِ عَدِيَّ بْنِ حَاتِمِ الْمُتَوَفَّى در سنه ۶۸ که در سن یکصدسالگی فوت

کرده است.

۲۲ — عَقَبَةُ بْنُ عَامِرِ جَهْنِيَّ که در قرب سنه ۶۱ فوت کرده. او از کسانی

است که به معاویه پیوست.

۲۳ — نَاجِيَةَ بْنِ عَمْرٍو خَزَاعِيَّ.

۲۴ — نُعْمَانُ بْنُ عَجْلَانَ أَنْصَارِيَّ، سخنگو و شاعر أنصار.

و سپس گوید: این افراد کسانی هستند که سیر در تاریخ ما را به نام‌های ایشان برای شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام درباره حدیث غدیر در روز احتجاج و مناشده در رُحبه، رسانیده است. و امام أحمد حنبل تصریح کرده است که تعداد گواهان در آن روز سی نفر بوده است. و همچنین حافظ هیثمی در «مجمع» خود بدین مقدار تصحیح و تخریح کرده است. و نیز در «تذکره» سبط ابن جوزی ص ۱۷، و «تاریخ الخلفاء» سیوطی ص ۶۵، و «سیره حلبیه» ج ۳ ص ۳۰۸ هم‌مینطور می‌یابیم. و در لفظ ابی نعیم: فضل بن ذکین وارد است که جماعت کثیری بپا خاستند و گواهی دادند.

و باید دانست که تاریخ این مناشده در سنه ۳۵ هجری بوده است که از زمان صدور حدیث غدیر بیش از بیست و پنج سال می‌گذشته است. و معلوم است که در خلال این مدت بسیاری از صحابه که در روز غدیر حضور داشته‌اند فوت کرده‌اند، و جمعی از ایشان در جنگها کشته شده‌اند، و بسیاری از آنها در شهرها پراکنده شده‌اند، و ایضاً شهر کوفه از مجتمع صحابه که شهر مدینه منوره است جدا و منفصل است، و در آنوقت در کوفه از صحابه فقط عدّه کمی بوده‌اند که به متابعت حق در عهد علوی بدان صوب هجرت نموده‌اند.

و علاوه بر اینها، این داستان از قضایای اتفاقی است که بدون سابقه‌ای صورت پذیرفته است، و گرنه ممکن است قاصدین کوفه بسیار و شهود فراوان باشند، و روایات این حدیث بسیار باشند. و علاوه بر این از حاضرین برخی گواهی خود را به علت کینه و یا به جهت سفاهت پنهان داشته‌اند چنانچه بعضی از تفصیلات آن خواهد آمد.

و با اینهمه موانع می‌بینیم که روایات این حدیث، به این مقدار کثیر بالغ شده‌اند، و چگونه خواهد بود اگر این موانع مرتفع می‌شد. و از اینجا می‌یابیم که شهرت حدیث غدیر و تواتر آن در عصور اولیه چه اندازه بوده است.

و اما اختلاف تعداد شهود، حسب اختلاف احادیث، ممکن است به جهت آن باشد که هریک از روایات، افرادی را که می‌شناخته‌اند یا به او متوجه بوده و یا در پهلوی او نشسته بودند، ذکر کرده باشند، و یا افرادی را که در دو طرف منبر

بوده‌اند و یا در یکطرف آن نام برده‌اند و ملتفت به غیر آنها نشده‌اند. و یا افراد بدُری را که در غزوه بدر بوده‌اند شمرده‌اند، و یا خصوص أنصار را نام برده‌اند، و یا اینکه چون صدای آن شهود برای گواهی بلند شد و چشم‌ها به تماشا خیره شد و گوش‌ها برای استماع و تلقی مهیا شد و صدای مختلف از اطراف شنیده شد، همانطور که طبع حال در امثال این قضیه در مجتمعات حکایت می‌کند بعضی از ذکر بعضی، و افراد دیگری از جماعت دیگری نسیان و غفلت کرده؛ و هر که روایت کرده است خصوص آن افرادی را که در ذهن خود مضبوط داشته است، بیان نموده است.<sup>۱</sup>

این اسامی و تعداد شهود بود. و اما راویان این حدیث مناشده را در رُحبه، برای اُجیال و طبقات بعدی چنانچه علامهٔ اُمینی ضبط کرده‌اند چهار نفر از اصحاب، و چهارده نفر از تابعین می‌باشند که مجموعاً، هجده نفرند.  
اما از اصحاب:

- ۱ — حَبَّه بن جَوین عَرَنی أَبُو فِدَامَةَ بَجَلی متوفی در سنهٔ ۷۶ و یا ۷۹.
- ۲ — زَید بن اَرْقَم اَنْصاری.
- ۳ — اَبُو طَفیل: عَامِر بن وَاثِلَة لَیثی متوفی در سنهٔ ۱۰۰، یا ۱۰۲، یا ۱۰۸، و یا ۱۱۰.

۴ — یَعْلَى بن مُرَّة بن وَهَب نَقَفی.

و اما از تابعین:

- ۱ — اَبُو سَلیمان مُؤدِّن.
- ۲ — اَبُو القاسِم: اَصْبَعُ بنُ نُبَاتَة.
- ۳ — زاذان بن عُمَر کِنْدی بَزَار یا بَزَار کوفی.
- ۴ — زَر بن حُبَیش<sup>۲</sup> اَسَدی، اَبُو مَریم.

۱ — «الغدیر» ج ۱، ص ۱۸۴ تا ص ۱۸۶.

۲ — با کسر زاء معجمه و تشدید راء مهمله، و حُبَیش با تقدیم حاء مهمله بر باء موخده صیغهٔ تصغیر است.



- ۵ — زِيَادِ بْنِ أَبِي زِيَادٍ.
- ۶ — زَيْدُ بْنُ يُنَيْعٍ هَمْدَانِي كُوفِيّ از كِبَارِ تَابِعِينَ.
- ۷ — سَعِيدُ بْنُ أَبِي حَدَّانٍ وَذِي حَدَّانٍ هَم كَفْتَهُ مِي شُود، كُوفِيّ.
- ۸ — سَعِيدُ بْنُ وَهَبٍ هَمْدَانِي كُوفِيّ كه در سنه ۷۶ فوت كرده است.
- ۹ — أَبُو عُمَارَةَ عَبْدُ خَيْرِ بْنِ يَزِيدٍ هَمْدَانِي كُوفِيّ مُخَضَّرَمِيّ از كِبَارِ تَابِعِينَ.
- ۱۰ — عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى كه در سنه ۸۲ ويا ۸۳ ويا ۸۶ فوت كرده.
- ۱۱ — عَمْرُو ذِي مُرَّةٍ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ كُوفِيّ هَمْدَانِي كه در سنه ۱۱۶ فوت كرده.
- ۱۲ — عُمَيْرَةُ بْنُ سَعْدٍ هَمْدَانِيّ كُوفِيّ.
- ۱۳ — هَانِيُّ بْنُ هَانِيٍّ هَمْدَانِيّ كُوفِيّ.
- ۱۴ — حَارِثَةُ بْنُ نَضْرٍ<sup>۱</sup>.

شيخ الإسلام حَمَوْنِيّ با سند متصل خود از سعيد بن أبي حَدَّانٍ، و عمرو ذِي مُرَّةٍ، روايت كرده است كه:

قَالَ عَلِيٌّ: «أُنشِدُ اللَّهَ، وَلَا أُنشِدُ إِلَّا إِصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ سَمِعَ خُطْبَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ. قَالَ: فَقَامَ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا سِتَّةٌ مِنْ قَبْلِ سَعِيدٍ وَسِتَّةٌ مِنْ قَبْلِ عَمْرُو ذِي مُرَّةٍ فَشَهِدُوا: أَتَهُمْ سَمِعُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ وَالِي مَنْ وَالَاهُ، وَعَمَادٍ مَنْ عَمَادَهُ، وَأَنْصُرُ مَنْ أَنْصَرَهُ، وَأَحِبُّ مَنْ أَحَبَّهُ، وَأُبْغِضُ مَنْ أُبْغِضَهُ»<sup>۱</sup>.

«علی علیه السلام گفت: من با سوگند به خدای خواهم، و با سوگند به خدا فقط از صحابه رسول خدا می خواهم كه خطبه آنحضرت را در روز غدیر ختم شنیده اند، بگویند.

دوازده نفر برخاستند، شش نفر از ناحیه سعید بن ابی حَدَّانٍ و شش نفر از ناحیه عمرو ذی مُرَّةٍ، و شهادت دادند كه ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده اند كه می گفت: خداوند اوست: ولایت آن كس را داشته باش كه او ولایت علی را دارد، و

۱ — «الغدیر» ج ۱، از ص ۱۶۶ تا ص ۱۸۳ متفرقا آورده شده است.

۲ — «فرائد السَّمطین» ج ۱، سَمَطِ اَوَّلٍ، باب دهم ص ۶۸. و معلوم است كه در نسخه جمله من كنت مولاة فعلی مولاة افتاده است.

دشمن بدار آن کس که علی را دشمن دارد، و یاری کن آن کس که علی را یاری کند، و دوست بدار آن کس که علی را دوست دارد، و مبعوض بدار آن کس که علی را مبعوض دارد.»

و همچنین حمّوئی با سند دیگر خود متصلاً از سماک بن عبید بن ولید عتسی آورده است که او می‌گوید: من وارد شدم بر عبدالرحمن بن ابی لیلی، و او برای من گفت که من حضور داشتم در رُحبه و دیدم که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌گوید: با سوگند به خداوند من می‌خواهم از مردی که از رسول خدا وَأَلَّهِ بِرُوحِي شنیده است و در روز غدیر خُم شاهد بوده است که برخیزد! و برنخیزد مگر آن کسیکه قضیه را عیاناً دیده است.

(می‌گوید) دوازده نفر مرد برخاستند و گفتند: ما دیدم و شنیدیم آن وقتی که دست علی را گرفته بود و می‌گفت: **اللَّهُمَّ وَالِي مَنْ وَالَاةُ! وَعَادِ مَنْ عَادَاةُ! وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ! وَأَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ!**<sup>۱</sup>

و احمد حنبل در «مسند» خود از علی بن حکیم اودی، از شریک، از ابواسحق، از سعید بن وهب؛ و از زید بن یثیع روایت کرده است که آن دو نفر گفتند: **نَشَدَ عَلِيُّ النَّاسِ فِي الرَّحْبَةِ: مَنْ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ الْإِقَامَ! قَالَ: فَقَامَ مِنْ قِبَلِ سَعِيدِ سِتَّةً، وَمِنْ قِبَلِ زَيْدِ سِتَّةً، فَشَهِدُوا أَنَّهُمْ سَمِعُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لِعَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ: أَلَيْسَ اللَّهُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ؟ قَالُوا: بَلَى! قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاةً فَعَلِيٌّ مَوْلَاةً. اللَّهُمَّ وَالِي مَنْ وَالَاةُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاةُ.**<sup>۲</sup>

و با همین سند، ابن کثیر دمشقی با همین الفاظ، از احمد بن حنبل روایت کرده است.<sup>۳</sup>

و احمد بن حنبل با سند دیگر از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت می‌کند که:

۱ — همان کتاب، ص ۶۹.

۲ — «مسند أحمد» ج ۱، ص ۱۱۸. و «بحار الانوار» ج ۹، ص ۲۰۲ از «أمالی شیخ».

۳ — «البدایة و التّهایة» ج ۵، ص ۲۱۰.

قَالَ: شَهِدْتُ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي الرَّحْبَةِ يُنْشِدُ النَّاسَ: أُنْشِدُ اللَّهَ مَنْ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ حُمْ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ فَعَلَيْ مَوْلَاَهُ، لَمَّا قَامَ فَشَهِدَ! قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: فَقَامَ اثْنَا عَشَرَ بَدْرِيًّا كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَحَدِهِمْ، فَقَالُوا: نَشْهَدُ: أَتَا سَمِعْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ حُمْ: أَلَسْتُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ. وَأَزْوَاجِي أُمَّهَاتُهُمْ؟! فَقُلْنَا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ فَعَلَيْ مَوْلَاَهُ. أَللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاَهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ.<sup>۱</sup>

و در این روایت می بینیم که راوی می گوید: دوازده نفر شاهد، همه بدری بودند، یعنی از خصوص صحابه ای که فضیلت غزوه بدر را نائل شده بودند. و مثل اینکه همین الآن که دارم من بیان می کنم چشمانم دارد یک نفر از آنها را می بیند، یعنی حتی کیفیت رؤیت و خصوصیت آن نیز مشخص است.

و نیز احمد بن حنبل با سند دیگر از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت می کند که: إِنَّهُ شَهِدَ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي الرَّحْبَةِ قَالَ: أُنْشِدُ اللَّهَ رَجُلًا سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَشَهِدَهُ يَوْمَ غَدِيرِ حُمْ! إِلا قَامَ! وَلَا يَقُومُ إِلا مَنْ قَد رَأَاهُ. فَقَامَ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا فَقَالُوا: قَدْ رَأَيْنَاهُ وَسَمِعْنَاهُ حَيْثُ أَخَذَ بِيَدِهِ يَقُولُ: أَللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاَهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَأَخْذُلْ مَنْ خَدَلَهُ. فَقَامَ الْإِثْنَاثَةُ لَمْ يَقُومُوا. فَدَعَا عَلَيْهِمْ فَأَصَابَتْهُمْ ذَعْوَتُهُ.<sup>۲</sup>

و در این روایت می بینیم که: سه نفر از کسانی که در غدیر حضور داشتند برای ادای شهادت برنخاستند و کتمان کردند، و آنحضرت بر آنها نفرین کرد و نفرین به آنها کاری شد.

۱ — «مسند أحمد» ج ۱، ص ۱۱۹ «والبداية» ج ۵ ص ۲۱۱. و «مجمع الزوائد» ج ۴، ص ۱۰۵ و در آن بدین عبارت آورده است که: کاتی أنظر الی أحدهم علیه سراويل. یعنی: «گویا من دارم به یکی از آنها که سراويل پوشیده بود نگاه می کنم». و سراويل لباسی است که فقط نصف تحتانی بدن را می پوشاند. و این عبارت، أقرب و أفصح است.

۲ — «مسند أحمد» ج ۱ ص ۱۱۹. «والبداية والنهاية» ج ۵، ص ۲۱۱. مجلسی در «بحار الأنوار» ج ۹، ص ۲۰۲ و ص ۲۰۳ مناشده در رجب را از «أمالی» شیخ طوسی و «بشارة المصطفى» از عمیرة بن سعد از أمير المؤمنين علیه السلام روایت می کند.

و نیز أحمد بن حنبل با سند دیگر از ابوظفیل روایت می‌کند که: علی رضی الله عنه مردم را در رُحبه جمع کرد و سپس به ایشان گفت: من با قسم به خدا از هر مرد مسلمانی که از رسول خدا ﷺ شنیده است آنچه را که در روز غدیر ختم گفته است می‌خواهم که برخیزد. سی نفر برخاستند. و فضل بن ذکین (ابونعیم) می‌گوید: جماعت کثیری از مردم برخاستند و شهادت دادند، در وقتی که رسول خدا دست علی را گرفته بود و به مردم می‌گفت: **أَتَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ.** ابوظفیل راوی این روایت می‌گوید: **فَخَرَجْتُ وَكَأَنَّ فِي نَفْسِي شَيْئًا. فَلَقِيْتُ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمٍ فَقُلْتُ لَهُ: إِنِّي سَمِعْتُ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَىٰ عَنْهُ يَقُولُ كَذَا وَكَذَا. قَالَ: فَمَا تُنْكِرُ؟! قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ ذَلِكَ لَهُ.<sup>۱</sup>**

«من از آن محفل خارج شدم و از گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام گویا در نفس من شبهه‌ای بود. زید بن ارقم را ملاقات کردم و به او گفتم: من شنیدم که علی رضی الله عنه چنین و چنان می‌گفت. زید گفت: چرا انکار می‌کنی؟! من خودم از رسول خدا شنیدم که این کلمات را درباره‌ی علی می‌گفت».

باید دانست که زید بن ارقم خودش در آن مجلس از منکرین و کاتمین بوده است؛ فلذا به نفرین حضرت نابینا شد. و خودش می‌گفت: این کوری، دعای علی است که مرا گرفته است. ولی بعد از آن مجلس کراً و مراً در اماکن متفاوت خودش برای افرادی که تاریخ ضبط کرده است — و مادر ابیحات خود قدری از آن را آورده ایم و خواهیم آورد ان شاء الله تعالی — این حدیث غدیر ختم را روایت کرده است.

و هیشمی در «مجمع الزوائد» این حدیث را سنداً و متناً از أحمد بن حنبل روایت کرده است.<sup>۲</sup>

۱ — «مسند أحمد» ج ۴، ص ۳۷۰ و «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۲۱۱ و ص ۲۱۲.

۲ — «مجمع الزوائد» ج ۹، ص ۱۰۴.

و نسائی در «خصائص» با سند متصل خود از سعد بن وهب روایت کرده است که: قَالَ عَلِيُّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ فِي الرَّحْبَةِ: أُنشِدُ بِاللَّهِ مَنْ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّمَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ، وَمَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ. اَللَّهُمَّ وَايَ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ!

«علی کرم الله وجهه در رُحبه گفت: من با سوگند به خدا می‌خواهم که هر که از رسول خدا این جملات را شنیده است، گواهی دهد. سعید گفت: از نزدیکی من شش نفر برخاستند. وزید بن مُنیع<sup>۱</sup> گفت: از نزدیکی من شش نفر برخاستند و شهادت دادند. و عمرو بن ذی مر در روایت خود جمله أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ، وَأَبْغَضَ مَنْ أَبْغَضَهُ را هم در مناشده و سؤال علی اضافه دارد. و این روایت را اسرائیل، از إسحاق از عمرو بن ذی مر روایت می‌کند.<sup>۲</sup>

و همچنین نسائی (أحمد بن شُعَيْب) از علی بن محمد بن علی، از خَلْفِ بْنِ تَمِيمٍ، از اسرائیل، از أبو اسحق، از عمرو بن ذی مر روایت می‌کند که قَالَ: شَهِدْتُ عَلِيًّا بِالرَّحْبَةِ يُنْشِدُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ أَيُّكُمْ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّمَ يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ مَا قَالَ؟ فَقَامَ أَنَا فَشَهِدْتُ أَنَّهُمْ سَمِعُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّمَ يَقُولُ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اَللَّهُمَّ وَايَ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ، وَأَبْغَضَ مَنْ أَبْغَضَهُ، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ،<sup>۳</sup> وَتَفَرِّقْ بَيْنَ الْمُؤْمِنِ وَالْكَافِرِ.<sup>۴</sup>

و همچنین نسائی با یک سند متصل روایت می‌کند از عمرو بن سعد، که او شنیده است که علی علیه السلام در رُحبه انشاد می‌کرد که: مَنْ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّمَ يَقُولُ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، فَقَامَ سِتَّةَ نَفَرٍ

۱ - همان زید بن یثیع است که در نسخه مطبوعه نسائی «زید بن منیع» ضبط شده است.

۲ - «خصائص مولانا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب» أحمد بن شُعَيْبِ نَسَائِي متوفی در سنه ۳۰۳،

طبع مطبعة تقدم، قاهره، ص ۲۶.

۳ - ظاهراً در اینجا افتادگی دارد.

۴ - «خصائص نسائی» ص ۲۶ و ص ۲۷.

قَشَّهْدُوا. ۱ و نیز با سند دیگر از سعید بن وهب و یزید بن یثیع. ۲ و با سند دیگر از یزید بن یثیع. ۳ همین مضمون از حدیث را روایت کرده است.

ابن اثیر جزری در «أسد الغابة» در ترجمه احوال عبدالرحمن بن عبد رب انصاری آورده است که: حافظ ابن عقده با سند متصل خود از اصبع بن نباته روایت کرده است که: نَشَدَ عَلِيُّ النَّاسِ فِي الرَّحْبَةِ مِنْ سَمِعِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّم يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ مَا قَالَ إِلَّا قَامَ، وَلَا يَقُومُ إِلَّا مَنْ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّم يَقُولُ. فَقَامَ بِضِعَةِ عَشْرَ رَجُلًا، فِيهِمْ أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ، وَأَبُو عُمَيْرَةَ بْنُ عَمْرٍو بْنِ مُحْصِنٍ، وَأَبُو زَيْنَبٍ، وَسَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ وَخُزَيْمَةُ بْنُ ثَابِتٍ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ ثَابِتِ الْأَنْصَارِيِّ، وَحُبْشِيُّ بْنُ جِنَادَةَ السَّلُولِيُّ، وَعُيَيْدُ بْنُ عَازِبِ الْأَنْصَارِيِّ، وَالنُّعْمَانُ بْنُ عَجْلَانَ الْأَنْصَارِيِّ، وَثَابِتُ بْنُ وَدِيعَةَ الْأَنْصَارِيِّ، وَأَبُو فُضَالَةَ الْأَنْصَارِيِّ، وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِ رَبِّ الْأَنْصَارِيِّ، فَقَالُوا:

نَشَّهْدُ أَنَّا سَمِعْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّم يَقُولُ: أَلَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَرَبِّي، وَأَنَا وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ. أَلَا فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلَيْ مَوْلَاةٍ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَاحِبِّ مَنْ أَحَبَّهُ، وَأَبْغَضِ مَنْ أَبْغَضَهُ، وَأَعِزِّ مَنْ أَعَانَهُ. أَخْرَجَهُ أَبُو مُوسَى. ۴

اصبع می‌گوید: «علی از مردم در رُحْبَه با سوگند به خدا درخواست کرد که: هر کس از رسول خدا ﷺ آنچه را که در روز غدیر ختم گفته است، شنیده است برخیزد، و برنخیزند مگر کسانی که خودشان بدون واسطه آنچه را که رسول خدا گفته است، شنیده‌اند.

ده و اندی نفر برخاستند که در میان آنها ابویوب انصاری، ابوعمیره بن عمرو بن محصین، ابوزینب، سهل بن حنیف، خزیمه بن ثابت، عبدالله بن ثابت انصاری، حبشی بن جناده سلولی، عبید بن عازب انصاری، نعمان بن عجلان انصاری، ثابت بن ودیعه انصاری، ابوفضاله انصاری، و عبدالرحمن بن عبد رب

۳ تا ۳ — «خصائص» ص ۲۲ و ص ۲۳.

۴ — «أسد الغابة في معرفة الصحابة» ج ۳، ص ۳۰۷.

انصاری بودند، وگفتند: ما گواهی می دهیم که رسول خدا ﷺ می گفت: أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ، وَأَبْغَضَ مَنْ أَبْغَضَهُ، وَأَعِنَ مَنْ أَعَانَهُ. واین حدیث را ابوموسی تخریج کرده است.

و همچنین ابن اثیر در ترجمه احوال ابوزینب ابن عوف انصاری آورده است که: أَصْبَغَ بِنُبَاتِهِ كَقَوْلِهِ: نَشَدَ عَلِيَّ النَّاسَ: مَنْ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ مَا قَالَ إِلَّا قَامَ. فَقَامَ بَضْعَةَ عَشْرَ فِيهِمْ أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ، وَأَبُو زَيْنَبَ، فَقَالُوا: نَشَدْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَأَخَذَ بِيَدِكَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ فَرَفَعَهَا، فَقَالَ:

أَلَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنِّي قَدْ بَلَّغْتُ وَنَصَحْتُ؟ قَالُوا: نَشَدْنَاكَ قَدْ بَلَّغْتَ وَنَصَحْتَ! قَالَ: أَلَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَلِيُّيَ وَأَنَا وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ، فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ! اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ، وَأَعِنَ مَنْ أَعَانَهُ، وَأَبْغِضْ مَنْ أَبْغَضَهُ. أَخْرَجَهُ أَبُو مُوسَى.<sup>۱</sup>

و ابن حجر عسقلانی از طریق ابن عُقْدَةَ با دو سند مختلف از اصیغ بن نباته مضمون این حدیث را روایت کرده است.<sup>۲</sup>

و همچنین ابن اثیر در احوال ابوقدامة انصاری با سند متصل خود از ابوظفیل روایت کرده است که او می گوید: ما در نزد علی رضی الله عنه بودیم و او گفت: من با سوگند به خداوند تعالی از شما می خواهم که هر کس در روز غدیر ختم حضور داشته است برخیزد. و هدفه نفر برخاستند که در میان آنها ابوقدامة انصاری بود و گفتند: ما با رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم از حجة الوداع برمی گشتیم تا اینکه چون ظهر فرا رسید، آنحضرت بیرون آمد و دستور داد درخت هائی را که در آنجا بود بهم بستند و پارچه بر روی آنها کشیدند و پس از آن اعلان نماز در داد. ما برای نماز بیرون شدیم و نماز را بجای آوردیم، و سپس رسول خدا حمد و ثنای

۱ - «أشد الغابة» ج ۵، ص ۲۰۵.

۲ - «الإصابة» ج ۲، ص ۴۰۸. و «الإصابة» ج ۴، ص ۸۰.

الهی را بجای آورد و گفت: أَيُّهَا النَّاسُ! أَنْتَظَمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ مَوْلَايَ وَأَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَأَتَى أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ — يَقُولُ ذَلِكَ مِرَارًا — قُلْنَا: نَعَمْ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِكَ، يَقُولُ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ — ثَلَاثَ مَرَّاتٍ —.

عدوی گوید: این ابوقدّامه که روای روایت است، فرزند حارث است و در غزوهٔ أحد حضور داشته و مردانگی هائی بهمرسانیده است، و حیات داشت تا در زمان صفین در رکاب علی علیه السلام شهید شد، و از او اولادی باقی نماند. او گوید: نَسَبِ او چنین است: ابوقدّامه بن حارث از بنی عبدمناة از بنی عبید. و گفته شده است: ابوقدّامه بن سهل بن حارث بن جعدبّه بن ثعلبّه بن سالم بن مالک بن واقف بوده است. و این حدیث و نسب او را بدینگونه ابوموسی تخریج کرده است.<sup>۱</sup>

و این حدیث را ابن حجر عسقلانی از طریق ابن عقیده در کتاب خود:

الْمَوْلَاةُ فِي حَدِيثِ الْغَدِيرِ روایت کرده است.<sup>۲</sup>

و همچنین ابن اثیر در احوالات امیرالمؤمنین علیه السلام با سند متصل خود از عبدالرحمن بن ابی لیلی عین حدیثی را که از احمد حنبل درص ۱۱۹ آوردم و در آن بود که: ابن ابی لیلی می‌گفت: دوازده نفر بدری برخاستند و شهادت دادند و گویا من دارم یکی از آنها را می‌بینم که در بدن او سراویل است، روایت کرده است و در پایان روایت گوید: و مثل این حدیث را برآء بن عازب آورده است، و این جمله را اضافه آورده است که: و عَمَرُ بْنُ خَطَّابٍ گفـت: يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَضْبَحْتَ الْيَوْمَ وَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ.<sup>۳</sup>

«ای پسر ابوطالب! تو در امروز ولی هر مؤمن شدی!»

و شیخ الإسلام حَمَوِيُّ با همین عبارت از احمد حنبل با سند خود از ابی لیلی

آورده است.<sup>۴</sup>

۱ — «أُسْدُ الْغَايَةِ» ج ۵، ص ۲۷۵ و ص ۲۷۶.

۲ — «الإصابة» ج ۴، ص ۱۵۹.

۳ — «أُسْدُ الْغَايَةِ» ج ۴، ص ۲۸.

۴ — «فِرَآئِدُ السَّمَطِينِ» ج ۱، سمط أول، باب دهم، ص ۶۹. و «الْبَدَايَةُ وَالتَّهَايَةُ» ج ۵، ص ۲۱۱.



و ملا علی متقی در «کنز العمال» که این حدیث را از ابن ابی لیلی روایت می‌کند، در ذیلش می‌گوید: وَكُنْتُمْ قَوْمًا، فَمَا قَتَلُوا مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا عَمُومًا وَبَرِصُومًا.<sup>۱</sup>  
«و جماعتی در رُحْبَه از شهادت خودداری کردند، و از دنیا نرفتند مگر آنکه کور شدند و پیس شدند.»

و همچنین ابن اثیر در ترجمه احوال نَاجِيَةِ بن عَمْرٍو از طریق ابونعیم و ابوموسی مدائنی با سلسله سند خود از عمرو بن عبدالله بن یعلی بن مُرَّة، از پدرش از جدش، یَعْلَى روایت می‌کند که: شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اَللّٰهُمَّ وَاٰلِ مَنْ وَاٰلَاهُ، وَعَاْدِ مَنْ عَاْدَاهُ.

و چون علی علیه السلام به کوفه وارد شد، مردم را به سؤال با سوگند طلبید و ده و اندی نفر برخاستند و شهادت دادند که در بین آنها أَبُو أَيُّوبَ أَنْصَارِي صاحب منزلی که رسول خدا در مدینه در آن وارد شدند و دیگر نَاجِيَةِ بن عَمْرٍو خُزَاعِي بودند.<sup>۲</sup>

و ابن حَجَر عَسْقَلَانِي از کتاب «موالات» ابن عُقْدَه، این حدیث را نیز روایت کرده است.<sup>۳</sup>

ابونعیم اصفهانی با سند متصل خود از عُمَيْرَةَ بن سَعْد آورده است که او گفت: من شاهد بودم که علی علیه السلام بر فراز منبر أصحاب رسول خدا را با سوگند به خدا مورد استفهام قرار داده بود، و در میان آنها أَبُو سَعِيدٍ وَأَبُو هُرَيْرَةَ و أَنَسُ بن مَالِك بودند، و ایشان دور منبر بودند، و علی علیه السلام گفت:

نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ سَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؟!  
فَقَامُوا كُلُّهُمْ فَقَالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ. وَقَعَدَ رَجُلٌ، فَقَالَ: مَا مَنَعَكَ أَنْ تَقُومَ؟ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! كَبُرْتُ وَنَسِيتُ.

فَقَالَ: اَللّٰهُمَّ إِنْ كَانَ كَاذِبًا فَاضْرِبْهُ بِبِلَاءِ حَسَنِ، قَالَ: فَمَا مَاتَ حَتَّى رَأَيْتَا بَيْنَ

۱ — «کنز العمال»، ج ۶، ص ۳۹۷.

۲ — «أسد الغابة» ج ۵، ص ۶.

۳ — «الإصابة» ج ۳، ص ۵۴۲.

عَيْنِي نُكْتَةً بَيْضَاءَ، لَا تُؤَارِيهَا الْعِمَامَةُ.<sup>۱</sup>

«من از شما با قسم به خدا می‌پرسم: آیا شنیدید که رسول خدا ﷺ می‌گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؟ همه برخاستند و گفتند: آری! بارپروردگارا. و یک مرد نشست و برنخاست. حضرت به او گفت: چرا برنخواستی؟! گفت: ای امیرمؤمنان! پیرشدم و فراموش کرده‌ام!

حضرت گفت: بارپروردگارا! اگر این مرد دروغ می‌گوید: او را به بلای نیکوئی مبتلا کن! راوی روایت که عُمَيْرَةُ بن سَعْد است می‌گوید: آنمرد نمرد مگر اینکه ما در بین دو چشم او نقطه سفیدی را دیدیم که عمامه سرش آن را نمی‌پوشانید».

این مرد همچنانکه که در روایات کثیری آمده است اَنَس بن مالک بود، و مراد از آن نُكْتَةُ سفید، پیدایش مرض پسی است در پیشانی او که بقدری او را کریه و قبیح‌المنظره نمود که نمی‌توانست برای پنهان کردن آن، عمامه خود را پایین بکشد، زیرا این نکته سپید میان دو چشمش بود.

علامه امینی پس از نقل این حدیث از «حلیه» اَبُو نُعَيْم، در تعلیقه گوید: لفظ حَسَن در گفتار آنحضرت که می‌گوید: او را به بلای نیکوئی مبتلا کن، از زیادی راویان و یا ناسخان حدیث است، زیرا آنچه به این مرد که اَنَس رسید به قرینه احادیث دیگر، کوری و یا پسی بوده است، و این مرض برای او نعمت بوده است، که در پی آمد آن گفتار دروغش، از نسیانِ مُسَبَّب از پیری به او رسیده است، و این بلاء حَسَن و ابتلاء نیکو نیست. چگونه؟ و مراد از آن بلاء، فضیحت و رسوائی است، و خود اَنَس به این مطلب تکیه داشت و کراراً بیان می‌کرد که این بدبختی من و نکبت و قبیح‌المنظر در اثر دعای امیرالمؤمنین است.<sup>۲</sup>

و شیخ سلیمان قندوزی حنفی نیز از حافظ اَبُو نُعَيْم اِصْفَهَانِي در «حلیه

۱ - «حلیه الأولیاء» ج ۵، ص ۲۶ و ص ۲۷ و «الغدیر» ج ۱، ص ۱۸۰ و ص ۱۸۱ و این روایت را مختصراً ابن مغازلی شافعی در کتاب «مناقب علی بن ابی طالب» ص ۲۶، حدیث شماره ۳۸ آورده است.

۲ - «الغدیر» ج ۱، ص ۱۸۱، تعلیقه (۱).

الأولیاء» از ابوطیفیل در احتجاج به حدیث غدیر در روز رُحْبَه و مناشده امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام حدیث مفصّلی نقل می‌کند و در آن تعداد أصحابی را که شهادت دادند، هفده نفر ذکر می‌کند که از ایشانند: خُزَیْمَةُ بن ثابت، سَهْل بن سَعْد، عَدِيّ بن حاتم، عَقَبَه بن عامر، أَبُو أَيُّوب أنصاری، أَبُو سَعِيد خُدْرِي، أَبُو شَرِيح خُرَاعِي، أَبُو قُدَامَةَ أنصاری، أَبُو لَيْلَى، وَأَبُو الْهَيْثَم بن تَيْهَانَ. و سپس آن بزرگواران، خصوصیات روز غدیر خمّ با سفارش پیامبر درباره ثَقَلَيْن: کتاب خدا و عترت و درباره ولایت را گواهی می‌دهند.<sup>۱</sup>

و موقّق بن أحمد: خطیب خوارزم باسند متصل خود، از سعید بن وهب، و عبد خیر روایت کرده است که ایشان مناشده امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام و پاسخ أصحاب رسول خدا به لفظ قَقَامَ عِدَّةً مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حکایت حدیث موالات را بیان کرده‌اند.

و پس از آن گوید: يُقَالُ: نَشَدْتُكَ اللَّهُ، وَنَاشَدْتُكَ اللَّهَ، وَأَنْشَدْتُكَ بِاللَّهِ، أَيْ سَأَلْتُكَ بِهِ وَطَلَبْتُ إِلَيْكَ. وَهُوَ مَجَازٌ قَوْلِهِمْ: نَشَدَ الضَّالَّةَ يَنْشُدُهَا إِذَا طَلَبَهَا. وَأَنْشَدَهَا إِذَا عَرَفَهَا.<sup>۲</sup>

«چون گفته شود: نَشَدْتُكَ اللَّهُ، ویا نَاشَدْتُكَ اللَّهَ، ویا أَنْشَدْتُكَ بِاللَّهِ در هر سه صورت معنای آن اینست که: من بحقّ خدا از تومی پرسم و از تو طلب می‌کنم. و این استعمال مجازی است از گفتار عرب که می‌گوید: نَشَدَ الضَّالَّةَ يَنْشُدُهَا یعنی از حیوان گم شده جو یا شد و آنرا پی جوئی و طلب نمود. و چون بگوید: أَنْشَدَ الضَّالَّةَ یعنی آن را معرفی کرد و خصوصیات آنرا شناسانید.»

و این اُتیر در ترجمه احوال عبدالرحمن بن مُدْلِج آورده است که: ابن عُقْدَه با إسناده خود از ابوغیلان: سعد بن طَالِب، از ابواسحق، از عمرو بن ذی مَرّ ویزید بن یثیع و سعید بن وهب و هانی بن هانی روایت کرده است. و ابواسحق گوید: کسانی را که این حدیث را برای من روایت کرده‌اند، نمی‌توانم به شمارش در آورم-

۱ - «ینابیع المودة» طبع اول اسلامبول، ص ۳۸.

۲ - «مناقب خوارزمی» طبع سنگی، ص ۹۴، و طبع حرفی، ص ۹۵.

که: علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در رُحبه مردم را به مناشده طلبید که: هر کس از رسول خدا شنیده است: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِي مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِي مَنْ عَادَاهُ، شهادت دهد. جماعتی برخاستند و شهادت دادند که از رسول الله شنیده اند، وَكَمَّ قَوْمٌ فَمَا خَرَجُوا مِنَ الدُّنْيَا حَتَّىٰ عَمُوا وَأَصَابَتْهُمْ آفَةٌ؛ مِنْهُمْ يَزِيدُ بْنُ وَدِيعَةَ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُدَلِّجٍ. أخرجہ أبو موسیٰ.<sup>۱</sup>

«و جماعتی نیز کتمان کردند، و آنها از دنیا نرفتند مگر آنکه گور شدند و آفتی به آنها رسید. و از این جماعت است یزید بن ودیع و عبدالرحمن بن مدلیج.»

باری بحث ما در احتجاج به حدیث غدیر در رُحبه، پایان می‌یابد. و این احتجاج را بطور مشروح‌تر و مفصل‌تر آوردیم، زیرا از همه احتجاج‌ها مهم‌تر و استناد به آن مسلم‌تر و در کتب شایع‌تر است. ما کتابی را در حدیث و تاریخ و سیره نمی‌یابیم مگر آنکه از احتجاج رُحبه کوفه سخنی به میان آورده است. فلذا از نقطه نظر احتجاج و استناد به آن با مُسَلِّمِیت آن در نزد ارباب تاریخ و سیر، حائز اهمیت خاصی است.

و بالأخص آنچه در متن آوردیم از کتب عامه بود تا برادران شیعی ما بر مُسَلِّمِیت مطلب در نزد خصم مطلع شوند، و برادران عامه ما نیز بدانند که این مطالب در مدارک معتبره کتب خود آنهاست و واقعیت امر پوشیده نیست، گرچه عامه و اکثریت برخلاف باشند. و اینست حقّ وَهُوَ حَقٌّ أَنْ يُتَّبَعَ. و با وجود این سند و این دلالت در حدیث غدیر، چگونه عمر در وقت مردنش می‌گوید: اگر أبو عبیده جراح زنده بود من خلافت را به او می‌سپردم و در روز قیامت به خدا می‌گفتم: رسول تو گفته است که: او امین امت است.

چگونه او این بحر بی کران فضائل و مناقبی را که از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیده بود فراموش کرد؟ و یا خود را به فراموشی سپرد؟ و هریک از این فضائل هزار مرتبه و بیشتر از قول رسول الله: هَذَا أَمِينُ الْأُمَّةِ<sup>۲</sup> برفض

۱ — «أشد الغابة» ج ۳، ص ۳۲۱.

۲ — گفتار عمر به اینکه أبو عبیده امین امت است، مجعول و ساختگی است و در هیچیک از کتب شیعه اعم از مصادر و مجامع، و یا غیر آن‌ها دیده نمی‌شود.

صحت صدورش، قوی تر و قاطع تر و برای احتجاج و استدلال، برهانی تر و کوبنده تر است. او نمی توانست در روز قیامت به خدایش بگوید: من خلافت را به علی سپردم چون خودم با این دو گوشم شنیدم و با این دو چشم دیدم که علی را بر فراز منبر، دست های او را بلند کرده و به امت اسلام از مهاجر و انصار می گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ فَعَلَيْ مَوْلَاَهُ. اَللّٰهُمَّ وَاٰلِ مَنْ وَاٰلَاَهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاَهُ، وَانْصُرْ مَنْ نَصَرْتَهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَدَلْتَهُ، وَاعْنِ مَنْ اعَانَهُ، وَاجِبْ مَنْ اَحَبَّهُ وَابْغِضْ مَنْ ابْغَضْتَهُ؟!

و چون خودم در آن روز با گفتارم که: بَعْ بَعْ لَكَ يَا بَنَ اَبِي طَالِبٍ! اَضْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ اعتراف به امارت و ولایت و حکومت و اولویت او در اوامر و نواهی و احکام و سیاسات و معاملات، بر خودم کردم، دیگر نمی توانم نقض آن عهد کنم، و بدین جهت خلافت را به او سپردم؛ بلکه از غضب خلافت در دوران پیشین توبه و عذرخواهی کردم!

احتجاج پنجم به حدیث غدیر، استشهادی است که امیرالمؤمنین علیه السلام در واقعه جنگ جمل با طلحه و زبیر کردند، چون آن دو تن نقض بیعت کردند و برای حب ریاست و امارت مسلمین با همکاری عائشه: زن پیامبر که ریاست لشگر را به عهده داشت، و با ترغیب و تحریض دو فرزندشان، محمد بن طلحه و عبدالله بن زبیر که هر دو آنها خواهرزاده عائشه بوده و عائشه خاله آنها بود، لشگری انبوه ترتیب داده و به بهانه خونخواهی عثمان، با دوازده هزار نفر به سمت بصره حرکت کردند، و دست به قتل و کشتن زدند، و عثمان بن حنیف که استاندار بصره از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام بود محاسنش را کردند و به زجرها شکنجه کردند و خواستند او را نیز بکشند، از ترس انتقام برادرش سهل بن حنیف که در مدینه بود خودداری کردند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در وقتی که صفوف لشگریان در برابر هم ایستاده بودند و آماده جنگ بودند ابتدای به جنگ نکردند، بلکه اول طلحه و زبیر را جدا جدا خواستند و آنها در وسط میدان آمده و حضرت با یک یک از آنها اتمام حجت کردند. شرح این داستان مفصل و بسیار شنیدنی است. ولیکن ما در اینجا فقط برای استشهاد به حدیث غدیر در مقام احتجاج و مناشده، فقط به این قضیه اکتفا

می‌کنیم:

حافظ کبیر: أبو عبد الله محمد بن عبد الله معروف به حاکم نیشابوری متوفی در سنه ۴۰۵ هجری در «مُستدرک» خود با سند متصل خود از رفاعه بن ایاس ضَبَّی، از پدرش، از جدش، روایت کرده است که قال: كُنَّا مَعَ عَلِيٍّ يَوْمَ الْجَمَلِ فَبَعَثَ إِلَى طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ أَنْ يَقْنِي. فَأَتَاهُ طَلْحَةُ، فَقَالَ: نَشَدْتُكَ اللَّهُ هَلْ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَلِمَ نَقَاتَلُنِي؟! قَالَ: لَمْ أَذْكَرْ. قَالَ: فَأَنْصَرَفَ طَلْحَةُ.<sup>۱</sup>

«جد رفاعه بن ایاس می‌گوید: من با علی در روز جمل بودیم، و علی فرستاد به دنبال طلحه و پیام داد که: مرا ملاقات کن. طلحه به نزد علی آمد. علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: من با سوگند به خدا از تومی پرسم: آیا شنیدی که رسول خدا ﷺ می‌گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ؟! طلحه گفت: آری! علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: پس چرا با من جنگ می‌کنی؟! طلحه گفت: به خاطر نداشتم! و بنابراین از کارزار منصرف شد (و یا اینکه از نزد حضرت برگشت).

و أخطب خطبای خوارزم، موفق بن أحمد، با سند خود از حاکم نیشابوری: حافظ أبو عبد الله، عین این روایت را سنداً و متنأ آورده است، و در آخرش دارد: فَأَنْصَرَفَ طَلْحَةُ وَلَمْ يَرُدَّ جَوَاباً!

یعنی «طلحه از نزد علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ برگشت و پاسخی به آنحضرت نداد».

وسبط ابن جوزی، بدین عبارت آورده است که: وَفِي رِوَايَةٍ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِطَلْحَةَ: نَشَدْتُكَ اللَّهُ! أَلَمْ تَسْمَعْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّم يَقُولُ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؟! فَقَالَ: بَلَى وَاللَّهِ. ثُمَّ أَنْصَرَفَ عَنْهُ.<sup>۳</sup>

«و در روایتی چنین وارد است که علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ به طلحه گفت: من با سوگند به

۱ - «مستدرک حاکم» ج ۳، ص ۳۷۱.

۲ - «مناقب خوارزمی» طبع سنگی، ص ۱۱۲، و طبع حرفی، ص ۱۱۵.

۳ - «تذکره خواص الأمة» ص ۴۲.

خدا از تومی پرسم، آیا نشنیده ای که رسول خدا ﷺ می گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاةُ؟! طلحه گفت: سوگند به خدا آری شنیده ام. و سپس از حضرت منصرف شد».

و این روایت را هینتمی از طریق بزّار<sup>۱</sup> و ابن حجر عسقلانی از طریق نسائی<sup>۲</sup> آورده اند.

و ابوالحسن علی بن حسین مسعودی متوفی در سنه ۳۴۶ هجریه بدینطور آورده است که چون مکالمه و احتجاج حضرت با زُبیر تمام شد و زُبیر برگشت، ثُمَّ نَادَى عَلِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ظَلْحَةَ حِينَ رَجَعَ الرَّبِيزُ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! مَا الَّذِي أَخْرَجَكَ؟! قَالَ: الطَّلَبُ بِدَمِ عُثْمَانَ!

قَالَ عَلِيٌّ: قَتَلَ اللَّهُ أَوْلَادَنَا بِدَمِ عُثْمَانَ. أَمَا سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: أَللَّهِمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَمَادٍ مَنْ عَادَاهُ؟ وَأَنْتَ أَوْلُ مَنْ بَاتَعَنِي ثُمَّ نَكَنْتَ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَمَنْ نَكَتْ فَإِنَّمَا يَنْكُتْ عَلَيَّ نَفْسِهِ»<sup>۳</sup>؟ فَقَالَ: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ. ثُمَّ رَجَعَ.<sup>۴</sup>

«و چون زبیر برگشت، علی علیه السلام طلحه را فرا خواند و صدا زد: ای ابا محمد! چه باعث شده است که خروج کردی؟! طلحه گفت: خوانخواهی عثمان. علی علیه السلام گفت: خداوند بکشد هر کدام از ما را که در خون عثمان بیشتر سهیم بوده ایم. آیا نشنیدی که رسول خدا می گفت: خداوندا! تو ولایت آن کس را داشته باش که او ولایت علی را بر عهده گرفته است، و دشمن بدار آن کس را که با علی دشمنی کند؟ و تو اولین کسی هستی که با من بیعت کردی و سپس بیعت خود را شکستی، و خداوند عزوجل می فرماید: «پس کسیکه بیعت خود را بشکند او اقدام بر شکستن بر علیه نفس خود کرده است»؟ طلحه گفت: از خدا آمرزش

۱- «مجمع الزوائد ومنبع الفوائد» ج ۹، ص ۱۰۷.

۲- «تهذیب التهذیب» ج ۱، ص ۳۹۱.

۳- آیه ۱۰، از سوره ۴۸: فتح: إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ، يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَتْ فَإِنَّمَا يَنْكُتْ عَلَيَّ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا.

۴- «مُرُوجُ الدَّهَبِ» طبع دار السعادة، ج ۲، ص ۳۷۳، و طبع دار الأندلس، ص ۳۶۴ و ص ۳۶۵.

می طلبم. و سپس بازگشت».

و اما احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام و بازگشت زُبیر به نحو دیگری است.

مسعودی چنین گوید: چون دو صف آراسته شد، علی علیه السلام بر روی بغله رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون سلاح و زره و کلاه خود نشسته و به میان دو صف آمد و ندا در داد: ای زُبیر! به سوی من بیا. زُبیر با تمام تجهیزات جنگی از شمشیر و خود و زره و غیرها به سوی علی آمد.

و چون به عائشه گفتند: علی زُبیر را طلبیده و زُبیر به سوی علی رفت، گفت: **وَأَتَكُلِّكَ يَا أَسْمَاءُ!** «ای اَسْمَاء! توبه عزای زُبیر نشستی! ای وای بر تو!» و چون به او گفتند: علی بدون تجهیزات جنگی و با خلع سلاح آمده است، آرام گرفت. علی و زُبیر با یکدیگر معانقه کردند. آنگاه علی علیه السلام به او گفت: ای وای بر تو ای زُبیر! باعث خروج تو چیست؟!

زُبیر گفت: خونخواهی عثمان! حضرت فرمود: خداوند بکشد هر کدام از ما را که در ریختن خون او سهیم‌تریم! ای زُبیر آیا به خاطر نداری روزی را که من رسول خدا صلی الله علیه و آله را در بنی بَیاضَة ملاقات کردم و پیغمبر بر روی الاغش سوار بود و آنحضرت به من خندید و من نیز به او خندیدم، و تو با رسول خدا بودی و تو گفتی: **يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا يَدْعُ عَلِيٌّ زَهْوَهُ** (ای رسول خدا! علی دست از مزاح و باطل گوئی خود بر نمی‌دارد)، و حضرت به تو فرمود: **لَيْسَ بِهِ زَهْوٌ** (در علی باطل گوئی و سخن غیر حق نیست). آنگاه رسول خدا گفت: **أُتِجِبُهُ يَا زُبَيْرُ** (ای زُبیر! آیا تو علی را دوست داری؟) تو در پاسخ گفتی: آری سوگند به خدامن او را دوست دارم!

**فَقَالَ لَكَ: إِنَّكَ وَاللَّهِ سَتُقَاتِلُهُ وَأَنْتَ لَهُ ظَالِمٌ** (آنگاه رسول خدا به تو گفت: سوگند به خداوند که تو با او جنگ می‌کنی درحالی‌که تو نسبت به حق او ستم کرده‌ای)! زُبیر گفت: از خدا آمرزش می‌طلبم، سوگند به خدا اگر این داستانی را که بیان کردی من به خاطر داشتم برای منازعه با تو بیرون نمی‌شدم!

حضرت فرمود: ای زُبیر! برگرد! زُبیر گفت: الآن چگونه می‌توانم برگردم و قد

۱ - اَسْمَاء دختر ابوبکر و خواهر عائشه، زوجه زُبیر بود.



التَّقَتْ حَلْفَتَا الْبِطَانِ<sup>۱</sup> (امر مشکل شده و شدت یافته است، دو صف آمده شده و با این جمعیت فراهم آورده شده به دست ما، راه بازگشت نیست، این بازگشت، سوگند به خدا لکه ننگی است که هیچگاه شسته نخواهد شد).

حضرت فرمود: يَا زُبَيْرُ! اَرْجِعْ بِالْعَارِ قَبْلَ أَنْ تَجْمَعَ الْعَارَ وَالنَّارَ (ای زبیر! این ننگ را بر خود نخر و برگرد پیش از آنکه روزی آید و در آنجا هم ننگ و هم آتش قیامت از دو سوتورا در بگیرد). زبیر بازگشت و با خود این ابیات را می خواند:

إِخْتَرْتُ عَارًا عَلَيَّ نَارًا مُؤَجَّجَةً      مَا إِنْ يَقُومُ لَهَا خَلْقٌ مِنَ الظُّلَمِ ۱  
نَادَى عَلِيٌّ بِأَمْرِ لَسْتُ أَجْهَلُهُ      عَارٍ لَعَمْرُكَ فِي الدُّنْيَا وَفِي الدِّينِ ۲  
فَقُلْتُ: حَسْبُكَ مِنْ عَذْلِ أبا حَسَنِ      فَبَعْضُ هَذَا الَّذِي قَدْ قُلْتَ يَكْفِينِي ۳

۱ — «من عار را بر آتش افروخته شده اختیار کردم، آن آتشی که مخلوق آفریده شده از گل تاب مقاومت آنرا ندارد.

۲ — علی مرا به امری متنبه کرد که من جاهل به آن نبودم، سوگند به جان تو آن امری بود که هم برای دنیا ننگ بود و هم برای دین.

۳ — من به علی گفتم: ای ابوالحسن من سخن تو را شنیدم و به گوش جان خریدم، دیگر دست از ملامت من بردار، این گفتاری که با من داشتی، بعضی از آن برای توجه و تنبه و آگاهی من کافی است».

مسعودی می گوید: زبیر پس از گفتگوهائی که بین او و بین پسرش عبدالله ردّ و بدل شد و شجاعتی را که در میدان از خود نشان داد، از جنگ منصرف شد، و از صحنه خارج شد، و حرکت کرد تا به زمین وادی السباع رسید. و اُخْتَفَ بِنِ قَيْسٍ که از بنی تمیم بود در میان قوم خود رفته و اعتزال اختیار کرده بود. مردی به نزد

۱ — بَطَان، تسمه و کمربندی را گویند که در زیر شکم اسب و قاطر می بندند، و دارای دو حلقه است که در زیر شکم بهم متصل می شود، و در صورتی که این دو حلقه بهم نرسیده باشند حیوان مرکب آماده برای سواری و حرکت نیست، و چون این دو حلقه بهم متصل شود آماده برای حرکت است، و کار تمام شده و مدت آن رسیده است. و این جمله التَّقَتْ حَلْفَتَا الْبِطَان، مثالی است که در عرب زده می شود برای سر رسیدن کارهای مهم و اشتداد امور.

۲ — «مروج الذهب» طبع دار السعادة، ج ۲، ص ۳۷۱ و ص ۳۷۲.

أُحْتَفَ آمِد و به او خبر داد که اینک در اینجا زُبیر است که دارد از این سرزمین عبور می‌کند. أُحْتَفَ گفت: من با زبیر چه کاری باید بکنم؟ او میان دو گروه بزرگ از مردم را جمع کرده که با یکدیگر جنگ کنند و برخی برخی را بکشند، و اینک خودش بطور سلامت به منزل خود باز می‌گردد.

چند نفر از بنو تمیم خود را به زبیر رساندند و از میان آنها عَمْرُو بْنُ جُرْمُوزِ سبقت کرده و خود را به زبیر رسانید، در حالیکه زبیر پیاده شده بود و آماده نماز بود (و به او گفت: آیا تو امام من می‌شوی یا من امام تو شوم؟) و زبیر امام او برای نماز شد. عَمْرُو بْنُ جُرْمُوزِ در حال نماز زبیر را کشت در سن هفتاد و پنج سالگی. و بعضی گفته‌اند: أُحْتَفَ بن قیس بواسطه افرادی که از قوم خود گسیل داشت زبیر را کشته است و در حقیقت او قاتل زبیر است.

عَمْرُو بْنُ جُرْمُوزِ شمشیر و انگشتی و سر زبیر را نزد امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ آورد، و بعضی گفته‌اند: سر را نیاورده است. حضرت فرمود: سَيْفٌ ظَالِمًا حَلَا الْكَرْبَ عَنْ (وَجْهِ) رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَكِنَّهُ الْحَيْنُ وَمَصَارِعُ الشُّوءِ، وَقَاتِلُ ابْنِ صَفِيَّةَ فِي النَّارِ<sup>۱</sup>

«چون چشم حضرت به شمشیر زبیر افتاد فرمود: این شمشیری است که چه بسیار در مدت‌های دراز، غُصّه و آندوه را از (چهره) رسول خدا زودوده است و برطرف نموده است، و لیکن محنت و هلاکت به رو در افتادن و زمین خوردن در لغزشگاه‌های ناپسند، کار زبیر را بدینجا کشانید، و کشنده پسر صفیه (زبیر) در آتش است».

برای آنکه زبیر را غیله و غَفْلَةً کشت، و در اسلام فَتْكَ نیامده است و کشتن به طور غفلت که در امروز آنرا ترور نامند جائز نیست. و علاوه در کشتن زبیر خودسری نموده و بدون دستور امام او را کشته است. زبیر اینک دست از جنگ برداشته و به راه دیگر می‌رفت، به چه مجوز شرعی بدون اجازه امام او را کشت؟ و اما سرگذشت طلحه اینطور شد که: او با جماعتی از أصحابش مشغول جنگ

۱ - «مروج الذهب» ج ۲، ص ۳۷۲ و ص ۳۷۳.

شد، و لشکر جَمَل را دعوت به صبر و پایداری می‌کرد، تا اینکه مروان بن حکم که از اعضاء همان لشکر خودش بود، تیری به زانوی او پرتاب کرد، و آنقدر خون آمد تا جان سپرد. مروان می‌گوید: من می‌دانستم که طلحه، مردم را به کشتن عثمان دعوت می‌کرد و از مُسَبِّین قتل عثمان بود، در این صورت برای خونخواهی از او هیچ فرصتی را مناسب‌تر از آن روز ندیدم، تیری پرتاب به او کردم و یکی از قاتلان عثمان را از پای درآوردم.

یعقوبی می‌گوید: طلحه بن عبیدالله، در معركة کارزار و گیراگیر جنگ کشته شد. مروان بن حکم او را با تیری هدف گرفت و به روی زمین انداخت و گفت: من درباره خونخواهی عثمان از طلحه، تأخیر امر را از امروز جایز نمی‌دانم و من طلحه را کشتم.

چون طلحه به روی زمین افتاد، گفت: قسم به خدا من هیچوقت مانند امروز ندیدم که شیخی از شیوخ قریش اینطور خونس ضایع شود. سوگند به خدا من در هیچ موقعی نایستادم مگر آنکه پیش از آن، جای قدم خود را دیده‌ام، إلا در این موقف که بدون بصیرت آمده‌ام.<sup>۱</sup>

و مسعودی می‌گوید: چون مروان بن حکم، طلحه را در میدان نبرد دید، گفت: برای من تفاوتی ندارد به این طرف تیر افکنم یا به آنطرف: جیش علی و یا جیش بصره. و تیری به أَكْحَلِ طَلْحَةَ زد و او را شکست.<sup>۲</sup>

احتجاج ششم: استدلالی است که نیز در کوفه در سنه ۳۶ و یا ۳۷ صورت گرفته است، و شرح آن اینست که جماعتی به نزد امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام آمدند و با خطاب یا مَوْلَانَا به آنحضرت سلام کردند. حضرت فرمودند: چگونه من مولای شما هستم با آنکه شما عرب هستید؟ (یعنی مولی به آقا و سید و سالار، و صاحب غلام و کنیز و صاحب اُسیر و نظائرها گویند، و با اینکه شما عرب هستید و از اُسرای خارج نیستید و غلام و بنده من نیستید چگونه شما مرا مولای خود

۱ - «تاریخ یعقوبی» ج ۲، ص ۱۸۲.

۲ - «مروج الذهب» ج ۲، ص ۳۷۳.

می‌دانید؟) و با لفظ مؤلی به من خطاب می‌کنید؟ آنها گفتند: ما از رسول خدا شنیده‌ایم که در روز غدیر خم می‌فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ.

علی بن عیسیٰ اربلی در «کشف الغمّه» احادیثی را در منقبت امیرالمؤمنین علیه السلام از حافظ ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه روایت می‌کند، و درابتدایش می‌گوید: وَأَقَامَ مَرَاوَاهُ الْحَافِظُ أَبُو بَكْرٍ أَحْمَدُ بْنُ مُوسَى بْنِ مَرْدَوَيْهِ فَأَنَا أَذْكَرُهُ عَلَى سِيَاقَتِهِ، وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ<sup>۱</sup> و سپس شروع به فضائل می‌کند تا می‌رسد به آنکه می‌گوید: از ریاح بن حرث<sup>۲</sup> روایت است که او می‌گوید: من در رُحْبَه با امیرالمؤمنین علیه السلام بودم که یک قافله کوچکی وارد شدند تا اینکه در رُحْبَه بار انداخته و پیاده شدند، و پس از آن بطور پیاده، روی آورده و به نزد علی علیه السلام آمدند و گفتند: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ حضرت فرمود: ایشان چه کسانی هستند؟ آنها گفتند: مَوَالِيكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ای امیرمؤمنان! ما موالیان توهستیم!)

ریاح می‌گوید: من به امیرالمؤمنین نظر کردم و او می‌خندید و می‌گفت: مِنْ أَيْنَ وَأَنْتُمْ قَوْمٌ عَرَبٌ؟ (از کجا هستید و چگونه موالی من هستید در حالیکه شما عَرَب می‌باشید؟) ایشان گفتند: ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم در حالیکه بازوی تورا گرفته بود شنیدیم که گفت: أَيُّهَا النَّاسُ! أَلَسْتُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟! قُلْنَا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ، وَأَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَعَلِيٌّ مَوْلَى مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ.<sup>۳</sup> امیرالمؤمنین علیه السلام به ایشان گفت: آیا شما بدین کلام گویا هستید؟ گفتند:

۱ - «کشف الغمّه» ص ۹۲.

۲ - أبوالمثنی ریاح بن حارث نخعی کوفی متوفی در سنه ۳۶، ابن حجر در «تهذیب التهذیب» در زمره کسانی که ریاح نامیده شده اند ترجمه او را آورده است و گفته است: او از رجال ابوداود، و ابن ماجه و نسائی است.

۳ - حدیث رکبان را ابن مغازلی جلابی شافعی از احمد بن محمد بزّاز باسند خود از ریاح بن حرث درص ۲۲ از «مناقب» خود آورده است، و علامه امینی در «الغدیر» از احمد بن حنبل از ریاح بن حرث درج ۱، ص ۱۸۷، و نیز در «احقاق الحق» ج ۶، ص ۳۲۶ آورده است.

آری! فرمود: و علاوه بر گفتار، شهادت هم بر این مطلب می دهید؟ گفتند: آری. حضرت بآنها فرمود: **صَدَقْتُمْ** (راست گفته اید).

آن جماعت رفتند و من هم به دنبال آنها رفتم و به یک نفر از آنها گفتم: ای بنده خدا! شما چه کسانی هستید؟! گفتند: ما جماعتی هستیم از انصار، و این مرد **أَبُو تُوبٍ** صاحب منزل رسول خدا **ﷺ** است. من دست **أَبُو تُوبٍ** را گرفتم و بر او سلام کردم و مصافحه نمودم.<sup>۱</sup>

و در همین مطلب از **حَبِيبِ بْنِ يَسَارٍ** از **أَبُو رُمَيْلَةَ** روایت شده است که: یک قافله چهار نفری به نزد **عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ** آمدند و در رُحْبِه پیاپی شدند و پس از آن به آنحضرت روی آورده و گفتند: **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ!** حضرت فرمود: **وَعَلَيْكُمْ السَّلَامُ! أَتَى أَقْبَلَ الرَّكْبُ** (از کجا این قافله آمده است؟) گفتند: **أَقْبَلَ مَوَالِيكَ مِنْ أَرْضِ كَذَا وَكَذَا** (موالیان تو از فلان و فلان زمین آمده اند). حضرت فرمود: **أَتَى أَنْتُمْ مَوَالِيَّ** (شما چطور موالیان من هستید؟! ) گفتند: از رسول خدا **ﷺ** شنیدیم که در روز غدیر ختم می گفت: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ.**<sup>۲</sup>

ابن اثیر جزیری در ترجمه احوال حبیب بن بدیل بن ورقاء آورده است که: **أَبُو الْعَبَّاسِ** ابن عقیده با اسناد خود از **زُرَّابِ بْنِ حُبَيْشٍ** روایت کرده است که: **عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ** از قصر کوفه خارج شد که جماعتی از سواران با شمشیرهای حمایل کرده به او روی آوردند و گفتند: **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَانَا وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.**

**أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ** **عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ** فرمود: در اینجا از اصحاب رسول خدا **ﷺ** چه کسانی

۱ — در اینجا در نسخه بدل آمده است که **إِزْبَلِي** می گوید: این روایت را با ألفاظی مختصرتر از این از «مسند» **أَحْمَدِ بْنِ حَنْبَلٍ** و **رِيَّاحِ بْنِ حَارِثٍ** سابقاً ذکر کردیم. و «البدایة والنهایة» ج ۵، ص ۲۱۲.

۲ — «کشف الغمّة»، ص ۹۳ و ص ۹۴. و در کتاب «الرِّیَاضُ النَّصْرَةَ» طبع **شَرِکَةُ الطَّبَاعَةِ الْمُتَّحِدَةِ** الفنیة، ج ۳، ص ۱۶۱ مختصر این حدیث را از **رِيَّاحِ بْنِ حَارِثٍ** از **أَحْمَدِ بْنِ حَنْبَلٍ** و از **بَعْقَوِي** در «معجم» خود ذکر است. و مختصر این حدیث را **أَحْمَدُ** در «فضائل» بنا به نقل مجلسی در «بحار الانوار» ج ۹، ص ۲۰۹ روایت کرده است.

هستند؟ دوازده نفر برخاستند که از آنها بود: قَيْسُ بْنُ ثَابِتِ بْنِ شِمَاسٍ وَ هَاشِمُ بْنُ عُثْبَةَ وَ حَبِيبُ بْنُ بُدَيْلِ بْنِ وَرْقَاءٍ وَ گواهی دادند که آنها از پیغمبر ﷺ شنیده‌اند که می‌گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ. و این حدیث را ابوموسی تخریج کرده است.<sup>۱</sup>

و شیخنا الأجلّ: أبو عمرو و محمد کشتی در «رجال» خود، پس از نقل مضمون این حدیث را از منهل بن عمرو، از زرّ بن حبیش، و بیان کردن عنوان شهود را به نام‌های: خَالِدِ بْنِ زَيْدٍ: أَبُو أَيُّوبٍ وَ خُرَيْمَةُ بْنُ ثَابِتِ بْنِ ثَوَالِ الشَّهَادَتَيْنِ وَ قَيْسُ بْنُ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُدَيْلِ بْنِ وَرْقَاءٍ، گوید: علی علیه السلام به انس بن مالک و براء بن عازب گفت: چرا شما برخاستید برای آنکه شهادت دهید؟ چون همانطور که این گروه شنیده‌اند شما هم شنیده‌اید! و پس از آن گفت: بار پروردگارا اگر کتمان آنها از روی معاندت باشد آنها را مبتلا کن!

براء بن عازب کور شد، و دو پای انس بن مالک را پیسی فرا گرفت. أمّا انس پس از این ابتلاء سوگند یاد کرد که دیگر منقبتی را از علی بن ابیطالب هیچگاه کتمان نکند، و فضیلتی را پنهان ندارد. و أمّا براء بن عازب به علت نابینائی از منزل خودش می‌پرسید و به او می‌گفتند: در فلان جاست. و او می‌گفت: چگونه راه را پیدا کند کسیکه دعوت و نفرین علی بن ابیطالب به او رسیده است؟<sup>۲</sup>

علامه امینی نام کسانی را در قافله که شهادت به ولایت دادند و در تواریخ به آن، روز رَجَبان گویند، و پس از آن نام کسانی را که کتمان کرده‌اند بدین ترتیب آورده است: أمّا شهود:

۱ — أَبُو الْهَيْثَمِ بْنِ تَيْهَانَ كَهْ فِي غَزْوَةِ بَدْرٍ حُضُورٌ دَاخِلَةٌ فِيهِ.

۲ — أَبُو أَيُّوبَ: خَالِدِ بْنِ زَيْدٍ أَنْصَارِي.

۱ — «أُسْدُ الْغَابَةِ» ج ۱، ص ۳۶۸ و ص ۳۶۹.

۲ — «رجال کشتی» ص ۳۰ و ص ۳۱، فیما روی من جهة العامة. و مجلسی در «بحار الأنوار» ج ۹، ص ۲۲۳ از ابن ابی الحدید آورده است که او گوید: وقد ذکر ابن قتیبة حدیث البرص والدعوة التي دعا بها أمير المؤمنين عليه السلام على انس بن مالك في كتاب المعارف، وابن قتيبة غير متهم في حق علي على المشهور من انحرافه عنه.

۳ — حَبِيبِ بْنِ بُدَيْلِ بْنِ وَرْقَاءِ خُرَاعِي.

۴ — خُرَيْمَةُ بْنُ ثَابِتِ دُوَالشَّهَادَتَيْنِ که در غزوه بدر حضور داشته و در صفین شهید شده است.

۵ — عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُدَيْلِ بْنِ وَرْقَاءِ که در صفین شهید شده است.

۶ — عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ کشته شده جماعت ستمکار در صفین او در غزوه بدر حضور داشته است.

۷ — قَيْسِ بْنِ ثَابِتِ بْنِ شِمَاسِ أَنْصَارِي.

۸ — قَيْسِ بْنِ سَعْدِ بْنِ عَبَّادَةَ خَزْرَجِي أَنْصَارِي.

۹ — هَاشِمِ مِرْقَالِ بْنِ عُتْبَةَ لُوَادِرِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ و شهید در صفین.

و اما نام کسانی که از شهادت کتمان نمودند، بر حسب ضبط کتب تاریخ عبارت است از:

۱ — أَبُو حَمْرَةَ: أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ متوفی در سنه ۹۰ و یا ۹۱ و یا ۹۳.

۲ — بَرَاءَ عَازِبِ أَنْصَارِي متوفی در سنه ۷۱ و یا ۷۲.

۳ — جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بَجَلِي متوفی در سنه ۵۱ و یا ۵۴.

۴ — زَيْدِ بْنِ أَرْقَمِ خَزْرَجِي متوفی در سنه ۶۶ و یا ۶۸.

۵ — عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُدَلِجٍ.

۶ — يَزِيدِ بْنِ وَدِيعَةَ.<sup>۱</sup>

احتجاج هفتم: مناشده ای است که حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام در جنگ صفین نموده اند در حضور لشکریان و جماعتی از مردم و آن کسانی که از اطراف به نزد او آمده بودند و مهاجرین و انصار.

این احتجاج در موقعی است که معاویه نامه ای را به همراهی ابوهریره و ابودرداء می نویسد و به نزد آنحضرت می فرستد، و در عین حال سؤالاتی هم شفاهاً بوسیله آن دو نفر از حضرت می کند.

و چون این نامه و سؤالها و پاسخهای حضرت بسیار جالب است، فلذا

۱ — «الغدیر» ج ۱، ص ۱۹۱ و ص ۱۹۲.

داستان را از اَوْلَش نقل می‌کنیم و سپس به استشهداد امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام به حدیث غدیر می‌پردازیم. این داستان مفصلاً در کتاب تابعی عظیم الشان سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ هِلَالِي كُوفِي که از اعظم اصحاب آنحضرت است و جلالت و وثاقت و امانت و صداقت او در نقل، در میان خاصه و عامه جای گفتگو نیست، آمده است:

ابان بن اَبِي عِيَّاشِ از سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ روایت می‌کند که او می‌گوید: ما با امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در صفین بودیم. و اَبُوهُرَيْرَةَ عُبَيْدِي چنین می‌داند که او از عمر بن اَبِي سَلَمَةَ شنیده است که مُعَاوِيَه، اَبُو دَرْدَاءِ و اَبُوهُرَيْرَةَ را که از جزو اصحاب او بودند به نزد خود فرا خواند و گفت شما دو نفر به نزد عَلِي بروید و از من به او سلام برسانید و به او بگوئید: سوگند به خدا من می‌دانم که توبه خلافت از من سزاوارتر و لایق‌تری؛ زیرا که تو از مهاجرین نخستین هستی، و من از آزاد شدگان هستم، و من همانند تو سابقه در اسلام و قرابت رسول خدا و علم به کتاب خدا و سنت پیامبر او را ندارم.

مهاجرین و انصار پس از آنکه سه روز با هم به مشورت پرداختند به نزد تو آمدند و همگی باطوع و رغبت بدون اجبار و اِکْرَاهِ بیعت کردند. و اَوْلِيَيْنِ کسانی که با تو بیعت کردند طلحه و زبیر بودند، و پس از آن بیعت خود را شکستند و ستم کردند و طلب چیزی را نمودند که حق آنها نبود.

و به من چنین رسیده است که تو نسبت به خون عثمان اعتذار می‌جوئی و از خون او براثت داری! و چنین می‌دانی که او کشته شد و تو در خانه ات نشسته بودی! و چون کشته شد تو گفتی: بار پروردگارا من به این امر راضی نبودم و میل نداشتم. و در روز جنگ جَمَلِ چون از لشکر مقابل تو فریاد برآوردند: يَا لِنَارَاتِ عُثْمَانَ (ندای استغاثه برای خوانخواهی او) تو گفتی: كُتِبَ قَتْلُهُ عُثْمَانَ الْيَوْمَ لِرُجُوعِهِمْ إِلَى النَّارِ (کشندگان عثمان، امروز با صورت‌های خود به رو در آتش افتند) آیا ما عثمان را کشتیم؟ عثمان را آن دو نفر و آن زن مصاحب و همراهشان (طلحه و زبیر و عائشه) کشتند و فرمان به قتل او دادند، و من در خانه خودم نشسته بودم و من ابن عمّ او و مُطَالِبِ خون او می‌باشم.

اگر مطلب از همین قرار است که گفته‌ای، کشندگان عثمان را در اختیار ما



بگذار و به ما رد کن تا — ای پسر عموی ما — ما آنها را بکشیم، و در اینصورت ما به خلافت با تو بیعت می‌کنیم و امر ولایت و امارت را به تو می‌سپاریم! این یک سؤال.

و اما سؤال دوم آنست که: جواسیس من به من خبر داده‌اند و نامه‌هایی نیز از اولیای عثمان از کسانیکه با تو هستند و به نفع تو می‌جنگند — و ما چنین می‌پنداریم که جسد آنها با توست و به رأی تو گوش فرا می‌دهند و به امر تو راضی هستند، ولیکن اندیشه و خاطره آنها با ماست و دل آنها در نزد ماست — به من رسیده است که تو نسبت به ابوبکر و عمر، اظهار محبت می‌کنی و بر آنها رحمت می‌فرستی، ولیکن از ذکر نام عثمان خودداری می‌کنی، نه رحمت می‌فرستی و نه لعنت می‌کنی! (و در روایتی است که: نه سب می‌کنی و نه برائت می‌جوئی!)

و به من چنین رسیده است که تو وقتی که با همرازان خبیث خودت شیعیان و پیروان خاص متعصب و دروغگوی خودت، خلوت می‌نمائی، در نزد ایشان از ابوبکر و عمر و عثمان برائت می‌جوئی و آنها را لعنت می‌کنی و ادعا داری که تو وصی رسول الله در امت او و خلیفه و جانشین او در میان مردم هستی و خداوند عزوجل اطاعت امرت را بر مؤمنین واجب کرده است و به ولایت تو در کتاب خود و سنت پیامبرش امر کرده است، و خداوند محمد را امر کرده است که در میان امت این امر را به پا بدارد، و بر محمد این آیه را فرستاده است: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ! رسول او، طائفه قریش و أنصار و بنی امیه را در غدیر خم گرد آورد (و در روایت دیگری است که اُمیّه را در غدیر خم گرد آورد) و آنچه را که از طرف خدا به او درباره تو وحی شده بود تبلیغ کرد، و امر کرد که شاهدان به غائبان برسانند، و پیغمبر به مردم اخبار کرد که إِنَّكَ أَوْلَىٰ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، وَإِنَّكَ مِنْهُ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَىٰ.

و نیز چنین به من رسیده است که تو هیچوقت خطبه‌ای نمی‌خوانی مگر آنکه

قبل از آنکه از منبر خود فرود آئی می‌گویی: **وَاللَّهِ إِنِّي لَأَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ، وَمَا زِلْتُ مَظْلُومًا مُنْذُ فِیْضِ رَسُولِ اللَّهِ.** (سوگند به خدا من از مردم به آنها سزاوارترم، و پیوسته من از روزی که رسول خدا رحلت کرد مظلوم بوده‌ام).

اگر این گفتاری که از توبه من رسیده است حق باشد، هرآینه ستمی را که ابوبکر و عمر نسبت به تو کرده‌اند از ستم عثمان بیشتر بوده است. چون اینطور به من رسیده است که تو می‌گوئی: رسول خدا در وقتی که رحلت کرد و ما بر جنازه او حاضر بودیم، عمر رفت و با ابوبکر بیعت کرد، و از تو نظریه‌ای نخواست و مشورتی ننمود. و این دونفر (ابوبکر و عمر) با انصار با حق تو و حجت تو و قرابت تو نسبت به رسول خدا محاجه و مخاصمه نمودند و با این استدلال پیروز شدند، و اگر امر ولایت را به تومی سپردند و با تو بیعت می‌کردند، سریعترین کسیکه به سوی تو می‌آمد و اجابت می‌کرد عثمان بود، به جهت قرابتی که تو با او داشتی و حقی که براو داشتی، چون عثمان پسر عموی تو و پسر عمه تو بود!

و پس از آن ابوبکر در وقت مردنش، خلافت را به عمر واگذار کرد و درحین استخلاف و وصیت برای او، از تو صلاح‌دید نخواست و مشورت نمود، و سپس عمر تو را در میان شش نفر در شوری قرار داد، و از آن شوری جمیع مهاجرین و انصار و غیر آنها را خارج کرد. و شما امر خود را در روز سوم که ملاحظه نمودید مردم اجتماع کرده‌اند و شمشیرها آماده کرده‌اند و قسم خورده‌اند که اگر خورشید غروب کند و شما یکنفر را برای ولایت انتخاب نکنید گردن‌های شما را می‌زنند و امر عمر و وصیت او را درباره شما تنفیذ می‌کنند، به عبدالرحمن بن عوف سپردید، و ابن عوف با عثمان بیعت کرد و شما هم با او بیعت نمودید! و پس از آن عثمان محصور شد و از شما یاری خواست و او را یاری نکردید، و شما را فرا خواند و اجابت نمودید، در حالیکه بیعت با او در عهده شما و در ذمه شما بود.

و شما ای جماعت مهاجرین و انصار همگی حاضر و شاهد بودید، و راه را برای آمدن مصریان باز گذاشتید تا آمدند و عثمان را کشتند، و گروهی از شما نیز برکشتن او معاونت و کمک نمودید و همگی شما او را مخدول و تنها گذاشتید، و بنابر این تمام افراد شما درباره امر عثمان از یکی از سه حال بیرون نبودند: یا قاتل

عثمان بودند، و یا امرکننده و فرمان دهنده در خون او، و یا تنها گذارنده و مخدول و منکوب کننده او.

و سپس مردم با توبیعت کردند، و توبه خلافت از من سزاوارتری پس کشندگان عثمان را در اختیار ما بگذار، تا اینکه آنها را بکشم، و امر خلافت را به تو تسلیم کرده و بیعت کنم، و تمام کسانی که از ناحیه من از اهل شام با من هستند آنها نیز بیعت نمایند.

چون علی عليه السلام نامه معاویه را خواند، و ابودرداء و ابوهریره پیام و گفتار معاویه را ابلاغ کردند، به ابودرداء فرمود: آنچه را که معاویه به وسیله شما پیغام کرده بود و شما را به جهت آن فرستاده بود رسانید! اینک آنچه را که می‌گویم بشنوید و سپس از ناحیه من به معاویه برسانید و به او بگوئید:

**عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ**، حال او از حال یکی از دومرد تجاوز نمی‌کند: یا اینکه پیشوای هدایت بوده، و خونش حرام، و نصرت او لازم، و معصیت او جائز نبوده است و اُمت را حق خذلان او نبوده است، و یا رهبر ضلالت بوده، خونش حلال، و ولایت و یاری او جائز نبوده است. عثمان از یکی از این دو صفت و این دو حال بیرون نبوده است.

آنچه فرض و واجب و حتم است بر مسلمین، در حکم خدا و در حکم اسلام، بعد از آنکه امام و رهبرشان بمیرد و یا کشته شود، گمراه باشد و یا اهل هدایت، مظلوم باشد و یا ظالم، حلال الدّم باشد و یا حرام الدّم، آنست که عملی انجام ندهند و دست به کاری نزنند و چیزی به وجود نیاورند و دست و پائی دراز نکنند و ابتداءً فعلی بجا نیاورند، پیش از آنکه برای خودشان امام و رهبر عقیف و عالم و با تقوی و عارف به قضاء و سُنّت، اختیار کنند که زمام امورشان را در دست گیرد و در میان آنها فصل خصومت کند و حق مظلوم را از ظالم بستاند و رجال و کریمان و دانشمندان آنها را محافظت کند و فِئی و صدقات و منافع آنها را جمع آوری کند و حجت آنها را اقامه کند، و سپس بروند نزد او و درباره رهبر و امامشان که از روی ستم کشته شده است حکم و دادخواهی بطلبند تا آنکه او درباره آنها حکم به حق کند.

در اینصورت اگر امامشان مظلومانه کشته شده بود برای اولیای آن امام حقّ خون‌خواهی او را می‌دهد، و اگر ظالمانه کشته شده بود، نظر می‌کند که حکم در این باره چگونه است.

و این اولین چیزی است که سزاوار است به جای آورند، و آن اینکه برای اجتماع امور خود امامی را اختیار کنند و از او متابعت و پیروی نموده و اطاعت او را بنمایند. این در صورتی است که حقّ تعیین امام از آنها باشد. و اگر حقّ اختیار و انتخاب امام با خدای عزّوجلّ و با رسول او باشد، خداوند زحمت و مشقت نظر در امام و انتخاب او را از ایشان برداشته و خود کفایت این امر را نموده است، و رسول خدا امامی را برای آنها پسندیده و امر به اطاعت و متابعت از او کرده است. و مردم پس از کشته شدن عثمان با من بیعت کردند و مهاجرین و انصار پس از آنکه سه روز با هم به مشورت نشستند با من بیعت کردند. و ایشان همان کسانی بودند که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند و پیمان امامت آنها را بر ذمه خود نهادند. و کسانی که متصدی و متولی بیعت شده‌اند افرادی هستند که در غزوه بدر حضور داشته و از سابقه داران از مهاجرین و انصار می‌باشند، با این تفاوت که بیعتی که آنها با خلفای قبل از من کرده‌اند بدون مشورت با عامه صورت گرفت و بیعت با من با مشورت با عامه بود.

و بنابراین اگر خداوند جلّ اسمه حقّ اختیار و انتخاب خلیفه را به اُمت واگذار کرده است و ایشان هستند که باید در مصالح خودشان نظر کنند و تصمیم بگیرند و نظر و تصمیم و انتخاب آنها از اختیار و نظر خدا و رسول خدا بهتر می‌باشد، و آن کسی را که اختیار کرده‌اند و با او بیعت کرده‌اند، بیعت هدایت بوده، و آن کس امام واجب الطاعة والنصرة می‌باشد، پس مردم درباره من مشورت کردند و با اتفاق و اجماعی که از آنها تحقق یافت مرا به خلافت برگزیدند.

و اگر حقّ اختیار و انتخاب با خداوند است، پس او مرا برای اُمت اختیار نمود و مرا به عنوان خلافت و جانشینی برگزید و در کتاب مُنزَل خود در سُنَّت پیغمبر مرسل خود ﷺ مردم را امر به اطاعت از من و نصرت من نمود، پس این امر

حجت مرا قوی تر و حق مرا استوارتر می کند. و فرضاً اگر عثمان در زمان خلافت ابوبکر و عمر کشته می شد، مگر معاویه چنین حقی را داشت که برای خونخواهی او با آنها بجنگد و بر آنها خروج کند؟!

أبوهریره و أبودرداء گفتند: نه چنین حقی را نداشت.

علیؑ گفت: همینطور است نسبت امر با من. و اگر معاویه بگوید: آری چنین حقی داشتم؛ شما به او بگوئید: پس در این صورت برای هرکسی که به او مظلومه ای رسیده باشد و یا از او کشته شده ای بجای ماند چنین حقی باید بوده باشد که: اجتماع مسلمین را درهم شکند و جماعت آنها را پراکنده کند و قیام نموده و مردم را به امارت و حکومت خویش بخواند.

و از طرف دیگر حق خونخواهی با اولاد عثمان است و آنها حضور دارند و از معاویه نزدیکتر و سزاوارتر هستند که خون پدر خود را طلب کنند.

سُلَیم می گوید: أبو درداء و أبوهریره ساکت شدند و گفتند: حقاً سخن منصفانه ای راندی! و از در انصاف درآمدی!

علیؑ گفت: اگر معاویه بر گفتار خود استوار باشد و در مسئلتی که با من در میان گذاشته صادق باشد، سوگند به جان خودم که او نیز انصاف خواهد داد و مرا ذی حق خواهد شمرد. آخر، اینک این جماعت، پسران عثمان هستند که همه عاقل و بالغ اند و طفل و صغیر نیستند و بنده و عبد نیستند که نیاز به ولی داشته باشند، همگی بیایند تا بین ایشان و بین کشندگان پدرشان محاکمه شود. آنگاه اگر در بیان دعوی خود و از اقامه مدعی خود فروماندند و نتوانستند اقامه دلیل کنند، گواهی دهند که معاویه وکیل آنها و ولی آنها و مدافع حقوق آنها از مخالفان و دشمنان آنهاست. و در این صورت آنها با وکیلشان و ولیشان با گروه مدعی علیهم که کشندگان پدرشان هستند باید در مقابل من بنشینند همانند نشستن کسانی که برای اقامه دعوا و اخذ حق خود در برابر امام و والی می نشینند و به حکم او اقرار و اعتراف نموده و قضاوت و حکم او را نافذ می دانند.

و در آنوقت من در حجت و دلیلی که می آورند و در حجت و دلیلی که مخالفان و خصمانشان نیز بیاورند نظر می کنم، اگر پدرشان ظالمانه کشته شده بود

و خوش حلال بود در این صورت حُرمتِ خونش باطل می‌شود. (و در روایتی است که خوش هَدْر می‌رود). و اگر مظلومانه کشته شده بود و خوش احترام داشت من از قاتل پدرشان فدیّه می‌گیرم و حکم به جزا می‌نمایم، و آنها اگر بخواهند قاتل را می‌کشند و اگر بخواهند عفو می‌کنند و اگر بخواهند دیّه مالی می‌ستانند.

و این جماعت کُشدگانِ عثمان در لشکر من هستند و اقرار و اعتراف به کشتن عثمان را دارند و به حکمی که من برای آنها صادر کنم راضی هستند. بنابراین فرزندان عثمان با معاویه — اگر معاویه ولی آنها و یا وکیل آنهاست — باید به نزد من بیایند و اقامه دعوا بر علیه قاتلانِ عثمان کنند و آنها را به محاکمه بکشاند تا من به کتاب خدا و سنت پیغمبرش ﷺ در میان آنها حکم کنم.

و اگر معاویه بدون گناه و خطائی که از قاتلان عثمان سرزده باشد ایشان را به گناه متهم می‌کند و دنبال علت‌های واهی و اباطیل می‌گردد پس به هر گناهی که می‌خواهد آنها را متهم کند، بکند که بزودی خداوند قوای خود را بر علیه او به کار می‌بندد.

أبو درداء و أبو هُرَیره گفتند: سوگند به خدا که انصاف را تمام کردی بلکه از انصاف هم پیشتر رفتی و علت و اشکال مطلب را بر طرف کردی و حجت او را شکستی و چنان دلیل و برهان قوی و روشن و صادقی اقامه کردی که بر آن هیچگونه اشکال و ایرادی نیست!

أبو هُرَیره و أبو درداء از نزد علی عليه السلام خارج شدند. سَلیم می‌گوید: در اینحال قریب به بیست هزار نفر مرد زره‌پوش که با کلاه‌های خُود سر و صورتشان مجهز بود در مقابل آنها آمدند و گفتند: ما کُشدگانِ عثمان می‌باشیم، به کشتن او اقرار و اعتراف داریم و به حکم علی عليه السلام راضی هستیم چه برآیه ما و چه بر علیه ما، پس لازم است اولیاء و صاحبان خون عثمان بیایند و ما را برای گرفتن خون پدرشان به نزد علی عليه السلام به جهت تحکیم و قضاء او بخوانند. و اگر علی عليه السلام حکم به قصاص و یا دیّه را بکند، ما در برابر حکم او شکیبا و تسلیم هستیم.

أبو درداء و أبو هُرَیره گفتند: شما نیز حقاً سخن منصفانه‌ای گفتید، و برای علی جائز نیست که شما را به معاویه بسپارد و یا شما را بکشد تا اینکه اولیاء

دم عثمان، شما را برای محاکمه به نزد علی بخوانند و او بین شما و بین صف مقابلتان به کتاب خدا وسّئت پیامبرش ﷺ حکم کند!

أبودرداء و أبوهریره حرکت کردند و آمدند تا بر معاویه وارد شدند و آنچه را که علی عليه السلام و آنچه را که قاتلان عثمان و آنچه را که أبوالتّعمان بن ضمان گفته بودند، به معاویه خبر دادند.

معاویه گفت: علی پاسخ شمارا در ترخمش بر أبوبکر و عمر و خودداری از ترخمش بر عثمان و برائتش از او در پنهانی، و نیز در ادعائی که می‌کند: او خلیفه رسول الله است و از هنگامی که جان رسول الله قبض شده است پیوسته مظلوم و مورد ستم قرار گرفته است، چه داد؟!

آن دو نفر گفتند: آری در نزد ما ترخّم بر أبوبکر و عمر و عثمان کرد و ما می‌شنیدیم، و علی در بین گفتارش به ما گفت که: اگر اختیار انتخاب خلیفه برای اُمّت باشد و ایشانند که باید نظر کنند و برای خودشان کسی را اختیار کنند، و اختیارشان برای خودشان و نظرشان در امورشان بهتر و به صواب نزدیکتر است از اختیار خدا و رسول خدا، پس این اُمّت مرا اختیار کردند و با من بیعت نمودند بیعت هدایت، و من امام بر مردم هستم که نصرت من واجب است چون ایشان درباره من مشورت کردند و سپس مرا انتخاب نمودند.

و اگر اختیار انتخاب خلیفه برای خدا و برای رسول خدا ﷺ برای آنها بهتر و به صواب نزدیکتر است از اختیار اُمّت و نظر آنها، پس خدا و رسول خدا مرا برای اُمّت اختیار کردند و مرا به عنوان جانشین و خلیفه در میان آنها قرار دادند، و خدا و رسول خدا در کتاب الله مُنْزَل بر زبان پیامبر مرسل امر به اطاعت از من و نصرت مرا نمودند، و این دلیل حجّت مرا قوی تر می‌کند و لزوم رعایت حقّ مرا ثابت تر و استوارتر می‌سازد.

و سپس علی عليه السلام در میان عسکر و لشگرش بر فراز منبر بالا رفت، و هر کس که نزد آنحضرت بودند از مهاجرین و أنصار و سائر نواحی را به دور خود جمع نمود، و پس از آن حمد و ثنای خدا را بجای آورد و گفت: **مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنَّ مَتَابِعِي أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُخْصِي! وَبَعْدَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ ذَلِكَ وَمَا قَالَ رَسُولُ**

اللَّهِ ﷺ أَكْتَفَى بِهَا عَنْ جَمِيعِ مَنَاقِبِي وَفَضْلِي.

«ای جماعت مردم! مناقب و فضایل من بیشتر از آن است که به شمار درآید! ولی پس از آنکه خداوند قدری از آن را در کتاب خودش بیان کرده و فرستاده است، و پس از آنکه رسول خدا ﷺ قدری از آن را گفته است، من از جمیع مناقب و فضایل خود به همان مقدار گفتار خدا و رسول خدا اکتفا می‌کنم».

(در اینجا حضرت به بسیاری از مناقب خود که در کتاب خدا نازل شده و یا رسول خدا ﷺ بیان کرده اند مفصلاً و تصریحاً بیاناتی دارد، و با یکایک آنها به نحو مناشده با مردم مستمع احتجاج می‌کند، و همه می‌گویند: اللَّهُمَّ نَعَمْ) «بار پروردگارا ما شاهدیم که همینطور است که علی می‌گوید و پیامبر درباره او چنین گفته است». این مناشده بسیار مفصل و جالب است، ولی چون غالب عبارات و مطالب آن مشابه با مناشده و احتجاج آنحضرت در زمان خلافت عثمان در مسجد رسول الله در هنگامی که مهاجرین و انصار به سوابق خود افتخار می‌کردند، می‌باشد — و ما نیز عین آن را در احتجاج سوم از همین بحث از «فرائد السمطين» حموئی با سند متصل خود از سلیم بن قیس از ص ۳۲ تا ص ۴۰ نقل کرده ایم — فلذا از ذکر مثن آن صرف نظر نموده و فقط به جمله مورد استشهاد و احتجاج مادر این بحث که احتجاج به حدیث غدیر است می‌پردازیم:

فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يُعَلِّمَهُمْ وَأَنْ يُفَسِّرَ لَهُمْ مِنَ الْوَلَايَةِ مَا فَسَّرَ لَهُمْ مِنْ صَلَاتِهِمْ وَصِيَامِهِمْ وَزَكَاتِهِمْ وَحَجِّهِمْ، فَتَنَصَّبَنِي بِغَدِيرِ حُمٍّ وَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَنِي بِرِسَالَةٍ ضَاقَ بِهَا صَدْرِي، وَظَنَنْتُ أَنَّ النَّاسَ مُكْذِبُونَ، فَأَوْعَدَنِي لِابْلُغَنَّهَا أَوْ يُعَدِّبَنِي! فَمَنْ يَا عَلِيُّ!

تَمَّ نَادَى بِالصَّلَاةِ جَامِعَةً فَصَلَّى بِهِمُ الظُّهْرَ ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَأَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ. مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَأَخْذَلْ مَنْ خَذَلَهُ!

فَقَامَ إِلَيْهِ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلَاؤُهُ كَمَاذَا؟! فَقَالَ: وَلَاؤُهُ كَوَلَايَتِي. مَنْ كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِيٌّ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ. وَأَنْزَلَ اللَّهُ: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.



فَقَالَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَنْزَلْتَ هَذِهِ آيَاتٍ فِي عَلِيٍّ خَاصَّةً؟! فَقَالَ: فِيهِ وَفِي أُوصِيَائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. فَقَالَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! بَيْنَهُمْ لَنَا! فَقَالَ: عَلِيُّ أَخِي وَوَزِيرِي وَوَصِيِّي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَوَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي، وَأَخَدَ عَشْرَ إِمَامَاتٍ مِنْ وُلْدِهِ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ، وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ، الْقُرْآنَ مَعَهُمْ وَهُمْ مَعَ الْقُرْآنِ، لَا يُفَارِقُونَهُ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضِ.

فَقَامَ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا مِنَ الْبَدْرِيِّينَ فَقَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّا سَمِعْنَا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَمَا قُلْتَ سِوَاءَ لَمْ تَزِدْ حَرْفًا وَلَمْ تَنْقُصْ حَرْفًا. وَقَالَ بَقِيَّةُ السَّعِينِ: قَدْ سَمِعْنَا ذَلِكَ وَلَمْ نَحْفَظْهُ كَلَّمَهُ، وَهَؤُلَاءِ اثْنَا عَشَرَ حَيَارَتًا وَأَفْضَلُنَا. فَقَالَ: قَدْ صَدَقْتُمْ، لَيْسَ كُلُّ النَّاسِ يَحْفَظُهُ... تا آخر خطبه.

و ما چون ترجمه این فقرات را در احتجاج سوم ذکر کرده ایم، در اینجا از ترجمه مجدد آن صرف نظرمی نمائیم.

و چون ابوهریره و ابودرداء این خطبه امیرالمؤمنین (علیه السلام) را با پاسخ ها و تصدیق های مردم برای معاویه بازگو کردند، از شدت غضب و غیظ مهر خاموشی بر زبانش زده شد و عاجز از گفتار شد، و گفت: يَا أَبَا الدَّرْدَاءِ وَتَا أَبَا هُرَيْرَةَ لَسْنَا كَمَا تَحَدَّثَانِي عَنْهُ حَقًّا لَقَدْ هَلَكَ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ غَيْرُهُ وَغَيْرُ أَهْلِ بَيْتِهِ وَشِيعَتِهِ.<sup>۲</sup>

«ای ابودرداء و ای ابوهریره: اگر آنچه را که شما از جانب علی برای من بازگو کردید حق باشد، حَقًّا مهاجرین و أنصار در هلاکت می باشند غیر علی و غیر اهل بیت او و شیعیان او».

۱ - فی بعض النسخ بدل ذلك: وقال بقية البدریین الذين شهدوا مع علي صفین: قد حفظنا جل ما قلت ولم نحفظ كَلَّمَهُ عن الهامش.

۲ - «کتاب سلیم بن قیس» ص ۱۷۹ تا ص ۱۹۰. و در «الغدیر» ج ۱ ص ۱۹۵ و ص ۱۹۶، فقط جملات مورد استشهاد به حدیث غدیر را ذکر کرده است. و در «غایة المرام» قسمت اول ص ۱۳۹ و ص ۱۴۰ حدیث چهل و ششم، این حدیث را بتمامه از «کتاب سلیم بن قیس» روایت کرده است.

باری این هفت احتجاجی را که ذکر کردیم همه آنها از امیرالمؤمنین علیه السلام در ادوار مختلف بوده است.

احتجاج هشتم: احتجاج حضرت شفیعه روز جزاء، خیرالنساء، ام ابیها، فاطمه زهراء سلام الله علیها است که شمس الدین جزری دمشقی مقری شافعی در کتاب *أُسْتَى الْمُطَالِبِ فِي مَنَاقِبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ* آورده است. او می‌گوید: لطیف‌ترین طریقی که برای حدیث غدیر و غریب‌ترین طریقی که این حدیث روایت شده است آن طریقی است که شیخ ما خاتمه حفاظ ابوبکر محمد بن عبدالله بن محبت مقدسی مشافهه روایت کرده است. آنوقت سلسله سند را مرتباً ذکر می‌کند تا می‌رسد به بکر بن احمد قسری، و او روایت می‌کند از فاطمه وزیتب و ام گنثوم: دختران موسی بن جعفر علیه السلام که آنها گفتند: حدیث کرد برای ما فاطمه: دختر جعفر بن محمد علیه السلام، و او گفت: حدیث کرد برای من فاطمه: دختر محمد بن علی علیه السلام، و او گفت: حدیث کرد برای من فاطمه: دختر علی بن الحسین علیه السلام، و او گفت: حدیث کردند برای من سکینه و فاطمه: دو دختر حسین بن علی علیه السلام از ام گنثوم دختر فاطمه بنت النبی صلی الله علیه و آله از فاطمه بنت رسول خدا که می‌گفت: *أَنْبَسْتُمْ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاةً فَعَلَيْ مَوْلَاةٍ؟ وَقَوْلُهُ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ؟*

و این حدیث را بدین صورت حافظ کبیر ابوموسی مدینی در کتاب خود که در اسامی سلسله است، تخریج کرده است و گفته است: این حدیث از جهتی مُسلسل است، زیرا هریک از این فاطمه‌ها از عمه خودش روایت می‌کند. پس روایت پنج برادرزاده می‌باشد که هریک از آنها از عمه خود روایت کرده‌اند.<sup>۱</sup> احتجاج نهم: استشهد حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام است به حدیث غدیر.

شیخ طوسی (ره) باسند خود روایت کرده است از ابی عمر زاذان که او گفت: چون حضرت حسن بن علی علیه السلام با معاویه متارکه جنگ کرده و کار به مصالحه و

۱ - «الغدیر» ج ۱، ص ۱۹۶ و ص ۱۹۷.

مسالمت کشید، معاویه بر منبر بالا رفت و مردم را جمع کرد و خطبه خواند و گفت: حسن بن علی مرا أهل برای خلافت دیده است و خود را أهل برای آن ندیده است. و حضرت یک پله پائین تر از او نشسته بودند. چون از خطبه فارغ شد امام حسن علیه السلام برخاستند و حمد خداوند را بجای آورده و خطبه بسیار بلیغی ایراد کردند که در آن مناقب و فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و أهل بیت علیهم السلام آمده بود، و تا به اینجا می رسد که می فرماید:

وَقَدْ رَأَوْا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَصَبَ أَبِي يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ وَأَمَرَهُمْ أَنْ يُبَلِّغَ الشَّاهِدُ مِنْهُمْ الْغَائِبَ.<sup>۱</sup>

«و دیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر مرا در روز غدیر حتم نصب کرده و مردم را امر کرد که حاضران به غائبان تبلیغ کنند».

این روایت را محدث بحرانی آورده است.<sup>۲</sup> و در روایت دیگری که مفصل تر و حاوی مناقب بیشتری است بدین عبارت آورده است که: وَقَدْ رَأَوْا رَسُولَ اللَّهِ حِينَ نَصَبَهُ لَهُمْ بِغَدِيرِ حُمٍّ، وَسَمِعُوهُ وَنَادَى لَهُ بِالْوَلَايَةِ، ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يُبَلِّغَ الشَّاهِدَ مِنْهُمْ الْغَائِبَ.<sup>۳</sup>

و قندوزی حنفی بدین عبارت آورده است که: وَقَدْ رَأَوْهُ وَسَمِعُوهُ حِينَ أَخَذَ بِيَدِ أَبِي بَغْدِيرِ حُمٍّ وَقَالَ لَهُمْ: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ) اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ. ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يُبَلِّغَ الشَّاهِدَ مِنْهُمْ الْغَائِبَ.<sup>۴</sup>

احتجاج دهم: مناشده و استشهادی است که حضرت سیدالشهداء علیه السلام به حدیث غدیر، یکسال و یا دو سال قبل از مردن معاویه در زمین منی نمودند. و این مناشده حاوی مطالب بسیار است و در وقتی صورت گرفت که تعدیهای معاویه به حدّ اعلی رسیده بود. زیادبن ابیه را برکوفه و بصره مسلط کرده و شیعیان

۱ - «أمالی طوسی» طبع نجف، ج ۲، ص ۱۷۲ و ص ۱۷۳.

۲ - «غایة المرام» قسمت اول، ص ۲۹۸ و ص ۲۹۹، حدیث بیست و هفتم.

۳ - «غایة المرام» همین موضع، ص ۲۹۷ و ص ۲۹۸، حدیث بیست و ششم.

۴ - «ینابیع المودّة» طبع اول اسلامبول، ص ۴۸۲.

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را در زیر هر ستاره ای می یافت می کشت، بلکه اتهام به تشیع کافی برای هتّار بودن خون شیعه بود، و به تمام اُستان‌ها نوشته بود که: اُحدی حقّ ندارد یک روایت در منقبت و فضیلت علی و اهل بیت نقل کند و آنچه می تواند در منقبت و فضیلت عثمان برای مردم روایت کند. و نوشته بود که: شیعیان علی را ذلیل و خوار نمایند و نام آنها را از دیوان عطاء محو کنند، و به عکس پیروان عثمان را مُعزّز و محترم بدانند، تا جائی که دوباره نوشت: بس است این مقداری که در فضایل عثمان بیان شده، اینک در فضائل شیخین: ابوبکر و عمر بیان کنید، زیرا سوابق آنها و فضیلت آنها در نزد من محبوب تر است و بیشتر موجب سرور و خنکی چشمان من می شود، و حجّت و برهان اهل البیت را بیشتر خرد می کند و درهم می شکند، و کوبنده تر است برای از بین بردن اهل بیت تا بیان مناقب و فضائل عثمان.

قریب بیست سال معاویه بر این نَهج مَشی می نمود، و به تمام عُمال خود نوشته بود که: نسخه های این مناقب را که گردآوری شده در فراز منابر شهرها و قصبات و حتی کوره ده ها و در هر مسجدی و محفلی برای مردم بخوانند و علی بن ابیطالب را سب کنند و به معلّمان مکتب ها دستور دهند که به اطفال بیاموزند، و به همان گونه که قرآن را یاد می گیرند اینها را نیز فرا گیرند، و به زنها و دختران و حتی به خدّم و حَشَم خود بیاموزند.

طفل ها بر این اساس تربیت شدند، و جوانان پیر شدند، و پیران بمردند، کاسه اسلام واژگون شد.

و چون حضرت امام حسن مجتبی عَلَيْهِ السَّلَامُ در سنه ۴۹ هجری به زهر معاویه توسط زوجه خود: دختر اشعث بن قیس کندی مسموم شده و رحلت کردند،<sup>۱</sup> پیوسته فتنه و بلاء بالا می رفت و شدّت امر بر شیعه بیشتر می شد به طوری که در هیچ نقطه از ممالک اسلامی یک ولّی خدا نبود مگر آنکه برخون خود ترسان و هراسان بود و طرید و شرید و منفور بود. و دشمن خدا ظاهر و بدون پیرایه و حجاب علناً به بدعت

۱ - ابن اثیر جزّری در «الکامل فی التاریخ» ج ۳، ص ۴۶۰ در حوادث سال ۴۹ هجری آورده است که در این سال حسن بن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ وفات یافت. جَعْدَة دختر اشعث بن قیس کندی او را زهر داد.

و ضلالت خود مباهات می‌کرد. یک سال قبل از اینکه معاویه بمیرد<sup>۱</sup> حسین بن علی صلوات الله علیه عازم حج بیت الله الحرام شدند و با آنحضرت عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر همراه بودند.

حُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ تمام بنی هاشم را از مردان و زنان و موالی آنها (غلامان و پسرخواندگان و هم پیمانان و غیرهم) و نیز از أنصار آن افرادی را که آنحضرت می‌شناخت، و همچنین اهل بیت خود را جمع کرد و پس از آن رسولانی را گسیل داشت و به آنها فرمود: یکنفر از أصحاب رسول خدا ﷺ را که معروف به زهد و صلاح و عبادت است فرو مگذارید مگر آنکه تمام آنها را نزد من در سرزمین مینى گرد آورید!

در سرزمین مینى در خیمه بزرگ و آفرشته آنحضرت بیش از هفتصد مرد مجتمع شدند که همه از تابعین بودند، و قریب دویست نفر از أصحاب رسول خدا ﷺ بودند.

فَقَامَ فِيهِمْ خَطِيبًا فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثَمَنِي عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ هَذَا الطَّاعِيَةَ قَدْ فَعَلَ بِنَا وَشِيعَتِنَا مَا قَدْ رَأَيْتُمْ وَعَلِمْتُمْ وَشَهِدْتُمْ؛ وَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكُمْ عَنْ شَيْءٍ، فَإِنْ صَدَّقْتُمْ فَصَدَّقْتُونِي، وَإِنْ كَذَّبْتُمْ فَكَذَّبْتُونِي!

وَأَسْأَلُكُمْ بِحَقِّ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَحَقِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَقَرَاتِي مِنْ نَبِيِّكُمْ لَمَّا سَيَّرْتُمْ مَقَامِي هَذَا وَوَصَفْتُمْ مَقَالَتِي وَدَعَوْتُمْ أَجْمَعِينَ فِي أَمْصَارِكُمْ مِنْ قَبَائِلِكُمْ مَنْ آمَنْتُمْ مِنَ النَّاسِ (وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى بَعْدَ قَوْلِهِ: فَكَذَّبْتُونِي: اِسْمَعُوا مَقَالَتِي وَأَكْتُبُوا قَوْلِي، ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَى أَمْصَارِكُمْ وَقَبَائِلِكُمْ مَنْ آمَنْتُمْ مِنَ النَّاسِ) وَوَقَفْتُمْ بِهِ فَادْعُوهُمْ إِلَيَّ مَا تَعْلَمُونَ مِنْ حَقَّتَا، فَإِنِّي أَنُحَوِّفُ أَنْ يَدْرُسَ هَذَا الْأَمْرُ وَيَذْهَبَ الْحَقُّ وَيَغْلَبَ، وَاللَّهُ مُنِمْ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ.

وَمَا تَرَكَ شَيْئًا مِمَّا قَالَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي أَبِيهِ وَأَخِيهِ وَأُمِّهِ وَفِي نَفْسِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ إِلَّا رَوَاهُ، وَكُلُّ ذَلِكَ يَقُولُ أَصْحَابُهُ: اللَّهُمَّ نَعَمْ! وَقَدْ سَمِعْنَا وَشَهِدْنَا. وَيَقُولُ التَّابِعِيُّ: اللَّهُمَّ قَدْ حَدَّثَنِي بِهِ مَنْ أَصَدَّقَهُ وَأَتَمَّتْهُ مِنَ الصَّحَابَةِ.

۱- و در بعضی از نسخ وارد است: دو سال.

فَقَالَ: أُنشِدُكُمْ اللَّهَ إِلَّا حَدَّثْتُمْ بِهِ مَنْ تَيَقُّونَ بِهِ وَيَدِينَهُ!  
 قَالَ سُلَيْمٌ: فَكَانَ فِيمَا نَاشَدَهُمُ الْحُسَيْنُ وَذَكَرَهُمْ أَنْ قَالَ.....: أُنشِدُكُمْ  
 اللَّهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَصَبَهُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ فَمَنَادَى لَهُ بِالْوَلَايَةِ، وَقَالَ:  
 لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ!

قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.... فَقَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ قَدْ سَمِعْنَا، وَتَفَرَّقُوا عَلَى ذَلِكَ!

«حُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ» در میان آنها برای خواندن خطبه بپا خاست، و حمد و ثنای خداوند را بگزارد، و پس از آن گفت: «أَمَّا بَعْدُ» این مرد جبار متکبر متجاوز<sup>۲</sup> با ما و با شیعیان ما آن کاری را کرد که شما همه دیدید، و دانستید و برآن حضور داشتید! و من می‌خواهم از شما از چیزی پرسش کنم، اگر راست گفتم، مرا تصدیق کنید، و اگر دروغ گفتم، مرا تکذیب نمائید! و از شما به حقی که خدا بر شما دارد، و به حقی که رسول خدا بر شما دارد، و به قربت و نزدیکی که من با پیغمبر شما دارم، می‌خواهم که این مقام و مجلس مرا در اینجا به شهرهای خودتان از قبیله‌ها و عشیره‌های خود، از کسانی که مورد امانت و وثوق شما هستند و از این جهت مأمونند، ببرید و برای آنها بازگو کنید، و این سخنان و گفتار مرا برای ایشان توضیح دهید، و همه شما آنها را دعوت کنید و بدین امر بخوانید.

(و در روایت دیگر بعد از آنکه گفت: و اگر دروغ گفتم، مرا تکذیب نمائید، چنین گفت: شما گفتار مرا بشنوید، و سخن مرا بنویسید، و پس از آن به شهرها و قبیله‌های خود برگردید، و هرکدام از مردم را که مورد امانت و ایتمان شما بود) و به او وثوق داشتید، آنها را به آنچه از حق ما می‌دانید بخوانید و دعوت کنید! زیرا که من در خوف و نگرانی هستم که این امر، مَحْو و نابود شود، و حق از بین برود، و مغلوبِ باطل گردد.

حُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ در این خطبه از بیان چیزی که خداوند درباره آنان در قرآن مجید

۱ - کتاب سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ، ص ۲۰۶ تا ص ۲۰۹.

۲ - یعنی مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ.

فرود آورده است، فروگذار نکرد، مگر آنکه آن را بیان کرد و تفسیر نمود. و از بیان چیزی که رسول خدا ﷺ درباره پدرش، و برادرش، و مادرش، و درباره خودش و اهل بیتش، فرموده بود، فروگذار نکرد، مگر آنکه آنها را روایت کرد. و درباره هرقره از فقراتی که بیان می نمود، أصحاب او می گفتند: اللَّهُمَّ نَعَمْ: بار پروردگارا! همینطور است که حسین می گوید: ما اینها را از رسول خدا شنیدیم و بر آنها حاضر و ناظر بودیم. و هریک از تابعین می گفتند: بار پروردگارا! این مطلب را آن صحابه ای که به آنها وثوق داشتیم، و مورد امانت من بودند برای من بیان کرده اند!

و حُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ می گفت: من با سوگند به خداوند از شما می خواهم که این مطالب را برای کسانی که به آنها، و به دین آنها وثوق دارید، بازگو کنید! سَلِمْتُ می گوید: و از جمله مطالبی که حُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره آن مناشده و احتجاج نمود، و آنها را یادآور شد، این بود که گفت: ..... من با سوگند به خداوند از شما می خواهم که: آیا می دانید که رسول خدا ﷺ (أمیر المؤمنین علی بن ابیطالب پدرم) را در روز غدیر خم نصب نمود، و ندای ولایت او را در داد؟ و گفت: واجب است که: آن که حاضر است این مطالب را به آن که غائب است برساند؟!

گفتند: بار پروردگارا! آری ما می دانیم! ...

و درباره هرقره می گفتند: اللَّهُمَّ نَعَمْ، ما حقاً این داستان را شنیدیم. و بر این پیمان و عهداً مردم متفرق شدند.

احتجاج یازدهم: استدلال و استشهاد عِبْدُ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِيطَالِبٍ است با مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ (صَخْرِيْن حَرْبِ بْنِ أُمَيَّةِ بْنِ عَبْدِ شَمْسِ)، و هر چند در روایت جای این گفتگو بیان نشده است، ولی از قراین معلوم می شود که در مدینه منوره در سفری که معاویه حج نمود، انجام نگرفته است، زیرا معاویه در سال پنجاهم

۱ - پیمانی که حُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ از مردم گرفت که در شهرها و قبائل خود این مطالب را به مردم مورد امانت و وثوق برسانند.

هجری با پسرش یزید حج کرد، و این بعد از رحلت حضرت امام حسن علیه السلام بود که در سنهٔ چهل و نهم واقع شد. و در این احتجاج همانطور که خواهیم دید حضرت امام حسن علیه السلام نیز حضور داشتند، و بعید بنظر نمی‌رسد که: در وقت صلح حضرت امام حسن علیه السلام در کوفه که معاویه بدان شهر آمد و یا در شام صورت گرفته باشد.

این احتجاج را سُلَیْم بن قَیْس هَلَالی در کتاب خود آورده است، و بسیار نفیس و حاوی مطالب عالیه است. ولی ما در اینجا فقط نیمهٔ اول آن را که شاهد ما در احتجاج به حدیث غدیر ختم در آن آمده است، ذکر می‌کنیم، و بجهت رعایت عدم إطناب، از ذکر نیمهٔ دوم آن خودداری می‌نمائیم:

أَبَان بن أَبِي عَمَّاش از سُلَیْم روایت می‌کند که: او می‌گوید: عَبْدِ اللَّهِ بن جَعْفَر بن أَبِیطَالِب برای من گفت: من در نزد معاویه بودم، و حسن و حسین علیهما السلام نیز با ما بودند، و در نزد معاویه عبدالله بن عباس بود. معاویه رو کرد به من و گفت: ای عبدالله چقدر تعظیم و تکریم تو نسبت به حسن و حسین شدید است؟ آنها از تو بهتر نیستند، و پدرشان از پدر تو بهتر نیست، و اگر فاطمه، دختر رسول خدا نبود، می‌گفتم: مادر تو: اَسْمَاء دختر عُمَیْس، از فاطمه کمتر نیست.

من به معاویه گفتم: قسم به خدا که معرفت تو نسبت به آنها، و نسبت به پدرشان و مادرشان بسیار کم است. سوگند به خدا آن دو از من بهترند، و پدرشان از پدر من بهتر است، و مادرشان از مادر من بهتر است! ای معاویه، تو هر آینه در غفلتی از آنچه من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که دربارهٔ آنها، و پدرشان، و مادرشان می‌گفت! من همهٔ آن سخنان را در حفظ دارم، و در خاطره و ذهنم نگهداری می‌کنم، و آنها را روایت می‌نمایم.

معاویه گفت: ای پسر جعفر، بیاور آنچه داری و بیان کن! سوگند به خدا نه تو دروغگو هستی، و نه به دروغ متهم می‌باشی!

من گفتم: آنچه من می‌دانم از آنچه تو خیال می‌کنی و می‌پنداری بزرگتر است!

معاویه گفت: بگو، اگر چه از مجموع کوه أُحُد و کوه حِرَاء هم بزرگتر باشد.



برای من مهم نیست، و باکی ندارم، در این زمینه ای که خدا صاحب<sup>۱</sup> تو را کشته است، و جمعیت شما را متفرق نموده، و امر ولایت در میان اهل خود قرار گرفته است. برای ما بیان کن و روایت کن! ما باکی در آنچه شما می گوئید نداریم، و آنچه را که شما از دست داده اید، و فاقد آن شدید، برای ماضری نمی رساند و نقصی به ما وارد نمی سازد!

من گفتم: چون از رسول خدا ﷺ درباره این آیه قرآن: وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ.<sup>۲</sup>

«و ما قرار ندادیم رؤیائی را که به تونشان دادیم، مگر به جهت امتحان و آزمایش مردم و نیز قرار ندادیم درختی را که در قرآن، لعنت شده است مگر به جهت امتحان و آزمایش مردم»- که مراد از شجره، اهل آن درخت و خوردگان از آن می باشند- سؤال شد، پیامبر فرمود: من در رؤیا دیدم که: دوازده نفر از پیشوایان ضلالت بر منبر من بالا می روند و پائین می آیند و اُمت مرا به دین جاهلیت کشانده و به قهقری برمی گردانند، در ایشان دو مرد از دو طائفه مختلف قریش بودند، و سه نفر از

۱- یعنی امیرالمؤمنین: علی بن ابیطالب عَلِيٌّ.

۲- آیه ۶۰ از سوره ۱۷: اِيسَاء .

در «تفسیر المیزان» ج ۱۳ ص ۱۵۷ و ص ۱۵۸ از «تفسیر الدر المنثور» از ابن جریر از سهل بن سعد، و از ابن ابی حاتم از ابن عمرو یعلی بن مرّة، و از ابن مردویه از حسین بن علی عَلِيٌّ، و از ابن ابی حاتم و ابن مردویه و بیهقی در «دلائل» و ابن عساکر از سعید بن مسیب، و در تفسیر «مجمع البیان» طبع صیداج ۳ ص ۴۲۴ از سهل بن سعد و حضرت باقر و حضرت صادق عَلِيٌّ روایاتی را ذکر کرده اند که رسول خدا در عالم رؤیا دیدند که بوزینگان از منبر او بالا می روند و بر روی آن می جهند و این رؤیا رسول خدا را غمگین کرد و دیگر خندان دیده نشدند تا از دنیا رحلت کردند. و خداوند به آن حضرت وحی فرستاد که این به جهت امتحان مردم است، و آن بوزینگان بنی امیه هستند که امارت را غصب می کنند. و بنابر این مراد از شجره ملعونه در قرآن همین بنی امیه می باشند که به جهت امتحان و آزمایش مردم روی کار آمدند. از منهای بن عمر و روایت است که بر حضرت سجاد عَلِيٌّ وارد شد و گفتم: کیف أصبحت يا بن رسول الله؟ فقال: أصبحنا والله بمنزلة بنی اسرائیل من آل فرعون یذبون أبناءهم و یستحیون نساءهم، وأصبح خیر البریه بعد رسول الله یلعن علی المنابر، وأصبح من یحبنا منقوصاً حقّه بحبه اُتانا، و چون به حسن گفته شد: ای اُبو سعید! حسین بن علی را کشتند آنقدر گریه کرد تا پهلوهایش می لرزید و سپس گفت: وَأَدْلَاهُ لِأُمَّةٍ قَتَلَ ابْنُ دَعِيَّهَا ابْنَ بَنَاتِ نَبِيِّهَا.

بنی اُمیّه، و هفت نفر از فرزندان حَکَم بن اَبی العاص<sup>۱</sup>. و شنیدم که می فرمود:  
چون پسران اَبی العاص به پانزده تن برسند، کتاب خدا را به فساد و خرابی گیرند،  
و بندگان خدا را عَبد و بنده خود قرار دهند، و مال خدا را در بین خود دست به  
دست بگردانند.

ای معاویه! من شنیدم از رسول خدا ﷺ که می گفت بر فراز منبر، و من در نزد  
او و در مقابل او بودم، و عُمَر بن اَبی سَلَمَة، و اَسَامَة بن زَید، و سَعْد بن اَبی وَقَاص،  
و سَلْمَانُ الْفَارَسِيّ، و اَبُو دَرَّز، و اَلْمِقْدَاد، و الزُّبَيْر بن العَوَّام حاضر بودند: اَلَسْتُ اَوْلَى  
بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ؟ «آیا من به مؤمنین از خود آنها به خودشان اولى و سزاوارتر  
نیستم؟»

گفتم: بَلَى يَا رَسُولَ اللّٰهِ. پیامبر گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلَيْ مَوْلَاةٍ — اَوْلَى  
بِهِ مِنْ نَفْسِهِ — و با دو دست خود بر شانه علی زد و گفت: اَللّٰهُمَّ اِلَى مَنْ وَاَلَاةُ،  
وَعَادٍ مَنْ عَادَاهُ. اُيُّهَا النَّاسُ! اَنَا اَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مَعِيَ اَمْرٌ!  
ای مردم من از مؤمنین به خود آنها سزاوارترم، و ولایتم بیشتر و قوی تر است، با  
وجود من، آنها دارای امر ولایت نیستند. و پس از من علی از همه مؤمنان به آنها  
سزاوارتر و ولایتش قوی تر است، آنها با وجود علی دارای امر ولایت نیستند، و پس  
از او، پسر من حَسَن، از همه مؤمنان به آنها سزاوارتر و ولایتش قوی تر است، آنها با  
وجود حَسَن دارای امر ولایت نیستند.

۱ — از فرزندان اَبی العاص ده نفر خلافت کردند: ۱ — مروان بن حکم بن اَبی العاص، ۲ —  
عبدالملک بن مروان، ۳ — ولید بن عبدالملک، ۴ — سلیمان بن عبدالملک، ۵ — عمر بن عبدالعزیز بن  
مروان ۶ — یزید بن عبدالملک، ۷ — هشام بن عبدالملک، ۸ — ولید بن یزید بن عبدالملک ۹ —  
ابراهیم بن یزید بن عبدالملک ۱۰ — مروان بن محمد بن مروان، که از سنه ۶۴ هجری که معاویه بن  
یزید بن معاویه خود را از خلافت خلع کرد تا سنه ۱۳۲ هجری که اَبوالعباس سفاح حکومت بنی اُمیّه  
را منقرض کرد، حکومت کردند. و شاید مراد از هفت نفر در روایت متعدّیان شدید آنها باشند که غیر از  
عمر بن عبدالعزیز و ابراهیم و مروان بن محمد هستند، باید دانست که بنی مروان همه از بنی اُمیّه هستند.  
زیرا اَبوالعباص که جد مروان بن حکم است پسر اُمیّه بن عبدشمس است و بنابراین در روایت که آمده  
است: و سه نفر از بنی اُمیّه یعنی غیر از طائفة مروانیان، و آن سه نفر عبارتند از: عثمان، و معاویه، و یزید.

پیامبر باز برگفتار خود عودت نمود، و گفت: من در وقتی که شهید شدم علیّی  
 اُولیّی است به شما از خودتان! و چون علیّی شهید شد، پسرِ حَسَن اُولیّی است به  
 مؤمنان از خودشان! و چون پسرِ حَسَن شهید شد، پسرِ حُسَین اُولیّی است به  
 مؤمنان از خودشان! و چون حسین شهید شد پسرِ علی بن الحُسَین اُولیّی است به  
 مؤمنان از خودشان، و با وجود ایشان برای مؤمنان، اختیار امر ولایت نیست. و  
 سپس رسول خدا رو کرد به علیّی عَلِیُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ و گفت: ای علیّی تو او را إدراک می‌کنی، و  
 سلام مرا به او برسان. و چون علیّی بن الحسین شهید شد، فرزندم محمّد اُولیّی است  
 به مؤمنان از خودشان، و ای حُسَین تو او را إدراک می‌کنی و سلام مرا به او برسان،  
 و سپس به دنبال محمّد مردانی یکی پس از دیگری می‌آیند، و یکنفر از آنها نیست  
 مگر آنکه اُولیّی است به مؤمنان از خودشان، و با وجود آنها برای مؤمنان اختیاری  
 در انتخاب امر ولایت نیست. و تمام آنها هدایت شده و هدایت کننده‌اند.

علیّی بن اَبیطالب برخاست به حال گریه، و گفت: پدرم و مادرم فدای تو باد  
 ای رسول خدا آیا شما کشته می‌شوید؟! پیامبر گفت: آری! من با زهر مسموم  
 شهید می‌شوم! و ای علیّی تو با شمشیر کشته می‌شوی، و محاسنت از خون سرت  
 خضاب می‌شود! و پسرِ حَسَن با زهر مسموم شهید می‌شود، و پسرِ حَسَین با  
 شمشیر کشته می‌شود، و او را طاغی پسر طاغی می‌کشد. آن کسی که خود زنازاده  
 و پسر زنازاده است.

معاویه گفت: ای پسر جعفر سخن بزرگی بر زبان راندی! اگر آنچه را که تو  
 می‌گوئی حقّ باشد اُمّت محمّد از مهاجرین و أنصار همه هلاکت می‌شوند غیر از  
 شما اهل بیت و اولیای شما و یاران شما!

من گفتم: به خدا آنچه را که گفتم حقّ است و آنرا از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم.  
 معاویه گفت: ای حَسَن و ای حُسَین و ای پسر عباس! پسر جعفر چه  
 می‌گوید؟!

ابن عباس گفت: اگر توبه آنچه او می‌گوید: ایمان نداری بفرست به پی  
 کسانی که او نام برده است، و از ایشان پرس!  
 معاویه فرستاد به دنبال عُمَر بن اَبی سَلَمَة و اَسَامَة بن زَید و از آن دو نفر سؤال

کرد. ایشان گواهی دادند که: آنچه را که پسر جعفر گفته است، ما از رسول خدا ﷺ شنیده ایم، بهمان گونه ای که او شنیده است!

معاویه بطرز شخص منکر و از روی مسخره گفت: ای پسر جعفر! ما درباره حسن و حسین و پدرشان آنچه باید شنیدیم، تو درباره مادر آنها از رسول خدا چه شنیدی؟!

من گفتم: از رسول خدا شنیدم که می گفت: در بهشت عدن منزل و خانه ای نیست که اشرف و افضل و اقرب به عرش پروردگارم باشد از منزل من، و بامن سیزده نفر از اهل بیت من هستند: برادرم علی، و دخترم فاطمه، و دو پسر من حسن و حسین، و نه نفر از فرزندان حسین: آنانکه خداوند، هرگونه رجس و پلیدی را از ایشان برده است، و آنها را به مقام طهارت مطلقه رسانیده است. تمام ایشان هادیان و مهتدیان هستند. من از جانب خداوند تبلیغ می کنم، و ایشان از جانب من تبلیغ می کنند. و ایشانند حجت های الهیه بر خلق خدا، و گواهان خدا در زمین خدا، و خزانه داران علم خدا، و معدن های حکمت های خدا، و سرچشمه حکم خدا؛ کسی که آنها را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است، و کسی که مخالفت آنها را کند مخالفت خدا را کرده است.

زمین به قدریک ظرفه العین باقی نخواهد بود، مگر به بقاء آنها، و به خیر و صلاح و آبادانی نمی رسد، مگر به وجود آنها. اُمت را به امور دینشان از حلال و حرام خبر می دهند، و بر راه رضای پروردگارشان دلالت می کنند، و از سخط و غضب پروردگارشان باز می دارند. هیچ در آنها اختلاف نیست. امرشان واحد، و نهیشان واحد است، و نه با هم جدائی دارند و نه تنازعی. آخرین آنها از اولین آنها أخذ می کند و می گیرد. این اِملاء من است و با خط برادرم علی که با دست خود نوشته است، می باشد، ایشان امر امامت را یکی پس از دیگری از هم به توارث می برند تا روز قیامت.

اهل روی زمین همگی در فرورفتگی جهالت، و غفلت، و سرگستگی، و حیرت می باشند، غیر از ایشان و شیعیان ایشان و اولیای ایشان. آنها در امر دینشان ابدأ نیازی به احدی از افراد اُمت ندارند، و لیکن اُمت نیازمند بدیشان

است. ایشانند که خداوند در کتاب خود آنان را قصد کرده، و طاعت از آنها را مقرون به طاعت خود قرار داده، و مقرون به طاعت رسول خود نموده است و گفته است: **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ!**  
 «از خداوند اطاعت کنید، و از رسول او اطاعت کنید، و از صاحبان امری که از شما هستند.»

معاویه رو کرد به حَسَن و حُسَین و ابن عَبَّاس و فضل بن عَبَّاس و عُمَر بن أَبِي سَلَمَةَ و أَسَامَةَ بن زید و گفت: تمام شما همین اُنَدیشه را دارید که پسر جعفر بیان کرد؟! گفتند: آری!

گفت: ای پسران عبدالمُطَّلِب! شما امر عظیمی را ادعا می‌کنید، و به حجت‌های قوی استدلال و استشهاد می‌نمائید، اگر آنها حق باشد! و شما امری را در ضمیر و سر خود پنهان می‌دارید که مردم از آن غافلند، و در عمی و جهل محض به سر می‌برند. و اگر آنچه را که می‌گویند حق باشد اُمَّت در هلاکتند، و از دینشان برگشته‌اند، و عهد و پیمان با پیامبرشان را ترک نموده‌اند، غیر از شما اهل بیت و کسیکه در گفتار و اعتقاد با شما همراه باشد، و این افراد در بین مردم اُنَد کند.

من گفتم: ای معاویه خداوند تبارک و تعالی می‌گوید: **وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ** «و اندکی از بندگان من هستند که سپاس گزارند».

و می‌گوید: **وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ**.<sup>۳</sup>

«واکثریت مردم، گرچه تو هم بر ایمان آنها حریص باشی، مؤمن نیستند».

و می‌گوید: **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ**.<sup>۴</sup>

«مگر کسانی که ایمان آورده‌اند، و عمل شایسته انجام داده‌اند، و ایشان اُنَد کند».

۱ — آیه ۵۹ از سوره ۴: نساء.

۲ — آیه ۱۳ از سوره ۳۴: سبأ.

۳ — آیه ۱۰۳ از سوره ۱۲: یوسف.

۴ — آیه ۲۴، از سوره ۳۸: ص.

و در باره نوح می‌گوید: وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ!

«بانوح ایمان نیاوردند مگر قلیلی.»

ای معاویه! ایمان آورندگان در میان مردم آند کند.

عبدالله بن جعفر در اینجا داستان حضرت موسی و سحره، و هارون و سامری را بیان می‌کند که مردم از اکثریت که به دنبال سامری و گوساله رفتند تبعیت کردند، و حضرت هارون را تنها گذاشتند، و سپس می‌گوید:

و پیغمبر ما ﷺ در غدیر خم، افضل مردم و سزاوارترین و بهترین آنها را برای اُمت خود نصب کرد، و نیز در مواطن عدیده‌ای ولایت او را بیان کرد، و به واسطه علی با مردم احتجاج کرد، و مردم را امر به اطاعت او نمود، و به مردم خبر داد که نسبت علی با او مثل نسبت هارون با موسی است، و او ولی هر مؤمنی است پس از پیامبر، و هرکس که پیغمبر ولی او باشد علی ولی اوست، و هرکس که پیغمبر نسبت به او اُلی باشد علی نسبت به او اُلی است، و علی خلیفه و جانشین اوست در میان مردم، و وصی اوست، و هرکس اطاعت او را کند، خداوند را اطاعت کرده است، و کسی که عصیان او را بنماید، عصیان خدا را نموده است، و کسیکه ولایت او را برعهده گیرد ولایت خدا را برعهده گرفته است، و کسی که با او دشمنی کند، با خدا دشمنی کرده است. فَأَنْكُرُوهُ وَجَهْلُوهُ وَتَوَلَّوْا غَيْرَهُ تَا آخربیان عبدالله که برای معاویه احتجاج کرده است.<sup>۲</sup>

احتجاج دوازدهم: استشهد اُضْبَعِ بْنِ بُبَاثَةَ است به حدیث غدیر برای معاویه، و مناشده اوست با اَبُوهُرَيْرَةَ، در آن مجلس که در سنه ۳۷ هجری واقع شده است. و اَبُوهُرَيْرَةَ از اصحاب رسول خداست که دین را به دنیا فروخت، و از کاسه لیسان سرفه معاویه شد، و با وضع احادیث موضوع و جعلی و سراسر کذب و دروغ، جزء آخوندهای درباری معاویه به شمار می‌رفت.

ما برای روشن شدن ذهن خوانندگان گرامی، آنان را فقط به مطالعه دو کتاب

۱- آیه ۴۰ از سوره ۱۱: هود.

۲- کتاب سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ، از ص ۲۳۱ تا ص ۲۳۸.

رهبری می نمائیم:

۱ - أَبُوهُرَيْرَةَ تَأْلِيفَ آيَةِ اللَّهِ عَلَيْهِ سَيِّدَ شَرَفِ الدِّينِ عَامِلِي تَعَمَّدَهُ اللَّهُ بِرِضْوَانِهِ.  
 ۲ - أَبُوهُرَيْرَةَ: شَيْخُ المَظْيِرَةِ تَأْلِيفَ عَالِمٍ وَفَقِيهِ مُسْتَبْصِرِ شَيْخِ مُحَمَّدٍ أَبُو رَيَّةَ.  
 أميرالمؤمنین علیه السلام در آیام جنگ صفین نامه ای برای معاویه بن ابی سفیان نوشتند و آنرا به دست أصبغ بن نباته سپردند، تا آن را به معاویه برساند.

أصْبَغٌ می گوید: من برمعاویه وارد شدم و او بر روی نطعی از چرم دباغی شده نشسته بود، و بردو بالش سبزرنگ تکیه زده بود، و در طرف راست او عمرو بن عاص، و حَوْشَب، و ذُو الكَلَّاع، و در طرف چپ او برادرش: عُثْبَةَ بن أَبِي سُفْيَانَ، و ابنِ عَامِرِ بنِ كِرْبِز، و وَلِيدِ بنِ عَقْبَةَ، و عَبْدِ الرَّحْمَنِ بنِ خَالِدٍ، و شَرْحِبِيلِ بنِ سَمُطٍ بودند، و در برابر او أَبُوهُرَيْرَةَ، و أَبُو دَرْدَةَ، و نُعْمَانَ بنِ بَشِيرٍ، و أَبُو أَمَامَةَ بَاهِلِيَّ قرار داشتند.

من نامه را به معاویه دادم، و چون آن را قرائت کرد، گفت: علی کشندگان عثمان را به ما نمی سپارد؟!

من گفتم: ای معاویه! خون عثمان را بهانه مگیر! تو سلطنت و حکومت را می خواهی! و اگر می خواستی عثمان را در زمان حیاتش نصرت کنی، می کردی! و لیکن تو آنقدر دست به دست کردی، و تمهل و تریبص نمودی که عثمان را بکشند، و تو بهانه خون عثمان را وسیله برای وصول به پادشاهی خود قرار دهی!

معاویه از گفتار من خشمگین شد. و من خواستم برخشم او بیفزایم، فلذا رو به أَبُوهُرَيْرَةَ کرده، گفتم: ای صحابی رسول الله! من تو را قسم می دهم به آنکه هیچ معبودی بجز او نیست، و به پنهان و آشکار داناست، و به حق حبیب او: مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که به من خبر دهی: آیا تو در روز غدیر خم حضور داشتی؟! گفت: آری! حاضر بودم.

من گفتم: درباره علی چه شنیدی که رسول خدا می گفت؟!

گفت: شنیدم که می گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ! وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ! وَأَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ!

من گفتم: پس ای أَبُوهُرَيْرَةَ! تو ولایت دشمن علی را أخذ کردی، و با ولی

او دشمنی کردی! ابوهزیره، آه سَرْدی برآورد و گفت: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** <sup>۲</sup>  
 احتجاج سیزدهم: استشهد **دَارِمِيَّةَ حَجُّونِيَّةَ** <sup>۳</sup> است که از زنان بزرگوار و شیعیان  
 مخلص **أمیر المؤمنین** <sup>علیه السلام</sup> است که با معاویه درباره حدیث غدیر نموده است:  
 معاویه چون حج کرد، فرستاد در پی زنی که به او **دَارِمِيَّةَ حَجُّونِيَّةَ** می‌گفتند.  
**دَارِمِيَّةَ** زن سیاه چهره، و ضخیمی بود، و از شیعیان علی محسوب می‌شد.  
 معاویه به او گفت: حالت چطور است، ای دختر حام؟!  
**دَارِمِيَّةَ** گفت: خوب است، و من از قبیلۀ حام نیستم! من زنی هستم از  
 یمنی کنانه!  
 معاویه گفت: راست گفتی! آیا می‌دانی: من تو را برای چه امری طلب  
 کرده‌ام؟!  
**دَارِمِيَّةَ** گفت: **سُبْحَانَ اللَّهِ**، من علم غیب ندارم!

۱ - آیه ۱۵۶ از سوره بقره: ۲. بقره.

۲ - «تذكرة الخواص» سبط ابن جوزی ص ۴۸ و ص ۴۹ و به دنبال استرجاع ابوهزیره گوید که:  
 رنگ چهره معاویه متغیر شد و گفت: این گفتار چیست؟ دست از سخن خود باز دار، تو نمی‌توانی اهل  
 شام را گول بزنی تا دست از طلب کردن خون عثمان بردارند! عثمان مظلوم کشته شد، در ماه حرام در  
 حرم رسول <sup>صلی الله علیه و آله</sup> نزد صاحب تو! و صاحب تو آنان را ترغیب کرد در کشتن او تا او را کشتند. و آنانکه  
 أعوان او و أنصار او و دست و پای او به شمار می‌آیند در امروز، همان کسانی هستند که عثمان را  
 کشتند. در این حال ذوالکلاع و حوشب و معاویه بن خدیج گفتند: ای معاویه ما از نصرت تو از پای  
 نمی‌نشینیم تا اینکه به مراد خود برسی، و با آنکه همه ما کشته شویم! اُصْبَغِ برخواست و می‌گفت:

مُعَاوِي لَلَّهِ مِنْ خَلْقِهِ      عَبَادُ قُلُوبِهِمْ قَائِمِيَّةَ  
 وَقَلْبِكَ مِنْ شَرِّ تِلْكَ الْقُلُوبِ      و لَيْسَ السَّمِيعَةُ كَالْعَاصِيَّةِ  
 دَعِ ابْنَ خَدِيجٍ وَدَعْ حَوْشِبَا      وَذَا كَلْعٍ وَاقْبِلِ الْعَافِيَّةَ

معاویه فریاد زد: **أَجِئْتُ رَسُولاً أُمَّ مُتَّقِرًا**: «آیا به عنوان پیک آمده‌ای و یا می‌خواهی حجت خود را بر ما  
 غلبه دهی»؟! و پس از این اُصْبَغِ به سوی عراق رهسپار شد.

۳ - **دَارِمِيَّةَ** منسوب به داروم است، و آن قلعه‌ای است بعد از غزوه در ساحل دریا برای کسی که  
 می‌خواهد به مصر سفر کند. در آنجا بنوحام وارد شدند و مسکن گزیدند، همانطور که از گفتار معاویه  
 ظاهر است که گفت: یا بنت حام. و **حَجُّونَ** محلی است معروف در مکه مکرمه؛ و چون **دَارِمِيَّةَ** در آنجا  
 منزل داشته است؛ به **حَجُّونِيَّةَ** معروف شده است.



معاویه گفت: تو را طلبیده‌ام، تا از تو پیرسم: چرا علی را دوست داری؟! و مرا دشمن داری؟! و چرا ولایت علی را داری؟! و با من سر عداوت و ستیزگی؟! دارمیة گفت: آیا از پاسخ این سؤال درمی‌گذری؟ معاویه گفت: نه!

دارمیة گفت: حالا که تو دست بردار از شنیدن جوابت نیستی، فَإِنِّي أُحِبُّهُ عَلِيًّا عَلَىٰ عَدْلِهِ فِي الرَّعِيَّةِ، وَقَسَمِهِ بِالسَّوِيَّةِ، وَأَبْغَضْتُكَ عَلَىٰ قِتَالِ مَنْ هُوَ أَوْلَىٰ بِالْأَمْرِ مِنْكَ، وَظَلَمْتُكَ مَا لَيْسَ لَكَ، وَوَالَيْتُ عَلِيًّا عَلَىٰ مَا عَقَدَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْوَلَايَةِ يَوْمَ خُمٍّ بِمَشْهَدِ مِنْكَ، وَحُبِّهِ لِلْمَسَاكِينِ، وَإِعْظَامِهِ لِأَهْلِ الدِّينِ، وَعَادَاتِكَ عَلَىٰ سَفْكِ الدَّمَاءِ، وَشَقِّكَ الْعَصَا، وَجَوْرِكَ فِي الْقَضَاءِ، وَحُكْمِكَ بِالْهَوَىٰ الْحَدِيثُ!

«من علی را دوست دارم به جهت آنکه در میان رعیت به عدالت رفتار می‌کند، و بیت المال را بطور مساوی تقسیم می‌کند، و تو را دشمن دارم به جهت آنکه جنگ کردی با کسی که او سزاوارتر است به امر ولایت و حکومت از تو، و طلب کردی چیزی را که حق آن را نداشتی! و من ولایت علی را دارم به جهت آنکه رسول خدا ﷺ در روز ختم در مرأی و منظر تو، عقد ولایت او را بست، و علی را دوست دارم به جهت آنکه مساکین را دوست دارد، و أهل دین را بزرگ می‌شمارد، و تو را دشمن دارم به جهت خون‌هایی که ریخته‌ای! و اجتماع مسلمین را شکستی و گسستی! و در قضا و حکم ستم روا می‌داری! و از روی هوای نفس آماره خود حکم می‌رانی!» تا آخر حدیث که دنباله دارد.

احتجاج چهاردهم: استدلال و استشهاد مأمون الرشید خلیفه عباسی است در حضور چهل تن از علماء و فقهاء، و ارباب مناظره و علم کلام، و صاحبان مطالعه و فهم و درایت، به حدیث غدیر ختم.

این احتجاج را ابن عبیدرّبه اندلسی در «عقد الفرید» در باب فضائل علی بن ابیطالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب آورده است. و چون تمام بیانات مأمون در این مجلس

۱ — «الغدیر»، ج ۱، ص ۲۰۸ و ص ۲۰۹، از زمخشری در «ربیع الأبرار» در باب چهل و یکم.

و در پاورقی گوید: این احتجاج به ألفاظ دیگری در «بلاغات النساء» ص ۷۲ و «عقد الفرید» ج

۱، ص ۱۶۲، و «صبح الأعشى» ج ۱ ص ۲۵۹ آورده شده است.

حاوی اهمیت است، ما تمام گفتارها و سخنان او را در این محفل و کیفیت تشکیل آن را بدون تغییر در اینجا ذکر می‌کنیم:

إسحق بن إبراهيم بن إسماعيل بن حماد بن زُند می‌گوید: یحیی بن اُکثم که در آن عصر قاضی القضاة حکومت مأمون در اقطار عالم اسلام بود، به نزد من و به نزد جمعی از اصحاب من فرستاد، و پیغام داد تا همگی به نزد او رفتیم، و گفت که امیرالمؤمنین (مأمون) به من امر کرده است که در طلوع فجر فردا چهل نفر مردی که همه فقیه باشند، و آنچه به آنها گفته می‌شود بفهمند، و قادر بر جواب باشند، با خود حاضر کنم، شما کسانی را که می‌دانید برای امر امیرالمؤمنین صلاحیت دارند نام ببرید! ما عده‌ای را نام بردیم، و او خودش هم عده‌ای را نام برد، تا نصاب عددی را که می‌خواست کامل شد، و نامهای آنان را نوشت، و امر کرد تا در سحرگاه آماده باشند.

و فرستاد در پی کسانی که حاضر نبودند، و آنان را به آمادگی برای سحر امر کرد و ما همگی قبل از طلوع فجر، به نزد یحیی بن اُکثم رفتیم، و دیدیم او را لباس خود را پوشیده، و نشسته و انتظار ما را دارد.

او سوار شد، و ما هم با او سوار شدیم تا به در منزل مأمون رسیدیم که خادمی در آنجا ایستاده بود، و چون نظرش به ما افتاد، گفت: ای ابا مُحَمَّد (یحیی بن اُکثم) امیرالمؤمنین منتظر توست!

ما را وارد کرد، و امر کرد که نماز صبح را بخوانیم، و ما شروع در نماز کردیم، و هنوز نماز را به پایان نرسانیده بودیم که فرستاده مأمون آمد و گفت: وارد شوید! و ما وارد شدیم و دیدیم که امیرالمؤمنین (مأمون) بر روی فراش خواب خود نشسته و بر خود لباس سیاه و طیلسان و طویله<sup>۱</sup> و عمامه اش را پوشیده است.

۱ - سواد لباس سیاهی است که شعار بنی عباس است! و طیلسان با فتح طاء و تثلیث لام، کسائی است دایره‌ای شکل سبزرنگ، که قسمت پائین را ندارد و فقط قسمت بالای بدن را می‌پوشاند، و خواص از علماء و مشایخ می‌پوشیدند، و اصلاً از لباس‌های عجم بوده است. و طویله لباس بلند سرتاسری است شبیه لباده، و عمامه همان پارچه‌ای است که به شکل مدور بر سر می‌بندند، و قلنسوه کلاهی است که بر سر می‌گذارند، و دارای انواعی است و بعضی از آن را در زیر عمامه می‌گذارند.

ما جمعاً ایستادیم و سلام کردیم، او جواب سلام ما را داد، و ما را امر به نشستن کرد، و چون مجلس مستقر شد، از فراش خود پائین آمد، و عمامه و طیلسان خود را در آورد، و کلاه قَلَنْسُوه را از سرش برداشت.

و سپس روبه ما کرد و گفت: این کاری را دیدید که من کردم، برای آن بود که شما همینطور بکنید!

و اما کفش را که از پا درنیاوردم، علت دارد. هرکس از شما علتش را می داند که می داند، و هرکس که نمی داند، من به او می گویم. و پای خود را دراز کرد، و گفت: کلاه های قَلَنْسُوه را از سر بردارید، و کفش ها را بکنید، و طیلسان ها را از تن بیرون آورید!

إسحق می گوید: ما در انجام این امر درنگ کردیم. یحیی به ما گفت: فرمان امیرالمؤمنین را بجای آورید! فلذا ما از آنجا دور شدیم، و کفش ها و طیلسان ها و کلاه های قَلَنْسُوه را برداشتیم و آمدم.

چون نشست انجام گرفت، مأمون به ما گفت: ای جماعتی که برای مناظره و بحث آمده اید، هرکدام از شما که در خود احساس خُبثِین (بول و غائط) می کند از وجود خویش حظی نمی برد، و نمی فهمد چه می گوید! هرکدام از شما می خواهد به خلأ برود، آنجاست، و با دست خود اشاره کرد و نشان داد.

و پس از آن مسئله ای را از فقه عنوان کرد، و به یحیی بن اکثم گفت: ای ابا-محمد! تو نظر خود را درباره این مسئله و علت حکم آن بگو، و این جماعت پس از تو تو یکی پس از دیگری به ترتیب تا آخر، جواب را بگویند و علت آن را بیان کنند.

یحیی جواب داد، و پس از او آن که در پهلوی یحیی بود، و سپس آن که پهلوی او بود همینطور تا آخر همه جواب دادند و علت را نیز گفتند، و علت را هم بیان کردند، و مأمون سر به پایین انداخته و هیچ سخن نمی گفت. و چون سخنی دیگر از کسی شنیده نشد، مأمون به یحیی رو کرد و گفت: ای ابا محمد! پاسخ درست گفتی، و لیکن در بیان علت حکم، نادرست گفتی! و پس از جواب یحیی، مأمون یکی یکی از گفتار ما را بازگویی کرد، و بعضی از سخنان ما را تصدیق می کرد، و بعضی را تخطئه می نمود، و همینطور بیان کرد تا به آخر ما رسید،

و در گفتار او نیز تخطئه و تصویبی به عمل آورد.

و سپس گفت: من دنبال شما برای اینگونه بحث‌ها نفرستادم، ولیکن دوست دارم که شما را آگاه کنم و بر شما مکشوف نمایم که امیرالمؤمنین (مراد خودش است) می‌خواهد با شما در مذهبش که خود بر آن مذهب است، و خداوند را بر آن دین و آئین می‌پرستد، مناظره و مباحثه به عمل آورد!

ما گفتیم: امیرالمؤمنین و قه‌الله، آنچه را که می‌خواهد، انجام دهد! مأمون گفت: امیرالمؤمنین، خداوند برابر این نهج عبادت می‌کند و بندگی می‌نماید، و بر این نهج پیمان و تعهد دارد که: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بَهِتْرِينَ خَلِيفَةَ خُذَا بَعْدَ أَرْسُولِ خُذَا ﷺ وَ بَهِتْرِينَ وَسَزَاوَرْتَرِينَ مَرْدَمِ اسْت، از برای خلافت رسول خدا. إسحق گفت: من گفتم: ای امیرمؤمنان، در میان ما کسانی هستند که آنچه را که امیرمؤمنان (مأمون) درباره‌ی علی می‌گوید، قبول ندارند. و امیرمؤمنان ما را برای بحث و مناظره طلبیده است!

مأمون گفت: ای إسحق! اختیار با توست! اگر بخواهی سؤال کنی سؤال کن، و اگر بخواهی من از تو سؤال کنم!

إسحق می‌گوید: من فرصت را مغتنم شمردم، و با این پیشنهاد خود مأمون بر اختیار در سبقت، گفتم: من از تو می‌پرسم ای امیرمؤمنان! مأمون گفت: بپرس! من گفتم: از کدام دلیل و مدّرك امیرمؤمنان می‌گوید: علی بن ابیطالب افضل مردم است بعد از رسول خدا، و اُحَقَّ و سَزَاوَرْتَرِينَ أَنَهَا اسْت بَه خَلَا فْت پَس از رسول خدا؟!؟

مأمون گفت: ای إسحق! توبه من بگو میزان فضیلت چیست تا بر آن اساس و معیار گفته شود: فلان کس افضل از فلان کس است؟! من گفتم: با اعمال نیک و صالح! گفت: راست گفستی! و بنابراین، بگو: اگر کسی در زمان رسول خدا ﷺ بر دیگری فضیلت دارد، و افضل از او به شمار می‌آید، و پس از رسول خدا آن شخص غیر افضل کارهایی را انجام دهد که از اعمالی که آن شخص افضل در زمان رسول خدا انجام داده است، بهتر و چشمگیرتر باشد آیا آن را هم می‌توان در

ردیف شخص افضل در زمان رسول الله، به حساب آورد؟!<sup>۱</sup>  
 إسحق می‌گوید: من قدری سر به پائین انداخته تأمل کردم. مأمون گفت: ای  
 إسحق! نکو: آری، می‌توان به حساب آورد! زیرا اگر بگوئی: آری، من در همین  
 زمان خودمان افرادی را به تونشان بدهم که جهادشان و حجتشان و روزه‌شان و  
 نمازشان و صدقه‌شان، بیشتر از آن افضل در زمان رسول خدا بوده است.<sup>۲</sup>  
 إسحق می‌گوید: گفتم: کلام تو درست است ای امیرمؤمنان! شخص مفضول  
 در زمان رسول خدا هیچگاه به پایه افضل نخواهد رسید!  
 مأمون گفت: ای إسحق! تونگاه کن به فضائل علی بن ابیطالب که اصحاب

۱ - همانطور که امروزه نیز در زبان غیر مطلقین به سیر و تواریخ و در افکار افراد سطحی بین شایع  
 است که می‌گویند: ابوبکر و عمر خدماتی برای اسلام کرده‌اند، خدمات چشمگیر و پر ابهت مانند  
 جنگ‌های رده ابوبکر و مانند جنگ‌های فتوحیه عمر که اسلام بواسطه آنها از جهت وسعت آب و خاک  
 توسعه یافت همینطور در نزد إسحق بن ابراهیم هم مطلب چنین بوده است و می‌خواسته است کارهای  
 شیخین را بعد از رحلت رسول الله آنهم کارهای چشمگیر و پسر و صدا و پرغوا را به حساب آورده و آنها را  
 میزان و معیار فضیلت قرار دهد. مأمون با حصر معیار فضیلت به فداکاری و ایثار در زمان رسول خدا جلوی  
 این فکر را از استدلال إسحق گرفت و گفت: معیار فقط کارهایی است که در زمان رسول خدا صورت  
 گرفته است و امیرالمؤمنین عليه السلام به قدری در زمان رسول خدا کارهای مهم و قدم‌های بلند در اسلام دارند  
 که نه تنها عمل ابوبکر و عمر بلکه عمل عشره مبشره را هم اگر رویم بگذارند به اندازه عمل آنحضرت  
 نمی‌شود. زیرا اگر بعد از رسول خدا، قدرت بدست آنحضرت بود، از کجا که اعمالی پاک‌تر و بهتر و  
 وسیع‌تر انجام نمی‌دادند؟ با آنکه بنا به فرض، خدمات و سوابق او در زمان رسول خدا درخشان‌تر و  
 عالی‌تر بوده است. و از این گذشته ما در زمان‌های بعد از رسول خدا کسانی را می‌بینیم که صورت  
 عملشان از حج و جهاد و صلوة و صوم و غیرها بسیار چشمگیرتر بوده است با آنکه به اتفاق ما و شخص  
 مخالف، ایشان افضل از افراد زمان رسول خدا نبوده‌اند. و علیهذا میزان فضیلت انحصار پیدا می‌کند به  
 خلوص و اخلاص در عمل و ایثار و جان‌بازی در حال شدت و عسرت، و تقدّم و استواری در عمل و  
 پیشقدمی در حال فرار مردم و تنهایی رسول الله، و حضرت امیرالمؤمنین در این اعمال فرد شاخص و درجه  
 یک اسلام بوده‌اند.

۲ - شاهد و مؤید این مطلب آیه ۱۰ از سوره ۵۷: حدید است: لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ  
 قَاتِلًا أَوْلَئِكَ أَكْبَرُ مِنْ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَاتَلُوا. «یکسان نیستند افرادی از شما که قبل از فتح،  
 انفاق کرده و کارزار نموده‌اند، ایشان درجه و مرتبه‌شان عظیم‌تر است از کسانی که بعد از فتح انفاق  
 نموده و کارزار کرده‌اند».

خودت از طریق خود برای تو روایت کرده‌اند، آنانکه تو دین خود را از ایشان گرفته‌ای! و آنان را فُدوه و پیشوای علمی و فقهی خود قرار داده‌ای! و پس از آن، آن فضائل را قیاس کن با آنچه ایشان از فضایل ابوبکر برای تو آورده‌اند، اگر دیدی فضائل ابوبکر شبیه فضایل علی است، بگو ابوبکر افضل است از علی! نه سوگند به خدا. ولیکن قیاس کن فضایل علی را با آنچه از فضایل ابوبکر و عمر مجموعاً برای تو روایت کرده‌اند، اگر دیدی مجموع فضایل آن دو نفر، به اندازه فضایل علی به تنهایی است، بگو آن دو نفر افضل هستند از علی! نه سوگند به خدا!

ولیکن قیاس کن فضائل علی را با مجموع فضایل ابوبکر و عمر و عثمان، و اگر یافتی که فضایل آنها جمعاً به قدر فضایل علی به تنهایی است، بگو: آن سه تن افضل از علی هستند! نه سوگند به خدا!

ولیکن قیاس کن فضایل علی را با مجموع فضایل آن ده نفری که رسول خدا برای آنان شهادت به بهشت داده است، و اگر یافتی که فضایل همه آنها شبیه به فضایل علی است، بگو آنان افضل از علی هستند.

و پس از آن مأمون گفت: ای إسحق، در روزیکه خداوند پیغمبرش را مبعوث می‌کند، چه اعمالی افضل اعمال محسوب می‌شود؟! من گفتم: إخلاص در شهادت!

مأمون گفت: آیا سبقت در اسلام افضل اعمال نیست؟! گفتم: آری! مأمون گفت: بخوان این مطلب را در کتاب خدای تعالی که می‌گوید: وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ<sup>۱</sup> (و پیش گیرندگان پیشی گیرندگان، ایشانند مقرب در دربار پروردگار) منظور و مراد خدا از سبقت گیرندگان در این آیه، کسانی هستند که در اسلام آوردن سبقت گرفته‌اند. آیا تو سراغ داری که یک نفر در آوردن اسلام، از علی بن ابیطالب سبقت گرفته باشد؟!!

إسحق می‌گوید: من گفتم: ای امیرمؤمنان! علی در وقتی که ایمان آورد

۱- آیه ۱۰ و ۱۱، از سوره ۵۶، واقعه.

ستش کم بود، و قلم حکم و تکلیف بر او جاری نشده بود، و ابوبکر که اسلام آورد، مرد بالغ و کاملی بود، و حکم و تکلیف بر او جائز بود!

مأمون گفت: توبه من بگو کدامیک اوّل اسلام آورده اند، و پس از آن من با تو در حوادث سنّ و کمال سنّ مناظره و بحث کنم! من گفتم: علی بر این کیفیت قبل از ابوبکر ایمان آورد.

مأمون گفت: آری! اینک بگو که اسلام علی در هنگامی که اسلام آورد، به دعوت رسول خدا بود که او را به اسلام فرا خواند، و یا آنکه به إلهام خداوند بدون دعوت رسول خدا بوده است؟

إسحق می گوید: من قدری تأمل کردم که مأمون به من گفت: ای إسحق: نگو به إلهام از جانب خدا بوده است، که در این فرض او را بر رسول خدا ﷺ مقدم داشته ای!

زیرا رسول خدا اسلام را نمی شناخت تا اینکه جبرائیل از خداوند تعالی برای او آورد.

گفتم: بلی! رسول خدا ﷺ او را به اسلام فرا خواند! گفت: ای إسحق! چون رسول خدا او را به اسلام فرا خواند، امر از یکی از دو حال خارج نیست: یا این خواندن به امر خداوند بوده است، و یا پیغمبر از نزد خود تکلف نموده است.

اسحق می گوید: باز من تأمل کردم! مأمون گفت: به رسول خدا نسبت تکلف مده! او بدون حجّت خدائی از خود چیزی نمی آورد، و خداوند می فرماید: وَقَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ.<sup>۱</sup>

«و من بدون برهان و حجّت از جانب خدا چیزی را از نزد خود نمی آورم، و برخود بطور ساختگی نمی بندم».

من گفتم: بلی! ای امیرمؤمنان، بلکه به امر خداوند، علی را دعوت کرده است!

۱ - آیه ۸۶، از سوره ۳۸: ص.

مأمون گفت: آیا خداوند جبار جلّ ذکره، اینطور است که: به پیامبرانش تکلیف کند که بخوانند و دعوت کنند، کسی را که حکم درباره او جائز نیست، و تکلیف نسبت به او ممنوع و غیرممکن باشد؟!

گفتم: **أَعُوذُ بِاللَّهِ**، من پناه می‌برم به خداوند که چنین نسبتی به او بدهم! مأمون گفت: ای إسحق! تو در این قیاس گفتارت چنین می‌بینی که علی در حال صباوت و طفولیت اسلام آورد، و تکلیف و حکم بر او جائز نبود، و آنگاه رسول خدا ﷺ از جانب خداوند تکلیف شده است که اطفال را دعوت کند و بخواند به امری که طاقت آن را ندارند؟! و رسول خدا در این ساعت آنها را می‌خواند، و در ساعت دیگر آنها برمی‌گردند، و در برگشت و ارتدادشان از اسلام، حکمی بر آنان جاری نمی‌شود، و چیزی لازم نمی‌گردد، و حکم رسول خدا ﷺ درباره ارتداد آنها بلااثر باشد، و چنین حکمی از جانب رسول خدا جائز نباشد؟! آیا چنین مطلبی در نزد تو جائز است که آن را به خداوند عزوجل نسبت دهی؟!

من گفتم: **أَعُوذُ بِاللَّهِ**! من پناه می‌برم به خداوند که چنین نسبتی را به او بدهم. مأمون گفت: پس بنا بر این من چنین می‌بینم که تو باید بگوئی که این فضیلتی که رسول خدا علی را بدان برتری بخشیده است، فضیلتی است که رسول خدا علی را بدان فضیلت از سایر مردم ممتاز و ظاهر ساخت تا مردم قیمت و فضل او را بدانند. و اگر خداوند تبارک و تعالی پیامبرش را امر به دعوت اطفال به اسلام می‌کرد، باید پیامبر همه اطفال را به اسلام بخواند، همچنانکه علی را خواند؟ گفتم: آری!

مأمون گفت: برای اینکه تو نگوئی: علی چون پسر عموی پیغمبر بود، فلذا او را به اسلام فرا خواند، از تو می‌پرسم: آیا چنین مطلبی بتو رسیده است که پیغمبر یکنفر از اطفال از اهل خود و از اقربای خود را به اسلام فرا خوانده باشد؟!

من گفتم: نمی‌دانم، و چنین مطلبی به من نرسیده است که آیا خوانده و یا نخوانده است!

مأمون گفت: ای إسحق! به من بگو آیا چیزی را که نمی‌دانی و از او علم و



اطلاعی نداری، آیا مورد سؤال و باز پرسى و مؤاخذه قرار خواهی گرفت؟! گفتم: نه. مأمون گفت: بنابراین از آنچه خداوند از ما و از تو نخواسته است دست بردار و رها کن!

و سپس مأمون گفت: بعد از سبقت در اسلام کدام عمل افضل است؟! گفتم: جهاد فی سبیل الله.

گفت: راست گفتی! آن جهادی که از علی بن ابیطالب یافتی، آیا از یکنفر از اصحاب رسول خدا ﷺ نظیر او را یافته ای؟! من گفتم: در کدام وقت؟ گفت: در هر وقتی که تو می خواهی تعیین کنی! من گفتم: در غزوه بدر. مأمون گفت: من منظورم غیر از بدر چیزی نبود! آیا در غزوه بدر آنچه از جهاد برای هر کس را که دیدی، کمتر از جهاد علی نبود؟! به من بگو: تعداد نفرات کشتگان اسلام از کفار در بدر چقدر بودند؟

من گفتم: شصت نفر و آندی از مردان مشرکین.

گفت: علی به تنهایی چقدر کشت؟! گفتم: نمی دانم!

گفت: بیست و سه نفر و یا بیست و دو نفر، و چهل نفر از سایر مردم بوده است. من گفتم: ای امیرمؤمنان! ابوبکر در نزد پیغمبر خدا در غریش<sup>۱</sup> رسول خدا بود.

گفت: چه می کرد؟ گفتم: تدبیر جنگ می نمود.

گفت: وَنَحَكَ (وای بر تو) آیا تدبیرش به تنهایی و مُستقلاً بود، و یا در تدبیر رسول خدا شریک بود، و یا رسول خدا نیاز به چنین تدبیری داشت؟! هر کدام از این سه صورت را که دوست داری انتخاب کن! گفتم: اُغُوذُ بِاللَّهِ از اینکه ابوبکر مستقلاً بدون رسول خدا تدبیر امر جنگ را بنماید، و یا آنکه با رسول خدا شریک باشد، و یا آنکه رسول خدا نیازمند به تدبیر و رأی او بوده باشد!

مأمون گفت: در این صورت که امر چنین است، بودن در غریش نزد رسول خدا چه فضیلتی دارد؟! آیا آن کسی که در برابر رسول الله شمشیر می زند، افضل از کسی که نشسته است نیست؟ گفتم: تمام لشگریان جهاد می کنند.

۱ - غریش، اطاقی است که به مثابه خیمه درست می کنند، تا از آفتاب محفوظ بمانند.

گفت: راستی می‌گوئی، همه مجاهدند، ولیکن کسیکه با شمشیر می‌زند، و حمایت از جان رسول خدا می‌کند، و نیز حمایت از جانِ نشستگان می‌کند، افضل است. آیا آیه شریفه را در کتاب خدا نخوانده‌ای:

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا!

«کسانی که بدون توجه ضرری به آنها (همانند کوری و یا مرض) از مؤمنانی که از جنگ نشسته‌اند، با کسانی که در راه خدا با مال‌های خود و جان‌های خود جهاد می‌کنند، مساوی و برابر نیستند. خداوند، مجاهدان با مال‌های خود، و با جان‌های خود را بر نشستگان به درجه‌ای و مرتبه‌ای برتری بخشیده است و خداوند به همه وعده نیکو داده است. و مجاهدان را بر نشستگان به پاداش و مزد عظیمی فضیلت داده است.»

من گفتم: اَبُو بَكْرٍ و عُمر هم از مجاهدان بوده‌اند.

مأمون گفت: آیا برای اَبُو بَكْرٍ و عُمر فضیلتی نسبت به آن کسانی که اصلاً در این غزوه حاضر نشده‌اند نیست؟! گفتم: آری! گفت: همینطور کسی که با نفس خود جهاد و بذل کرده است، از اَبُو بَكْرٍ و عُمری که حاضر شده‌اند، و جهاد نکرده‌اند، دارای فضیلت و برتری است.

گفتم: آری همینطور است! گفت: ای إسحق! آیا قرآن می‌خوانی؟!

گفتم: آری! گفت: برای من بخوان: هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً<sup>۲</sup> من خواندم تا رسیدم به این آیه: يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً<sup>۳</sup> تا آنجا که می‌فرماید: وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا<sup>۴</sup>!

۱ - آیه ۹۵، از سورهٔ ۴: نساء.

۲ - آیه ۱، از سورهٔ ۷۶: دهر: آیا برانسان زمانی از روزگار گذشت که او چیز قابل ذکر نباشد؟

۳ - آیه ۵: ابرار پیوسته می‌آشامند از کاسهٔ شرابی که با کافور آمیخته شده است.

۴ - آیه ۸: و بر اساس محبت خداوندی مسکین و یتیم و اسیر را إطعام می‌نمایند.

گفت: یکقدری آهسته تر، اندکی توقف. این آیات درباره که نازل شده است؟!

گفتم: درباره علی گفت: آیا به توریسیده است که چون علی، مسکین و یتیم و اسیر را إطعام کرد گفت: **إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ** (ما شما را برای رضای خدا و برای وجه خدا شما را إطعام می نمائیم) گفتم: آری!

گفت: هیچ شنیده ای که خداوند کسی را همانند علی در کتاب خود، توصیف کرده باشد؟!

گفتم: نه. گفت: راست می گوئی! چون خداوند جلّ ثناؤه سیره و روش علی را می داند. ای اسحق! آیا تو چنین نیستی که شهادت دهی که آن عَشْرَةُ مَبْشَرَةٍ<sup>۱</sup> در بهشت هستند؟!

گفتم: آری! ای امیرمؤمنان!

گفت: به من بگو: اگر کسی بگوید: به خدا سوگند، من نمی دانم این حدیث درست است، و یا نادرست، و نمی دانم که رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** گفته است و یا نگفته است؟ آیا چنین کسی در نزد تو کافر است؟! گفتم: **أَعُوذُ بِاللَّهِ**، از اینکه او را کافر بدانم!

گفت: به من بگو: اگر کسی بگوید: نمی دانم که این سوره (سوره دهر) از کتاب خدا هست، و یا نیست، آیا آن کس کافر است؟! گفتم: آری کافر است! مأمون گفت: ای اسحق! من در بین این دو مسئله تفاوت می بینم!<sup>۲</sup>

۱ - عامه در کتب خود روایت می کنند که رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** به ده نفر از اصحاب خود بشارت به بهشت را داده است فلهدا آنان را عَشْرَةُ مَبْشَرَةٍ می نامند و عبارتند از: ابوبکر و عمرو و علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف، و سعید بن زید بن عمرو بن نفیل، و عبدالله بن مسعود ولیکن این روایات را اجماع شیعه رد می کند و شیعه قائل است بر اینکه این حدیث، مجعول و ساختگی است. روایت عَشْرَةُ مَبْشَرَةٍ در «اسد الغابة» ج ۳ ص ۳۷۸ وارد است.

۲ - مأمون می خواهد بگوید حدیث بهشتی بودن عَشْرَةُ مَبْشَرَةٍ مجعول است، و اگر کسی انکار کند کافر نشده است، به خلاف سوره هل ائی که در شأن اهل بیت آمده، که قرآن است و انکارش موجب کفر است.

گفت: آیا تو روایت احادیث را می‌کنی؟! گفتیم: آری!  
 گفت: حدیث ظئیر را (پرنده را) می‌دانی؟! گفتیم: آری!  
 گفت: برای من حدیث کن! و من حدیث ظئیر را برای او بازگو کردم.  
 گفت: من تا به حال که با تو سخن می‌گفتم و مکالمه می‌نمودم، چنین می‌پنداشتم که تو کسی هستی که مُعَانِدِ حَقِّ و دشمن با واقعیت نیستی! لیکن لآن عیناد و دشمنی تو برای من ظاهر شد! آیا تو یقین داری که این حدیث صحیح است؟! گفتیم: بلی. این حدیث را کسانی روایت کرده‌اند که رد آن بر من ممکن نیست.

گفت: به من بگو: کسی که یقین دارد این حدیث صحیح است، و سپس چنین گمان کند که احدی از افراد از علی افضل باشد، حال او از یکی سه وجه خارج نیست:

یا اینکه در نزد او دعای رسول خدا رد شده و به اجابت نرسیده است؟ و یا

۱- این حدیث را شیعه و عامه با سند متواتر و راویان موثق روایت کرده‌اند که روزی آنس بن مالک (خادم رسول خدا) پرنده بریان شده‌ای را در نزد آنحضرت گذارد، رسول الله دعا کرد که: **اللَّهُمَّ ادْخِلْ إِلَيَّ أَحَبَّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كُلَّ مَعَى مِنْ هَذَا الطَّائِرِ** (خداوند! محبوبترین خلق خود را به سوی من بفرست تا با من از این پرنده بخورد)، در همانوقت علی عليه السلام بر رسول خدا وارد شدند و با حضرت از آن تناول نمودند. انس می‌گوید: چون رسول خدا این دعا را کردند، من با خود گفتم: خداوند این محبوب‌ترین خلق خود را مردی از طائفه انصار قرار بده (چون آنس از انصار بود و می‌خواست این افتخار یعنی محبوب‌ترین خلق خدا در نزد خدا از قوم خودش باشد). در این حال علی در خانه را زد، آنس به پشت در رفت و به امیرالمؤمنین عليه السلام گفت: رسول خدا در منزل مشغول قضاء حاجتی هستند، و در را باز نکرد. بار دیگر رسول خدا دعا کردند: **اللَّهُمَّ ادْخِلْ إِلَيَّ أَحَبَّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كُلَّ مَعَى مِنْ هَذَا الطَّائِرِ**. باز امیرالمؤمنین در زدند و انس از باز کردن در تعلل کرد. پیامبر برای بار سوم دعا کردند. و چون امیرالمؤمنین در زدند رسول خدا گفتند: چرا در را باز نمی‌کنی؟! آنس گفت: یا رسول الله می‌خواستم مردی از انصار باشد، حضرت فرمودند: **لَنْتَبَأُوِيَّ رَجُلٍ أَحَبَّ قَوْمَهُ**، (تو اولین مردی نیستی که قوم و خویشاوندان خود را دوست داشته باشی). در را باز کردم و علی عليه السلام وارد شد و رسول خدا پرسید: ای علی چرا دیر آمدی؟ امیرالمؤمنین جریان قضیه را گفتند که دوبار آمدم و انس گفت: رسول خدا نمی‌توانند ملاقات کنند، امیرالمؤمنین با رسول خدا از آن پرنده میل کردند.

اینکه خداوند عزوجل، شخص افضل از خلق خود را می شناخته است، ولیکن غیرافضل یعنی مفضول در نزد خدا محبوبتر از افضل بوده است؟ و یا اینکه می گوید: خداوند عزوجل، افضل و غیرافضل را نمی شناخته است؟

إسحق می گوید: من باز در پاسخ درنگ کردم. مأمون گفت: ای إسحق! تو هیچ یک از سه احتمال را نمی توانی اختیار کنی! زیرا هر کدام از آنها را اختیار کنی، من تو را توبه می دهم (به جهت ملازمه کفری که پدید می آید). و اگر برای این حدیث در صورت فرض غیرافضلیت علی تأویلی غیر از این وجهی که ذکر کردم به نظر تومی رسد، بیان کن!

من گفتم: نمی دانم، ولیکن ابوبکر هم دارای فضیلت است!  
گفت: آری اگر برای اوفضلی نبود، گفته نمی شد، علی افضل از اوست، حال بگو بینم آن فضیلتی که الآن برای ابوبکر قصد کرده ای کدام است؟!  
گفتم: گفتار خداوند عزوجل: **ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْهُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا!**

«دومی از دو نفر در آن وقتی که آن دو در غار بودند در آن وقتی که پیغمبر به مصاحب خود می گفت: اندوهگین مباش! خداوند با ماست!»  
در این آیه خداوند به ابوبکر نسبت صُحْبَتِ یعنی مصاحبت و همنشینی با رسول خدا را داده است.

مأمون گفت: ای ابا إسحق! من تحمیل راه دشوار و سخت را در طریق تو، بر تو نمی کنم، من چنین یافته ام که خداوند تعالی نسبت صحبت و همنشینی شخص کافری را می دهد با کسی که او را پسندیده و اختیار کرده است، و از افعال او راضی بوده است، و آن گفتار خداست:

**فَقَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُظْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا - لِكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا.<sup>۲</sup>**

۱- آیه ۴۰، از سوره ۹: توبه.

۲- آیه ۳۴ و ۳۵، از سوره ۱۸: كهف. و در این آیه، عنوان صاحب به آن شخص مؤمن اطلاق شده

«پس مصاحب و رفیق او، در مقام محاوره و پاسخگوئی برآمده و به او گفت: آیا به خداوندی که تورا از خاک آفرید، و پس از آن از نطفه آفرید، و سپس مردی کامل و معتدل الأجزاء قرار داد، کافر شدی؟ ولیکن من چنین هستم که: آن خدای غیب و شهود را پروردگار خود می‌دانم و هیچکس را با پروردگار خود شریک نمی‌گردانم.»

مأمون گفت: اینک که مطلب را به اینجا کشاندی، و دست بردار از این اصرار و ابرام خود نیستی، من ناچارم که در این آیه بیشتر استقصاء نموده، و راه بحث را بر تو ببندم! به من بگو: آیا این حُزن و اندوه ابوبکر از روی رضا بوده است، و یا از روی سَخَط و فقدان رضا؟!

گفتم: ابوبکر محزون شد به جهت حفظ رسول خدا ﷺ و از روی خوفی که برای آنحضرت داشت، و غمی که برای او پیدا شد به جهت ترس از آن بود که مبادا امر ناپسندی به آنحضرت برسد!

مأمون گفت: این پاسخ من نیست! جواب من این است که بگوئی: از روی رضا بود و یا از روی سَخَط! من گفتم: بلکه از روی رضای خداوند بوده است.

مأمون گفت: پس گویا خداوند جلّ ذِکْرُهُ به سوی ما پیغمبری را می‌فرستد که ما را از رضای او و طاعت او نهی کند؟ من گفتم: أَعُوذُ بِاللَّهِ که چنین باشد! گفت: مگر تو نگفتی که: أندوه و حزن ابوبکر از روی رضا بود؟ گفتم: آری!

گفت: مگر نیافتی که قرآن گواه است بر آنکه رسول خدا ﷺ به او گفت: لَا تَحْزَنْ (اندوهگین مباش) و او را از حُزْن و اندوه نهی کرد؟ من گفتم: أَعُوذُ بِاللَّهِ. مأمون گفت: ای إسحق! طریقه بحث من اینطور است که با تو مدارا و رفق می‌کنم، زیرا که امید است خداوند تورا به طریق حق برگرداند، و از باطل به سوی حق گرایش دهد، از کثرت استعاذه به خدا که در گفتارت می‌بری (وَأَعُوذُ بِاللَّهِ

است و لیکن چون این عنوان از عناوین اضافی و نسبی است، و کسیکه صاحب و مصاحب دیگری باشد حتماً آن دیگری نیز صاحب و مصاحب شخص اول است، فلذا مأمون از این ملازمه استفاده کرده، و از تعبیر عنوان صاحب به مؤمن استفاده صحت تعبیر آنرا به کافر نموده است.

زیاد می‌گوئی!

و حالا برای من بگو: مراد از گفتار خداوند: **فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ** (و خداوند آرامش و اطمینان خود را براو فرستاد) مراد از آنکس کیست؟! آیا رسول خداست، یا ابوبکر؟!

گفتم: رسول خدا است. گفت: راست گفתי! برای من بگو در گفتار خدا که می‌فرماید: **وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ**<sup>۱</sup> (و در روز جنگ حنین که کثرت افراد شما موجب غرور شما شد) تا آنکه می‌فرماید: **ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ**<sup>۲</sup> (و سپس خداوند آرامش و اطمینان خود را بر رسولش و بر مؤمنین فرستاد) آیا می‌دانی مؤمنانی که خداوند در اینجا اراده کرده است، چه کسانی هستند؟! گفتم: نمی‌دانم ای امیرمؤمنان.

گفت: در روز غزوه حنین مردم همه فرار کردند، و با پیغمبر خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** کسی نماند جز هفت نفر از بنی هاشم: علی با شمشیرش در برابر رسول خدا شمشیر می‌زد. و عباس لگام قاطر رسول خدا را گرفته بود، و پنج نفر دیگر دور پیامبر را گرفته بودند که مبادا از زخم دشمنان به آنحضرت آسیبی رسد. تا آنکه خداوند ظفر خود را بر رسول خود عنایت کرد. و مراد از مؤمنون در این آیه خصوص علی است و پس از او سایر بنی هاشم که حضور داشتند. حالا بگو ببینم: چه کسی افضل است؟ آن کسی که با رسول خدا در آن وقت گیرودار بوده است، یا آن کسی که فرار کرده و خداوند برای او موضعی ندیده است که آرامش و سکینه خود

۱ و ۲ - بعضی از آیات ۲۵ و ۲۶، از سوره ۹: توبه: و یک دلیل روشن برای مرجوحیت و منقصت ابوبکر انضمام همین آیه است با آیه: **فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ**، زیرا در این آیه می‌فرماید: خداوند سکینه و آرامش خود را در غزوه حنین بر رسولش و بر مؤمنان نازل کرد. و اما در آن آیه با آنکه گفتار فقط راجع به رسول الله و ابوبکر است: **فَأَنَّيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ**، و پیامبر هم او را نهی از حزن کردند، و گوشزد نموده‌اند که: **إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا** خدا با ماست، و قاعده در صورت نزول سکینه و آرامش خدائی بر هر دوی آنها باید بفرماید: **فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِمَا**. ولی معذک فقط می‌گوید: خداوند سکینه خود را بر پیغمبرش نازل کرد و کأنه تصریح دارد بر آنکه بر ابوبکر نازل نکرد، و این مفهوم گرچه مفهوم لقب است ولی با این خصوصیتی که ذکر کردیم، از مفهوم شرط و نظائر ظهورش قوی‌تر و دلالتش بر مطلوب أدل است.

را برای او بفرستد و نازل کند؟!

من گفتم: بلکه آن کسی که برای او سکینه و آرامش را فرستاده، افضل

است!

مأمون گفت: ای إسحق! کدام یک افضل اند؟! آیا آن کسی که در غار بوده است، و یا آن کسی که بر فراش رسول خدا خوابیده، و با بذل جان خود، نفس رسول خدا را حفظ کرده است، تا بدینوسیله آن هجرتی را که رسول الله اراده کرده بود، به ثمر رسید، و توانست مهاجرت نماید؟!

خداوند تبارک و تعالی پیغمبر خود را امر کرد تا علی را امر کند که در رختخواب پیامبر بخوابد، و با بذل نفس خود، جان رسول الله را حفظ کند. پیامبر خدا ﷺ علی را به خوابیدن در فراش خود امر کردند. علی گریه کرد. رسول خدا گفت: چرا گریه می‌کنی ای علی؟ آیا از مرگ می‌ترسی؟! گفت: نه چنین است، سوگند به خدائی که تو را به نبوت مبعوث کرده است! ولیکن می‌ترسم: شاید به شما صدمه ای وارد شود! ای رسول خدا آیا شما سالم می‌مانید؟!

پیامبر گفت: آری! علی گفت: سَمْعًا وَطَاعَةً وَطَيِّبَةً نَفْسِي بِالْفِدَاءِ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ (گوش به فرمانم، و اطاعت شیوه من است، با طیب خاطر می‌پذیرم، جان من فدای تو باد ای رسول خدا)!

علی آمد در خوابگاه پیغمبر، و در آنجا به پشت بر روی زمین دراز کشید، و لباس پیامبر را بر روی خود کشید. مشرکان آمدند، و خانه را احاطه کردند، و هیچ شکی نداشتند که او رسول الله است، و إجماع و اتفاق کرده بودند که: هریک از قبایل قریش یک ضربه با شمشیر بر آنحضرت بزنند، تا بنی هاشم نتوانند خون پیامبر را از یک قبیله به خصوص طلب کنند. و علی گفتار قوم را که آماده إتلاف او بودند می‌شنید، و این صحنه رُعب انگیز او را به قَزَع و جَزَع نینداخت، همانطور که رفیقش در غار جَزَع کرد، و پیوسته علی در این امر شکیبا بوده و خود را به خدا سپرده و آماده مرگ بود، تا آنکه خداوند ملائکه خود را فرستاد و او را از مشرکین تا طلوع صبح حفظ کردند. چون صبح شد، علی ایستاد، مشرکان به او نگرستند، و گفتند: محمد کجاست؟!



علی گفت: من چه می دانم محمد کجاست؟! مشرکان گفتند: ما در این قضیه هیچ نمی بینیم مگر آنچه از اول شب تا به حال، تو با خوابیدن خود، ما را گول زده ای و به خطا رهبری کرده ای!

و علی پیوسته و دائماً در آن خَطرات و آفات و عاهاتی که در شُرُف هجوم به پیغمبر بود، أفضل افرادی بود که برای دفع آن قیام می نمود، و پیوسته این حالت دفاعی در علی زیاد می شد، و کم نمی شد، تا آنکه خداوند روح پیامبرش را به سوی خود قبض نمود.

ای إسحق! آیا حدیث ولایت (حدیث غدیر) را روایت می کنی؟!  
گفتم: آری! ای امیرمؤمنان. گفت: برای من روایت کن، و من روایت کردم.  
گفت: ای إسحق! آیا به من خبر نمی دهی که این حدیث بر ابوبکر و عمر تعهدی را نسبت به ولایت علی ایجاب کرد که قبل از این حدیث، آن تعهد لازم و گردن گیر نبود؟!

من گفتم: مردم می گویند این حدیث به سبب زید بن حارثه بیان شد، که بین او و بین علی گفتگوئی ردّ و بدل شد، و زید بن حارثه و لاء علی را انکار کرد، و به پی آمد این قضیه، رسول خدا ﷺ گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ. (هرکس که من دوست او هستم، علی هم دوست اوست، خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست دارد، و دشمن بدار کسی را که او را دشمن دارد).

مأمون گفت: پیغمبر این بیان را در کجا کرد؟ آیا بعد از بازگشتش از حِجَّة الوداع نبود؟!

گفتم: آری! مأمون گفت: زید بن حارثه قبل از این زمان کشته شده بود: قبل از غدیر. چگونه نفس تو راضی می شود که چنین حکمی کند؟

توبه من بگو: اگر فرضاً پسری داشته باشی که از سنّ او فقط پانزده سال بگذرد، و بگوید: أَيُّهَا النَّاسُ هَمَّةُ شَمَا بَدَانِيدُ كَه: مَوْلَايَ مَوْلَايَ عَمِّي (دوست من دوست پسر عموی من است) آیا تو این اخبار واضحی را که پسر ت دادده است: اخباری که مردم همه می دانند و کسی منکر آن نیست، بر پسر ت انکار نمی کنی؟

و ناپسند نمی دانی؟! گفتم: آری! بار پروردگارا!  
 مأمون گفت: ای إسحق تو پسر ت را پاک و مُتَزَّه می دانی از آنچه رسول خدا  
 را پاک و مُتَزَّه نمی دانی، و به رسول خدا نسبت می دهی چیزی را که حاضر  
 نیستی به پسر نسبت بدهی!

وَيَحْكُمُ لَا تَجْعَلُوا فُقَهَاءَكُمْ أَزْبَابَكُمْ (وای بر شما! فقهای خود را اربابان و  
 مربیان خود قرار ندهید)! خداوند می فرماید: اِتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَزْبَابًا مِنْ  
 ذُوِنِ اللَّهِ!

«عامه مردم یهود و نصاری، علماء و پارسایان خود را اربابان خود اتخاذ  
 کردند، و خدا را به شمار نیاوردند.»

این عامه مردم برای آنها نماز نمی خواندند، و روزه هم نمی گرفتند، و  
 نمی پنداشتند که حقیقه آن علماء و رُهْبَانَانُ خداوندان ایشانند، ولیکن آنان امر  
 کردند و اینان اطاعت امر آنها را نمودند.

ای إسحق! آیا حدیث أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى را روایت می کنی؟!  
 گفتم: آری ای امیرمؤمنان! من آن را شنیده ام، و شنیدم کسی را که آن را  
 صحیح می شمرد، و کسی که آن را رد می کرد! مأمون گفت: کدام یک از آن دو  
 در نزد تو بیشتر مورد وثوق هستند؟! آن کسی که حدیث را از او شنیدی، و آن را  
 صحیح می دانست، و یا آن کسی که آن را اینکار می کرد؟!  
 گفتم: آن کسی که صحیح می دانست.

مأمون گفت: آیا این امر ممکن است که رسول خدا در این گفتارش، شوخی  
 و مزاح کرده باشد؟

گفتم: أَعُوذُ بِاللَّهِ، گفت: گفتاری بدون معنی را گفته باشد که بر آن  
 ایستادگی نداشته باشد؟

گفتم: أَعُوذُ بِاللَّهِ! گفت: آیا می دانی که هارون برادر پدر و مادری موسی  
 بود؟!!

گفتم: آری! گفت: پس بنا بر این علی برادر پدر و مادری رسول خدا بوده است؟!

گفتم: نه! گفت: مگر هارون پیغمبر نبوده است و علی غیر پیغمبر نبوده است؟!

گفتم: آری! گفت: این دو حالت هیچکدام در علی نبوده اند، ولیکن هردوی آنها در هارون بوده اند. پس معنی و مفهوم این گفتار پیامبر: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى (نسبت تو با من مثل نسبت هارون است با موسی) چیست؟!

گفتم: چون پیغمبر علی را بجای خود در مدینه گذاشت، و منافقین گفتند: چون بُردن علی بر رسول خدا سنگینی داشته است، فلذا پیغمبر خواست با این جمله، دل او را شاد و نفس او را مسرور کند.

مأمون گفت: فعليهذامی خواسته است دل علی را شاد کند با گفتاری که معنی و مفهوم ندارد.

إسحق می گوید: من در پاسخ مأمون قدری توقف کردم.

مأمون گفت: ای إسحق این آیه معنائی دارد که در کتاب خدا روشن است.

گفتم: آن معنی چیست ای امیر مؤمنان؟!

گفت: گفتار خداوند عزوجلّ است که از موسی به برادرش هارون حکایت می کند: أُخْلَفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ!

(تو ای هارون، خلیفه و جانشین من باش در میان قوم من و اصلاح کن، و از راه مُفْسِدَانِ پیروی مکن.)

من گفتم: ای امیر مؤمنان: موسی هارون را در میان قومش به جانشینی گذارد، و خودش زنده بود، و برای ملاقات پروردگارش رهسپار شد، ولیکن رسول خدا علی را به جانشینی خود گذارد، در وقتی که برای جنگ می رفت. (یعنی این جانشینی مثل آن جانشینی نیست که استخلاف بر همه امت باشد).

مأمون گفت: ابدأً، اینطور نیست که تو می گوئی! به من بگو: وقتی که موسی

در میان قوم خود هارون را به خلافت گذاشت، آیا با او یکی از اصحابش و یا یکی از بنی اسرائیل همراه بودند؟!

گفتم: نه! گفت: مگر بر همه جماعت اصحابش و بر همه بنی اسرائیل او را خلیفه قرار نداد؟!

گفتم: آری! گفت: برای من بگو: چون رسول خدا ﷺ به سوی جنگ می رفت مگر همه را با خود نمی برد، و غیر از ضعیفان و نسوان و کودکان کسی را باقی نمی گذاشت؟ پس چگونه این خلافت برای علی مثل خلافت برای هارون است؟ (و مراد از اَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، خلافت علی برای همه اُمَّت است، همانند خلافت هارون برای همه اُمَّت، و مراد تنها خلافت در جنگ و سرپرستی ضعیفاء و زنان و اطفال نیست).

و سپس مأمون گفت: برای من از کتاب خدا دلیل روشن دیگری است که دلالت بر استخلاف امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب دارد که هیچکس را تاب ردّ و انکار آن نیست، و هیچکس را سراغ ندارم که به آن احتجاج کرده باشد و امیدمندم که فهم آن برای من توفیقی از جانب خداوند بوده باشد!

گفتم: آن دلیل کدام است، ای امیرمؤمنان؟!

مأمون گفت: گفتار خداوند عزّوجلّ است در وقتی که حکایت از موسی می کند که گفت:

وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِ هَارُونَ أَجِي أَسْدُدُ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي  
كُنْتُ نُسَبَّحُ كَثِيرًا وَنَذُكَّرُ كَثِيرًا إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا.<sup>۱</sup>

«و قرار بده از اهل من وزیری را برای من، و آن وزیر برادر من هارون باشد. و تو بواسطه او پشت مرا محکم کن، و او را در امر رسالت من شریک گردان، تا تسبیح تو را بسیار بگوئیم و یاد تو را بسیار بنمائیم و بدرستی که تو حقاً به حال ما بصیر و بینائی.»

پس تو ای علی نسبت به من به منزله هارون می باشی نسبت به موسی: وزیر

۱ - آیه ۲۹ تا ۳۵، از سوره ۲۰: طه.

من می باشی در اهل من و برادر من می باشی که خداوند پشت مرا به او محکم می کند، و او را در امر رسالت من شریک می نماید، به جهت اینکه تسبیح او را بسیار گوئیم، و یاد او را بسیار بنمائیم.

آیا در توان و قدرت کسی هست که غیر از آنچه ما در اینجا گفتیم مطلبی بیاورد و سخنی وارد سازد؟ و چنین نیست که بتواند گفتار پیامبر را باطل کند، و او را به سرحدی که کلام بدون معنی و مفهوم باشد تنزل دهد.

إسحق می گوید: مجلس به طول انجامید، و روز بالا آمد و یحیی بن اُکثم گفت: ای امیرمؤمنان: حق را آشکارا و واضح نمودی برای کسی که خداوند درباره او ایراده خیر کرده است، و ثابت و استوار ساختی چیزی را که احدی قادر بر دفع آن نیست.

إسحق می گوید: مأمون در این حال رو کرد به ما و گفت: نظریه شما چیست؟!

همگی ما جماعت گفتیم: گفتار و نظریه ما همان گفتار و نظریه ای است که امیرمؤمنان عزّه الله اختیار کرده است!

مأمون گفت: سوگند به خداوند که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی گفت:

إِقْبَلُوا الْقَوْلَ مِنَ النَّاسِ (گفتار را از مردم قبول کنید) ما گفتار را از شما قبول نمی کردیم. بار پروردگارا! من در گفتارم راه نصیحت ایشان را پیمودم. بار پروردگارا من امر ولایت را از عهده خود خارج کردم، و از گردن خود ساقط نمودم! بار پروردگارا! من با حبّ علی و ولایت علی برای تقرب به سوی تو قبول تعهد می کنم و این طریقه را دین خود اتخاذ می نمایم.

و در پی آمد این مجلس، مأمون به عامل خود در مدینه: عَبْدُ الْجَبَّارِ بْنِ سَعْدِ مَسَاحِقِی نوشت که برای مردم خطبه بخوان، و آنها را به بیعت با عَلِيِّ بْنِ مُوسَى فَرَاخَوَانَ!

عَبْدُ الْجَبَّارِ به خطبه برخاست و گفت: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! هَذَا الْأَمْرُ الَّذِي كُنْتُمْ فِيهِ تَرْغَبُونَ، وَالْعَدْلُ الَّذِي كُنْتُمْ تَنْتَظِرُونَ، وَالْخَيْرُ الَّذِي كُنْتُمْ تَرْجُونَ، هَذَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

سِنَّةُ آبَاءٍ، هُمْ مَا هُمْ مِنْ خَيْرٍ مَنْ يَشْرَبُ صَوْبَ الْقَمَامِ<sup>۱</sup>  
 «ای جماعت مردم! آن امری که شما پیوسته در آن رغبت داشتید، و آن عدلی که پیوسته در انتظار آن بودید! و آن خیری که پیوسته امید آن را داشتید، اینست: علی پسر موسی، پسر جعفر، پسر محمد، پسر علی، پسر حسین، پسر علی، پسر ابوطالب.

پدران او شش پدر هستند، که از جهت فضیلت و شرافت، و أصالت و قرابت از بهترین افرادی هستند که از ابر رحمت و پر باران عدل، سیراب شده‌اند.»

\* \* \*

و مأمون نیز در جواب نامهٔ اعتراضی که بنی عباس به او در واگذارن خلافت به علی بن موسی الرضا علیه السلام نوشته‌اند، یکی از حُجَجِ حَقَانِيَّتِ اُئِمَّةِ طَاهِرِينَ را حدیث غدیر قرار داده است.

در «ینابیع المودة» باب ۹۲ که این نامه را از مأمون در پاسخ نامهٔ بنی عباس نقل کرده است، می‌گوید: ابن مسکونه صاحب تاریخ در کتاب خود که به نام نَدِيمُ الْفَرِيدِ است آورده است که: مأمون نامه‌ای در پاسخ بنی عباس نوشت، این نامه مفصل است و همهٔ آن در اَحْقِيَّتِ و اَوْلِيَّتِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام برای خلافت است، و ما چند فقره از آن را در اینجا می‌آوریم:

فَلَمَّا فُبِضَ حَكَمَ بِالنَّبِيِّ صلى الله عليه وآله الْقَوْمُ لِيَقْتُلُوهُ، فَهَاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ إِلَى الْقَوْمِ الْأَنْصَارِ، وَكَمْ يَفْعَلُ مَعَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحَدٌ كَقِيَامِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَإِنَّهُ وَقَاهُ بِنَفْسِهِ، وَنَامَ فِي مَضْجِعِهِ، ثُمَّ لَمْ يَزَلْ بَعْدُ مُتَمَسِّكًا بِأُظْرَافِ الثُّغُورِ، يُنَازِلُ الْأَنْطَالَ، وَلَا يَنْكُلُ عَنْ فِرْنٍ، وَلَا يُؤَلِّي عَنْ جَنِيحٍ، مَنِيَعَ الْقَلْبِ، يُؤَمِّرُ عَلَى الْجَمِيعِ، وَلَا يُؤَمِّرُ عَلَيْهِ أَحَدٌ، أَشَدَّ النَّاسِ وَظَاةً عَلَى الْمُشْرِكِينَ، وَأَعْظَمَهُمْ جِهَادًا فِي اللَّهِ، وَأَفْقَهُهُمْ فِي دِينِ اللَّهِ، وَاعْرَفَهُمْ بِالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ، وَهُوَ صَاحِبُ الْوَلَايَةِ فِي حَدِيثِ غَدِيرِ خُمٍّ وَصَاحِبُ قَوْلِهِ صلى الله عليه وآله: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ

۱ - «عقد الفريد»، طبع أول مطبعة جماليته، سنة ۱۳۳۱ هجرى ج ۳، از ص ۲۷۹، تا ص ۲۸۶ و

طبع مطبعة لجنة تأليف و ترجمه و نشر، در سنة ۱۳۸۵ هجرى، ج ۵، ص ۹۲ تا ص ۱۰۲.

## بَعْدِي. ۱

«وچون ابوطالب وفات یافت، قوم قریش حکم برای پیغمبر صادر کردند که او را بکشند، فلذا پیغمبر به سوی قوم أنصار، به مدینه مهاجرت نمود، و احدی از مردم مانند قیام علی بن ابیطالب با پیغمبر قیام نکرد. چون علی با بذل جان خود او را حفظ کرد، و در فراش و خوابگاه او خوابید، و از آن به بعد پیوسته در اطراف و جوانب محلّ هائی که هجوم دشمن بر پیامبر از آنجاها بود چنگ می زد، و بدانجاها می پیوست، و با شجاعان روزگار برای جنگ تن به تن و مقاتله رودر رو، پیاده می شد و دست به گریبان بود، و از جنگ و مقاتله با حریف نمی ترسید و پشت نمی کرد، و نیز از برخورد با یک لشگر فرار نمی کرد و به عقب نمی رفت و پشت نمی کرد، قلبش محکم و استوار بود، از هیچ حادثه ای منفعل نمی شد، و هیچ ضعفی و سستی در او رخنه نمی کرد، امارت و ریاست بر جمیع اصحاب رسول خدا داشت و هیچیک از صحابه بر او امارت و ریاست نکردند.

از تمامی مردمان، شدت و فشار و کوبندگی بر مشرکین، بیشتر و شدیدتر بود، و جهادش در راه خدا عظیم تر بود، و در دین خدا فقیه تر بود، و در قرائت کتاب خدای قوی تر بود، و به مسائل حلال و حرام عارف تر بود، و اوست صاحب ولایت در حدیثِ بَعْدِي حَمّ، و اوست صاحب گفتار پیغمبر خدا ﷺ: **أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.**»

أبو الحسن: علی بن حسین مسعودی در «مروج الذهب» در آخر جلد دوم، در آخرین فصلی که در احوال امیرالمؤمنین عليه السلام ایراد کرده است، گوید:

مَسْعُودِي مِي كُوِيْد: چيزهائِي كه با آن ها اصحاب رسول خدا صلى الله عليه وآله استحقاق فضيلت را پيدا مي كنند، يكي سبقت در ايمان است و ديگري هجرت و ديگري نصرت رسول خدا صلى الله عليه وآله و قرابت با پيغمبر (وقناعت) و بذل نفس در راه رسول الله، و علم به كتاب خدا و تنزيل آن، و جهاد در راه خدا، و وَرَع، و زُهْد، و قضاوت، و

۱ — «ينابيع المودة» طبع اول اسلامبول ص ۴۸۴ و «الغدیر» ج ۱، ص ۲۱۲ از «ينابيع» و از

«عَبَقَاتِ الْأَنْوَارِ» ج ۱، ص ۱۴۷.

حُکْم، و فقه، و عِلْم.

و برای عَلِیِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام در تمام این امور، نصیب وافرتر، و حظ بزرگتر است تا سرحدیکه علی را در گفتار، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، در وقتی که بین اصحابش عقد اُخُوْت برقرار می‌کند، متفرد و متشخص به این گفتار می‌نماید که: **أَنْتَ أَخِي (توبرادر من هستی).**

و می‌دانیم که رسول الله نه مثل و نظیری داشت، و نه شریکی و همانندی. و نیز او را بدین گفتار متفرد می‌کند که: **أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي!**

و نیز بدین گفتار متفرد می‌کند که: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ.**

و از اینها گذشته می‌بینیم که چون آنس، مرغ پرنده بریان شده نزد آنحضرت گذارد، دعا کرد که: **اللَّهُمَّ أَذْخِلْ إِلَيَّ أَحَبَّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كُلَّ مَعِيَ مِنْ هَذَا الطَّائِرِ.**

«بارپروردگارا: تو اینک محبوب‌ترین مخلوقات را که در نزد تو از همه محبوب‌تر هستند، بر من داخل کن، تا با من از این طائر (پرنده کباب شده) بخورد!»  
در این حال علی عَلَيْهِ السَّلَام داخل شد تا آخر حدیث.

باید دانست که غیر از این چهارده احتجاجی که ما در اینجا ذکر کردیم، احتجاجات مهم دیگری از عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ در جنگ صفین، و از قَيْسِ بْنِ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ با معاویه، و از عَمْرِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مِرْوَانَ خَلِيفَةِ امَوِيٍّ، و غیر هم، از مشاهیر و معاریف آورده شده است، و ما به جهت کفایت به همین مقدار مقتضی بدین مقدار اکتفا کردیم، و این بحث نفیس را در اینجا با آیاتی از صاحب بن عبَّادِ رضوان الله علیه در توسل به پیامبر و ائمه اطهار خاتمه می‌دهیم:

بِمُحَمَّدٍ وَوَصِيِّهِ وَأَنْتَبِهِمَا      الطَّاهِرِينَ وَسَيِّدِ الْعِبَادِ ۱  
وَمُحَمَّدٍ وَبِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ      وَسَمِيِّ مَبْعُوثٍ بِشَاطِئِ الْوَادِ ۲

۱ - «مُرُوجُ الدَّهَبِ»، طبع مطبعة سعادت در سنة ۱۳۶۷ هجری، ج ۲ ص ۴۳۷.



- وَعَلِيٍّ الطُّوسِيِّ ثُمَّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ الْمَسْمُومِ ثُمَّ الْهَادِي ۳  
 حَسَنٍ وَأَتَّبَعُ بَعْدَهُ بِإِمَامَةٍ لِقَائِمِ الْمُبْعُوثِ بِالْمِرْصَادِ ۴
- ۱ - به محمّد و وصی او، و دو پسر پاک و پاکیزه آندو، و به سیّد و سرور و سالار عبادت کنندگان.
- ۲ - و به محمّد، و به جعفر بن محمّد، و آن کسی که همانام پیامبر برانگیخته شده در کنار وادی ایمن است.
- ۳ - و به علی که در طوس است، و پس از او محمّد، و پس از او علی هادی که مسموم است.
- ۴ - و پس از او به حسن که رهبر و هادی است و به پیرو او به امامت قائم که برانگیخته شده، در انتظارگاه است.
- از تو می‌خواهیم که این بضاعت مُزجاة را بپذیری و ذخیره یومِ لَا يَتَفَعُّ مَاكُ وَلَا يَتَّبُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ قرار دهی، و به ولایت امیرمؤمنان و اولاد طاهرینش، و به عنایت امام حیّ و زنده آخرین وصیّ والاتبارش، قلم غفران و آمرزش را بر جمیع خطایای دوستان بکشی، و معرفت آن ذوات مقدسه را به نورانیت اتمّ و اعلیٰ نصیب بفرمائی، إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ!

# درس صد و بیست و هشتم تا صد و سی ام

شان نزول آیه ... سَأَلْنَا رَبَّ ... وَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ... وَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ... وَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ...  
شان نزول آیه ... سَأَلْنَا رَبَّ ... وَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ... وَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ... وَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ...  
شان نزول آیه ... سَأَلْنَا رَبَّ ... وَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ... وَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ... وَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ...



## درس صد و بیست و هشتم تا صد و سی ام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ الطَّاهِرِیْنَ؛ وَلَعْنَةُ اللّٰهِ  
عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ، مِنْ الْاَنِّ اِلٰی قِیَامِ یَوْمِ  
الدِّیْنِ؛ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ.

قَالَ اللّٰهُ الْحَكِیْمُ فِی كِتَابِهِ الْكَرِیْمِ:

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ. مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ!

«درخواست کننده ای از عذاب روز قیامت که حتماً واقع شدنی است پرسش کرد، آن عذابی که برای کافران است، و هیچ امری جلوی آن رانمی تواند بگیرد، و آن عذاب از خداوند است که مالک درجات و طبقات آسمان هاست (آن عذابی که بر حارث بن نُعمان فَهْرِي، و یا بر جابر بن نَضْرَبِن حارث بن كَلْدَه، بوسیله سنگی از آسمان فرود آمد، و او را به علّت اعتراض به رسول خدا، در نصب علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ بر خلافت و ولایت، هلاک کرد).»

آری کسیکه منکر ولایت آنحضرت باشد، با وجود علم، در برابر رسول خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ مستحقّ چنین نکال و نعمتی است، زیرا که او منکر اصالت و واقعیت تشریح و تکوین است، ولایق بوار و نابودی.

أَبُو الْمُؤْمِنِ دَرْبَارَةُ نَصَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ بِرِخْلَافَتِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بِرِوْلَايَتِ كُوَيْدِ كِه: مِنْ اَدْعَا نَمِي كُنْمِ كِه اَوْ پِيَا مَبْر مَرْسَلِ اسْتِ، وَ لِي كُنْ بِا نَصِّ وَاضِحِ وَ اَشْكَارَا دَارَايِ مَقَامِ وِلَايَتِ كَلِيَّةِ الْهَيْبَةِ، بِدُونِ شَكِّ وَ تَرْدِيدِ اسْتِ:

---

۱ — آیات اول تا سوم، از سوره معارج: هفتادمین سوره از قرآن کریم.

عَلِيٌّ إِمَامِي بَعْدَ الرَّسُولِ      سَيَشْفَعُ فِي عَرَصَةِ الْحَقِّ لِي ١  
 وَلَا أَدَّعَى لِعَلِيٍّ سِوَى      فَضَائِلَ فِي الْعَقْلِ لَمْ يُشْكَلِ ٢  
 وَلَا أَدَّعَى أَنَّهُ مُرْسَلٌ      وَلَكِنْ إِمَامٌ بِنَصِّ جَلِيٍّ ٣  
 وَقَوْلُ الرَّسُولِ لَهُ إِذَا تَنَى      لَهُ سَيِّمًا الْفَاضِلِ الْمُفْضَلِ ٤  
 أَلَا إِنَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَى لَهُ      فَمَوْلَاهُ مِنْ غَيْرِ شَكِّ عَلِيٍّ ٥

۱ - پس از رسول خدا، علی امام من است که در عرصات حق در نزد حق از من شفاعت می‌کند.

۲ - و من چیزی را برای علی ادعا نمی‌کنم، مگر فضائلی را که پذیرش آنها در نزد عقل، مشکل نیست.

۳ - و من ادعا نمی‌کنم که او پیامبری مرسل است، ولیکن او به نص آشکار امام و مقتدای مردم است.

۴ - و گفتار رسول خدا برای علی در وقتیکه آمد، او را اختصاص به صاحب مقام فضیلت و منقبتی داده است که او را از همه برتر و راقی تر معین فرموده است، و آن گفتار این است که:

۵ - آگاه باشید: هرکس که من مولی و آقای او هستم، بدون شک، علی، مولی و آقای اوست.

و ابوالفرج درباره نصب ولایت گوید:

تَجَلَّى الْهُدَى يَوْمَ الْغَدِيرِ عَلَى الشَّيْبَةِ      وَبُرَّرَ إِبْرِيذُ السَّبْيَانِ عَنِ الشَّيْبَةِ ١  
 وَأَكْمَلَ رَبُّ الْعَرْشِ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ      كَمَا نَزَلَ الْقُرْآنُ فِيهِ وَأَعْرَبَهُ ٢  
 وَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ فِي الْجَمْعِ جَاذِبًا      بِضَبْعِ عَلِيٍّ ذِي التَّعَالَى مِنَ الشَّيْبَةِ ٣

۱ - «مناقب ابن شهر آشوب»، طبع سنگی، ج ۱، ص ۵۳۱، و این آیات را در «الغدیر»، ج ۴ ص ۱۱۸ آورده است. و در نیم بیت چهارم آورده است که: له شَبَّهَ الْفَاضِلِ الْمُفْضَلِ. شاعر این آیات ابوالغلامی سروری مازندرانی است که از اعلام و بزرگان قرن چهارم است. و بین او و ابوفضل بن عمید مکاتبات و مساجلاتی بوده است. شرح احوال و بعضی از اشعار او، در «یتیمه الدهر»، و در «محاسن اصفهان»، و در «نهایة الإرتب فی فنون الأدب»، مذکور است.

وَقَالَ: أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَىٰ لِنَفْسِهِ فَهَذَا لَهُ مَوْلَىٰ فَيَا لَكَ مَنِّبَهُ ۱

۱ — راه هدایت در روز غدیر، بر هرگونه ضلال و باطلی، متجلی و هویدا شد، و طلای ناب و خالص وضوح و روشنی، از مس تاروتیره، ظاهر شد، و تفوق گرفت، و برتر آمد.

۲ — و پروردگار عرش، دین مردم را برای آنها تکمیل فرمود، به همان نحوی که قرآن نازل شد، و پرده برداشت.

۳ — و رسول خدا در میان جمعیت مردم برخاسته و بازوی علی را گرفت، آن علی که از داشتن امثال و اقران، برتر و بالاتر است، و از داشتن نظایر و اشباه، رفیع تر و بلند پایه تر.

۴ — و گفت: بدانید که هرکس که من مولای نفس او هستم، این علی مولای اوست، پس چه منقبت و فضیلت والائی است این شرف و منقبت!  
و ابن رومی گوید:

عِشْقَ النِّسَاءِ دِيَانَةً وَتَحَرَّجَا ۱	يَا هِنْدُ لَمْ أُعْثِقْ وَمَنْ لِي لَا يَبْرِي
فِي الصَّدْرِ يَسْرُخُ فِي الْفُؤَادِ تَوَلَّجَا ۲	لَكِنَّ حُبِّي لِلْوَصِيِّ مُخَيَّمٌ
سَبَبَ النَّجَاةِ مِنَ الْعَذَابِ لِمَنْ نَجَا ۳	فَهُوَ السَّرَّاجُ الْمُسْتَنِيرُ وَمَنْ بِهِ
يَوْمَ الْفِيلَةِ مِنْ ذُنُوبِي مَخْرَجَا ۴	وَإِذَا تَرَكْتُ لَهُ الْمَحَبَّةَ لَمْ أَجِدْ
جَهْلًا وَأَتَّبِعَ الظَّرِيقَ الْأَعْوَجَا ۵	قُلْ لِي: عَاثِرُكَ مُسْتَقِيمَ طَرِيقِهِ
وَأَرَى سِوَاهُ لِنَاقِدِيهِ مُبْهَرَجَا ۶	وَأَرَاهُ كَالتَّبْرِ الْمُصْفَى جَوْهَرًا
عَالٍ مَحَلَّ الشَّمْسِ أَوْ بَدْرٍ الدَّجَى ۷	وَمَحَلُّهُ مِنْ كُلِّ فَضْلٍ بَيِّنٌ
يَوْمَ الْغَدِيرِ لِسَامِعِيهِ تَمَجُّجَا ۸	قَالَ النَّبِيُّ لَهُ مَقَالًا لَمْ يَكُنْ
مِنْ لِي وَأَصْبَحَ فِي الْفَخَارِ مُتَوَجَّجَا ۹	مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَذَا مَوْلَىٰ لَهُ

۱ — «مناقب ابن شهر آشوب»، ج ۱، ص ۵۳۱، ودر «الغدیر» ج ۴ ص ۱۷۲، این ابیات را از «مناقب» و «صراط المستقیم» بیاضی نقل کرده است، و گفته است: شاعر آنها، ابوالفرج محمد بن هندوی رازی است و آل هندو از طائفه امامیه و پرچم داران نشر علم و فضیلت هستند و این ابوالفرج، مؤسس بیت آل هندوست. و افرادی دیگر نیز آمده اند که همگی دارای مقامات علمی و صاحب درجات شعری و ادبی هستند.

وَكَذَلِكَ إِذْ مَنَّعَ الْبَتُولَ جَمَاعَةً خَطَبُوا وَأَكْرَمَهُ بِهَا إِذْ زَوَّجَهَا ۱۰

۱ - ای هند (کنایه از زن زیبا و قابل معاشقه) من عشق به تو را ندارم، و هیچگاه همچو مثل منی، عشق زنان را دین و منهاج خود نمی‌گیرد، و پیوسته از آن تجنّب و احتراز دارد.

۲ - ولیکن محبت من به وصی رسول خدا همچون خیمه‌ای است که در سینه من برافراشته شده است، در قلب من می‌رود، و داخل می‌شود و جای می‌گزیند.  
۳ - زیرا که علی وصی رسول خدا، یگانه چراغ نوربخش است، و کسی است که سبب نجات از عذاب نجات‌یافتگان است.

۴ - و چون من از محبت او دست بردارم، در روز قیامت راه‌گزینی از گناهان خودم پیدا نمی‌کنم.

۵ - توبه من بگو: آیا من طریق مستقیم او را از روی جهالت ترک کنم، و از طریق کج و ناهموار پیروی کنم؟!

۶ - چون بنا بر نقد و تمیز ذات و جوهره گذاشته شود، من جوهره او را همچون طلای خالص و ناب می‌بینم، و غیر او را پست و باطل و منحرف از راه استوار و راست و روشن می‌یابم.

۷ - و منزلت و مکانت او از هر فضیلتی، روشن و آشکارا و رفیع‌القدر و عالی‌المرتب است، همچون مکان و محلّ خورشید، و یا مکان و محلّ ماه شب چهاردهم، در میان طبقات أمواج ظلمات.

۸ - دربارهٔ علی، پیامبر در روز غدیر، گفتاری را بیان کرد که برای شنوندگان هیچ ابهامی نماند.

۹ - هرکس که من مولای او هستم، علی نیز همانند من، مولای اوست. و علی این تاج افتخار را دریافت کرد.

۱۰ - و همچنین در وقتی که رسول خدا جماعتی را که از بتول عذراء و فاطمه زهراء خواستگاری نمودند، منع کرد و نپذیرفت، و علی را بواسطهٔ ازدواج با

۱ - «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱، ص ۵۳۱.

بتول، مکرّم و معظّم داشت.<sup>۱</sup>

ثعلبی ابوسعحاق نیشابوری<sup>۲</sup> در تفسیر الکشف و البیان گوید که: چون سائلی از سُفیان بن عُیینه از تفسیر گفتار خداوند عزّوجلّ: **سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ**، و شأن

۱ - سید ابن طاوس در کتاب «اقبال» ص ۴۵۹ گوید: فصلّ و در این مقام ولایت و انعام امامت، امر حسد به مولانا علی عليه السلام به حدی رسید که موجب هلاک و استیصال بعضی شد. حاکم عبیدالله بن عبدالله حسکانی در کتاب «ادعاء الهداة إلى أداء حقّ الموالاة» - در حالی که او از اعیان رجال عامه است - گوید: من بر ابوبکر محمد بن محمد الصیدلانی قرائت کردم و او تصدیق کرد. تا روایت را می رساند به منصور بن ربیع از حذیفه بن یمان که او گفت: چون رسول خدا گفت: من کنت مولاه فهذا مولاه، نعمان بن منذر فهری برخاست و گفت: این چیزی را که گفتمی از جانب خودت بود، یا چیزی بود که پروردگارت به تو امر کرده بود؟ پیغمبر گفت: بلکه پروردگارم به من امر کرده است. او گفت: اللهم أنزل علينا حجارة من السماء. و هنوز به مرکب خود نرسیده بود که سنگی آمد و او را خونین کرد و مرده به روی زمین افتاد و خداوند این آیه را فرستاد: **سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ**.

من می گویم: این حدیث را ثعلبی در تفسیرش به طوری افضل و اکمل از این روایت بیان کرده است و همچنین صاحب کتاب «التشر و الطی». آنگاه مفصلاً حدیث را ذکر می کند و سپس می گوید: و چون حال و کیفیت امر منکران و ناپسندداران آنچه را که خدا نازل کرده و رسول خدا بدان امر کرده است از ولایت علی بن ابیطالب برای اسلام و مسلمین، اینطور بوده باشد و این قضیه در حال حیات پیغمبر واقع شده باشد که پیغمبر مورد امید مردم بوده و مورد خوف نیز بوده، و وحی بر او نازل است، پس چه استعدادی دارد که کسانی که در حسد و عداوت با علی بن ابیطالب به همین درجه از صفات بوده باشند، ولایت را از مولانا علی بن ابیطالب عليه السلام بعد از وفات رسول خدا صلى الله عليه وآله برگردانیده باشند، و او را منزّل نموده باشند، و بسیاری از نصوص را کتمان کرده باشند که آن نصوص دلالت بر امامت و ولایت آنحضرت داشته باشد.

بَاعُوهُ بِالْأَمَلِ الضَّعِيفِ سَفَاهَةً  
وَقَتَّ الْحَيَاةَ فَكَيْفَ بَعْدَ وَفَاتِهِ  
«او را در حال زندگی از روی حماقت و سفاهت به آرزوی ضعیفی فروختند، تا چه رسد به پس از مرگ او».

خَذَلُوهُ فِي وَقْتِ يُخَافُ وَيُرْتَجَى  
أَبْرَادٌ مِنْهُمْ أَنْ يَفُؤُوا لِمَمَاتِهِ  
«او را ذلیل و بی ارزش شمردند در وقتی که از او می ترسیدند، و به او امید داشتند، آیا چنین می خواهند از ایشان که او را بعد از مردنش حفظ کنند؟!»

۲ - ابوسعحاق ثعلبی نیشابوری، از ثقات معتمد در نزد عامه است که کتاب او از جمله مصادر است که از آن نقل می کنند. او دارای تفسیری است کبیر، و نیز دارای کتاب «العرائس فی قصص الأنبياء» می باشد، و در سنه ۴۲۷ و یا ۴۳۷، وفات یافته است.



نزول آن سؤال کرد که درباره چه کسی نازل شده است؟ او در پاسخ گفت: از مسئله ای از من سؤال کردی که هیچکس پیش از تو درباره این مسئله از من چیزی نپرسیده است:

پدرم حدیث کرد برای من از جعفر بن محمد، از پدرانش — صلوات الله علیهم که: چون رسول خدا در غدیر خم بود، مردم را ندا کرده و فرا خواند، و مردم جمع شدند، آنگاه دست علی را گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ فَعَلَيْ مَوْلَاَهُ، این گفتار شیوع پیدا کرد، و همه جا پیچیدوبه شهرها رسید، و از جمله به حَرْتُ بَنِي نُعْمَانَ قَهْرِي رسید، و به نزد رسول خدا ﷺ، در حالی که بر روی شتر خود سوار بود، آمد، و تا به أَبْطَح رسید، و از شتر خود پیاده شد، و شتر را خوابانید، آنگاه به پیغمبر گفت: يَا مُحَمَّد! تو از جانب خداوند ما را امر کردی که شهادت دهیم: جز خداوند معبودی نیست، و اینکه تو فرستاده و پیامبر از جانب خدائی! و ما اینها را قبول کردیم و پذیرفتیم! و تو ما را امر کردی که در پنج نوبت نماز بخوانیم، و ما پذیرفتیم! و تو ما را امر نمودی که زکات اموال خود را بدهیم، و ما پذیرفتیم! و تو ما را امر کردی که یک ماه روزه بگیریم، و ما پذیرفتیم! و تو ما را امر کردی که حج انجام دهیم، و ما پذیرفتیم! و پس از اینها به اینها راضی و قانع نشدی، تا آنکه دوبازوی پسر عمویت را گرفته، و برافراشتی، و او را بر ما سروری و آقائی دادی و گفتی: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ فَعَلَيْ مَوْلَاَهُ.

آیا این کاری که کردی از جانب خودت بود، و یا از جانب خداوند عزوجل؟! پیامبر فرمود: سوگند به آن که جز او خداوندی نیست، این از جانب خدا بوده است!

حَرْتُ بَنِي نُعْمَانَ، پشت کرد و به سوی شتر خود می رفت و می گفت: اللَّهُمَّ إِنَّكَ مَا يَقُولُ مُحَمَّدٌ حَقًّا فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ!  
«بار پروردگارا اگر آنچه را که محمد می گوید، حق است، سنگی از آسمان

۱ — این گفتار، برداشتی است از آیه ۳۲، از سوره ۸ انفال: وَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ إِنْ كَانُوا هَٰؤُلَاءِ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.

بر ما بیار، و یا آنکه عذاب دردناکی برای ما بفرست.»  
 حَرْثُ بْنُ نَعْمَانَ، هنوز به شتر خود نرسیده بود که خداوند سنگی از آسمان بر او زد، و آن سنگ بر سرش خود، و از دُبُرَش خارج شد، و او را کشت؛ و خداوند عزوجل این آیه را فرستاد: **سَلِّ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ - الْآيَاتِ**.<sup>۱</sup>  
 سبب ابن جوزی همین روایت را از تفسیر ثعلبی، به همین کیفیت روایت کرده است، و در جواب رسول خدا به حَرْثُ بْنُ نَعْمَانَ بدین عبارت آورده است که: **وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ اخْمَرْتُ عَيْنَاهُ: وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنَّهُ مِنَ اللَّهِ وَلَيْسَ مِنِّي. قَالَهَا ثَلَاثًا**.<sup>۲</sup>

«رسول خدا درحالی که دو چشمشان از غضب قرمز شده بود، گفتند: سوگند به خداوندی که هیچ معبودی جز او نیست، از جانب خدا بوده است. و این سوگند را رسول خدا سه بار تکرار کردند».

ابوالفتح رازی در تفسیر خود، این حدیث را مفضلاً از ثعلبی در تفسیر «کشف و بیان» نقل کرده است. و نیز گوید که چون حَرْثُ بْنُ نَعْمَانَ به سوی رسول الله آمد، آنحضرت در میان مهاجر و انصار نشسته بود، و علاوه بر آن اعتراضات نیز گفت: **يَا مُحَمَّدُ يَا مَدِي، وَمَا رَا كُفْتِي: سَيْدٌ وَشَصْتُ مَعْبُودٍ رَهَا كُنَيْدٌ، وَبِكَوَيْدٍ كَه: خُدَا يَكِي اسْت! بَكْفَيْم! وَكُفْتِي كَه: جِهَادُ كُنَيْدٌ، وَمَا تَلَقَى بِه قَبُولُ كُرْدِيم!**  
 و در پایان قصه گوید: خدای تعالی سنگی از آسمان فرستاد، و بر سر او خورد، و او را همچنان برجای بگشت، و این آیه را فرستاد: **سَلِّ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ - لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ**.

حق تعالی رحمت فرستاد، او عذاب خواست. گفتند: چون تو را رحمت نافع نیست، کسی عذاب را از تو دافع نیست. **لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ. مَنْ وَلَايَتِي فَرَسْتَادَمُ كَه كَمَالِ دِينِ وَتَمَامِ نَعْمَتِ دِرَاوِ بَسْتَمُ الْيَوْمِ أَكْمَلْتُ لَكُمْ**

۱ - «الغدیر»، ج ۱، ص ۲۴۰. و در «مجالس المؤمنین» در مجلس اول، از ثعلبی به نقل «تفسیر

ابوالفتح» ذکر کرده است.

۲ - «تذکره خواص الأمة»، ص ۱۹.

### دینتکم.

خداوند این کمال طفل بود، در بین اطفال، اینمایش فرمودم تا به ایمان به حد کمال رسید.

دین پنداشتی همچو او طفل بود، به ولایت اوش به حد کمال رسانیدم، که:  
 الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ فَكَمُلْ بِهِ الدِّينُ طَرْدًا وَعَكْسًا. دین همچو طفل بود، به تبلیغ بالغ شد.

كَانَ طِفْلاً كَتَبْتَنِي وَعَيْسَى، فَصَارَ بِالإِسْلَامِ كَامِلاً قَبْلَ وَقْتِ الْكَمَالِ، بِإِلْغَاءِ قَبْلِ وَقْتِ الْبُلُوغِ. فَصَارَ الإِسْلَامُ بِوَلَايَتِهِ بِإِلْغَاءِ حَدِّ الْكَمَالِ، لِأَيَّاسٍ بُرْدَةَ الْجَمَالِ، مُتَرَدِّبًا بِرِدَائِ الْجَلَالِ، لَمَّا نَصِبَ لَهُ مِنْبَرٌ مِنَ الرَّحَالِ، وَرَفَعَ عَلَيْهِ خَيْرُ الرَّجَالِ، نَصَبَ رَسُولُ اللَّهِ أَزْجَلًا، وَرَفَعَ عَلَيْهِ رَجُلًا، وَضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ، وَفَتَحَ فَاهُ بِتَشْرِذِ كَرِهِ، وَكَسَرَ سَوْقَ أَعْدَائِهِ بِإِعْلَائِهِ، وَأَخَذَهُ بِيَدِهِ، وَوَقَفَهُ عِنْدَ خَدِّهِ، وَجَرَّ عَلَى أَعْدَائِهِ رَجُلًا بَلَّ أَجَلًا، وَجَرَّمَهُمْ جَرَمًا وَخَجَلًا، وَجَرَّهُمْ جَرًّا. فَالْمِنْبَرُ مَنْصُوبٌ وَصَاحِبُهُ مَرْفُوعٌ، فَالْمِنْبَرُ مَنْصُوبٌ صُورَةٌ وَمَعْنَى، وَصَاحِبُهُ مَرْفُوعٌ حَقِيقَةٌ وَفَخَوَى، وَهُوَ مَرْفُوعٌ وَعَدُوُّهُ مَنْصُوبٌ، وَهُوَ رَافِعٌ، وَعَدُوُّهُ نَاصِبٌ.

لَيْتَ شِعْرِي: عَدُوُّهُ نَاصِبٌ أَمْ مَنْصُوبٌ؟! نَاصِبُ اللَّقَبِ، مَنْصُوبُ الْمَذْهَبِ.  
 قِيًّا عَجَبًا مِنْ نَاصِبٍ هُوَ مَنْصُوبٌ. در این کلمات، حرکات اعراب و بنا گفته شد، اگر کسی تأمل کند.<sup>۳</sup>

۱ — «خداوند این کمال» یعنی: صاحب این کمال. «اینمایش فرمودم» یعنی: او را رُشد و نمو دادم.

۲ — در طبع مظفری عند خَدِّهِ با حَاءٍ معجمه است، یعنی علی را پهلوی صورت و رخسار خود نگاهداشت. و در طبع اسلامیّه با حَاءٍ مهمله است، یعنی علی را در حدّ و مقدار خود نگاهداشت.

۳ — «تفسیر رُوحِ الْجِنَانِ وَرُوحِ الْجِنَانِ»، طبع مظفری، ج ۲، ص ۱۹۴ و ص ۱۹۵. و طبع اسلامیّه، ج ۴، ص ۲۸۲ و ص ۲۸۳. و در این عبارات اخیر، ابوالفتح جملاتی را که مفاد خطبه و دعای رسول الله درباره امیرالمؤمنین است، با الفاظ رَفَعَ، وَنَصَبَ، وَكَسَرَ، وَجَرَّمَ، وَجَرَّ، وَفَتَحَ، وَضَمَّ که حرکات اعراب و بناست و نحو یون در کتب خود استعمال می‌کنند، آورده است و ترجمه آنها این است: دین همچو طفلی بود، با تبلیغ بالغ شد. همچون بحیی و عیسی طفل بود، و به اسلام قبل از آنکه اسلام کامل

ابن شهر آشوب در «مناقب» خود، قضیه حَرْثُ بن نَعْمَان را به همین گونه ای که آوردیم، از أَبُو عُبَیْد، وَتَعَلَبِی، وَنَقَاش، وَسُفْیَان بن عُیَیْتَه و رَازِی، و قزوینی، و نیشابوری، و طبرسی، و طوسی از تفاسیر آنها نقل کرده است، و در پایان گوید: و در کتاب «شَرْحُ الْأَخْبَار» آمده است که: در اینحال این آیه فرود آمد: أَفَعِدَّا بِنَا یَسْتَعْجِلُونَ.<sup>۲</sup> و ابونعیم فضل بن دکین روایت کرده است. و عوثی در این باره گوید:

هُوَ الْيَوْمَ مَوْلَى رَبِّ مَا قُلْتُ فَاسْمَعِ ۱	يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ هَذَا لِأَمْنِي
يُنَادِي رَسُولَ اللَّهِ مِنْ قَلْبٍ مُوجِعِ ۲	فَقَامَ جَحُودٌ ذُو شِقَاقٍ مُتَافِقٌ
فَقَالَ: مَعَادَ اللَّهِ لَسْتُ بِمُبْدِعِ ۳	أَعَنْ رَبَّنَا هَذَا أَمْ أَنْتَ اخْتَرَعْتَهُ
كَمَا قَالَ حَقًّا بِي عَدَابًا فَأَوْقِعِ ۴	فَقَالَ عَدُوُّ اللَّهِ: لَأَهَمَّ إِنْ يَكُنْ

شود، کامل شد. و قبل از آنکه اسلام بالغ شود، بالغ شد. آنگاه خود اسلام بواسطه مسئله ولایتش، بحد کمال، بالغ شد، و لباس جمال در بر کرد، و ردای جلال را بردوش افکند، در آن هنگامی که برای آن منبری از جهازهای شتر نصب کردند، و بهترین مردمان را برفراز آن جهازها بالا بردند. رسول خدا جهازهایی را از شتر نصب کرد، و بر بالای آنها مردی را بالا برد، و او را به سینه خود چسباند، و دهان خود را به نشر ذکر او و فضائل او باز کرد، و بازار دشمنان او را شکست، با اِعْلَاءِ او و بلند نمودن او. و پیامبر او را با دست خود گرفت، و او را در حد و اندازه خود نگاهداشت و بردشمنانش منقصت و مرض بلکه مرگ و نابودی را کشانید، و آنها را مقطوع و پاره پاره ساخت، و مرتکب جریبه و گناه بر شمرد. پس بنا بر این منبر نصب شده است (منصوب) و صاحب آن بالا برده شده است (مرفوع) منبر منصوب است هم در صورت و هم در معنی، و صاحبش مرفوع است هم در حقیقت و هم در فحوی.

او یعنی علی بن ابیطالب مرفوع است (بالا برده شده) و دشمنش منصوب است (مریض و دردناک و خسته) و او رافع است (بالا برنده) و دشمن او ناصب است (کینه توز و متعدی) ایکاش می دانستم که دشمن او ناصب است یا منصوب؟ آری لقب او ناصبی است و عنوان او ناصب و لیکن مذهب و عقیده او منصوب (یعنی خراب و فاسد و تباه). ای عجب چه بس شگفتی است از این ناصبی که منصوب است (از این کینه توز متعدی که دینش خراب و فاسد و تباه است).

۱ — مراد از رازی در این عبارت ابن شهر آشوب نمی تواند فخر رازی بوده باشد، زیرا او در تفسیر خود چنین مطلبی را نقل نکرده است و علیهذا ممکن است مراد شیخ ابوالفتح رازی باشد که هم در تفسیر خود آورده است، و هم ابن شهر آشوب معاصر و متأخر از او بوده است.

۲ — آیه ۲۰۴ از سوره ۲۶ شعراء: پس آیا ایشان در عذاب ما شتاب می ورزند.

فَعُوْجَلٍ مِنْ أَفْقِ السَّمَاءِ بِكُفْرِهِ بَجَنْدَلَةٍ فَانْكَبَّتْ ثَأْوٍ بِمَضْرَعٍ ۱!

۱ — رسول خدا می‌گفت: این علی بن ابیطالب، امروز برای امت من، مولی و صاحب اختیار است، و ای پروردگار من، آنچه را که گفتم: بشنو و گواه باش!  
 ۲ — در اینحال یک نفر مرد مُتْکری که دارای شقاق و نفاق بود، برخاست، و از روی دلِ دردناک و اندوهگین خود رسول خدا را مخاطب نموده و بدین جمله ندا کرد:

۳ — آیا این امر از طرف پروردگار ماست، و یا تو آنرا ابداع و اختراع نموده‌ای؟! و رسول خدا در پاسخ او گفت: من پناه می‌برم به خدا، من از بدعت گذاران نیستم!

۴ — پس آن دشمن خدا گفت: ای پروردگار! اگر آنچه را که محمد می‌گوید، حق است، پس عذابی را به سوی من بفرست، و بر من قرار بده!  
 ۵ — در این حال از اُفُق آسمان، به سبب کفری که ورزیده بود، سنگی به شتاب فرود آمد، و او را در محلّ افتادن و زمین خوردنش، به روی خود در انداخت، و در آنجا هلاک ساخت.

و حاکم حسکانی، این واقعه را از پنج طریق روایت کرده است.  
 اول از ابوعبدالله شیرازی با سند متصل خود از سفیان بن عُیَیْنَه از حضرت امام جعفر صادق از حضرت امام محمد باقر از حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام.<sup>۲</sup> و نام آن مرد منکر و منافق را نُعْمَانُ بْنُ حَرْثِ فَهْرِي آورده است.  
 دوم از جماعتی، از احمد بن محمد بن نصر بن جعفر ضبعی با سند خود، از سفیان بن عُیَیْنَه از حضرت جعفر بن محمد از حضرت محمد بن علی، از حضرت علی بن

۱ — «مناقب» ج ۱، ص ۵۳۸.

۲ — «شواهد التنزیل» ج ۲، ص ۲۸۶ حدیث شماره ۱۰۳۰. و این روایت را بدین سند، شیخ طبری در تفسیر «مجمع البیان» در تفسیر آیه کریمه از حاکم حسکانی روایت کرده است و در «غایة المرام» قسمت دوم باب ۱۱۷ حدیث دوم ص ۳۹۸ از سید ابوالحمد از حاکم حسکانی با همین طریق روایت کرده است.

الحسین عَلَيْهِ السَّلَامُ ۱.

سوم از تفسیری عتیق از ابراهیم بن محمد کوفی با سند خود از جابر جُعْفِیّ از حضرت امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ ۲. چهارم از ابوالحسن فارسی، و از ابومحمد بن محمد بغدادی، هر دو با سند خود از سفیان بن سعید، از منصور، از ربیع، از حذیفه بن یمان<sup>۳</sup> و نام آن مرد منکر و منافق را نُعْمَانُ بْنُ مُنْذِرٍ فِهْرِيّ ذکر کرده است. و رجال این حدیث همگی صحیح و از ثقات معتمد هستند.

پنجم از عثمان از فرات بن ابراهیم کوفی با سند خود از سعید بن ابی سعید مفری از ابوهریره<sup>۴</sup>.

و شیخ الإسلام حَمَوِيّ از شیخ عمادالدین عبدالحافظ بن بدران بن شبلی مقدسی در شهر نابلس، اجازةً از قاضی جمال الدین ابی القاسم بن عبدالصمد بن محمد انصاری، متصلاً از ابواسحق ثعلبی در تفسیر خود از سفیان بن عیینه از حضرت جعفر بن محمد<sup>۵</sup> از پدراناش علیهم السلام روایت کرده است، و در این روایت آمده است که حَرْثُ بْنُ نُعْمَانَ فِهْرِيّ، سوار ناقه خود شده، و در اَبْطَحْ بر رسول خدا فرود آمد و چنین و چنان گفت، تا آخر روایت. و حَمَوِيّ در پایان روایت گوید:

وَأَبْطَحْ مَحَلٌّ سَيْلٍ وَسَيْعِيّ اسْتِ كِهْ دِرْآنْ رِيْزِهْ هَيْ سِنْگِ خِرْدِهْ مَوْجُودِ اسْتِ، و مَوْنُثْ آن بَطْحَاءِ اسْتِ، و از آن اوصافی است که موصوف آنها در عبارات انداخته می شود، مثل راکب، و صاحب، و أَوْزَقْ، و أَطْلَسْ. گفته

۱ تا ۴ — «شواهد التنزیل» ج ۲، ص ۲۸۷ تا ص ۲۸۹ حدیث شماره ۱۰۳۱ تا ۱۰۳۴، و

حدیث اول و چهارم را در «الغدیر» ج ۱ ص ۲۴۰ و ص ۲۴۱ از حاکم حسکانی آورده است.

۵ — این جمله از نسخه «فرائد السمطین»، ظاهراً صحیح باشد، زیرا سفیان بن عیینه، خودش بدون واسطه پدرش از حضرت صادق روایت می کند. فلذا در بعضی از نسخ «فرائد السمطین»، و در بعضی از کتب دیگر که بدین عبارت آمده است که: سفیان بن عیینة عن أبيه عن الصادق، ظاهراً تصحیف شده باشد.

می شود: **تَبَطَّحُ السَّبِيلُ** یعنی در بطحاء گسترده شده و آنرا فرا گرفت.<sup>۱</sup>  
 ودر «غایة المرام» این حدیث را از حَمَوِيُّ ابراهیم بن محمد بعین الفاظ آن ذکر کرده است.<sup>۲</sup>

و شیخ محمد زرنندی حنفی از ابواسحق ثَعَلَبِيُّ از تفسیرش، این داستان را مفصلاً آورده است.<sup>۳</sup>

و ابن صَبَّاح مالکی نیز از ثعلبی از تفسیرش آورده است.<sup>۴</sup>  
 و در کتاب «سیرة النبویة» برهان الدین حلبی شافعی متوفی در سنه ۱۰۴۴ ذکر کرده است.<sup>۵</sup>

و ابوالسعود در تفسیر خود، در شأن نزول این آیه کریمه سَأَلْ سَأَلْتُ گوید:  
 یعنی خواهنده ای درخواست کرد، و طلب نمود، و او نَضْرِبَنَّ حَارِثَ است که از روی انکار و استهزاء گفت: **إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ آتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.**  
 و بعضی گفته اند: طلب کننده این عذاب، ابوجهل بوده است در وقتیکه گفت: **أَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ.**<sup>۶</sup>

و گفته اند: خواستار این عذاب، حَرِثُ بْنُ نُعْمَانَ قَهْرِي است، و داستان از این قرار است که: چون گفتار رسول خدا درباره علی (رضی الله عنه) که فرمود: **مَنْ**

۱ - «فرائد السمطين» ج ۱ ص ۸۲ و ص ۸۳ حدیث ۶۳ در باب پانزدهم، ولیکن در «الغدیر»، ج ۱، ص ۲۴۲ آنرا از باب سیزدهم از «فرائد» نقل کرده است.

۲ - «غایة المرام»، قسمت دوم، ص ۳۹۷ و ص ۳۹۸ باب ۱۱۷، حدیث اول.

۳ - «نظم دُزْرِ السَّمْطِينِ» ص ۹۳. و «الغدیر»، ج ۱ ص ۲۴۲ و ص ۲۴۳، از همین کتاب، و از کتاب «معارج الوصول» زرنندی.

۴ - «الفصول المهمة» طبع سنگی ص ۲۶، و طبع حروفی نجف ص ۲۴.

۵ - «سیرة حلبیة»، ج ۳ ص ۳۰۸ و ص ۳۰۹، از طبع مطبعه محمدعلی صبیح مصر سنه ۱۳۵۳ هجری.

۶ - آیه ۱۸۷، از سوره ۲۶: شعراء: **فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ**: پس بینداز بر ما قطعه ای از آسمان را اگر تو از راستگویان هستی.

كُنْتُ مَوْلَاةً فَعَلَيْتُ مَوْلَاةً به اورسید، گفت: بار خدایا اگر آنچه را که محمد می گوید حق است، سنگی از آسمان بر ما ببار!

چندان درنگ نکرد که خداوند تعالی سنگی را بر او زد، که بر مَخَش وارد شد، و از دُبرش خارج گشت، و همان دم هلاک شد.<sup>۱</sup>

و قُرْطُوبِي در تفسیر خود، در ذیل این آیه گوید: قائل این سؤال، نَضْرِبِن حَارِث است که گفت: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ إِنِّيْنَا بَعْدَابِ الْيَمِّ.

و سؤال او پذیرفته شد، و در روز جنگ بَدْر، صَبْرًا کشته شد.<sup>۲</sup> او و عَقَبَةُ بْنُ أَبِي مُعَيْطٍ صَبْرًا کشته شدند، و غیر از این دو نفر صَبْرًا کشته نشدند. این گفتار ابن عباس و مجاهد است.

و گفته شده است: سائل این سوال حَارِث بن نُعْمَانِ فَهْرِي است، و داستان او از اینقرار است که چون گفتار پیامبر درباره علی بن ابیطالب: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاةً فَعَلَيْتُ مَوْلَاةً به اورسید، سوار ناقه خود شده، و آمد تا به أَبْطَح رسید، و شتر خود را بخوابانید و سپس گفت: يَا مُحَمَّدُ! تا آخرین اعتراض از اعتراضات خود را بیان کرد.<sup>۳</sup>

علامه امینی اعتراض کننده به ولایت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را که از تفسیر قرطبی نقل می کند، او را نَضْرِبِن حَارِث ذکر کرده است، و سپس در تعلیقه گوید: این نَضْر، نَضْرِبِن حَارِث بن کَلْدَةَ بن عَبْدِ مَنْفَعِ کَلْدَرِي است. و در این حدیث

۱ — تفسیر «إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» مشهور به تفسیر ابوالسعود، از منشورات مكتبة الرياض الحديثة، ج ۵ ص ۳۸۸. و نیز در هامش تفسیر فخر رازی ج ۸ ص ۲۹۲ طبع شده است. و ابوالسعود، قاضی القضاة و پسر محمد عمادی حنبلی است که در سنه ۹۰۰ هجری متولد و در سنه ۹۸۲ فوت کرده است.

۲ — قتل صَبْرًا، آنست که شخص مقتول را برای کشته شدن منصوب می کنند و سپس سر او را جدا می نمایند.

۳ — تفسیر «الجامع لأحكام القرآن»، أبو عبد الله محمد بن أحمد أنصاري قرطبي، طبع دارالکاتب العربیة، قاهره سنه ۱۳۸۷ هجری، ج ۱۸، ص ۲۷۸.



تصحیفی به عمل آمده است، چون نصر در روز بدر دست مسلمین اسیر شد، و با رسول خدا شدیدالعداوة و دشمن سرسختی بود، و رسول خدا امر بکشتن او نمودند، و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام او را صبراً کشتند، همچنانکه در «سیره ابن هشام» ج ۲ ص ۲۸۶، و «تاریخ طبری» ج ۲ ص ۲۸۶، و «تاریخ یعقوبی» ج ۲ ص ۳۴، و غیرها مذکور است.<sup>۱</sup>

و از آنچه ما از تفسیر قرطبی آوردیم، معلوم می شود که: در حدیث تصحیفی نیست، زیرا قرطبی اولاً می گوید: گوینده این سؤال، نصر بن حارث است، که در بدر کشته شد، و سپس می گوید: بعضی گفته اند: گوینده این سؤال، حارث بن نَعْمَان قَهْرِي است که اعتراض به ولایت حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام داشت. فعليهذا بين گفتار قرطبی و سایر مفسران، تفاوتی نیست.

باری علاوه بر آنچه ما از اعیان عامه در اینجا راجع به شأن نزول آیه معارج درباره منکر ولایت آوردیم، علامه امینی از بسیاری از اعیان دیگر آنها نیز نقل می کند، مانند حافظ ابوعبید هَرَوِي در تفسیر غریب القرآن، و ابوبکر نقاش موصلی در تفسیر شفاء الصدور، و حاکم حَسْكَانِي در کتاب دُعَاةُ الْهُدَاةِ إِلَى حَقِّ الْمُوَالَاةِ، و شهاب الدین احمد دولت آبادی در کتاب هِدَايَةُ السَّعْدَاءِ، و سَيِّدِنُورَالدِّينِ حَسَنِي سَمَهُودِي شَافِعِي در کتاب جَوَاهِرُ النَّقْدَيْنِ، و شمس الدین شَرِيْنِي قَادِرِي شَافِعِي در تفسیر السَّرَاحِ الْمُنِيرِ، و سَيِّد جَمَال الدِّينِ شِيرَازِي در کتاب الْأَرْزَعِينِ فِي مَتَابِقِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، و سَيِّد ابْنِ عِيدِرُوسِ حُسَيْنِي يَمَنِي در کتاب الْعِقْدُ النَّبَوِيُّ وَالسَّرُّ الْمُصْطَفَوِيُّ، و شيخ أحمد بن باکثير مکی شافعی در کتاب وَسِيْلَةُ الْمَالِ فِي عَدَدِ مَتَابِقِ الْاَلِ، و شيخ عبدالرحمن صفوري در کتاب نَزْهَةِ، و سَيِّدِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ قَادِرِي مَدَنِي در کتاب «الصَّبْرَاطُ السَّوِيُّ فِي مَتَابِقِ النَّبِيِّ»، و شمس الدین حَفَنِي شَافِعِي در شرح جَامِعِ الصَّغِيرِ سُيُوطِي، و شيخ مُحَمَّد صدرالعالَم در کتاب «مَعَارِجُ الْعُلَى فِي مَتَابِقِ الْمُرْتَضَى»، و شيخ مُحَمَّد محبوب العالم در تفسیر شَاهِي، و شيخ أحمد بن عبدالقادر حفطی شافعی در ذَخِيرَةُ الْمَالِ

۱- «الغدیر»، ج ۱، ص ۲۴۱.

فی شرح عَفِدِ جَوَاهِرِ اللَّالِ، و سید محمد بن اسمعیل یمانی در الرَّوْضَةُ النَّدِیَّةِ فی شَرْحِ التَّحْفَةِ الْعَلَوِیَّةِ، و سید مؤمن شَبَلَنْجِی شافعی در نُورُ الْأَبْصَارِ فی مَتَابِیْ آلِ یَتِی النَّبِیِّ الْمُخْتَارِ، و شیخ محمد عَبْدُهُ مصری در تفسیر المنار. بطور کلی علامه امینی مجموعاً از سی کتاب، حکایت کرده است.<sup>۱</sup>

سید هاشم بحرانی در «غایة المرام» از طریق عامه، دو حدیث، و از طریق خاصه، شش حدیث در شأن نزول آیه سائل روایت کرده است.<sup>۲</sup> و علامه مجلسی در «بحار الأنوار»، از سه طریق: یکی از حاکم حَسْکَانِی در کتاب دُعَاةُ الْهَدَاةِ إِلَى حَقِّ الْمُوَالَاةِ، و دومی از ثَعْلَبِی در تفسیر خود، و سومی از صاحب کتاب النَّشْرِ وَالظَّنِّ آورده است.<sup>۳</sup> و <sup>۴</sup>

باری آنچه ما تفحص نمودیم، هیچیک از علماء اسلام، داستان نزول آیه سائل سائل بَعْدَابٍ واقع را انکار نمی‌کند، غیر از ابن تیمیّه حرّانی، آن مرد بغیض و غلیظ، و منکر، و زشتخو، و زشت زبان، و کوردل، و تاریک منطری که چنین کمر خود را بسته است، تا هر داستانی که در آن فضیلتی از فضائل و منقبتی از مناقب سرور اولیاء امیر مؤمنان علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ باشد، انکار کند، و ردّ کند و ضعیف و مطرود بشمارد، و در روز روشن در برابر آفتاب جهانتاب، منکر روشنائی گردد، و با اصرار و ابرامی هر چه بیشتر اثبات عدم خورشید و انغمار عالم را در ظلمت بنماید.

ابن تیمیّه بدون هیچ پروائی با کمال وقاحت، در برابر علماء اسلام، و مورّخان،

۱ - «الغدیر»، ج ۱، ص ۲۳۹ تا ص ۲۴۶.

۲ - «غایة المرام»، قسمت دوم، باب ۱۱۷ و باب ۱۱۸، ص ۳۹۷ و ص ۳۹۸.

۳ - «بحار الأنوار»، طبع کمپانی، ج ۹، ص ۲۰۶.

۴ - و حلی در «السیرة النبویة»، ج ۳، ص ۳۰۸ و ص ۳۰۹ این داستان را از حارث بن نعمان فهری روایت کرده است. و گوید: فأناخ راحلته عند باب المسجد ودخل. «او شتر خود را در مسجد خوابانید و داخل مسجد شد»، تا آخر داستان که: وأنزل الله تعالی سأل سائل بعداب واقع للكافرين ليس له دافع - الآية. و كان ذلك اليوم الثامن عشر من ذي الحجة. والبتة این داستان را در جزو بیان سیرة رسول الله آورده است، و بدون هیچگونه ایراد و اشکال و تأملی بطور ارسال مسلم از آن گذشته است.

و ارباب حدیث، و سیر و تفسیر، احادیث مسلمة مستفیضه را انکار می‌کند، آنجا که با مذهبش مساعد نباشد، و صریحاً نسبت کذب و دروغ می‌دهد، و شیعه را رافضی، و بیدین، و مُلحد، و زندیق و کذاب و فاجر و باطل و مجوسی و یهودی می‌خواند، و در هر صفحه از کتاب خود یکبار و چندین بار نسبت کذب می‌دهد، و تهمت می‌زند، و آیات قرآن را نیز بر مدعای خود شاهد می‌آورد.

عیناً همانند حجاج بن یوسف ثقفی که حافظ قرآن بود، و با قرآن استدلال می‌کرد و آنرا طبق رأی و هدف خود معنی می‌نمود، و شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام را از اطراف و اکناف می‌آورد و بر اساس آیه قرآن: **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** که خود را اولوالأمر می‌پنداشت، با آنها با قرآن مواجه می‌کرد، و در زیر تیغ بران و شمشیر پر خون خود، خون آن افراد پاک و آن ستارگان تابناک را می‌ریخت، و از کشته‌های شیعیان پشته‌ها ساخت. گویند هفتاد هزار نفر و بیشتر کشت.

ابن تیمیه، معاصر بود با عالم جلیل، و فقیه نبیل، افضل المتقدمین و المتأخرین، عالم، و متکلم، و حکیم، و مفسر و محدث، و فقیه و پاسدار دین و مذهب تشیع: علامه حلی: حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی، که میلادش در یازده روز گذشته، و یا مانده از ماه رمضان سنه ۶۴۸ هجری<sup>۱</sup>، و رحلتش در شب شنبه بیست و یکم از ماه محرم الحرام سنه ۷۲۶ واقع شد،<sup>۲</sup> و تولد ابن تیمیه در سال ۶۶۱ و وفات او در سال ۷۲۸ بوده است. یعنی درست تولد او پس از سیزده سال از تولد علامه، و وفاتش پس از دو سال از رحلت علامه بوده است.

ابن تیمیه با علوم عقلی، همچون فلسفه و حکمت مخالف بود، و نیز با ارباب شهود و وجدان و عرفان و حقیقت مخالف بود، و در مواضع مکرره در کتاب خود

۱ - در «روضات الجنات» که از خط خود علامه حکایت می‌کند؛ تولدش را بیست و نهم ماه رمضان ثبت کرده است.

۲ - وفات علامه در شهر حله واقع شد، و جنازه او را به نجف اشرف حمل، و در جوار امیرالمؤمنین دفن کردند. «روضات الجنات» طبع حروفی، ج ۲، ص ۲۸۲.

براین دو طایفه می تازد.

یعنی نه از علوم عقلی و جَولانِ اُنَدیشه بهره ای داشت، و نه از علوم باطنی و سرّی و قلبی توشه ای برداشته بود، فلذا صرفاً به ظواهری از کتاب و سنت بدون ادراک محتوای آنها دل بسته و بدان قانع شده، و همچون خوارج خشک، و بی محتوی، عالم و خلقت و دنیا و آخرت و خدا و شیطان و سعادت و شقاوت را با همان فکر و اندیشه ساختگی تخیلی خود، بنا نهاده و برطبق آن حکم خود را مُجرّی ساخته است.

او کتاب خود را که به نام *مِنْهَاجِ السُّنَّةِ فِي نَقْضِ كَلَامِ الشَّيْعَةِ وَالْقَدَرِيَّةِ* است، در ردّ کتاب *عَلَمَةُ حَلِّي: مِّنْهَاجِ الْكِرَامَةِ فِي مَعْرِفَةِ الْإِمَامَةِ* نوشته است.

*عَلَمَةُ حَلِّي* کتاب «منهاج الکرامه» را در استدلال بر امامت علی بن ابیطالب و افضلیت آنحضرت از جمیع خلائق بعد از رسول خدا، برای سلطان محمد خدابنده (الجایتو) نوشته است، و در آن کتاب از آیات قرآن و احادیث مسلمّه در نزل اهل تستن مطالبی را آورده است، که جای شک و تردید نیست.

سلطان محمد خدابنده که در اثر مباحثه *عَلَمَةُ حَلِّي* در سال ۷۰۷ هجری با فقهای بزرگ مذاهب اربعه تستن (حنفی و حنبلی و شافعی و مالکی) و محکوم و مُفَحَم شدن آنها، دانست که حقّ با شیعیان و مذهب راستین در مکتب تشیع است، دست از مذهب دیرین خود برداشته، و شیعه شد، و به تمام امصار و شهرها نوشت تا در خطبه ها نام خلفای ثلاثه را حذف کنند و نام علی بن ابیطالب و ائمه دوازده گانه شیعه را ببرند،<sup>۱</sup> و در مساجد و تکایا نام آن بزرگواران را که فقهای اهل بیت و امامان راستین هستند، بنگارند و نقش کنند، و رسمیت مذهب

۱ - در «مجالس المؤمنین»، در مجلس هشتم ضمن ترجمه حال سلطان خدابنده، در ص ۴۰۳ گوید: و حکم رفت که در تمامت ممالک ایران زمین خطبه کنند، و نام صحابه سه گانه را از خطبه بیندازند و بر نام امیر المؤمنین علی و امام حسن و امام حسین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اختصار نمایند. و در سنه تسع و سبعمأة تغییر سکه کردند و از نام صحابه به نام امیر المؤمنین علی، اختصار نمودند، و *حَسْبِيَ عَلِيُّ خَيْرٌ الْقَمَلِ* در اذان اظهار کردند، و در تمام ممالک الجایتو سلطان این معنی منتشر شد مگر در قزوین. و مذهب مهجور شیعه رونقی و رواجی تمام گرفت.

شیعه را اعلان نمایند. و این حکم عملی شد، و به فرمان او کتیبه ها نقش شد و خطبه ها خوانده شد، و بر روی سکه ها، نام ائمه را نقش کردند. فلذا بر روی دراهم و دنانیز دست مردم، نام آن والیان و الامقام سکه زده شد،<sup>۱</sup> و حتی در مسجد جامع اصفهان در قسمتی از زاویه شبستان معروف به شبستان خدابنده، درسه محل آن از جمله محراب، نام دوازده امام را به بهترین خط، و زیباترین طرز و نگار، و محکمترین صنعت گچ بری، چنان نقش کرده اند که همین اکنون پس از هفت قرن باقی است، و مورد نظر و دقت و مطالعه اهل فن و صاحبان خرد و پویندگان حق و حقیقت قرار دارد.<sup>۲</sup>

علامه حلی از برجستگان نوادر دهر است، که نام او تا ابدیت بر صفحه تحقیق و تدقیق نوشته شده، و چنان بحر محیط علم، و دریای بیکران معرفت و تحقیق است که همه فقهای شیعه از آن زمان تا بحال به کتب فقهیه او همچون تذکره و تخریر و مختلف و منتهی و قواعد و تبصره نیازمندند.

و در علوم عقلیه و کلام کتابهای کشف المراد فی شرح تخرید الاعتقاد، و انوار الملکوت فی شرح فص الباقوت فی الکلام، و نهایة المرآة فی علم الکلام، و القواعد و المقاصد فی المنطق و الطبیعی و الالهی، و الأشرار الحقیة فی العلوم العقلیة، و الدرر المکنون فی علم القانون فی المنطق، و المباحثات السنیة و المعارضات النصیریة، و المقامات که در آن با حکماء سابقین بحث کرده است، و حلّ المشکلات من کتاب التلویحات، و ایضاح التلبیس فی کلام الرئیس که

۱ — در «مجالس المؤمنین» در مجلس هشتم، در ص ۴۰۲ گوید: و خطبه ها و سکه ها به اسامی حضرات ائمه هدی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ زیب و زینت یافت، چنانکه بر رخساره دنانیر کلمه طیبه لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی و ولی الله درسه سطر متوازی ابعاض متکافی اجراء نقش کردند، و اسامی ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم بر ترتیب واقع، پیرامین دایره مخمس الأضلاع مرقوم گردانیدند.

۲ — و همچنین در معبد پیر مکران لثجان، و بعد شیخ نورالدین نطنزی که از عرفاء بوده است و همچنین بر مناره دار السیادة که سلطان محمد خدابنده بعد از بناء و احداث برادر خود: غازان آنرا به اتمام رسانید بر روی همگی نام مقدس ائمه طاهرین منقوش شده است. «روضات الجتات» طبع حروفی ج ۲، ص ۲۸۰ و ص ۲۸۱.

در آن با شیخ ابوعلی سینا بحث دارد، و القواعد الجلیّة فی شرح الرسالة الشمسیّة، والجواهر النضید فی شرح التّجرید در علم منطق، وایضاح المقاصد من حکمة عین القواعد، ونهج العرفان فی علم المیزان، وکشف الخفاء من کتاب الشفاء فی الحکمة، وتسلک النفس الی حظيرة القدس در علم کلام، وقراصد التدقیق وقراصد التحقیق فی المنطق والطبیعی والالهی، والمحاکمات بین شراج الاشارات، ومنتهاج الهدایة ومنتراج الدرایة در علم کلام، واستیفاء النظر فی القضاء والقدر، را نوشته است.

علامه در اصول مذهب علاوه بر «منتهاج الکرامة» کتابهای دیگری را نیز تألیف کرده است، مانند کتاب مناهج الیقین، و کتاب نهج الحق که فضل بن روزهان، رد آنرا نوشته است، و کتاب نهج المسترشیدین، و رساله واجب الاعتقاد، و کتاب کشف الحق و نهج الصدق که این کتاب را در کیفیت مناظره با علماء اربعه سنی مذهب، در حضور سلطان خدابنده نوشته است. و قاضی سید نورالله شوشتری در ابتدای کتاب خود: إحقاق الحق اشاره به مقداری از این مناظره، و علت غلبه علامه بر فقهای مخالفین با أدله باهره و براهین ساطعه کرده است، که چگونه آنها را در نزد سلطان محکوم نمود، بطوریکه اعتراف بر عجز خود نمودند. و همگی منکوب و مخذول شدند.

در کتاب مجالس المؤمنین قاضی نورالله شهید اعلی الله تعالی مقامه از کتاب تاریخ حافظ ابرو که شخص سنی مذهب متعصبی بوده است، و نیز از غیر این کتاب آورده است که: سلطان الحایتو محمد مغولی ملقب به شاه خدابنده، چون در خاطرش حقانیت مذهب امامیه و تشیع، علی الإجمال پیدا شد، امر به إحضار علمای اهل تسنن کرد. و از جمله کسانی که در نزد او حضور یافتند علامه حلی با جمعی از علماء شیعه بود. و در آن مجلس، امر اقدس از جانب سلطان صادر شد که شیخ نظام الدین عبد الملک مراغی که افضل علماء شافعیّه بود، با علامه حلی، در امر امامت، به مناظره پردازد.

در این مناظره چنین پیش آمد که علامه با براهین قاطعه بر اثبات امامت علی بن ابیطالب، و فساد ادعای سه خلیفه پیشین، غلبه کرد، بطوری که برای

هیچیک از حُضار مجلس از بزرگان علماء و غیرهم شبهه‌ای باقی نماند،<sup>۱</sup> و شیخ نظام الدین مراغی چون دید در مقابل علامه زمین خورده، و خود را باخته و سرشکسته شده است، شروع کرد در تحسین علامه و بیان محاسن و محامد او، و چنین گفت:

قوت دلائل این شیخ (علامه) در نهایت ظهور است، إلا اینکه پیشینیان ما، راهی را پیمودند، و پسینیان ما برای دهان بستن زبان عوام و دفع شکاف در اجتماع اُمت اسلام، از بیان لغزشهای قدمهای پیشینیان سکوت کردند. پس سزاوار است که اُسرار آن‌ها را هتک و پاره نکرد، و در لعنت بر آنها تظاهر ننمود.

حافظ اُبرو بعد از این سخن می‌گوید: پس از این مجلس بین علامه حلی و

۱ - قاضی نورالله شوشتری در کتاب «مجالس المؤمنین» در مجلس پنجم ص ۲۴۶، بعد از نقل این داستان و داستان سید موصلی که بر علامه راجع به صلوات بر آل محمد اعتراض کرد، و علامه آن جواب بکر و بدیع را بدها به او داد و او را مبهوت ساخت، گوید: مؤلف گوید که از بدایع اتفاقات روزی مرا با یکی از سادات سیفی قزوینی در محبت امامت مناظره افتاد، بعد از آنکه اثبات مطلب خود بر او نمودم، عاجز شده گفتم که: اگر مذهب امامیه در مطلب امامت حق بودی، چرا در این مدت بسیار علمای ایشان با علمای اهل سنت مناظره نمی‌کردند؟ و حقیقت مذهب خود را بر ایشان موجه نمی‌ساختند؟ و ایشان را از مذهب سلف بر نمی‌گردانیدند؟! فقیر گفت که: همیشه اهل سنت سواد اعظم بوده‌اند، و سلاطین زمان صرفه خود را در اقتدا بمذهب ایشان می‌دیده‌اند، و همیشه در لطیفای نور تشیع بوده‌اند. لاجرم این طایفه نتوانسته‌اند که اظهار مذهب خود نمایند. و با وجود این هرگاه اندک مددی از سلاطین زمان یافته‌اند فتح باب مناظره نموده‌اند، و در آن باب طریق الزام و افحام خصمان را پیموده‌اند. چنانچه در زمان آل بویه شیخ مفید و میر مرتضی علم الهدی و غیر ایشان از علمای امامیه همیشه معاصران خود را از علمای اهل سنت ملزم و مالیده می‌داشته‌اند. و در زمان سلطان محمد خدابنده شیخ جمال الدین با علمای اهل سنت مناظره نموده، ایشان را الزام تمام فرمود. و چون آن معاند قزوینی دعوی سیادت می‌کرد و مانند سید موصلی از حزب سنیان بود، نقل مناظره مذکوره را که میان شیخ و سید موصلی واقع شده بود مناسب دیدم و چون بذكر آن سخن رسیدم که شیخ با سید موصلی خطاب کرد که: چه مصیبت از این بدتر باشد که مانند تو فرزندی از جهت ایشان بهم رسیده، و در اثنای تقریر به سرانگشت اشاره بجانب آن ناسید قزوینی می‌نمودم، از ملاحظه آن اشارت و اشتراک خود با سید موصلی در دعوی سیادت و اظهار مذهب اهل سنت، مناظره خود را با فقیر، نظیر مناقشه و مناظره سید موصلی با شیخ جمال الدین شناخته، منفعَل گردیده، و دستها بر سینه نهاده گفتم: الحق ما را خوش طبعانه آزار نمودی.

و ما داستان سید موصلی را با علامه درج ۳ «امام شناسی» در درس سی و نهم آورده‌ایم.

شیخ نظام الدین مَراغی، مناظرات بسیاری واقع شد، و در همه آنها نظام الدین، احترام علامه را نگاه می داشت، و در تعظیم حرمت او بسیار می کوشید. <sup>۱</sup> انتهی.

و البته این منقبتی است برای علامه که چنین منتهی بر مذهب تشیع دارد، و برای شیعیان و اهل حق، عنایت بزرگی است، که احدی از مخالفین و موافقین منکر آن نیستند، حتی من در بعضی از تواریخ عامه دیده ام که: این داستان را بدین صورت بیان کرده اند که:

از وقایع تلخ سنه ۷۰۷، اظهار تشیع خدا بنده است، که به اضلال و گمراهی ابن مَطَهَّر حَلّی پیدا شد.

و پیداست که این بیان از قلب سوخته ای برخاسته است، که جای انکار آنرا نداشته است. <sup>۲</sup>

علامه از این پس، به کمک و معاونت این سلطان بیدار و مستبصر رؤوف و علم دوست، دست در تشیید اساس حق زد، و در ترویج مذهب آنطور که می خواست و اراده داشت، اقدام نمود، و کتاب *مِنْهَاجُ الْكِرَامَةِ* را در امامت و کتاب *يَقِين* را که گذشت برای او نوشت. و در قرب و منزلت در نزد سلطان به پایه ای رسید که بالاتر از آن تصور نمی شود، و بدین جهت از سایر علمای محضر سلطان مانند: *قَاضِي نَاصِرُ الدِّينِ بَيْضَاوِي* و *قَاضِي عَضُدِ الدِّينِ اِيحْيَى* و *مُحَمَّدُ بْنُ مَخْمُودِ اَمْلِيّ*، صاحب کتاب *نَفَاسُ الْفُقُوهِ* و شرح *مُخْتَصَر* و غیره، و شیخ *نِظَامُ*

۱ — «مجالس المؤمنین»، مجلس پنجم، در ترجمه احوال علامه حلّی، ص ۲۴۵ و ص ۲۴۶.

۲ — داستان مفضل شیعه شدن سلطان محمد خدا بنده را به دست علامه حلّی اعلی الله مقامه، در جلد سوم «مستدرک الوسائل» ص ۴۶۰ و در جلد دوم «سفینه البحار» ص ۷۳۴ در ماده شیخ ذکر کرده است. و ما نیز بحمد الله و مته در جلد سوم «امام شناسی» در درس سی و هشتم سی و نهم آورده ایم. و شیخ محمد نبی تویسرکانی در اواخر کتاب «کسالی الأخبار» از ص ۶۵۱ تا ص ۶۵۶ راجع به تشیع خدا بنده و بطلان مذاهب اربعه و فتاوی غلط و موحش رؤسای مذاهب اربعه، و فسق و فجور شایع در عامه، مطالبی را ذکر کرده است. و در «مجالس المؤمنین» در دو جا یکی در مجلس پنجم در شرح احوال علامه از ص ۲۴۵ تا ص ۲۴۸، و دیگری در مجلس هشتم در شرح احوال سلطان محمد خدا بنده از ص ۴۰۲ تا ص ۴۰۵ آورده است.



الدین عَبْدُ الْمَلِكِ مَرَاغِيّ وَ مَوْلَى بَدْرُ الدِّينِ شَوْشْتَرِيّ، وَ مَوْلَى عَزَّ الدِّينِ اِيْجِيّ، وَ سَيِّد بُرْهَانُ الدِّينِ عِبْرِيّ وَ غَيْرَآنها فائق آمد، و همه در تحت نظر علامه بودند.

علامه در قرب و منزلت در نزد سلطان، و برای حفظ افکار او در استقامت طریق حق، و عدم تشویش ذهن او به وساوس شیطانیّه مخالفین و منحرفین، تا این حدّ حاضر شد که در حَضَر و سَفَر، از او مفارقت نکند، و هر کجا و سوسه ای از مُلْجِدی پیدا شود، با تیغ بران علم و حکمت پاسخ دهد، و بدین جهت سلطان امر کرد تا برای جناب علامه، مدرسه سیّاری که دارای حجره های طلاب، و مدرّس هائی برای تدریس بود، از خیمه های کرباس ساختند، و هر جا که خدابنده، با سپاه و یا غیر سپاه می رفت، این مدرسه سیّار علامه با او همراه بود. و همینکه سلطان در جائی وقوف می کرد، و در منزلی نزول می نمود، فوراً مدرسه کرباسی بر سر پا می شد، و طلاب و محصلین و مُدرّسین، با خود آن عالم جلیل بکار مطالعه و تألیف و تصنیف مشغول می شدند.

و نقل شده است که در اواخر بعضی از کتابهای علامه این جمله است که: فراغ از این کتاب در مدرسه سیّاره سلطانیّه در کرمانشاهان وقوع یافته است. و تشکیل چنین مدرسه مهمّی از خدابنده بعید نیست، زیرا آنچه در تواریخ آمده است: مرد علم دوست بود و علما را بسیار دوست داشت، و به علماء و صلحاء ارج می نهاد، فلذا در دوران او، علم و فضل رونقی به سزا یافت، و رواج بسیاری داشت. و عجیب آنستکه سال رحلت علامه در همان سال مرگ این سلطان بوده است.

علامه در علم کلام و فقه و اصول<sup>۱</sup> و عربیّت و سائر علوم شرعیّه در نزد دائی خود: محقق نجم الدین ابوالقاسم صاحب شرایع، و در نزد پدرش شیخ سدید الدین یوسف و در مطالب عقلیه و فلسفه و حکمت در نزد استاد بشر و عقل ثانی عشر: خواجه نصیرالدین طوسی و شیخ عمر کاتبی قزوینی و غیر از آنها چه از خاصّه و چه

۱ - آنچه ما در اینجا درباره علامه حلی ذکر کردیم، گلچینی است از مطالب «روضات الجنّات»،

طبع حروفی، ج ۲، از ص ۲۶۹ تا ص ۲۸۶.

از عامه درس خوانده است. و همچنین از علی بن طاووس و أحمد بن طاووس، این دو برادر عالی مقام استفاده های علمی نموده است.<sup>۱</sup>

باری چون علوم و مقام و پیشرفت مکتب علمی و مذهبی علامه چشمگیر شد، مخالفان در اطراف و اکناف، خجل و منکوب شدند و کتابهای علامه را به نسخه های متعدد می نوشتند، و برای مردم در مجالس و محافل درس می گفتند. یکی از این نسخه های «مِنْهَاجِ الْکِرَامَةِ» بدست ابن تیمیّه در شام رسید، و او با وجود حَقْد و حسادتی که از شکست خلفاء در قلوب مردم، و از بالا رفتن نام اهل بیت رسول خدا، و امامان طاهرین، در دل داشت کتاب «مِنْهَاجِ السُّنَّةِ» را در ردّ مذهب اهل بیت نوشت و معلوم است کتابی که در ردّ مذهب حق نوشته شود، چه چیز از آب درمی آید. فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ - كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.<sup>۲</sup>

«از حقّ که بگذریم، جز گمراهی چه چیز خواهد بود؟ پس چرا شما باینطرف و آنطرف می گردید؟! اینطور کلمه پروردگار توای پیغمبر بر کسانیکه فسق ورزیدند، و راه کج پیمودند، ثابت شد، که هیچگاه ایشان ایمان نمی آورند».

۱ - در حاشیه «روضات الجنات» ج ۲ ص ۲۸۷ از قاضی ناصرالدین بیضاوی آورده است که در نامه ای که برای علامه نوشته است صدرش بدین عبارت است: یا مولانا جمال الدین - ادام الله قواضلك أنت امام المجتهدين في علم الأصول - الخ. و یکی از سروران عزیز ما از قول جناب آقای شیخ محمد تقی قمی عضو دارالتقریب نقل کردند که: او گفت: من به یکی از علماء درجه اول جامع الأزهر که میل داشت به اقوال و فتاوی شیعه و جهات اختلاف آن با اقوال اهل سنت، مطلع شود، دو کتاب، یکی تذکره علامه و دیگری خلاف شیخ طوسی را دادم، و او پس از مطالعه، چنان شیفته این دو کتاب شد، و از سیطره این دو عالم بزرگوار بر اقوال عامه در هر مسئله ای به شکفت درآمده بود که می گفت: من اقوال علماء عامه چون مالک و شافعی و ابوحنیفه و أحمد حنبل و سفیان ثوری و غیرهم را از روی این کتاب بهتر می توانم پیدا کنم تا از روی کتابهای خودمان، و لذا از روزیکه این دو کتاب را مطالعه کردم هروقت بخواهم بر مسئله ای بنا بر قول یکی از علماء خودمان واقع شوم، بدین دو کتاب مراجعه می کنم، و از مراجعه به کتب خودمان منصرف می شوم.

۲ - آیه ۳۲ و ۳۳، از سوره ۱۰: یونس.

در این کتاب عیناً شیعه را از پیروان یهودمی خواند،<sup>۱</sup> و تقریباً در سه صفحه از اول کتاب، از قیاس نمودن احکام و عقائد شیعه با یهود، و افتراءها و تهمت ها دریغ نمی کند، و از هیچ ناسزائی فرو نمی گذارد.

آنگاه از علامه به نام رَافِضِیّ نام می برد، و یکایک جملات او را از «منهاج الکرامه» نقل می کند و می تازد، و می گوید: دروغ است، کذب است و حتی داستان غدیر را صریحاً انکار می کند و می گوید: صححه و ساختگی روافض است. در اینجا باید به او گفت: ای مرد حَسُودٌ و عَنُودٌ!

این جهان پرآفتاب و نور و ماه تو بخفته سرفرو برده به چاه  
 که اگر حق است پس کوروشنی سربرآز چاه و بنگر ای ذَنَبِی  
 جمله عالم شرق و غرب آن نوریافت تا تو در چاهی نخواهد بر توفات

و از آیات قرآن و احادیث خود که نه سند دارد، و نه لفظ آنها دلالت بر معنای مراد دارد، شاهد می آورد. و فقط می گوید: چون سَلَف صالح: خلفای سه گانه با رسول خدا بوده اند، و از اموال خود داده اند، ما هیچگونه حق اعتراضی بر آنها نداریم، و سر بسته و در بسته همه آنها صالح و عادل و سادات این امت هستند. نتیجه تکذیب حق و حقیقت و پاگذازدن روی مسلمات و ضروریات براساس تعصب جاهلی و حمیت جاهلی، تکذیب خدا و رسول خدا و ولایت خداست. و اینجاست که این آیات مبارکه خوب معنای خود را نشان می دهد:

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا - الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

۱ - از کتاب «تذکره» شیخ نورالدین علی بن عراق مصری نقل شده است که تقی الدین بن تیمیه که از جمله علماء سنت است معاصر با شیخ جمال الدین علامه حلی بوده است، و در اختفاء شدیداً منکر او بوده است و علامه این دوبیت را سروده و برای او فرستاد:

لَو كُنْتَ تَعْلَمُ كُلَّ مَا عَلِمَ الْوَرَى      ظَرّاً لَصِرْتَ صَدِيقَ كُلِّ الْعَالِمِ  
 لَكِنْ جَهَلْتَ فَقُلْتَ: إِنَّ جَمِيعَ      مَنْ يَهْوَى خِلَافَ هَوَاكَ لَيْسَ بِعَالِمِ

«اگر آنچه همه مردم جهان می دانستند تومی دانستی، دراین صورت صدیق و دوست هر عالمی بودی! و لیکن جاهل هستی فلذا می گوئی: تمام کسانی که افکارشان به خلاف افکار من است، هیچکدام عالم نیستند» (روضات ج ۲ ص ۲۸۶).

وَهُمْ يَخْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا — أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا — ذَلِكَ جَزَاءُ هُمُ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُؤًا.<sup>۱</sup>

«بگو (ای پیغمبر) آیا ما شما را آگاه کنیم به آن کسانی که اعمالشان از همه مردم زیان بارتر است؟! آنان کسانی هستند که کوشش و سعی آنها در حیات پست و زندگی بهیمی و شهوی و شیطانی ضایع شده، و آنها چنین می پندارند که کار خوبی انجام می دهند. ایشانند آن کسانی که به آیات پروردگارشان و به لقاء و دیدار خدایشان کفر ورزیده، و انکار کرده، و بنابر این تمام اعمالشان نابود و حبط و نیست می شود، و ما برای آنان در روز بازپسین میزان عملی، بر پا نمی کنیم. اینست پاداش آنان که جهنم است در ازای کفری که ورزیده و انکاری که نموده اند، و آیات و نشانه های مرا و فرستادگان مرا به باد مسخره گرفته اند.»

عقائد و هابیه که حنبلی مذهب هستند، از این تیمیه گرفته شده، و تمام بدعت هائی را که امروز مشاهده می کنید، از جمود و خشکی، و عدم رحم و مروّت، و نداشتن عقل صحیح، و منطق تام، همه از مکتب ابن تیمیه است.

شما با یکنفر و هابی نمی توانید بحث کنید! زیرا مجال بحث نمی دهد. و همینکه زبان باز می کند چماق تکفیر و شرک را می کشد، و می گوید: شما اصلاً مسلمان نیستید! اسلام بیاورید، تا ما با شما بحث کنیم، و بدین طریق اذهان عوام خود را محجوب، و زبان آنها را لجام می زنند. می گویند، اسلام فقط و هابیت است، اول شما و هابی بشوید، و سپس ما با شما بحث می کنیم! تماشا کنید! چگونه مصادره می کنند، و دور محال را عملاً ممکن می شمردند، یعنی منطق و بحث، غلط است، آنچه هست شلاق است. أَفِي لَكُمْ!!

می گویند: چرا بر خاک و تربت سجده می کنید؟ چرا در نمازها قنوت می خوانید؟! چرا در اذان حَيَّ عَلَي خَيْرِ الْعَمَلِ می گویند؟! ما می گوئیم: چرا شما بر خاک و تربت سجده نمی کنید؟ چرا قنوت نمی گیرید؟! چرا حَيَّ عَلَي خَيْرِ الْعَمَلِ

۱- آیه ۱۰۳ تا آیه ۱۰۶ از سوره ۱۸: کهف

نمی‌گوئید؟!

اینها مسائل فقهیه است، و هرکس تابع کلیات و اصول مذهب خود اوست، چرا نزاع با ما را در این امور قرار می‌دهید؟ در مسائل فقهیه، همیشه بین فقهاء اختلاف رأی بوده است. در بین مذاهب اربعه تستن اختلاف رأی نیز فراوان است. وما اصولاً بحث در این امور نداریم. پس از ثبوت مذهب، هرکس تابع فقیه متخصص در مذهب اوست. و البته براساس اصول مسلمة همان مذهب باید تمشی نمود.

إشکال ما با شما در اصول است! در اصل ولایت است! در غاصبیت خلفای سه گانه است. در مخالفت آنها با نصّ قرآن است. در ایدآء و آزار رسول الله است. در انکار حق بعد از شناسائی و عرفان است.

شیعه می‌گوید: ما نمی‌توانیم نصّ صریح قرآن را نادیده بگیریم و از اخبار صحیحہ مستفیضه‌ای که خود اهل سنت در کتب خود آورده‌اند، رفع ید کنیم. و این قرآن و این سنت رسول اکرم، ما را امر می‌کند که از ابوبکر و عمر و عثمان تبرّی بجوئیم. قرآن ایشان را مورد لعنت خداوند، و عذاب مهین قرار داده است. ما چگونه مخالفت قرآن کنیم!؟

شیعه می‌گوید: علمای بزرگ شما همانند بخاری و مسلم و غیرهما روایت کرده‌اند که: چون رسول خدا رحلت کرد، فاطمه به نزد ابوبکر فرستاد، و طلب میراث خود که از پدرش رسیده بود: از فدک، و از مابقی خمس خبیر نمود. ابوبکر امتناع ورزید که چیزی به او برگرداند فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلٰی اَبِي بَكْرٍ وَجَدًا شَدِيدًا وَهَجَرْتُهُ وَلَمْ تُكَلِّمْنِي حَتَّى مَاتَتْ وَهِيَ وَاجِدَةٌ عَلَيْهِ<sup>۱</sup> (فاطمه بر ابوبکر

۱- «صحیح بخاری»، طبع مطبعه امیریه، بولاق سنه ۱۳۱۲ هجریه با اسناد خود از عروه بن زبیر از عائشه روایت می‌کند که: إِنَّ عَائِشَةَ أُخْبِرَتْ أَنَّ فَاطِمَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا سَأَلَتْ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللهِ ﷺ أَنْ يُقْسِمَ لَهَا مِيرَاثًا مِمَّا تَرَكَ رَسُولُ اللهِ ﷺ مَا أَفَاءَ اللهُ عَلَيْهِ. فَتَالَ لَهَا أَبُو بَكْرٍ: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ: لَا تُورَثُ مَا تَرَكَهُ صَدَقَةٌ. فَغَضِبَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللهِ ﷺ فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مَهَاجِرَةً حَتَّى تُوَفِّتَ. ج ۴، ص ۷۹، باب فرض الخمس. و نیز بخاری در همین طبع ج ۵، ص ۱۳۹، باب غزوة الخبير آورده است که چون فاطمه تقاضای ارث خود نمود: فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَيَّ فَاطِمَةَ مِنْهَا شَيْئًا فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلٰی اَبِي بَكْرٍ

خشمگین شد، خشم شدیدی و از او دوری گزید، و با او سخن نگفت، تا در حال خشم و غضب بر او از دنیا رفت).

و از طرفی دیگر ائمه حدیث و بزرگان شما همچنین مانند کتاب **الْجَمْعُ بَيْنَ الصَّحِيحَيْنِ** حمیدی روایت می‌کنند که رسول خدا فرمود: **فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يُؤْذِنِي مَنْ آذَاهَا** (فاطمه پاره گوشت من است، اذیت می‌کند مرا هرکس او را اذیت کند).

شیعیان این دو حدیث را می‌گیرند، و صغری و کبرای شکل اول قیاس برهانی قرار می‌دهند، و می‌گویند:

**أَبُو بَكْرٍ آذَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، وَمَنْ آذَى فَاطِمَةَ آذَى رَسُولَ اللَّهِ.**

(أبو بکر، فاطمه را اذیت کرد، و هرکس فاطمه را اذیت کند، رسول خدا را اذیت کرده است) و نتیجه گرفته می‌شود که: **أَبُو بَكْرٍ آذَى رَسُولَ اللَّهِ** (أبو بکر

فی ذلك فَهَجَرْتَهُ فَلَمْ تَكَلِّمَهُ حَتَّى تُوَقِّتَ وَعَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ سَنَةً أَشْهَرَ فَلَمَّا تَوَقَّيْتُ دَفَنَهَا زَوْجَهَا عَلِيًّا ﷺ وَلَمْ يُؤْذِنْ بِهَا أَبُو بَكْرٍ وَصَلَّى عَلَيْهَا.

و نیز بخاری در همین طبع، ج ۷ ص ۳۷ در باب ذب الرجل عن ابنته فی الغيرة والانصاف، آورده است که رسول خدا ﷺ فرمود: **فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يُرْبِنِي مَا أَرَابَهَا وَيُؤْذِنِي مَا آذَاهَا**. و ابن قتیبه دینوری متوفی در سنه ۲۷۰ هجری در کتاب «الإمامة والسياسة» در طبع مطبعة الأمة بدر ب شغلان سنه ۱۳۲۸ هجریه در ص ۱۴ و ص ۱۵ آورده است که: **فَقَالَ عَمْرُ لِأَبِي بَكْرٍ أَنْطَلِقْ بِنَا إِلَى فَاطِمَةَ فَإِنَّا قَدْ أَعْضَبْنَاهَا! فَانْطَلَقَا جَمِيعًا فَاسْتَاذَنَّا عَلَى فَاطِمَةَ فَلَمْ تَأْذِنْ لِهَمَا فَاتِيَا عَلِيًّا فَكَلَّمَاهُ فَأَدْخَلَهُمَا عَلَيْهَا. فَلَمَّا قَعَدَا عِنْدَهَا حَوَّلَتْ وَجْهَهَا إِلَى الْحَائِطِ فَسَلَّمَ عَلَيْهَا فَلَمْ تَرُدَّ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ فَتَكَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ، وَبَسَ إِزْ اعْتِذَارَ إِزْ أَيْنِكَ فَذَكَ رَابِعًا فَاطِمَةَ بَرَنْگَرْدَانِدَه است فقالت: **أَرَأَيْتُكُمْ إِذْ حَدَّثْتُمْ حَدِيثًا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَعْرِفَانَهُ وَتَفْعَلَانُ بِهِ؟! قَالَا: نَعَمْ!** فقالت: **انشد كما الله ألم تسمعا رسول الله يقول: رضا فاطمة من رضاي وسخط فاطمة من سخطي فمن أحب فاطمة ابنتي فقد أحببتني ومن أرضى فاطمة فقد أرضاني ومن أسخط فاطمة فقد أسخطني؟! قَالَا: نَعَمْ سَمِعْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.** قالت: **فَأِنِّي أَشْهَدُ اللَّهُ وَمَلَانِكُهُ: أَنْكُمَا أَسْخَطْتُمَانِي وَمَا أَرْضَيْتُمَانِي وَلَسْتُ لِقَبْتِ النَّبِيِّ لِأَشْكُورُكُمْ إِلَيْهِ.** و در این حدیث تصریح است بر آنکه أبو بکر و عمر هر دو آنها فاطمه را اذیت کردند، و فاطمه از آنها تبری جست و سلام آنها را جواب نفرمود، یعنی آنها را از اسلام خارج دانست، چون جواب سلام هر مسلمان شرعاً واجب است، و به آنها صریحاً گفت: شما مرا به غضب درآوردید و من از شما راضی نیستم و اینک که از دار دنیا بروم، شکایت شما را به رسول خدا خواهم کرد.**

رسول خدا را اذیت کرده است).

و چون در قرآن کریم وارد است: **إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا** (آیه ۵۷، از سوره ۳۳: احزاب).

«آنانکه خدا و رسول خدا را اذیت کنند، خداوند آنها را در دنیا و در آخرت لعنت می‌کند، و برای آنان عذاب پست کننده و خواری آفرین مُهیتا می‌نماید».

فعلیهذا مفاد آیه قرآن، کبرای قیاس دیگری می‌شود، که صغرای آن استنتاج

شده بود:

**أَبُوبَكْرٍ آذَى رَسُولَ اللَّهِ، وَمَنْ آذَى رَسُولَ اللَّهِ لَعَنَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا مُهِينًا.**

«أبو بکر رسول خدا را اذیت کرد، و هرکس رسول خدا را اذیت کند، خداوند در دنیا و آخرت او را لعنت می‌فرستد، و عذاب پست و ذلت بار برای او آماده می‌سازد.»

بنابر این أبو بکر به نص صریح قرآن، مورد دورباش از رحمت، و مورد لعنت و نفرین خداوند است.

در برابر این برهان، سنی‌ها چه می‌توانند بگویند؟! چون برهان است. خطابه و شعر و مغالطه و حتی جدل هم نیست، و مقدمات آن از مسلمات و یقینیات است.

آیا می‌توانند بگویند: قرآن را که کبرای مسئله است، قبول نداریم! و یا صغرا را که در کتب مُعَظَم خود آنها همانند صحیحین آمده قبول نداریم؟ آنها فقط می‌گویند قرآن مسلم است، و احادیث صحیحیه مسلم است، و این احادیث هم صحیح است، ولیکن این صُغری چیدن، و کبری نهادن، و نتیجه گرفتن را ول کنید! این قیاس و منطق به درد شما می‌خورد، سَلَفِ صالح، همگی عادل بوده‌اند، و برای حفظ اسلام از آنها نباید خرده گرفت! اینست منطق مخالفان! اینست منطق ابن تیمیّه، که صریحاً می‌گویند، باید پا بر روی فهم گذارد، و عقل رامخذول و منکوب کرد، و کورکورانه از خلفای جور پیروی کرد.

خوب! ما هم می‌گوییم: کاری به کار آنها نداریم، خوب و یا بد، برای

خودشان بوده اند، آمده اند و رفته اند، و هر کدام نامه عملی جداگانه دارند، و خداوند به حساب آنها رسیدگی خواهد نمود، به ما چه مربوط وقت خود را و عمر خود را صرف کنیم، تا از پرونده شخصی که در چهارده قرن در پیش می زیسته است پرده برداری کنیم؟! ولی سخن در اینجاست، که اگر بنا بشود: ما اعمال، و رفتار، و خطبه ها، و قوانین، و دستورات آنها را سرمشق خود گرفته، و بدان عمل کنیم، و به سنت آنها رفتار نماییم، باز هم می شود گفت: تحقیق و تفحص لازم نیست؟ تجسس موجب اِتلاف عمر است؟ یا نه، باید نه یک عمر بلکه عمرها صرف شود، تا از روی یک لغزش تا چه رسد لغزش ها، و خطاها، و خیانت ها، و جنایت های آنان پرده برداشت، و صریحاً اعلام کرد که: این پیشوایان مقدس مآب قابل امامت و خلافت نیستند، و اُسوة و الگوی عمل و اخلاق و عقائد مردم قرار نمی گیرند.

ابن تیمیّه، چون می بیند که این روایات بسیاری که در کتب معتبره عامه همچون تفسیر ثعلبی و تفسیر ابوالسعود و غیرهما از آن صحابه جلیل القدر: حذیفه بن یمان، و از سفیان بن عیینه که پیشوائی او در حدیث و تفسیر و وثاقت او در نزد عامه جای تردید نیست در شأن نزول آیه سأل سائل، آمده است، اگر بنا بشود مَهرِ قبولی بخورد، پایه و اساس خلافت ابوبکر و عمرا را می زند، زیرا در این روایات وارد است که آن مُنکر سائل به پیامبر پرخاش نموده و گفت: این همه تکالیف که بما نمودی، بس نبود، تا آنکه زيردو بازوی پسر عمویت را گرفتی! و بر ما امیر و سپهسالار کردی؟! این از جانب خودت بود، و یا از جانب خدا؟!!

این روایات صراحهً می رساند که مراد از مَوَلّی در حدیث مَنْ كُنْتُ مَوَلّاهُ فَعَلِيٌّ مَوَلّاهُ سپهسالاری و امامت و خلافت و تدبیر امور عامه است، و سنی ها ولایت را به این معنی، معنی نمی کنند، تا با وجود و تسلیم حدیث غدیر، از اعتراف به مفاد و معنای واقعی آن خودداری کنند. سنی ها می گویند، عمر و ابوبکر هم حدیث غدیر را شنیدند، و به علی بن ابیطالب تهنیت گفتند، و بیخ بیخ سردادند، و لیکن اگر معنای ولایت، امامت بود، خود آنها مخالفت نمی کردند، پس معنای مولى امام نیست. ناصر و پسر عمر و دوستدار و نظائر هاست.



و لیکن در حدیث سأل سائل، حارث بن نعمان فهری، اعتراضش به رسول خدا براساس فهمیدن امامت و خلافت است، زیرا که خودش از قمن گنث مولاة امامت فهمیده است. فلهذا ابن تیمیة متعصب، بهردری که بزند، باید این را انکار کند، وگرنه پایه های مذهبش شکست خورده و فرو خواهد ریخت.

ولله الحمد ریخته شده، و با بحث های علماء راستین، و پاسداران تشیع، دیگر برای مکتب و مذهب او و همکارانش، آبرویی نمانده است.

ابن تیمیة، به این حدیث چند اشکال می کند. اول آنکه: اصل این نسبت، کذب و افتراء است، و اتفاق علماء براینکه این آیه در شأن علی بن ابیطالب نازل شده است، کذب بزرگتر و افتراء مهمتری است، زیرا که یکنفر از علمائی که می فهمند چه می گویند، این حدیث را روایت نکرده است.

جواب: نسبت کذب به این حدیث، کذب محض و افتراء است، و اینکه یکنفر از علمائی که سخن خود را می فهمند، روایت نکرده است، کذب بزرگتر و افتراء مهمتری است.

آیا أمثال أبو عیینه هروی، ثعلبی، ابوبکر نقاش، سفیان بن عیینة، قزوینی، قرظی، حاکم حسکانی، سمهودی، ابن صباغ مالکی، تا برسد نصاب به سی نفر از بزرگان و اعلام عاقله که این حدیث را در کتب تفسیر و حدیث و تاریخ خود آورده اند، آنقدر نفهم و بی مقدار هستند که کلام خود را نمی فهمند، و ایراد این حدیث را در کتب خود از باب نقل هذیان و پریشان گوئی آورده اند؟! و یا از باب رمان سرائی، و افسانه سازی؟!!

در جائیکه خود ابن تیمیة، این اعلام را ارباب علم و حدیث می شناسد، نسبت جهل و نفهمی به آنها دادن، نسبت جهل و نادانی به خود دادن است. امضاء و اعتراف بر حسد و کینه و بغض است.

اشکال دوم آنکه: در روایت است که چون حدیث، شایع شد و در شهرها رسید، حرث بن نعمان سوار ناقه خود شد، و به ابطح آمد، و در حالیکه رسول خدا در ابطح بود، پیاده شد، و به نزد او آمده، و سخنان خود را گفت. در حالیکه ابطح در مکه است نه در مدینه، و رسول خدا بعد از واقعه غدیر که به اجماع شیعه و سنی

در روز هجدهم شهر ذوالحجّه بوده است، تا وقت رحلت آنحضرت که پس از ماه محرم و صفر بوده است، دیگر به مکه مراجعت ننمودند.

جواب: این مسکین جاهل بوده، و یا تجاهل نموده است که: أَبْطَح، عِلْم برای موضع خاصی در مکه نیست، بلکه أَبْطَح و بَطْحَاء اسم جنس است برای هر جای وسیعی که به واسطه آمدن سیل، و یا وزش باد، در آنجا شن های ریز که در زبان فارسی به آن ماسه بادی گویند جمع شود، و آن زمین به واسطه نداشتن خاک قابل زراعت نیست. و نظیر این زمین هم در مکه هست، و هم در مدینه، و هم در عراق، و در بسیاری از نقاط دیگر که وزش باد آن شن های خرد و نرم را در زمین می گسترده، و یا پس از فرونشستن سیل که تمام وادی را فرا گرفته است، آن ماسه ها ته نشین می شود، و زمین را به صورت رَمَل و ماسه بسیار خرد و روان در می آورد.

در «تاج العروس» گوید: وَبَطْحٌ بَرُوزَن كَيْفٌ، رَمَل است در بَطْحَاء. و جوهری و غیره ذکر کرده اند که: (بَطِيحَةٌ وَبَطْحَاءٌ وَأَبْطَحٌ) عبارت است از مسیل وسیعی که در آن ریگ های ریز باشد، و از جمله أَبْطَح ها، أَبْطَح مکه است که در حدیث وارد است: رسول خدا در أَبْطَح نماز گزاردند. مراد أَبْطَح مکه است یعنی مسیل وادی مکه. و از ابوحنیفه وارد است که: در أَبْطَح هیچ چیز نمی روید، و آن عبارت از بطن سیل گاه است. و از نضر وارد است که: بَطْحَاء بطن زمین پست و وادی است، که به واسطه جریان سیل، خاک نرم و شن ریز در آنجا جمع می شود، و گفته می شود که مادر أَبْطَح وادی آمدیم، و در آنجا خوابیدیم، و یا در بَطْحَاء وادی آمدیم، یعنی در روی شن های نرم و خاک های ریز و سهل و رقیق.

تا آنکه گوید: بَطْحَاءِ مَكَّة وَأَبْطَح مَكَّة، معروف است، به واسطه گسترده شدن و اتساع آن. و زمین مِثَی از جزو أَبْطَح است. وَفَرَشِ بِطَاحِ آنانند که در أَبْطَاحِ مَكَّة وَبَطْحَاءِ مَكَّة زیست می کنند، وَفَرَشِ ظَوَاهِرِ آنانند که در حَوَالِی مَكَّة منزل دارند.

و در «تهذیب اللغة» از ابن اعرابی نقل است که فَرَشِ بِطَاحِ در داخل شِعْب، بین دو اُخْشَبِ مَكَّة زندگی می کنند و فَرَشِ ظَوَاهِرِ در خارج شِعْب منزل دارند. و

بزرگوارترین این دو دسته همان قریشِ بَطَاح هستند. و مراد از دو أُخْشَبِ مکه، دو کوه أُبُو فُیْس، و کوه مقابل آن است.

و در عبارت ارباب اُنساب چنین آمده است که: فَرْنِشِ أَبَاطِحِ وَفَرْنِشِ بَطَاحِ، چکیده و جوهره و حقیقتِ خالص قریش هستند که در بَطَاحِ مکه زیست می‌کنند، و در آن محلّ منزل گرفته و فرود آمده‌اند و در مقابل آنها فَرْنِشِ طَوَاهِرِ آنانند که در بَطَاحِ، اتساع محلّ و زندگی برای ایشان نبوده، و به ناچار در خارج از بَطَاحِ زیست کرده‌اند.<sup>۱</sup>

و در «لسان العرب» گوید: بَطَاحِءِ مَسِیْلِی است که در آن خرده‌های شن است. و ابن سیده گفته است: بَطَاحِءِ وادی، خاک نرمی است که سیل بدانجا کشانده است. و جمع آن، بَطَاحِءَاتِ وَبَطَاحِ است و گفته می‌شود: بَطَاحِ وَبَطَاحِ، همچنانکه گفته می‌شود: أُعْوَامِ وَعُؤْمِ. و اگر عریض و وسیع باشد آنرا أَبْطَاحِ گویند و جمع آن أَبَاطِحِ است.

و در حدیث عُمر است که إِنَّهُ أَوْلُ مَنْ بَطَّحَ الْمَسْجِدَ یعنی اولین کسی است که گفت: زمین مسجد مدینه را از شن نرم وادی مبارک بپوشانید! و مراد از وادی مبارک وادی عقیق است که رسول خدا در آنجا خوابیده‌اند.

و ابن شُمَیْل گفته است: بَطَاحِءِ وادی، وَأَبْطَاحِ وادی، شن‌های خرد و نرمی است که در بطن مسیل آن موجود است.

و پس از آنکه بسیاری از آنچه را که از «تاج العروس» آوردیم، آورده است، گوید: وَبَطِیْحَةِ زَمِیْنِی است مابین واسِطَ وَبَصْرَه، و آن آب زردرنگ و متغیّر اللونی است که از بسیاری و گسترش، اطراف آن دیده نمی‌شود. و آن محلّ فرورفتن آب دجله و فرات است. و همچنین آبهای فرورفته‌ای که مابین بصره و اهواز است، آنها را نیز بطیحه گویند. و زمین طَف، در ساحل بَطِیْحَه است، که تمام آنرا بَطَاحِ گویند.<sup>۲</sup>

۱- «تاج العروس»، زبیدی، ج ۲، ص ۱۲۴ و ص ۱۲۵.

۲- «لسان العرب»، ابن منظور، ج ۲، ص ۴۱۲ تا ص ۴۱۴.

و در «مصباح المنیر» گوید: **وَالْبَطِيحَةُ وَالْأَبْطَحُ كُلُّ مَكَانٍ مُتَسِعٍ**: هر مکان وسیعی را بطیحه و أبطح گویند. و أبطح در مکه مراد مَحَصَّب است.<sup>۱</sup>

و در «صحاح اللّغة» گوید: **بَطْحَةُ أَى أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَانْبَطَحَ**: یعنی او را برو در افکند، و او بروی چهره اش در روی زمین پخش شد. و أبطح مسیل و اسعی است که در آن شن های نرم و ریگ های ریز باشد و جمع آن **أَبَاطِحُ وَبَطَاحٌ** باشد.<sup>۲</sup>

و در «نهایة» گوید: و در حدیث عمر آمده است که: **إِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ بَطَّحَ الْمَسْجِدَ**، تا آنکه گوید: و در حدیث صدق آمده است: **لَوْ كُنْتُمْ تَعْرِفُونَ مِنْ بَطْحَانَ هَسْتُمْ**، و اکثر مردم بآءِ بَطْحَانَ را ضمه می دهند، و شاید آن صحیح تر باشد.<sup>۳</sup>

و در «أقرب الموارد» گوید: **بَطَّحَ الْمَسْجِدَ** یعنی شن ریزه ها را در آن ریخت و پهن کرد. و در حدیث آمده است: **فَأَهَابَ النَّاسُ إِلَى بَطْحِيهِ**، یعنی مردم را به گستردن آن شن ها و ادار کردن و به تسویه و هموار نمودن آنها زجر و آمر نمود. و **تَبَطَّحَ السَّيْلُ** یعنی در بطحآء گسترش یافت، و سیل عریضی دامن وادی را گرفت و **بَطْحِيَّةٌ** مسیلی است که در آن شن های خرد است، و جمع آن **بَطَاحٌ** آید، و نیز محلّ فرو رفتن آب دجله و فرات را **بَطِيحَةٌ** و **بَطَاحٌ** نامند. و **بَطْحَاءٌ** نیز همان مفهوم **بَطِيحَةٌ** را دارد و جمع آن **بَطَاحٌ** و **بَطْحَاوَاتٌ** آید، و **أَبْطَحٌ** مثل **بَطِيحَةٌ** و **بَطْحَاءٌ** است و جمع آن **أَبَاطِحٌ** است.<sup>۴</sup>

و در «معجم البلدان» گوید: **الْبَطْحَاءُ** در لغت مسیلی است که در آن شن های خرد باشد، و جمع آن **أَبَاطِحٌ** است. تا آنکه گوید: **أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ نَصْرِ كَاتِبٌ** می گفت: من از یکی از زنان مُغَنِّيهِ که عود می نواخت، شنیدم که: در آیات

۱ — «المصباح المنیر»، شهاب الدین قیومی، ماده بَطَحَ.

۲ — «صحاح اللّغة»، أبو الوفاء هورینی، ج ۱، ص ۱۷۰.

۳ — «التّهایة فی غریب الحدیث والأثر»، ابن اثیر جزری، ج ۱، ص ۱۳۴ و ص ۱۳۵.

۴ — «أقرب الموارد فی فُضْحِ العَرَبِيّ والشَّوَارِدِ»، سعید خورتونی شرتونی، ج ۲، ص ۴۷.

طریح بن اسمعیل ثقفی که درباره ولید بن یزید بن عبدالملک سروده بود، و خود نیز از دائی های او بود، تغتی می نمود، بدین بیت:

أَنْتَ ابْنُ مُسَلَّنِطِجِ الْبِطَاحِ وَلَمْ تَنْظُرْ عَلَيْنِكَ الْحُنِيَّ وَالْوُلُجُ<sup>۱</sup>

«توپسر آن بطحاءِ واسع و گسترده هستی! و زمین های پستِ منخفض، و سایر نواحی و راهها به تو دست نیافته است» یعنی توازِ بَطْحَاءِ هستی که معروف و مشهوری! و از میان زمینِ منخفض و نواحی دیگر نیستی، تا نَسَبَتْ مخفی باشد، و ریشه و اصلت پنهان شود.

بعضی از حضار مجلس گفتند: مراد از بَطْحَاءِ در این بیت، غیر از بَطْحَاءِ مکه نیست، چگونه آنرا به صیغه جمع آورده و بَطْحَاءِ گفته است. یکنفر علوی بَطْحَاوِی به هیجان آمد و گفت: مراد از بَطْحَاءِ دیگر، بَطْحَاءِ مدینه است و آن بَطْحَاءِ از بَطْحَاءِ مکه، بزرگتر و واسعتر است، و جدّ من از آنجاست. و این شعر را برای آن خواند:

وَبَطْحَاءِ الْمَدِينَةِ لِي مَنْزِلٌ قِيَا حَبْدًا ذَاكَ مِنْ مَنْزِلِ

«وَبَطْحَاءِ مدینه منزل من است، پس ای چه نیکو و خوش منزلی است آن

منزل.»

آن بعض از حضار گفت: بنابراین مجموعاً بَطْحَاءِ مکه و بَطْحَاءِ مدینه، دو بطحاء می شوند، معنای صیغه جمع چیست؟!

جواب می گوئیم: عرب در کلام توسع قائل است، و بالأخص در شعر، چه بسیار از مواضع تشبیه را به صیغه جمع می آورد. و بعضی از مردم گفته اند: أَقَلَّ أَعْدَادِ جمع دو است، نه سه.

تا آنکه گوید: تمام این تأویلات، تکلف و دردسر است، زیرا وقتی که

۱ - در «لسان العرب»، در ماده سَلَطَحَ گوید: الإِسْلَنْطَاحُ، طول و عرض است. و سَلَطَحَ فضاءً وسیعاً است. و اسْلَنْطَحَ الوادی: یعنی وسیع و گسترده شد. و اسْلَنْطَحَ الشئُ: یعنی عریض و طویل شد. و حُنِيٌّ: آن مقدار از زمینی است که منخفض و پست است. و وُلُج جمع وِلاج با کسره است، و به معنای نواحی و وادی های گسترده است.

به إجماع اهل لغت، بَطْحَاء عبارت است از هرزمینی که دارای شن و خرده ریگ باشد، پس هر قطعه‌ای از آن زمین را بَطْحَاء گویند. و قریش را در صدر جاهلیت، بدودسته: قریش بَطْحَاء و قریش ظواهر می‌نامیدند در حالیکه یک نفر از آنها در مدینه نبود.<sup>۱</sup>

و در «مَرَايِدُ الْاِطْلَاعِ» گوید: اصل بَطْحَاء، مسیل و سیعی است که در آن خرده‌های ریگ باشد، و گفتار عمر: ابْطُحُوا الْمَسْجِدَ یعنی سنگ‌های ریز در آن بریزید! و آن موضعی است بخصوصه در نزدیکی ذی قار. و بَطْحَاءِ مَكَّة گسترده و ممدود است. و بَطْحَاءِ ذِي الْحَلِيفَةِ وَ بَطْحَاءِ ابْنِ اُزْهَرَ، در نزدیکی مدینه واقعند، و در آن مسجدی برای رسول خدا ﷺ موجود است.

و بَطْحَاءِ اَيْضاً شهری است در مغرب نزدیک تلمسان، که بین آن دو شهر سه روز و یا چهار روز راه فاصله است.<sup>۲</sup>

و در کتاب «الْبُلْدَانِ» گوید: از شهر واسط تا شهر بَصْرَه از بَطْحَائِح است، زیرا در آنجا چند آب با هم جمع می‌شوند، و پس از آن در بَطْحَائِح در دَجَلَه در آن قسمت‌هایی که هیچ نمی‌روید می‌رود، و سپس به سوی بصره برمی‌گردد و در شط نهر ابن عمر می‌ریزد.<sup>۳</sup>

و علاوه بر إجماع اهل لغت که ابْطُح، عِلْم خاص برای مکه نیست، بلکه اسم جنس است، و بر ابْطُحِ مدینه که ذی حَلِيفَه است، نیز گفته می‌شود، شواهد بسیاری در اشعار بلغا و فصحای عرب، و همچنین در عبارات احادیث وارد است که بر این معنی دلالت دارد، از جمله ابیاتی است که به حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام منسوب است که در آنها وَلِيدُ بَنٍ مُغِيْرَه را مخاطب می‌سازند:

يُهْدِي دُنْيِي بِالْعَظِيْمِ الْوَلِيْدِ      فَقُلْتُ: اَنَا ابْنُ اَبِي طَالِبٍ ۱  
 اَنَا ابْنُ الْمُبَجَّلِي بِالْاَبْطَحِيْنِ      وَ اِلْبَيْتِ مِنْ سَلْفِي غَالِبٍ ۲

۱ — «معجم البلدان»، ياقوت حَمَوِي، طبع سنة ۱۳۲۴ هجری قمری، ج ۲، ص ۲۱۳ و ص ۲۱۴.

۲ — «مَرَايِدُ الْاِطْلَاعِ»، ابن عبدالحق بغدادی، ج ۱، ص ۲۰۴.

۳ — کتاب «البلدان»، يعقوبی ص ۸۴.

۱ — ولید مرا به امر مهم و بزرگی تهدید می‌کند، من به او گفتم: من پسر ابوطالب هستم.

۲ — من پسر آن کسی هستم که به انتساب دو ابطح تعظیم و تشریف شده است، و از نیاکان من: غَالِبٌ، به بیت الله الحرام نیز انتساب دارد، و به همین جهت، معظم و مکرم است.

وَمِثْلِيْ دَر شَرْحِ اَيْنِ اَبِيَّاتٍ كَوَيْدٍ: مَرَادُ اَزْ دُوْ اَبْطَحٍ دَر كُفْتَارِ اَنْحَضْرَتِ، اَبْطَحٍ مَكَّةَ وَ اَبْطَحٍ مَدِيْنَةَ اسْت. ۱  
وَبُخَارِيٍّ وَ مُسْلِمٍ، اَزْ عَبْدِ اللّٰهِ بِنِ عُمَرَ رَوَايَتٍ كَرَدَهْ اَنْدَ كِه: اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ اَنَاخَ بِاَلْبَطْحَاءِ بِيْدِي الْخُلَيْفَةِ فَصَلَّى بِهَا ۲

«رسول خدا ﷺ در بَطْحَاءِ که در ذُو الْخُلَيْفَةِ بود، شتر خود را خوابانید و در آنجا نماز گزارد.» و معلوم است که ذُو الْخُلَيْفَةِ در نزدیکی مدینه است.

و نیز در حدیث غدیر، از طریق حُدَيْفَةَ بِنِ اُسَيْدٍ، و عامر بن لَيْلَى آمده است که: چون رسول خدا ﷺ از حِجَّةِ الْوَدَاعِ مراجعت می‌کرد — و غیر از آن حجی از مدینه به جای نیاورده بود — آمد تا به جُحْفَه رسید و در بَطْحَاءِ نهی فرمود که در زیر آن درختان نزدیک بهم کسی منزل نکند و در آنجا به خطبه برخاست. ۳  
و سید حمیری در قصیده عینیّه خود که وصف حوض کوثر امیرالمؤمنین را در روز قیامت می‌کند از جمله می‌گوید:

بَطْحَاءُهُ مِنْكَ وَ خَافَاتُهُ يَهْتَرُّ مِنْهَا مَوْنِقُ مَوْنِقُ  
«تِه حوض کوثر از مشک مفروش است، و در جوانب آن درخت‌های دلفریب و زیبا و با میوه‌های رسیده در اهتزاز است» ۴.

و ابن صَيْفِي شهاب الدین شاعر معروف به حَيْصُ وَ بَيْصُ در مرثیه

۱ — «شرح دیوان میثدی».

۲ — «صحیح بخاری»، ج ۱، ص ۱۸۱، و «صحیح مسلم»، ج ۱، ص ۳۸۲.

۳ — «سنن ترمذی»، ج ۲، ص ۲۹۸، از سلمة بن کهیل از ابوظفیل، از حُدَيْفَةَ اَبُو سَرِيْحَه.

۴ — قصیده سید حمیری را ما مفصلاً در ج ۹، از «معادشناسی»، از همین دوره علوم و معارف اسلام، در مجلس ۶۶ آورده ایم و بحول الله وقوته بحث کافی در پیرامون آن نموده ایم.

أهل بیت علیهم السلام، از زبان حال آنان درحالی که دشمنان و قاتلان خود را مخاطب قرار داده اند، می گوید:

مَلَكْنَا فَكَانَ الْعَفْوُ مِنَّا سَجِيَّةً      فَلَمَّا مَلَكَكُمْ سَأَلَ بِالِدَمِّ أَنْبَطُحُ ١  
 وَحَلَلْتُمْ قَتْلَ الْأُسَارَى وَظَالَمَا      عَدَوْنَا عَلَى الْأُسْرَى فَتَغَفَوْا وَنَضَفَحُ ٢  
 فَحَسَبُكُمْ هَذَا التَّفَاوُتُ بَيْنَنَا      وَكُلُّ إِنَاءٍ بِالْيَدَى فِيهِ يَرْشُحُ ٣

١ - ما مُلک و حکومت یافتیم، و عفو و اِغماض، سَجِيَّة و خوی و عادت ما بود، اما چون شما ریاست و حکومت یافتید، زمین اَنْبَطَح از خون جاری شد!  
 ٢ - و شما کشتن اَسیران را حلال شمردید، و چه زمان های درازی گذشت که عادت ما چنین بود که با اَسیران به عفو و اِغماض، و گذشت و چشم پوشی از جنایات رفتار می کردیم!  
 ٣ - و برای شما همین تفاوت بین ما و شما کفایت می کند زیرا که از کوزه برون همان تراود که در اوست.

و معلوم است که حضرت سیدالشهداء علیه السلام را در کربلا کشته اند و مراد از اَنْبَطَح، اَنْبَطَح عراق و زمین های رَمَلی است که از کوفه تا بصره ادامه دارد.  
 و اگر کسی بگوید: حُسَین بن علی بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب در مکه کشته شد؛

١ - محدث قمی در «مُنْتَهی الآمال» طبع رحلی علمیّه اسلامیّه، ج ١، ص ١١٠ در بیان احوال امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است که: جمع کثیری از علمای سنت در کتب خود نقل کرده اند که یکی از ثقات اهل سنت گفت: علی بن ابیطالب علیه السلام را در خواب دیدم، گفتم: یا امیرالمؤمنین شما وقتیکه فتح مکه فرمودید، خانه اَبوسفیان را مأمّن مردم نمودید و فرمودید هر که داخل خانه اَبوسفیان شود برجان خویش ایمن است! شما این نحو احسان در حق اَبوسفیان فرمودید! فرزند او در عوض تلافی کرد، فرزندت حسین علیه السلام را در کربلا شهید نمود و کرد آنچه کرد! حضرت فرمود: مگر اشعار ابن الصّیفی را در این باب نشنیدی؟ گفتم: نشنیدم! فرمود جواب خود را از او بشنو! گفت: چون بیدار شدم مبادرت کردم به خانه ابن الصّیفی که معروف است به حِنِص و بَيْص، و خواب خود را برای او نقل کردم. تا خواب مرا شنید، شهنقه زد و سخت گریست و گفت: به خدا قسم که این اشعاری را که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده، من در همین شب به نظم آوردم، و از دهان من هنوز بیرون نشده، و برای احدی ننوشته ام، پس انشاد کرد از برای من آن آیات را مَلَكْنَا فَكَانَ الْعَفْوُ مِنَّا سَجِيَّةً تا آخر آیات.



جواب آنست که او در أَبْطَح مَكَّه کشته نشد چون أَبْطَح مَكَّه در مشرق مَكَّه است که او را وادی مُحَصَّب گویند و قریب به مِئی است. بلکه او را با جمیع خاندان او و همراهان او، در ودای فَخ، هَادِی عَبَّاسِی (نواده منصور دوانیقی) از دم تیغ گذرانید. فلذا او را شهید فِخ گویند.

و ودای فَخ بین تَعْمِیم و مَكَّه، در یکفرسخی شمالی مَكَّه واقع است. همچنانکه حضرت سیدالشهداء، حسین بن علی بن ابیطالب را شهید طَفّ نامند.

از همه اینها گذشته، آنچه حَلَبی در سیره خود، و شیخ محمّد صدرالعالم در «معارج العلی» و سبط ابن جوزی در «تذکره» آورده اند، لفظ أَبْطَح نیامده است بلکه چنین آورده اند که سائل در مسجد به نزد رسول خدا آمد. و مراد مسجد مدینه است. و حَلَبی تصریح نموده است که در مدینه بوده است. و علیهذا إِنَّ الإِشْكَالَ یَرْتَفِعُ بِحَدِّ أَفِیرِهِ.

إِشْكَالِ سُومٍ : سوره معارج : سَأَلَ سَائِلٌ بِعَدَابٍ وَاقِعٍ از سوره های مَكّی است، که قبل از هجرت باتفاق اهل علم در مَكَّه نازل شده است. و بنابر این قبل از واقعه غدیر خم به مدت ده سال، و یا بیشتر نازل شده است. چگونه امکان دارد بعد از آن واقعه نازل شده باشد؟!

جواب از چند جهت است: اَوَّلُ آنکه اگر یکایک از آیات این سوره باتفاق همه علماء مَكّی باشد، باید روایت را حمل نمود که تکرار نزول شده است، و یا آنکه به مناسبت واقعه جبرائیل، و یا خود حضرت رسول اکرم ﷺ آنرا مکرراً تلاوت نموده اند.

و آیاتی که بر پیامبر اکرم دوبار نازل شده است، بسیار است، که به جهتی از جهات مهم، چون تذکیر و موعظه، و اهتمام به مفاد و موقعیت آیه، و یا اقتضاء نمودن در دو مورد، دوبار نازل شده است.

تقریباً اتفاق علماء شیعه و سنی است که سوره فَاتِحَةُ الْكِتَابِ دو مرتبه نازل شده است، یک مرتبه در مَكَّه در هنگامیکه نماز واجب شد، و یک مرتبه در مدینه، در هنگامیکه قبله، از بیت المقدس به بیت الحرام تحویل یافت، و به همین

جهت که دوبار نازل شده است آنرا السُّورَةُ الْمَنَانِي خوانند.<sup>۱</sup> و همانند بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ که در ابتدای هر سوره آمده است، و به إجماع امت، جزء هر سوره است و همچنین آیات دیگری همانند ابتدای سوره روم<sup>۲</sup>، و آیه استغفار: مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ<sup>۳</sup> و آیه أقيم الصلوة طرفي النهار و زلماً من الليل إن الحسنات يذهبن السيئات<sup>۴</sup>، و آیه أليس الله بكاف عبده<sup>۵</sup> و غيرها که علماء از خاصه و عامه در تفاسیر این آیات، تصریح به تکرر نزول آنها نموده اند، و سیوطی در «إتقان» باب یازدهم را اختصاص به آیات مکرره داده است.

دوم آنکه اتفاق علماء همگی برمی گردد به آنچه در بعضی از روایات از ابن عباس و عبید الله بن زبیر آمده است که: سوره معارج مکی است، و آنها خبر واحد است و اتفاقی که مستند به خبر واحد باشد در حکم اعتبار خبر واحد است. و همین روایتی که از ثعلبی از سفیان بن عیینه در شأن نزول آیه سأل سائل در وقعه غدیر و نیز از غیر ثعلبی، از غیر سفیان، نقل شده است، آنها نیز اخبار آحاد هستند، و در این صورت به کدام مرجحی می توان گفت: آنها بر اینها ترجیح دارند؟!!

سوم آنکه: بنا بر تسلیم که سوره معارج، مکی باشد، ولی به کدام دلیل این آیات اول آن مکی است. زیرا چه بسیار از آیاتی که در مدینه نازل شده است، و به دستور رسول الله، آنها را در سور مکیه قرار داده اند، و چه بسیار از آیاتی که در

۱ — «إتقان» سیوطی، قدیمی ترین طبع، در مطبعه موسویه در مصر، سنه ۱۲۷۸ هجری قمری ج ۱ ص ۴۴ باب ۱۱ گفته است که: ذَكَرَ قَوْمٌ مِنْهُ الْفَاتِحَةَ.

۲ — همین کتاب؛ از ابن الحصار نقل کرده است که آخرهای سوره نحل، و اول سوره روم، مکرراً نازل شده است.

۳ — همین کتاب: از زرکشی در «برهان» نقل کرده است. و این آیه، آیه ۱۱۳ از سوره ۹: توبه است؛ و چنین حقی برای پیغمبر و برای مؤمنین نیست که برای مشرکین، طلب آمرزش کنند.

۴ — همین کتاب، از زرکشی در «برهان» نقل کرده است، و این آیه، آیه ۱۱۴ از سوره ۱۱: هود است: «و نماز را به پای دارد و دو جانب از روز، و مقداری از شب، بدرستی که نیکوئی ها، زشتی ها را می زداید، و محو و نابود می سازد».

۵ — آیه ۳۶، از سوره ۳۹: زمر: «آیا خداوند کفایت کننده بنده اش نیست».

مکه نازل شده است، و آنها را در سوره مدنیّه قرار داده اند. اینها همه به تعیین رسول خدا بوده، و حتی جای آن آیات را که بین فلان آیه، و فلان آیه باشد، نیز رسول خدا معین فرموده اند.

سیوطی در «إتقان» در فصل اول گوید: بیّهقی در «دلایل» گفته است: در بعضی از سوره هائی که در مکه نازل شده است، آیاتی است که در مدینه نازل شده، و سپس به آنها ملحق شده است. و همچنین ابن الحصار گفته است که: در هر یک از دو نوع: سوره های مکی و سوره های مدنی، آیات استثنائی است که در غیر محل نزول یعنی مکی ها در مدینه و مدنی ها در مکه نازل شده است.

و سپس گفته است: بعضی از مردم آیات استثنائی را از روی اجتهاد خود معین می کنند، و به نقل توجه ندارند. و ابن حجر عسقلانی در «شرح صحیح بخاری» گفته است: بعضی از پیشوایان اهل علم فقط به بیان آیاتی که در مدینه نازل شده، و راجع به سوره های مکیّه بوده است، اعتنا داشته اند. و اما عکس آنرا که نزول سوره ای در مکه باشد، و تا آخر بعضی از آیات را در مدینه، من ندیده ام، مگر نادری از آن را.

سیوطی پس از این نقل می گوید: و اینک من وارد می شوم در بیان هر یک از دو نوع یعنی بیان آیات مدنیّه در سوره مکیّه و آیات مکیّه در سوره مدنیّه و به نحو استیعاب بیان می کنم بر حسب مقدار و قوف خودم! فعلیهذامی گوئیم: سوره معارج با آنکه اگر مکی باشد، اما آیات اول آن سوره، مدنی است.

و اگر کسی بگوید: قدر متیقّن از اینکه سوره ای مکیّه و یا مدنیّه باشد، آن است که: ابتدای آن مکیّ و یا مدنیّ باشد، و یا آیه ای که از آن نام آن سوره گرفته شده است، مکی و یا مدنی باشد.

جواب آن است که: این ترتیبی که فعلاً قرآن بر آن است، بر حسب توقیف و قرار داد است، نه بر حسب نزول آیات. و چه بُعدی دارد که این آیات اخیراً نازل

شده باشد، و سپس بنابر توقیف، بر آیات نازل شده قبل از آن قرار گرفته، و نام سوره نیز از آن گرفته شده باشد، و اگر چه ما مصلحت و حکمت این قرارداد توقیفی را ندانیم، همچنانکه در اکثر موارد ترتیب در قرآن کریم چنین علمی را نداریم.

**إشکال چهارم:** آیه شریفه: **وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَنْظِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ** در سوره انفال است، و به اتفاق اهل تفسیر، بعد از واقعه جنگ بدر نازل شده است، و سال هائی قبل از واقعه غدیر بوده است. و اهل تفسیر اتفاق دارند بر اینکه: آن آیه به سبب گفتار مشرکین مانند ابوجهل و امثال او به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قبل از هجرت بوده است. و این آیه به جهت تذکر دادن خدا رسولش را به گفتارهای سابق آنهاست. یعنی به یاد آور گفتارشان را که چنین و چنان می گفتند: **كَقَوْلِهِ تَعَالَى وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ<sup>۱</sup> وَإِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ<sup>۲</sup> وَ نَحْوَهَا.** یعنی «به یاد آور زمانی را که خداوند به فرشتگان گفت.. و به یاد آور زمانی را که از نزد اهل خودت چاشتگاهان کوچک کردی»! و از این تذکار استفاده می شود که زمان گفتار مشرکان قبل از نزول این آیه **وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ** بوده است.

**جواب:** ابن تیمیّه مسکین<sup>۳</sup> پنداشته است، و یا خود را به پندار زده است که

۱ - آیه ۳۰، از سوره ۲: بقره.

۲ - آیه ۱۲۱، از سوره ۳: آل عمران.

۳ - ابن حجر در کتاب خود به نام: **الفتاویٰ الحدیثه ص ۸۶**، گوید: ابن تیمیّه، عبدی است که خداوند او را گمراه و کور و کور و ذلیل و بی مقدار و پست نموده است، و بدین مطلب بزرگان اهل علم که فساد حالات او را بیان کرده اند، تصریح کرده اند، و به دروغ بودن اقوال او تنصیب نموده اند، و هر کس بخواهد بدین مطلب اطلاع یابد، به مطالعه کلام امام مجتهدی که همه اتفاق بر امامت او و جلالت او و بلوغ او به درجه اجتهاد دارند - **أبو الحسن السبکی** و پسرش: **تاج و شیخ امام: عز بن جماعة** و اهل عصر آنها و غیر از آنها از شافعیّه و مالکیّه و حنفیّه - بپردازد. ابن تیمیّه اعتراضات خود را منحصر در متأخرین از صوفیه نکرده است بلکه بر مثل **عمر بن خطاب** و **علی بن ابیطالب** اعتراض دارد، و حاصل مطلب آنکه برای گفتار او وزن و قیمتی نیست بلکه او سخن خود را در هر تپّه و گودال و کوه و درّه می اندازد و بهرجا می اندازد و اعتقاد علماء اسلام در باره او آنستکه او مردی ضالّ و مضلّ و اهل غلو و تندروی بوده است، خدا با او به عدلش رفتار کند، و ما را از طریق او و عقیده او و فعل او در پناه خودش پناه دهد.

این روایات بیان این را می‌کند که **خَارِثُ بْنُ نُعْمَانَ** و یا **جَابِرُ بْنُ نَضْرَةَ** **خَارِث** که چنین دعائی را کرده، و نزول سنگ باران را از آسمان و یا عذاب الیم را خواسته اند، نزول آیه **وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ** در همان روز بوده است. و ما در هیچیک از این روایات چنین مطلبی را پیدا نمی‌کنیم.

فرض کن که این آیات بعد از جنگ بدر، نازل شده باشد و راجع به قضایای مشرکین قبل از هجرت هم باشد، چه اشکال دارد که: این مرد منکر ولایت، آنرا در آن روزی که به نزد رسول الله آمده است، در قالب دعا ریخته، و خود، عین آن عبارات و آیه نازل شده را از خداوند خواسته باشد؟

مگر دعا کردن طبق آیه نازل شده‌ای، و یا طبق دعای وارد شده در قرآن کریم، از نقطه نظر تکوین و امکان تنطق به آن، منع طبیعی دارد؟ و علیهذا این مرد منکر ولایت، کفر خود را به این کلمات اظهار کرده است، همچنانکه مشرکین قبل از هجرت در مکه به همین کلمات **إِلْحَاد** و کفر خود را اظهار نموده اند. از همه اینها گذشته، چه اشکال دارد که: این آیه که در سوره انفال است، و قبل از سوره مائده که در آخر عمر رسول خدا، به چند سال نازل شده است<sup>۱</sup> در وقت تألیف قرآن در زمرة آیات نازله قبل از آن قرار داده شده باشد. همچنانکه آیات **رَبَا**<sup>۲</sup> و آیه **وَأَتَقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ**<sup>۳</sup> که آخرین آیات نازل شده بر پیغمبر است، در سوره بقره قرار داده شده است، و سوره بقره در اوائل هجرت آمده است، و تا زمان آخر عمر پیامبر چندین سال فاصله دارد.

از اینهم بگذریم، این گفتار او که: **وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ** تذکار و حکایت کلام مشرکان قبل از هجرت است، کلامی بدون دلیل است، و بیانی بدون حجّت است، اگر دلیل و حجّت برخلاف آن نباشد. زیرا که

۱ - یعنی سوره مائده در زمان آخر عمر رسول خدا، و سوره انفال، چندین سال قبل از آن نازل شده است.

۲ - آیات ۲۷۵ تا ۲۷۸: **الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ** تا **وَذُرْوَامَا يَفِي مِنَ الرِّبَا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**.

۳ - آیه ۲۸۱، از سوره ۲: بقره.

شخص عارف به اُسلوب کلام، شگ و تردیدی ندارد که این گفتار:  
 اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَابَهُ مِنَ السَّمَاءِ أَوْ  
 اثْنًا بِعَذَابِ أَلِيمٍ، گفتاریک مرد مشرک و بت پرستی که خدا را مسخره می‌کند و  
 به حق لبخند می‌زند نیست. زیرا که می‌گوید: اللَّهُمَّ بارِپُروردِگارِمن، إِنْ كَانَ  
 هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ اگر این امر حق است، از ناحیه تو! و در این عبارت که  
 اسم اشاره آورده است، و سپس با ضمیر منفصل تأکید نموده است، و پس از آن  
 الحق را با اَلْف و لام ذکر کرده، و باز ضمیر خطاب مِنْ عِنْدِكَ آورده است، به  
 هیچوجه گفتار شخص مشرک نیست، بلکه کلام کسی است که به مقام ربوبیت  
 اِذعان دارد، و در گفتار کسی که مطلبی آورده و می‌گوید: آن مطلب حق است، و  
 بس، و منسوب به خداست و بس، توقف و شگ دارد، و نمی‌تواند آن را تحمل  
 کند، و از آن بیزار بوده، و دعای مرگ و نابودی برای خود می‌کند، و از زندگی  
 ملول و گریزان است.

اِشْکالِ پنجم: کَفَّارِ قَرِيشِ چون از خداوند عذاب خواستند، با گفتار خود که:  
 وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَابَهُ مِنَ السَّمَاءِ أَوْ  
 اثْنًا بِعَذَابِ أَلِيمٍ. (آیه ۳۲ از سوره ۸: انفال)

بلافاصله در آیه بعد خداوند فرمود: (آیه ۳۳ از همین سوره)

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ.

«خداوند چنین نیست که ایشان را عذاب کند، در وقتیکه تو (محمد) در میان  
 ایشان هستی! و چنین نیست که خداوند عذاب کننده آنها باشد، در حالیکه آنها  
 از خداوند طلب آمرزش می‌کنند».

و همگی متفقند بر آنکه: چون اهل مکه عذاب خواستند، عذاب برایشان نیامد  
 و سنگ از آسمان بر آنها نبارید. و اگر در قضیه حَرِثِ بْنِ نُعْمَانَ فِهْرِي، آیه ای بود،  
 و عذابی نازل شده بود، هرآینه همانند آیه اصحاب فیل بود که دواعی برای نقل آن  
 بسیار بود. پس چرا در کتاب‌های سیر و تفسیر و تاریخ و نحوها همگی آن را نقل  
 نکرده‌اند، و همانند اصحاب فیل یک قضیه مشهور و معروفی نشد.

جواب: خوب بود، ایشان آیه بعدش را نیز ذکر می‌کردند، تا پاسخشان از آن

آیه معلوم شود، و آن آیه این است:

وَمَا لَهُمْ أَنْ لَا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا  
أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. (آیه ۳۴)

«و به چه علت خداوند آنها را عذاب نکند، در حالی که آنها موالی و سرپرست های مسجد الحرام را از ورود به آن منع می کنند، و خودشان اولیاء و سرپرستان مسجد الحرام نیستند. اولیاء و صاحب اختیاران در امور مسجد الحرام نیستند مگر مردمان با تقوی، ولیکن اکثر آنها نمی دانند.»

توضیح این مطلب آن است که اینطور نیست که خداوند به هر صورت، و به هر کیفیت و در هر شرائطی عذاب را از مردم مکه و یا مدینه، با آنکه پیامبر در میان آنها بوده است، برداشته باشد. بلکه عذاب عمومی را برداشته است در وقتی رسول الله در میان ایشان است، و هنوز خارج نشده، و یا او را إخراج نکرده اند، و در این صورت از برکات، و آثار نفس نفیس او رفع عذاب است، و یا در وقتی که در میان آنها جمعی از مؤمنان باشند که به برکت توجه و استغفار آنها خداوند عذاب را برمی دارد.

ولیکن هنگامیکه آنها پیغمبر را از مکه إخراج کردند، و چندسالی نیز طول کشید، تا مؤمنان باقیمانده در مکه کم کم به مدینه هجرت کردند، و مکه از مستغفرین خالی شد، پروردگار اذن فتح مکه را با شمشیر به پیغمبرش داد. و این غزوات و جنگ های خونین رسول الله همگی عذاب و نعمت و نکبت و ذلتی بود که بر مشرکان می رسید.

و بلکه در صورت تمادی بر جهالت و ضلالت و إعراض از آیات خدا و پذیرش رسول خدا، تهدید و وعید همان صاعقه قوم عاد و ثمود، به آنها داده شد، که عیناً به مثابه قوم عاد که پیغمبرشان حضرت هود را تکذیب کردند و به مثابه قوم ثمود که پیغمبرشان حضرت صالح را تکذیب کردند، صاعقه و ریح صرصر آنها را طعمه حریق و هلاکت خواهد ساخت.

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثُمُودَ إِذْ جَاءَتْهُمْ  
الرُّسُلُ مِنْ بَنِي أَدِيبِهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ

مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ - فَأَمَّا عَادًا فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ - فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحِيسَاتٍ لِيَذِبَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى وَهُمْ لَا يُنصُرُونَ - وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ - وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ<sup>۱</sup>

«پس اگر کافران از این آیات اعراض کردند، به آنها بگو: من شما را از صاعقه ای همانند صاعقه قوم عاد و ثمود بیم دادم و برحذر داشتم - که پیامبران از هر جانب به سوی آنها آمدند و گفتند: غیر از الله برای خود معبودی نگیرید. آنها گفتند: پروردگار ما اگر می خواست، رسولانی از فرشتگان نازل می کرد، بنابراین ما راجع به آنچه شما آورده اید، کافر هستیم - اما قوم عاد در زمین از روی باطل و بناحق بزرگ منشی کردند، و گفتند: نیروی کدام کس از نیروی ما افزون است؟ آیا ندیدند: خداوندی را که آنها را آفریده است، نیرویش افزون است، و معذک آیات ما را انکار می کردند - فعلیهذا ما تندبادی را در روزهای شوم بر سر آنها فرستادیم، تا به آنها بچشانیم عذاب ذلت بار را در این زندگی دنیا، و البته عذاب آخرت، ذلت بارتر است، و ایشان مورد یاری و نصرتی قرار نمی گیرند. و اما قوم ثمود را ما دعوت به هدایت کردیم، لیکن ایشان کوری و جهالت را بر هدایت ترجیح دادند و اختیار کردند. و بنابراین صاعقه عذاب خوار و پست کننده، در نتیجه اعمالی که انجام می دادند، آنها را در برگرفت. و کسانی که ایمان آورده بودند، و اینطور بودند که تقوای الهی پیشه ساخته بودند ما آنها را نجات بخشیدیم».

در این آیات می بینیم که: به همان وجهی که خداوند اُمت های پیامبران سلف را عذاب کرده است به اُمت پیامبر آخر الزمان نیز هشدار عذاب داده است، به طوری که پیامبرش را از اُمُّ الْقُرَى بیرون ببرد، و همه آنها را طعمه

۱ - آیات ۱۳ تا ۱۸ از سوره ۴۱: فصلت.



صاعقه سازد، و یا پس از هجرت او و مسلمانان به مدینه، حواله آنها را با شمشیر و نیزه نماید، پس از نقطه نظر عذاب عمومی، این اعلام و اخطار و سپس نزول و ورود عذاب، همگانی است.

و اما از نقطه نظر عذاب های شخصی، همانند کوری و فلج و ارتعاش اعضاء و طعمه درنده شدن و قتل صبراً و ماشابهائیز مواردی در تاریخ و سیر از رسول خدا آورده شده است:

در غزوه بدر که مشرکان اسیر مسلمانان شدند،<sup>۲</sup> از مشرکان فدیة گرفتند و

۱ — قَتِلَ صَبْرًا: أَي حَيْسَ عَلَى الْقَتْلِ حَتَّى يُقْتَلَ. قَتْلُ صَبْرٍ عِبَارَةٌ اسْتَأْنَكُ كَسَى رَابِدُونَ دِفَاعِ نَظَاهِرًا، وَ دَرِائِحًا أَوْ رَابِكُشَدْنَ.

۲ — در «دلائل بیهقی»، ج ۲، ص ۹۵ با سند متصل خود از عبدالله بن مسعود روایت کرده است که: رسول خدا ﷺ رو به کعبه ایستادند و بر هفت نفر از قریش نفرین کردند که در بین آنها أَبُو جَهْل، وَ أُمِيَّةُ بِنْتُ خَلْفٍ، وَ عُثْبَةُ بِنْتُ رَبِيعَةَ، وَ شَيْبَةَ بِنْتُ زَبِيْعَةَ، وَ عَقَبَةَ بِنْتُ أَبِي مَعِيْطٍ بُوْدُنْد. ابْنِ مَسْعُوْدٍ مِيْ كُوِيْد: سُوْ كُنْد بَه خُدَادِيْدِم كَه هَمَةُ اِيْنِهَآ دَر رُوْز جَنْجِ بَدْر كَشْتَه بَر رُوْی زَمِيْن اِفْتَاْدَه وَ دَر اَنْ رُوْز كَه رُوْز گَرْمِي بُوْد اَفْتَاب چَهْرَةُ اَنَانِرَا تَغْيِيْر دَاْدَه اَسْت. وَ ابْنِ كَثِيْر دِمَشْقِيْ دَر «الْبَدَايَةِ وَ التَّهَايَةِ» ج ۳ ص ۱۰۵ دَر شَرْح آيَةُ: اِنَّا كَفِيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِيْنَ اَز سَعِيْدِيْن جَبِيْر اَز اَبِيْن عَبَاسِ اَوْرَدَه اَسْت كَه: مَسْخَرَه كُنْنْد كَانِ يَغْمِيْرُوْ لِيْدِيْن مُغْيِرَه، وَ اَسُوْدِيْن عَبْدِغُوْثِ زَهْرِيْ، وَ اَسُوْدِيْن مَطْلَبِ اَبُو زَمْعَةَ، وَ حَارْثِ بِنِ عَيْطَلٍ، وَ عَاصِ بِنِ وَاثِلِ سَهْمِيْ بُوْدُنْد، جَبْرَائِيْلُ بَه نَزْدِ رَسُوْلِ اللّٰهِ اَمْدَ وَ اَنْحَضْرَتْ اَز اَنّهَآ شِكَايَتِ كَرْد. جَبْرَائِيْلُ وَايْدِ رَا بَه حَضْرَتِ نَشَانِ دَاْد وَ اِشَارَه بَه سَرَانْگِشْتَانِ اَوْ كَرْد وَ كَفْت: اَز عَهْدَه اَشْ بَرَا مَدْمِ وَ پَسِ اَز اَنْ اَسُوْدِيْنِ مَطْلَبِ رَا بَه حَضْرَتِ نَشَانِ دَاْد وَ اِشَارَه بَه گَرْدَنِ اَوْ كَرْد وَ كَفْت: اَز عَهْدَه اَشْ بَرَا مَدْمِ، وَ پَسِ اَز اَوْ اَسُوْدِيْنِ عَبْدِغُوْثِ رَا نَشَانِ دَاْد وَ اِشَارَه بَه سَر اَوْ كَرْد وَ كَفْت: اَز عَهْدَه اَشْ بَرَا مَدْمِ، وَ سَبَسِ حَارْثِ بِنِ عَيْطَلٍ رَا نَشَانِ دَاْد وَ بَه شَكْمَشِ اِشَارَه كَرْد وَ كَفْت: اَز عَهْدَه اَشْ بَرَا مَدْمِ. وَ عَاصِ بِنِ وَاثِلِ اَز جَلُوْیِ اَوْ عُبُوْر كَرْد وَ اِشَارَه بَه كَفِ پَاْیِ اَوْ كَرْد وَ كَفْت: اَز عَهْدَه اَشْ بَرَا مَدْمِ. اَمَّا وَايْدَاْز نَزْدِ مَرْدِيْ اَز بِنِيْ خَزَاعَه كَه اَز بَرَاْیِ اَوْ تِيْر مِيْ تَرَا شِيْدِ عُبُوْر كَرْد، اَلْتِ قَطَاعَةُ اَنْ مَرْدِ، بَه اَنْگِشْتَانِ وَايْدِ اَصَابِتِ كَرْد وَ اَنّهَآ رَا قَطْعِ كَرْد. وَ اَمَّا اَسُوْدِيْنِ عَبْدِغُوْثِ دَر سَر اَوْ چَنْدِ قَرْحَه وَ دَمَلِ دَرَا مَدْمِ وَ بَرَا ثَرَا اَنْ مَرْدِ، وَ اَمَّا اَسُوْدِيْنِ الْمَطْلَبِ كُوْر شُد، وَ عَلْتَشِ اِيْنِ بُوْد كَه اَوْ دَر زِيْرِ دَر خْتِ سَمُرَه اِيْ نَشَسْت، وَ پِيْوَسْتَه مِيْ كَفْت: اِيْ پَسْرَانِ مَن اَيَا اَز مَن دِفَاعِ نَمِيْ كُنِيْد؟! مَن كَشْتَه شُدْم. اَنّهَآ مِيْ كَفْتُنْد: مَا چِيْزِيْ رَا نَمِيْ بِيْنِيْم، وَ بَا ز مِيْ كَفْت: اَيَا اَز مَن مَنَعِ نَمِيْ كُنِيْد؟! مَن هَلَاكِ شُدْم. اِيْنَسْت خَار كَه دَر چَشْمِ مَن فَرُوْر فَتَه اَسْت! اَنّهَآ مِيْ كَفْتُنْد: مَا چِيْزِيْ رَا نَمِيْ بِيْنِيْم. وَ هَمِيْنِظُوْر بُوْد تَا دُوْ چَشْمَشِ كُوْر شُد. وَ اَمَّا حَارْثِ بِنِ عَيْطَلٍ، اَبِ زَرْدِ دَر شَكْمِ اَوْ پِيْدا شُد تَا جَائِيْكَه سَرگِيْنِ اَوْ اَز دَهَانِ اَوْ خَارْجِ مِيْ شُد وَ اَز اِيْنِ مَرَضِ

همگی را آزاد کردند مگر سه نفر: نَضْرُنُّ حَارِثِ بْنِ كَلْدَةَ وَعَقَبَةُ ابْنُ أَبِي مُعَيْطٍ وَ مُظْعِمُ بْنُ عَدِيٍّ.

نَضْرَبْنِ حَارِثِ هَمَانُ بُوَد كِه مِي كَفْت: اِنْ هَذَا اِلَّا اِسَاطِيْرُ اَلْاَوْلِيَيْنَ. «این احادیثی (قرآن) که پیامبر بر ما می خواند چیزی نیست مگر افسانه سازی های دوران پیشین». رسول خدا فرمود: ای علی! نَضْر را نزد من بیاور، من او را طلب می کنم. امیرالمؤمنین عليه السلام با دست خود موهای سرش را گرفته و به نزد رسول آوردند — و نَضْر مرد زیبایی بود، و سرش گیسو داشت —.

نَضْر گفت: ای محمد! من تو را به رَحْمِيَّت و قرابتی که بین من و تست سوگند می دهم که با من همان معامله ای را کنی که با هر مردی از مردان قریش می کنی! اگر آنها را کشتی مرا هم بکش، و اگر از آنها فداء گرفتی و آزادشان کردی، از من هم فداء بگیر!

پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: لَا رَحِمَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ! قَطَعَ اللَّهُ الرَّحِمَ بِالْإِسْلَامِ.

«قرابت و رحمیتی بین من و تو نیست، زیرا که اسلام، رَحِم ها را جدا کرده است، و رَحِم های شرک و جاهلی را رَحِم نمی شمرد!» ای علی! او را جلو بیاور، و گردن او را بزن! و گردن او را زدند.

و سپس فرمود: ای علی! عَقَبَهُ را به نزد من بیاور! عَقَبَهُ گفت: يَا مُحَمَّد! اَلَمْ تَقُلْ لَا تُضَبِّرُ قُرَيْشٌ؟ «مگرتو نگفته ای که: قریش را صبراً نمی کشیم»؟ پیامبر فرمود: وَأَنْتَ مِنْ قُرَيْشٍ؟ اِنَّمَا أَنْتَ عِلْجٌ مِنْ أَهْلِ صَفُورِيَّةَ! وَاللَّهِ لَأَنْتَ فِي الْمِيلَادِ أَكْبَرُ مِنْ أَبِيكَ الَّذِي تَدْعِي لَهُ!

«تو از قریش هستی؟! بلکه حَقّاً تو مزغولی بزرگ هیكل از كفار عجم از اهل صَفُورِيَّة می باشی! سوگند به خداوند، تو در نسب و ولادت بزرگتر هستی از پدرت که خود را بدو منتسب می داری!»!

مرد. و اما عاص بن وائل بر روی خری سوار شد تا به سوی طائف برود و آن الاغ را در جانی خوبانید که خاری از جنس گیاه شَبْرَقَه درگودی کف پای او فرورفت، و او را کشت. و بیهقی نیز مثل همین سیاق را روایت می کند.

عقبه گفت: فَمَنْ لِلصَّبِيَّةِ؟! «بعد از من سر پرست دختر من چه کسی باشد؟! رسول خدا فرمود: النَّارُ «آتش» و سپس گفت: حَنَّ قِدْحٌ لَيْسَ مِنْهَا. «جوهره خود را بروز داد که اصالت ندارد».<sup>۱</sup>

و گوینده اللّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْمِنَا بِعَذَابِ أَلِيمٍ نَضْرِبْنَ حَارِثَ بُوْدَةَ اسْتِ، که طبق دعای خود، در جنگ بَدْر صَبْرًا به قتل رسید.<sup>۲</sup>

و درباره عموی پیامبر: أَبُولهَب و زوجه اش اُمّ جمیل خواهر اَبوسُفیان صَخْرَبِن حَرْب که از هرگونه ایذاء و تکذیب و آزار پیغمبر دریغ نداشتند، تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ - وَأَمْرَاتُهُ حَمَالَةَ الْحَطَبِ نازل شد.<sup>۳</sup>

«بریده باد دو دست اَبُولهَب و خود او نیز بریده باد (تا آنکه گوید): وزن او که بارکش هیزم است».

طارق مُحَارَبِي گوید: در هنگامی که من در بازار ذِي مَجَاز عبور می کردم دیدم جوانی را که می گوید: قُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تُفْلِحُوا «بگوئید: مبعودی جز الله نیست که رستگار شوید»!

و در این حال دیدم مردی را که در پشت سر او بود، و به او سنگ می انداخت و ساق های پا و دو رگ پشت پای او را خونین کرده بود، و می گفت: ای مردم این مرد بسیار دروغ گوست، او را تصدیق نکنید!

من پرسیدم این جوان کیست؟ گفتند: این مُحَمَّد است که به گمان خودش

۱ - میدانی در «مجمع الأمثال» طبع مکتبه محمديه سنة ۱۳۷۶ آورده است که حَنَّ قِدْحٌ لَيْسَ مِنْهَا، از جمله امثال عرب است. قِدْح یکی از قِدَاح مَيْسَر است یعنی تیرهای قمار، و چون یکی از این تیرها از جنس جوهر بقیه تیرها نباشد، و شخص جولان دهنده بخواهد آن را جولان دهد از آن صدائی غیر از صدای بقیه برمی خیزد، و از این صدا فهمیده می شود که جنس این تیر از سایر تیرها نیست، و این مثل را می آورند برای مردی که افتخار می کند که از قبیله ای است و نباشد، و یا بستاید خود را به صفتی که در او نباشد.

۲ - تفسیر «مجمع البیان»، طبع صیدا، ج ۲، ص ۵۳۸ و ص ۵۳۹.

۳ - سوره ۱۱۱: لَهَب.

پیغمبر است، و این مرد عموی او اَبُولَهَب است که می پندارد او کذاب است.<sup>۱</sup>  
 دو دختر پیامبر اکرم زن های دو پسر اَبُولَهَب بودند، بدینگونه که: رُقِیَّة زوجه  
 عُتْبَةَ بن اَبی لَهَب بود، و خواهرش: اُمُّ کُلثُوم زوجه عُتْبَةَ بن اَبی لَهَب. چون آیه  
 تَبَّتْ یَدَا اَبی لَهَب نازل شد، اَبُولَهَب و امّ جمیل به دو پسر خود گفتند: از دو دختر  
 محمّد مفارقت کنید! و آن دو پسر دختران پیامبر را طلاق گفتند. و عثمان بن  
 عُمّان در مکه با رُقِیَّة ازدواج کرد و با او به زمین حبشه هجرت کردند، و در آنجا  
 پسری زائید به نام عبدالله. این پسر چون شش ساله شد، خروسی به چشم او منقار  
 زد و صورتش ورم کرد و مریض شد و از دنیا رفت.

زمان جنگ بدر، رُقِیَّة مرض حَصْبَة داشت، و عثمان به امر رسول خدا برای  
 پرستاری او در غزوه بدر شرکت نکرد، و در روز واقعه بدر رُقِیَّة رحلت کرد، و در  
 روزیکه زید بن حارثه بشارت فتح را در بدر به مدینه آورد رُقِیَّة را دفن کردند.<sup>۲</sup>  
 و چون عُتْبَةُ بن اَبی لَهَب، اُمُّ کُلثُوم را طلاق داده بود، و با او زفاف نکرده  
 بود، بعد از رُقِیَّة، عثمان او را به نکاح خویش در آورد، و این درسنه سوم از هجرت  
 بود، و درسنه نهم از هجرت وفات کرد و رسول خدا بر او نماز خواندند، و اَسْمَاءُ  
 بِنْتُ عُمَیْس و صَفِیَّه بنت عبدالمطلب او را غسل دادند.<sup>۳</sup>

و چون اُمُّ کُلثُوم رحلت کرد، رسول خدا بر لب قبر او نشست بود، و چشمانش  
 از اشک جاری بود، فَقَالَ: هَلْ مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ لَمْ یُقَارِفِ اللَّیْلَةَ؟ وَلَا یَدْخُلِ  
 الْقَبْرَ رَجُلًا قَارِفًا أَهْلَهُ. فَلَمْ یَدْخُلِ عُثْمَانُ.<sup>۴</sup>

رسول خدا فرمود: «در قبر برای مراسم اُمُّ کُلثُوم کسی داخل شود که: دیشب  
 با زوجه اش همبستر نشده است. و آیا کسی در میان شما هست که هم بستر نشده  
 باشد؟ و عثمان داخل نشد».

۱- تفسیر «مجمع البیان»، ج ۵، ص ۵۵۹.

۲- «استیعاب»، ج ۴ ترجمه رقیه بنت رسول الله تلخیص ص ۱۸۳۹ تا ص ۱۸۴۱.

۳- «استیعاب»، ج ۴، ترجمه اُمُّ کُلثُوم بنت رسول الله، ص ۱۹۵۲.

۴- «استیعاب»، ج ۴، ص ۱۸۴۱ و ص ۱۸۴۲.

و معلوم می شود، در همان شب رحلت ام کلثوم که با ضرب او، طبق روایات، زوجه اش بستری و مریض شده و از دنیا رفته است، با زوجهٔ دیگرش همبستر شده و به ارتحال دخت پیامبرگرمی ابدأ توجهی نداشته است.

ابن اثیر آورده است که: بیهقی از قتاده تخریج کرده است که: عُثْبَةُ بِنُ أَبِي لَهَبٍ بَرَّرَ رَسُولَ خُدا دَرِ اَوْبِيخْتِ، وَ دَرِ اِيذَاءِ وَ اذِيَتِ مَسْلُطٍ شَدِّ وَ پِيرَاهِنِ رَسُولِ خُدا رَا پَارِهَ كَرَد. رَسُولِ خُدا بَه اَو كَفْت: اَمَّا اِنِّي اَسْأَلُ اللّٰهَ اَنْ يُسَلِّطَ عَلَيَّهِ كَلْبَهُ، «من از خداوند می خواهم که سگ خودش را بر او مسلط کند».

عُثْبَةُ با جماعتی از قریش به سوی شام می رفتند، و در مکانی فرود آمدند که بدان زَرْقَاءَ می گفتند، تا شبی بیمارند ناگهان شیری دور آنها گردید، وجست، و از میان آن جماعت سَرِ عُثْبَةَ را در دهان برد، و فشار داد، و خرد کرد، و او را کشت.<sup>۱</sup>

و بیهقی از عُرْوَه از پدرش بدین طور روایت کرده است که: در آن شب آن شیر از آنها انصراف داشت و آنها خوابیدند، چون آنها احساس خطر کردند، برخاستند، و عُثْبَةَ را در بین خود محلی را در وسط برای او تعیین کردند، شیر آمد، و از روی آنها عبور کرد و قدم برداشت، تا رسید به عُثْبَةَ، و سر او را با دندان خرد کرده و شکست و هلاک کرد.<sup>۲</sup>

ابن عبد البر آورده است که: اِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا مَشَى يَتَكَفَّأُ وَكَانَ الْحَكْمُ

۱ — «دلائل النبوة» بیهقی، طبع اول، ج ۱، ص ۹۶: فَلَمَّا أَنْزَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ نَبْتَ اَبِي لَهَبٍ، قَالَ أَبُو لَهَبٍ لَابْنَتِهِ: عُثْبَةُ وَعُثْبَةُ، رَأْسِي وَرُؤُوسِكُمْ حَرَامٌ إِنْ لَمْ تُظَلِّقَا ابْنَتِي مُحَمَّدًا! وَسَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عُثْبَةَ طَلَّاقَ رُقِيَّةَ وَسَأَلْتَهُ رُقِيَّةَ ذَلِكَ، وَقَالَتْ لَهْ أُمُّ كَلْتُومَ: بِنْتُ حَرْبِ بْنِ أُمِيَّةَ، وَهِيَ حِمَالَةُ الْخَطْبِ: طَلَّقَهَا يَا بَنِي فَإِنَّهَا قَدْ صَبَتْ فَطَلَّقَهَا وَطَلَّقَ عُثْبَةَ أُمُّ كَلْتُومَ وَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ حِينَ قَارِقَ أُمُّ كَلْتُومَ، فَقَالَ: كَفَرْتُ بِدِينِكَ وَفَارَقْتُ ابْنَتَكَ لِأَنْجِبْتِي وَلَا أُحِبُّكَ، ثُمَّ تَسَلَّطَ عَلَى رَسُولِ اللهِ فَشَقَّ قَمِيصَهُ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: أَمَا أَنْتَى أَسْأَلُ اللّٰهَ أَنْ يُسَلِّطَ عَلَيْهِ كَلْبَهُ. فَخَرَجَ نَفْرًا مِنْ قَرِيشٍ حَتَّى نَزَلُوا فِي مَكَانٍ مِنَ الشَّامِ يُقَالُ لَهُ الزَّرْقَاءُ لَيْلًا فَأَطَافَ بِهِمُ الْأَسَدُ تِلْكَ الْبَيْلَةَ فَجَعَلَ عُثْبَةَ يَقُولُ: يَا بِلْ أُمِّي هُوَ وَاللهِ أَكَلِي كَمَا دَعَا مُحَمَّدٌ عَلَيَّ، فَتَلَنِي ابْنُ أَبِي كُبَيْشَةَ، وَهُوَ بِمَكَّةَ وَأَنَا بِالشَّامِ. فَعَوَى عَلَيْهِ الْأَسَدُ مِنْ بَيْنِ الْقَوْمِ وَأَخَذَ بِرَأْسِهِ فَضَغَمَهُ فَضَغَمَةً فَذَبَحَهُ. وابن اثير در «نهاية»، ج ۳، ص ۴۲۰ درمادهٔ فدغ آورده است.

۲ — «دلائل النبوة» بیهقی، ج ۱، ص ۹۷.

بُنْ أَبِي الْعَاصِ يَحْكِيهِ ، فَالْتَقَتِ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمًا فَرَأَهُ يَفْعَلُ ذَلِكَ .

فَقَالَ: فَكَذَلِكَ فَلْتَكُنْ. فَكَانَ الْحَكَمُ مُخْتَلِجًا يَرْتَعِشُ مِنْ يَوْمَيْدٍ<sup>۱</sup>.

«حضرت رسول خدا ﷺ عادتشان این طور بود که چون راه می رفتند، پاها به طرف عقب و سینه بطرف جلو، و بطور سرازیر حرکت می کردند، و حکم بن ابی العاص همیشه از پشت ادای آنحضرت را درآورده، و خود را به مشابه او بازیگر می ساخت. روزی پیامبر سر خود را برگردانده، و دیدند که: حکم چنین می کند. گفتند: همین طور بمان. حکم از آن به بعد به حالت لرزه و ارتعاش بدن درآمد.»

ابن اثیر آورده است که پیامبر به خدا عرض کرد: اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَظَأْتِكَ عَلَي مُضَرٍّ مِثْلَ سِنِي يُوسُفَ. فَجَاهِدُوا حَتَّى أَكَلُوا الْعِلْهَزَ<sup>۲</sup>.

«بار پروردگارا قدرت و أخذ خود را بر طائفه مضر شدید گردان، مانند سال های قحط دوران یوسف! طائفه مضر آن طور به گرفتاری و مشقت و قحط در افتادند که به جای طعام علهز می خوردند (خون را با پشم های شتر مخلوط می کرده، و پس از آن با آتش سرخ کرده و می خوردند.)

باری مواردی که چه عموماً و چه خصوصاً در اثر دعای پیغمبر ﷺ عذاب نازل شد، در تواریخ و سیرمذکور است. وعلیهذا قضیه حارث قهیری و یا جابر بن نصر که با اسلام عناد داشته، و ولایت را بدانگونه تحقیر و رسول خدا را به طور تحکم و زورگوئی، و توییخ، مؤاخذه، و درخطاب تقبیح می کند، چه اشکال دارد که به دعای خودش سنگی از آسمان بر سرش بخورد، و دردم وی را هلاک سازد؟

و اما اینکه ابن تیمیه گفته است: در صورت تحقق باید مانند قصه اصحاب

۱- «استیعاب»، ج ۱، ص ۳۵۹ و ص ۳۶۰. و در این باره عبدالرحمن پسر حسان بن ثابت او را تغییر و هجو کرده است، او درباره عبدالرحمن بن حکم گوید:

إِنَّ اللَّعِينَ أَبوكَ قَارِمَ عِظَامِهِ  
 إِنَّ تَرَمَ تَرَمٍ مُخْتَلِجاً مَجْنُوناً  
 يُمَسِّي خَمِيصَ الْبطنِ مِنْ عَمَلِ التَّقَى  
 وَيُظَلُّ مِنْ عَمَلِ الْخَبِيثِ بَطِيناً

۲- «التهایة فی غریب الحدیث والأثر» ج ۳، ص ۲۹۳، ماده علهز.

فیل معروف شود.

جواب آنستکه قیاس این داستان، به داستان اصحاب الفیل مع الفارق است، زیرا این قضیه، یک حادثه فردیه ای بوده است که اغراض مخالفان و منافقان در اختفاء آن تا جائی که میسور بوده است، مؤثر بوده است، همچنانکه در اصل قضیه غدیر، آنچه کردند، در اختفاء آن که بصورت یک امر عادی جلوه دهند، و یا حدیث غدیر را تقطیع نموده، هر تگه اش را در بایی بیان کنند، که صدر و ذیلش در یکجا نباشد، و یا کوشیدند تا معنای ولایت را از آن حقیقت روشن برگردانند، و یا آنکه اصل قضیه را انکار کنند، و آنچه از دستشان برآمد کوتاهی نکردند، ولیکن خداوند معذک، آن قضیه را روشن و زنده نگاهداشت، و دوست و دشمن را در برابر عظمت این داستان معترف ساخت.

و اما داستان اصحاب فیل که در عداد معجزات و کرامات بیت الله، و خاندان نبوت است، و همه قریش بلکه همه عرب، و امت ها، داعی بر اظهار و اعلام آن داشته اند، و بر عالیترین مقدسات که بیت الله الحرام و خانه منسوب به ذات احدیت است، آن خانه ای که مطاف جمیع امم، و مقصد حجاج و عمار و عاکفین است، گواه و شاهد صادق است، و تمام طبقات مردم از آن انتظار خیرات و برکات را دارند، داستان دیگری است، که به هیچ وجه مشابهت ندارد با قضیه حارث که تنها به نزد رسول آمده و سخنی رانده و به عقوبت آن دچار گشته است.

گویند: روز عاشورائی در زمان آیت الله شیخ مرتضی انصاری اعلی الله تعالی مقامه الشریف که در نجف اشرف مرتباً دسته های سینه زنی، و نوحه خوانی، و عزاداری در کوی و برزن حرکت داشت، و شیخ انصاری هم در کنار آنان می رفت. یک نفر از آفندی های آن زمان که فرماندار نجف از طرف بغداد و دولت

۱ - آفندی، به بزرگان و رؤسا و صاحب مقام و منصبان از دولت عثمانی می گویند که در آن زمان چون عراق عرب در تحت تسلط عثمانی ها بوده است، برای اداره امور کشور گسیل می شده اند، و آنها همه سنتی مذهب بوده اند.

عثمانی بود، به شیخ نزدیک شده، و سلام کرد و گفت: شیخنا سؤالی دارم، و آن این است که: شکی نیست که حضرت حسین بن علی را مظلومانه کشته اند و این عمل زشتی بوده است که از یزید بن معاویه سرزده است. اما این دسته در آوردن و هر سال تجدید عزاونوحه خوانی و مرثیه خوانی و گریستن برای چیست؟ این سینه زنی و زنجیرزنی برای چیست؟!

شیخ فرمود: رسول خدا ﷺ در حضور ده هزار نفر از حجاج در غدیر خم، دست برده، و دوباروی علی را گرفت؛ و به همه نشان داد و فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ. شما انکار کردید، و گفتید: قضیه شخصیته در اثر نزاع با زید بن حارثه، و یا بر اثر شکایت بُرئیده بوده است، که خواسته است بگوید: هرکس مرا دوست دارد، دوست علی هم باید باشد. من پسر عموی هرکس هستم، علی هم پسر عموی اوست.

ما هر سال این عزاداری را تجدید می‌کنیم، وزن و بچه و مرد، و کوچک و بزرگ، بر سر گِل زده، به بازارها، و کوچه‌ها می‌ریزیم، و برای تجدید یاد و عظمت حسین گریه می‌کنیم، تا شما نتوانید آن را انکار کنید و بگوئید: قضیه شخصیته بوده است. حسین برای حکومت بر علیه یزید امیرالمؤمنین سلطان وقت قیام کرد، و کشته شد.

گویند: از بدهاقت پاسخ شیخ آن مرد افندی مات و مبهوت شد قُبِهَتِ الدِّي كَفَرًا!

باری أمّا این که ابن تیمیّه گفته است: طبقات مصنفین این قضیه را ذکر نکرده‌اند، این هم کذب محض است.

مگر نام علماء عظیم و کتب معتبره آنان را در همین بحث ندیدیم که با سندهای خود این روایت را به آن صحابی عظیم: حَدِيثُهُ بِنُ الْيَمَانِ وَ بَه سُفْيَانُ بِنُ عُيَيْنَةَ، نسبت می‌دهند که در جلالت و وثوق وی در علم و تفسیر و حدیث در نزد سنی‌ها جای هیچ شبهه‌ای نیست.

۱ - آیه ۲۵۸، از سوره ۲: بقره: پس مَبْهُوت شد آن کس که کفر ورزیده است.



شب پره گروصل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نکاهد یکی از دوستان می‌گفت: شبی در حرم مطهر حضرت زینب علیها السلام که در مصر است رفتم، دیدم: غوغای عجیبی است، شب جمعه است و سستی‌های شهر قاهره از هرجانب برای زیارت دختر علی آمده‌اند و چنان عزاداری و گریه و ماتم دارند که برای من بسیار شگفت‌انگیز بود، که چگونه سستی‌ها برای زینب علیها السلام مرثیه می‌خوانند، و حرّمش را مُعَظَّم می‌دارند، و گرداگرد ضریحش طواف می‌کنند، و می‌بوسند، و خاک داخل حلقه‌های ضریح را به چشم می‌مالند.

ساعتی گذشت خطیبی بسیار فصیح و بلیغ بر منبر رفت، و از روایات وارده درباره‌ی اهل بیت مفضلاً سخن گفت، و در آخر شروع کرد به دعا کردن، و همه مردم آمین می‌گفتند، و از جمله دعا‌های او این بود که: **اللَّهُمَّ اَلْعَيْنِ الْوَهَابِيَّةَ** (خدایا طائفه‌ی وهابی‌ها را لعنت فرست) و همه‌ی مردم گفتند: آمین.

و این شاهد آن است که همانطور که سابقاً ذکر کردیم: همه‌ی طوائف عامه و اهل سنت با وهابی‌ها مخالفند، و رئیس آنها ابْنِ تَيْمِيَّةَ و مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ را منحرف و فاسدالعقیده می‌دانند.

**إشکال ششم:** در این حدیث وارد است که گوینده‌ی این گفتار به مبانی پنجگانه‌ی اسلام أمر شده است. و چون آنها را پذیرفته است، مسلمان بوده است، و می‌دانیم که در زمان رسول خدا به هیچ یک از مسلمین چنین آسیبی نرسیده است.

**جواب:** این حدیث، همانطور که اسلام او را بیان می‌کند، کُفْر و ارتداد و إعراض او را نیز بیان می‌کند. زیرا که بعد از شنیدن حدیث غدیر، شگ در نبوت رسول خدا آورده است؛ و در حال غیظ و عَصَبَانِيَّة از حکم خداوندی، بر نصب **أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا** به مقام ولایت، دچار چنین عقوبتی آنهم به تقاضای خودش شده است.

و علاوه در تاریخ و حدیث مواردی موجود است که: مسلمان هم در اثر کفر نعمت، و ناسپاسی از حُرْمَت رسول خدا به بلاها و عواقب وخیمی مبتلا شده است. همچون مرد اعرابی که مریض شده بود و پیامبر برای عیادت او آمدند و به

او گفتند: لَا بَأْسَ ظَهُورُ (چیزی نیست، باکی نیست، موجب پاکی و طهارت است!)

أعرابی گفت: قُلْتَ ظَهُورٌ كَلَامًا! بَلْ هِيَ حُمَى تَفُورٌ عَلَى شَيْخٍ كَبِيرٍ نَزِيرَةٌ الْقُبُورُ! (تو گفتی: پاکی و تطهیر است. أبداً چنین نیست. بلکه این مرض، تب شدیدی است که فوران دارد و شعله می زند بر پیرمرد سالخورده ای که گورها در انتظار دیدار او هستند!)

پیامبر گفت: فَتَعَمَّ إِذَا! فَمَا أَمْسَى مِنَ الْغَدِ إِلَّا مَيِّتًا.<sup>۲</sup>

«بنابراین، همین طور است. شب را به فردا نیاورد مگر آنکه مرگ او را در بر گرفت.»

إشکال هفتم: این مرد: حارث بن نُعمان در میان صحابه شناخته شده نیست، بلکه این نام از قبیل نام هائی است که معرکه گیران بازاری در سر گذرها در معرکه می آورند، از نوع همان افسانه ها و داستان های غَنَمَ و ذَلَهَمَه، و مردم در بیان اَسامی صحابه پیامبر خدا ک. از آنها، در حدیث چیزی بیان شده است، حتی احادیث ضعیفه، کتابها نوشته اند، مثل کتاب «استیعاب» ابن عبدالبر، و کتاب ابن مندیه و ابونعیم اصفهانی و حافظ ابوموسی و نحو ذلک، و هیچیک از آنها نامی از این مرد نبرده است، و از اینجا فهمیده می شود که: در روایات ذکرى از او نشده است.

چون این بزرگان از مصتفین آنچه را که از اهل علم روایت شده است ذکر می کنند، نه احادیث داستان سراهای بازاری را همانند «تَفَقَّاتُ الْأَنْوَارِ» بکری کذاب و غیره.<sup>۳</sup>

جواب: در پاسخ این اشکال سزاوار است اکتفا کنیم به آنچه شَيْخُ الْإِسْلَامِ

۱- أَوْ تَوْرُ - خ ل.

۲- «صحیح بخاری»، طبع امیریه بولاق، ج ۴، ص ۲۰۲ در کتاب مناقب، و در «أشعثیات»، ص ۲۰۰ کتاب الجنائر، باب عیادة المرضی، حضرت صادق از پدران شان یکایک تا امیر المؤمنین ع روایت کرده است، و در پایان این عبارت را اضافه دارد که: آن مرد در آن مُرد، و رسول خدا بر جنازه او نماز نخواندند.

۳- «منهاج السنّة» ابن تیمیّه ج ۴، ص ۹ تا ص ۱۴.

إِقَامُ الْحُقَافِ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ كِنَانِي عَسْقَلَانِي شَافِعِي معروف به ابن حَجَر متولد در سنه ۷۷۳، و متوفی در سنه ۸۵۲ هجری قمری در مقدمه کتاب الإصابه فی تَمْيِيزِ الصَّحَابَةِ آورده است. همانطور که علامه آمینی هم در پاسخ این اشکال عین کلام ابن حَجَر را آورده اند.<sup>۱</sup>

زیرا که تمام کتابهای معجم در ذکر صحابه، استیفای اسامی آنها را نکرده است، و هرکس بقدر سعه اطلاع و قدرت احاطی خود چیزی نوشته است، و شخص متأخر آمده، و چیزی بر او افزوده است، و معذک عُشری از اُعشار اسامی صحابه در این کتابها ذکر نشده است، و اصولاً قابل ذکر هم نبوده است.

زیرا صحابی بر اصطلاح عامه همانطور که ابن حَجَر می گوید: مَنْ لَقِيَ النَّبِيَّ ﷺ مُؤْمِنًا وَقَاتَ عَلَيَّ الْإِسْلَامَ<sup>۲</sup> «آن کسی است که در حال ایمان پیغمبر را ملاقات کرده باشد، و با اسلام هم مرده باشد». گرچه در بین ملاقات و مردن، مرتد شده باشد، همچون اُشعث بن قیس که پس از ایمان مرتد شد، و سپس در زمان خلافت ابوبکر دو مرتبه به اسلام بازگشت.<sup>۳</sup>

و علیهذا افرادی که پیامبر را مؤمناً دیده باشند، و در میان کوهها و فَلَوات زندگی کرده باشند، و یا در شهرها و قرآء و قصبات منزل داشته باشند، بقدری زیاد است که قابل شمارش و بیان نیست، و بلکه اصولاً شمارش آنها و بیان اسامی همه آنها ممتنع است. و اما آنچه ابن حَجَر عَسْقَلَانِي در کتاب الإصابه بعد از حمد و صلوة آورده است، این است که گوید: أَمَا بَعْدُ: از شریف ترین علوم دین، علم حدیث رسول الله است، و از جلیل ترین راه شناخت حدیث، تمیز و تشخیص اصحاب رسول خداست، از آن کسانی که بعداً آمده اند.

و در این موضوع بسیاری از حافظان حدیث، بر حسب اطلاع هریک از آنها

۱- «العُدیر»، ج ۱، ص ۲۶۴ تا ص ۲۶۶.

۲- «الإصابة»، ج ۱، ص ۱۰.

۳- «الإصابة»، ج ۱، ص ۱۲.

تصنیفی در این باب نموده اند. و اولین کسی را که من شناخته ام که در این موضوع تصنیف کرده باشد، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بُخَارِي است که کتابی مستقل نوشته و أَبُو الْقَاسِمِ بَغَوِي و غیره از او نقل کرده اند.

و حلیفه بَنُ حَيَّاطٍ و مُحَمَّدُ بْنُ سَعْدٍ و از قرنای او همچون یَعْقُوبُ بْنُ سُفْيَانَ، و ابی بکر بن ابی خنیمة، أسامی صحابه رسول خدا را با جماعتی از طبقه مشایخ خود، در یکجا جمع نموده اند.

و پس از ایشان جماعتی در این باب تصنیفاتی کرده اند، همچون أَبُو الْقَاسِمِ بَغَوِي، و أَبُو بَكْرٍ ابی دَاوُد، و عَبْدَان و زمانی کوتاه قبل از ایشان مانند مَطِين، و سپس بعد از آنها جماعتی مانند أَبُو عَلِيٍّ بَنِي سَكَنٍ و أَبُو حَفْصِ بْنِ شَاهِينَ و أَبُو مُنْصُورٍ مَأْوِدِي و أَبُو حَاتِمِ بْنِ حَبَانَ و همچون طَبْرَانِي در ضمن «معجم کبیر» خود. و سپس مانند أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بَنِي مُنْدَةَ و أَبُو نُعَيْمٍ، و پس از آنها عُمر بن عُبَيدِ الْبَرِّ که کتاب خود را اِستیعاب نام نهاده است، چون چنین پنداشته است که آنچه در کتب قبل از او آمده است، او در این کتاب جمع نموده است.

و معذک أسامی بسیاری از صحابه از قلم او افتاده است، و بر این اساس أَبُو بَكْرٍ بَنِي فَتْحُونَ ذیلی بر کتاب «استیعاب» نوشته، و نام آنها را که از ابن عبدالبر فوت شده است او آورده است.

و نیز جماعت دیگری بر «استیعاب» ذیل های لطیفی نوشته اند، و تصانیفی گرد آورده اند.

و أَبُو مُوسَى مَدِينِي بر کتاب أَبُو مُنْدَةَ ذیل بزرگی نوشته است.

و در عصرهای این جماعت مصنفین، خلافت بسیاری بودند که آنها نیز در این موضوع تصنیفاتی کرده اند که شمارش آنها مشکل است. تا در اوائل قرن هفتم عَزَالِدِينِ ابْنِ أَثِيرِ کتاب کاملی در این موضوع نگاشت، و نام آن را اُسْدُ الْغَابَةِ گذارد، و در آن کتاب بسیاری از مطالب مصنفات سابق را جمع کرده است، ولی معذک از روش متقدمین از خودش پیروی کرده، و در تعیین صحابی با غیر صحابی خلط نموده است، و از یادآوری و هشدار بر بسیاری از اشتباهات و اوهام واقعه در کتب قبل از خود نیز غفلت ورزیده است.

و بعد از او حَافِظُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ذهبی در کتاب خودش، خصوصاً اَسَامِی صحابی را از اَسَدُ الْغَابَةِ جدا کرده، و زیاداتی نیز از اَسَامِی صحابه، از خودش ذکر کرده است، و در عین حال کسانی را که به غَلَط، صحابی ذکر شده اند، و آنان که صحبتشان با رسول خدا صحیح نبوده است، یادآوری کرده است. ولیکن با وصف این حال، نه تنها استیعاب نام همه را نیاورده است، بلکه نزدیک به استیعاب هم نشده است.

و برای من در اثر تتبع نام بسیاری از صحابه پیدا شده است، که در کتاب ذَهَبِی و اَصْل ذَهَبِی نیست در حالی که آن صحابه همان شرائطی را دارند که ذَهَبِی و ابن اثیر در صحت صحبت ذکر کرده اند.

و بنا بر این، من کتاب بزرگی را گرد آوردم که در آن صحابی را از غیر صحابی جدا نمودم. و با وصف این خصوصیات، برای ما وقوف و اطلاع بر اَسَامِی عشری از آن اصحابی که اَبُو زُرْعَةَ رَازِی ذکر کرده است حاصل نشده است زیرا که اَبُو زُرْعَةَ گفته است:

رسول خدا ﷺ رحلت کردند، در حالیکه کسانی که آن حضرت را دیده بودند، و یا از او شنیده بودند زیادتر از یکصد هزار انسان، از مرد و زن بوده است، که همه آنها از پیامبر سماعاً و یا رُؤیَةً<sup>۱</sup> روایت کرده اند.

ابن قَتْحُون در ذیل «استیعاب» می نویسد که این یکصد هزار انسان را اَبُو زُرْعَةَ در جواب کسی گفته است که از او از خصوص راویان از رسول خدا پرسیده است، تا چه رسد به صحابی هائی که راوی نبوده اند.

و مع هذا تمام اَسَامِی که در «استیعاب» آورده شده است با اسم، و یا با کنیه، و یا با هردو، سه هزار و پانصد نفر می باشد. و ابن قَتْحُون گفته است: او نیز طبق همان شرائطی که ابن عَبْدِ الْبَرِّ، صحابی را معین کرده است، قریب به همین مقدار یعنی سه هزار و پانصد نفر، استدراک آورده است.

۱ — سماعاً یعنی خودش بدون واسطه از پیامبر شنیده است، و رُؤیَةً یعنی پیامبر را دیده، ولی روایت را بواسطه شخص دیگری از پیامبر روایت کرده است.

و من می‌گویم که: به خط حافظ ذَهَبی در پشت کتابش که به نام تجرید است، دیدم، نوشته بود: شاید جمیع این نفرات به هشت هزار نفر برسد، اگر زیادتر نباشند کمتر نیستند.

و پس از این، به خط ذَهَبی دیدم که جمیع کسانی که احوالشان در اُسْدُ الغَابة آمده است، هفت هزار و پانصد و پنجاه و چهار نفرند.

و آنچه گفتار ابوزرعه را تأیید می‌کند، آن است که در صحیحین آمده است که: در قصه تبوک، کعب بن مالک می‌گوید: مردم به قدری زیاد بودند که هیچ دفتری نمی‌توانست نام آنها را به شمار در آورد.

و از ثوری در آنچه با سند صحیح، خطیب از او تخریح کرده است، وارد شده است که او گفته است: هرکس علی را بر عثمان مقدم بدارد، بر دوازده هزار نفر که رسول خدا ﷺ در وقت مرگ، از آنها راضی بوده است، عیب گرفته است. و ثوری گفته است: و این قضیه بعد از رحلت رسول خدا به دوازده سال بوده است، بعد از آنکه بسیاری در خلافت ابوبکر در جنگ‌های رده کشته شده‌اند، و همچنین در جنگ‌های فتح کشته شده‌اند، که آسامی آنها بهیچوجه ضبط نشده است، و پس از آن در خلافت عمر کشته شده‌اند، و نیز در طاعون عمومی که آمد، و در طاعون عمواس<sup>۱</sup> و غیرها از بین رفته‌اند که از جهت کثرت به شمار نمی‌آید، و علت مخفی بودن نامهای ایشان آنستکه: اکثر آنها اعراب بوده‌اند، و اکثر آنها در حجة الوداع حضور یافته‌اند. والله اعلم.<sup>۲</sup>

و در طی بحث غدیر آوردیم که: کسانی که در حجة الوداع با رسول خدا بوده‌اند، یکصد هزار نفر و یا بیشتر بوده‌اند، و طبعاً و طبیعتاً اِحصاءِ اسامی این افراد غیرممکن است، کجا می‌توانند این کتب مصنّفه در احوال صحابه، یکایک نام

۱ — عمواس، قصبه‌ای است در شام، که شش میل از راهی که از رَمَلَه به بیت المقدس می‌رود، با رَمَلَه فاصله دارد. در سنه ۱۸ طاعون از آنجا انتشار یافت، و بعداً در زمین شام منتشر شد، و جماعت بسیاری از صحابه که در شام بودند که از بسیاری قابل شمارش نیستند بواسطه این طاعون بمردند.

۲ — «إصابة»، ج ۱ ص ۳ تا ص ۶.

آنها را بیاورند، زیرا غالباً آن اعراب در بیابان‌ها منتشر بوده‌اند، و در شهرها حضور نمی‌یافتند، مگر در اوقات معین و برای اغراض مخصوص و پیامبر را در این اوقات زیارت می‌نموده‌اند، و غالباً هم روایتی از پیامبر نقل نمی‌کرده‌اند. مُصَنِّفین نام کسانی را برده‌اند که مشهور و معروف بوده، و ذکرشان در روایت ساری و جاری بوده است.

و از آنچه گفتیم معلوم شد که: این اشکال مرد خرده گیر، بی اساس است، و از میزان انصاف خارج است، و در عین اینکه ممکنست عدم ذکر او در عداد صحابه، بواسطه ارتداد اخیر او بوده باشد.

و در تفسیر المنار که سید محمد رشید رضا، مطالب شیخ محمد عبده را جمع آوری کرده است، در عین اینکه حدیث غدیر را قبول دارد، و روایت می‌کند، گرچه برای معنای ولایت همان طریقه مخالفان را پیموده است، و از بیان حق خودداری کرده است، او نیز در آیه سأل سائل نظیر این اشکالات را از ابن تیمیه گرفته، و باز گو می‌کند.<sup>۱</sup>

و علامه استادنا المعظم طباطبائی رضوان الله علیه در المیزان إجمالاً جواب کافی می‌دهند.<sup>۲</sup>

و حقیقاً از مثل شیخ محمد عبده که ادعای حریت، و آزادمنشی، و آزادفکری می‌کند، چقدر نازیباست که چنان گرفتار همان آراء و افکار عامه است، که در هر جا سخنی از تشیع و ولایت پیش می‌آید، با کمال عدم انصاف می‌گذرد، و برای حق تنازل نمی‌کند، و خلاصه مطلب نمی‌تواند خود را بشکند، و در برابر عظمت حق تسلیم شود.

و از اینجا به دست می‌آوریم که از این روشن فکری‌ها که أسیر نفس اماره، و نگاهداری از نفس مستکبره و شخصیت طلب است، انتظار فهم و إدراک، و امید انقلاب و حرکت به سوی واقع و جهان حقیقت را نمی‌توان داشت.

۱ - «تفسیر المنار» ج ۶، ص ۴۶۴.

۲ - «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۶، ص ۵۶، تا ص ۵۹.

ابن طباطبای اصفهانی متوفی در سنه ۳۲۲، از بزرگان سادات حسنی گوید:

يَا مَنْ يُبْرِئِي الْعَدَاوَةَ أَبْدَهَا      وَأَعْمَدَ لِمَكْرُوهِ بِجُهْدِكَ أَوْ ذَرَا  
لِلَّهِ عِنْدِي عَادَةٌ مَشْكُورَةٌ      فَيَمَنْ يُعَادِنِي فَلَا تَتَحَيَّرِ ۲  
أَنَا وَائِقٌ بِدُعَاءِ جَدِّي الْمُصْطَفَى      لِأَبِي عَدَاةَ غَدِيرِ حُمٍّ فَاخْذَرِ ۳  
وَاللَّهِ أَسْعَدْنَا بِإِزْتِ دُعَائِهِ      فَيَمَنْ يُعَادِي أَوْ يُؤَالِي فَاصْبِرِ ۴

در این ابیات همانطور که در «ثمار القلوب» ثعلبی ص ۵۱۱ آمده است: أبوعلی رستمی را مخاطب کرده است:

- ۱ ای که دشمنی ات را برای من پنهان می داری، آن را ظاهر کن، و آنچه در توان داری در گزند من برکش، و یا واگذار!
- ۲ درباره آنانکه با من عداوت می کنند، خداوند پیوسته با من است و اَلطاف و عنایات او مشکور است، پس بنا بر این تو متحیر مباش، و کار خودت را بکن!
- ۳ من اتکاء و اعتماد دارم به دعای جدم محمد مصطفی که درباره پدرم، صبح غدیر خم کرد، تو بر حذر باش!
- ۴ خداوند از میراث آن دعا ما را سعادتمند نموده، درباره آنانکه دشمنی می کنند و یا دوستی می ورزند، توشکیبا باش!

شیخ الاسلام حَمَوِي از طریق أبو الحسن واحدی با اسناد متصل خود، از عبدالله بن فضل رافعی در بصره آورده است که گفت: شنیدم ربیع بن سلمان می گفت: من به شافعی گفتم: در اینجا قومی هستند که شکیبائی در استماع فضیلتی برای اهل بیت را ندارند، و چون یکنفر بخواهد فضیلتی برای آنها بگوید،

۱ - «الغدیر»، ج ۳، ص ۳۴۰. و او را أبو الحسن محمد بن أحمد بن ابراهیم طباطبای بن اسمعیل بن ابراهیم بن الحسن بن الإمام الشَّيْبَانِي بن الإمام علی بن أبي طالب عليه السلام مشهور به ابن طباطبا معرفی نموده است. با آنکه محمد بن أحمد بن ابراهیم معروف به ابن خزاعیه بوده است و او را محمد اصغر گویند، و کنیه او أبو الحسن نبوده است. و شاعر ما محمد بن أحمد معروف به ابن طباطبا دونسل از او متأخر است و کنیه اش أبو الحسن است و در یک قرن بعد از او می زیسته است و بدین ترتیب: أبو الحسن محمد بن أحمد بن محمد اصغر معروف به ابن خزاعیه بن أحمد بن ابراهیم طباطبا می باشد.



می‌گویند: این مرد رافضی است. شافعی این ابیات را انشاد کرد:

وَإِسْبَاطِهِ وَقَاطِمَةَ الرَّكِيَّةِ ١	إِذَا فِي مَجْلِسٍ ذَكَرُوا عَلِيًّا
فَأَيُّقِنُ أَنَّهُ [ابْنُ] سَلْفَلِقِيَّةِ ٢	فَأَجْرِي بَغْضُهُمْ ذِكْرِي سِوَاهُمْ
تَشَاغَلَ بِالرَّوَايَاتِ الْعَلِيَّةِ ٣	إِذَا ذَكَرُوا عَلِيًّا أُؤْتَبِيهِ
فَهَذَا مِنْ حَدِيثِ الرَّافِضِيَّةِ ٤	وَقَالَ: تَجَاوَزُوا يَا قَوْمِ هَذَا
يَرُونَ الرَّفْضَ حُبَّ الْقَاطِمِيَّةِ ٥	بَرَأْتُ إِلَى الْمُهَيِّمِينَ مِنْ أَنَاسٍ
وَلَعْنَتُهُ لِيَتْلِكَ الْجَاهِلِيَّةِ ٦	عَلَى آلِ الرَّسُولِ صَلَاةَ رَزِي

۱ — چون در مجلسی سخن از علی، و دو سبط او، و از فاطمه رشیده طیبه پر بهره، به میان آورند.

۲ — و در این میان بعضی از آنان سخن از غیر آنان گویند، یقین بدان که او پسر زن فاحشه و بلند صداست.

۳ — و چون نامی از علی و یا پسران او به میان آید خود را با روایات پست مضمون و واهی مشغول می‌کند.

۴ — و می‌گوید: ای جماعت از اینگونه سخن‌ها در گذرید، که از روایات رافضیان است.

۵ — من به سوی خداوند مهیمین و مسیطر برائت می‌جویم از انسان‌هایی که محبت اولاد فاطمه و منسوبان او را رفض می‌دانند.

۶ — صلوات و درود پروردگار من برای اهل بیت رسول خدا باشد؛ و لعنت خداوند برای آن مردمان جاهلی روش.

السَّلام عليك يا أمير المؤمنين وسيد الوصيين وقائد الغر المحجلين وامام  
الموحدين ورحمة الله وبركاته. إنا بك نشكو ونلوذ ونواليك ومن أعدائك نتبرأ.

ای روی ماه منتظر تو نوبهار حسن      خال و خط تو مرکز حسن و مدار حسن  
در چشم پر خمار تو پنهان فسون سحر      در زلف بی قرار تو پیدا قرار حسن

۱ — و در نسخه بدل بالروایات الدنیه آمده است.

۲ — «فرائد السمطين»، ج ۱، باب ۲۲، ص ۱۳۵. و «نظم دُرر السمطين» زرندي ص ۱۱۱.

سروی نخاست چون قدت از جویبار حسن  
فرخ شد از لطافت تو روزگار حسن  
یک مرغ دل نمازند نگشته شکار حسن  
می پرورد به ناز ترا در کنار حسن  
کآب حیات می خورد از جویبار حسن  
دیار نیست جز رخت اندر دیار حسن

ماهی نتافت، همچو تو از برج نیکوئی  
خرم شد از ملاححت تو عهد دلبری  
از دام زلف و دانه خال تو در جهان  
دایم به لطف دایه طبع از میان جان  
گرد لببت بنفشه از آن تازه و ترست  
حافظ طمع برید که بینند نظیر تو



درس صدوسی و یکم تا صدوسی و چهارم

عید غدیر، عید بزرگ اسلام و روز تهنیت است



## درس صد و سی و یکم تا صد و سی و چهارم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ الطَّاهِرِیْنَ؛  
وَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ، مِنْ الْاَن  
اِلٰی قِیَامِ یَوْمِ الدِّیْنِ؛ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا  
بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ.  
قَالَ اللّٰهُ الْحَكِیْمِ فِی كِتَابِهِ الْكَرِیْمِ:

قَالَ عِیْسَىٰ بَنُ مَرْیَمَ اللّٰهُمَّ رَبَّنَا اَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُوْنُ لَنَا عِیْدًا  
لِاَوْلٰتِنَا وَاٰخِرِنَا وَاٰیَةً مِنْكَ وَاَرْزُقْنَا وَاَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِیْنَ - قَالَ اللّٰهُ اِنِّیْ مُنَزَّلُهَا عَلَیْكُمْ  
فَمَنْ یَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَاِنِّیْ اُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَّا اَعْدَبُّهُ اَحَدًا مِنَ الْعٰلَمِیْنَ<sup>۱</sup>.

«عیسی بن مریم عرض کرد: بار پروردگارا برای ما از آسمان مائده ای فرو فرست، که برای اول ما و آخر ما (خود ما و یاران ما و کسانی که بعد از ما می آیند) عید باشد، و برهان و نشانه روشن از جانب تو باشد، و روزی برای ما بفرست، و تو از میان روزی فرستندگان، مورد انتخاب و اختیار ما هستی!

خداوند فرمود: من آن مائده آسمانی را برای شما فرو می فرستم، ولی هرکس از شما که بعد از نزول مائده کافر شود (و پس از نزول انکار کند، و کفر ورزد، و این مائده را پنهان کند، و اعتراف ننماید) پس من او را به عذابی مبتلا می کنم که هیچ یک از عالمیان را به آن عذاب مبتلا نکرده باشم».

ما تَمَرَّرا به حقیقت زَشَجَرِیافته ایم می نَبَرِّم شَجَرِرا که تَمَرِیافته ایم

---

۱ - آیه صد و چهارده و صد و پانزده از سوره مائده: پنجمین سوره از قرآن کریم.

همه جا ناظر حَقِّیم در اَطوار وجود  
 از دَرِ کعبه در آ در حرم کعبه ما  
 تا جگر خون نشوی ره به دَرِ دل نبوی  
 هر کرا عیب نشد یافته از بی هنری است  
 شیخ و زاهد همه ز یافته در حکمت دین  
 سفر از خلق به حق کن زره فکر که ما  
 تا شوی با خیر از خود خیر از خلق مجوی  
 ای پسر بند نیوش از پدر پیر که ما  
 بر ندر ایم سر از پای خُم باده فروش  
 ذره در عمری ازین خانه به آن خانه شدیم  
 شب قدر از نظر خلق نهان آمد و ما  
 قمر از پرتو خورشید منور شد و ما  
 طرفه گویند مسیحا که خدایش پدراست  
 روشن از نور علی چشم فؤاد است حکیم  
 شکر گوئیم و ازین شُکر شکر یافته ایم  
 آنچه دریافته ایم از ره<sup>۱</sup> ذریافته ایم  
 ماره دل به دو صد خون جگر یافته ایم  
 عیب ما یافت از آن شد که هنر یافته ایم  
 ما در این فلسفه اِکسیر نظر یافته ایم  
 گنج دریافتگان را ز سفر یافته ایم  
 ما در این بی خبری اصل خبر یافته ایم  
 دولت عافیت از پند بدر یافته ایم  
 ما نهادیم سر اینجا که اثر یافته ایم  
 تا به خاک در میخانه مقرر یافته ایم  
 این شب قدر ز تأثیر سحر یافته ایم  
 پرتو مهر درخشان ز قمر یافته ایم  
 ما خداوند مسیحا ز پسر یافته ایم  
 که ز خاک قدمش کُحل بصر یافته ایم.<sup>۲</sup>

\* \* \*

يَوْمُ الْغَدِيرِ سِوَى الْعَيْدَيْنِ لِي عَيْدٌ  
 يَوْمُ يَسْرُبِ السَّادَاتُ وَالصَّيْدُ<sup>۳</sup>  
 نَالَ الْإِمَامَةَ فِيهِ الْمُرْتَضَى وَلَهُ  
 فِيهِ مِنَ اللَّهِ تَشْرِيفٌ وَتَمَجِيدٌ<sup>۴</sup>

۱ - اشاره است به حدیث متواتر از شیعه و از عامه که حضرت رسول خدا ﷺ فرمودند: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَى تَابِهَا وَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا. «من شهر علم می باشم، و علی در اوست، و هر کس بخواهد در شهر وارد شود، باید از در آن شهر وارد شود».

۲ - «شمع جمع»، فؤاد کرمانی، ص ۲۱۲.

۳ - صید جمع اُصید است به معنای مَلِک و یا شیر.

۴ - «مناقب» ابن شهر آشوب، طبع سنگی، ج ۱، ص ۵۴۰ و در این کتاب، این اشعار را به شاعری نسبت داده است و قائل آن را مشخص نکرده است ولی در «الغدیر» ج ۴ ص ۳۱۹ آن را از ابوالحسن فنجکردی ذکر کرده است و دو بیت نیز به آنها افزوده است:

يَقُولُ أَحْمَدُ خَيْرُ الْمُرْسَلِينَ ضَحَى  
 وَالْحَمْدُ لِلَّهِ حَمْدًا لَا انْقِضَاءَ لَهُ  
 فِي مَجْمَعِ حَضْرَتِهِ الْبَيْضِ وَالسُّودِ  
 لَهُ الصَّنَائِعُ وَالْأَلطَافُ وَالْجُودُ

۱ — روز غدیر غیر از دو عید فطر و قربان، برای من عید است، روزی است که سادات و پادشاهان (ویا شیران) در آن روز مسرور و خوشحال می‌گردند.  
 ۲ — آن روز، روزی است که علی مرتضی در آن به شرف امامت و ولایت کلیّه الهیه نائل شد، و لذا برای مرتضی از جانب خداوند تشریف و تمجید یعنی شرف و مجد و کرامت و علو برقرار است.

وَنَاصِبِي شَدِيدُ النَّصَبِ قَاتِلَنِي      يَوْمَ الْغَدِيرِ بَوَّحِهِ غَيْرِ ذِي جَدِيلٍ ۱  
 فَقَالَ: قُلْ لِي مَاذَا الْيَوْمُ قُلْتُ لَهُ      الْيَوْمُ عِيدُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ ۲

۱ — «یک مرد ناصبی (دشمن اهل بیت و ناسزاگوی در حق آنها) که در عداوت شدید بود، در روز عید غدیر، با چهره گرفته با من روبرو شد.»  
 ۲ — و به من گفت: بگو به من که امروز کدام روز است؟ من به او گفتم: «امروز عید امیر مؤمنان علی بن ابیطالب است.»

از «أمالی» ابوعبدالله نیشابوری، و «أمالی» شیخ ابوجعفر طوسی، در خبری از أحمد بن محمد بن ابی نصر، از حضرت رضا سلام الله علیه وارد است که إنّه قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ أَنَّ يَوْمَ الْغَدِيرِ فِي السَّمَاءِ أَشْهُرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ. إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى فِي الْفِرْدَوْسِ قَضْرًا لَبَنَةً مِنْ فِضَّةٍ، وَلَبَنَةً مِنْ ذَهَبٍ، فِيهَا مِائَةُ أَلْفِ قُبَّةٍ خَمْرَاءَ، وَمِائَةُ أَلْفِ خَيْمَةٍ مِنْ يَاقُوتَةٍ خَضْرَاءَ، تُرَابُهُ الْمِسْكُ وَالْعَنْبَرُ، فِيهَا أَرْبَعَةُ أَنْهَارٍ: نَهْرٌ مِنْ خَمْرٍ، وَنَهْرٌ مِنْ مَاءٍ، وَنَهْرٌ مِنْ لَبَنٍ، وَنَهْرٌ مِنْ عَسَلٍ، حَوَالِيهِ ۲ أَشْجَارٌ جَمِيعُ الْفَوَاكِهِ، عَلَيْهِ الطُّيُورُ، وَأَبْدَانُهُمْ مِنْ لَوْلُوءٍ، وَأَجْنِحَتُهَا مِنْ يَاقُوتٍ، تَصُوتُ بِاللَّوَانِ الْأَصْوَاتِ. إِذَا كَانَ يَوْمَ الْغَدِيرِ وَرَدَ إِلَى ذَلِكَ الْقَضْرِ أَهْلُ السَّمَوَاتِ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ وَيُقَدِّسُونَهُ وَيُهَلِّلُونَهُ.

۱ و ۳ — «مناقب» ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۵۴۰.

۲ — حَوْلٌ وَحَوْلِي وَحَوَالِي، به معنای اطراف محیط به چیزی است، گفته می‌شود: قَعَدَ حَوْلَهُ وَحَوْلِيهِ وَحَوَالِهِ یعنی در جهات محیط به آن چیز و یا آن کس. و باید دانست استعمال لفظ حَوَالِي به کسر لام که امروزه در السنه شایع شده است غلط است. می‌گویند: شهرری در حَوَالِي طهران است، این غلط است باید بگویند، در حَوَالِآی طهران است. و حَوَالِي به کسر لام و تشدید یاء، جمع حَوْلِي است، به معنای کرّه خرو و گوساله و ماشابهها که یک سال از عمرش گذشته باشد.



فَتَطَايَرَتِلَكَ الطُّيُورُ، فَتَقَعُ فِي ذَلِكَ الْمَاءِ، وَتَمَرُّ عَلَى ذَلِكَ الْمِسْكِ وَالْعَنْبَرِ  
فَإِذَا اجْتَمَعَ الْمَلَائِكَةُ طَارَتْ فَيَنْفُضُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ. وَإِنَّهُمْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ لَيَتَهَادَوْنَ  
نِثَارَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ.

فَإِذَا كَانَ آخِرَ الْيَوْمِ، نُودُوا: أَنْصِرِفُوا إِلَى مَرَاتِبِكُمْ! فَقَدْ أَمِنْتُمْ مِنَ الْخَطَرِ  
وَالزَّلِيلِ إِلَى قَابِلٍ فِي هَذَا الْيَوْمِ تَكْرِمَةً لِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ - الخبر.<sup>۱۹</sup>

«حضرت امام رضا علیه السلام گفتند: پدر من از پدرش روایت کرده است که: روز

۱ - «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱، ص ۵۴۰.

۲ - این خبر را بتمامه در «اقبال» ص ۴۶۸ آورده است، و در صدر خبر گوید: با اسنادی که قبل از این ذکر کردیم برای از ما شیخ مورد وثوق در روایت: محمد بن أحمد بن داود در کتاب «کمال الزیارات» که او گفت: خبر داد به ما ابوعلی أحمد بن محمد بن عمار کوفی که گفت: خبر داد به ما پدرم، و او گفت: خبر داد به ما علی بن حسن بن علی بن فضال از محمد بن عبدالله بن زرارة از احمد بن محمد بن ابی نصر که او گفت: ما در حضور حضرت امام رضا علیه السلام بودیم و آن مجلس مملوبود از جمعیت و سخن از روز غدیر به میان آمد و بعضی از مردم منکر آن شدند. آنگاه حضرت رضا علیه السلام گفتند: برای من حدیث کرد پدرم از پدرش علیه السلام - و آنوقت این روایت را به عین همین عبارات ذکر می کند، و در تمة آن دارد: ثم التفت فقال لی: یا ابن ابی نصر اینما کنت فاحضریوم الغدیر عند أمير المؤمنين علیه السلام فإن الله تبارک و تعالی یغفر لکل مؤمن و مؤمنة و مسلیم و مسلمة ذنوب ستین سنة و یعتق من النار ضعف ما اعتق من شهر رمضان و ليلة القدر و ليلة الفطر و لدرهم فيه بألف درهم لإخوانک العارفين و أفضل علی إخوانک فی هذا اليوم و سرفیه کل مؤمن و مؤمنة ثم قال: یا أهل الکوفة لقد أعطیتم خیراً کثیراً و إنکم لمتن امتحن الله قلبه للإیمان، مستذلون مقهورون متنحون یصب البلاء علیهم صباءً ثم یکشفه کاشف الكرب العظیم. والله لو عرف الناس فضل هذا اليوم بحقیقته لصافحتهم الملائكة فی کلّ يوم عشر مرات. «و سپس حضرت رضا رو کردند به من و گفتند: ای پسر ابونصر! هر کجا باشی در روز عید غدیر خود را در نزد امیر المؤمنین علیه السلام حاضر کن! زیرا خداوند در آن روز گناه شصت ساله هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه و هر مرد مسلم و هر زن مسلمه را می آمرزد و از آتش آزاد می کند در برابر آنچه را که در ماه رمضان و شب قدر و شب فطر آزاد کرده است. و یک درهم انفاق در آن روز برای برادران عارف خود در مقابل هزار درهم است و در این روز احسان خود را بر برادران زیاد کن و هر مرد مؤمن و زن مؤمنه ای را شاد کن. و سپس فرمود: ای أهل کوفه: به شما خیر کثیری داده شده است و شما از کسانی هستید که خداوند دل های آنها را به ایمان آزمایش کرده است و پیوسته در تحت سیطره و قدرت ذلیل و مقهور و مورد امتحان و بلا بوده اید و بلا بر شما از جوانب می ریزد و سپس کاشف الكرب العظیم آن بلا را بر می دارد. سوگند به خدا که اگر مردم فضیلت روز غدیر را به حقیقت آن بدانند ملائکه هر روز با آنها ده بار مصافحه می کنند.

غدیر در آسمان‌ها مشهورتر است از روی زمین، خداوند تعالی در بهشت فردوس قصری دارد که یک خشت آن نقره، و یک خشت آن از طلاست، و در آن صدر هزارقُبّه (أطاقی که سقف آن به شکل گنبد مستدیر است) و صد هزار خیمه از یاقوت سبز است، خاک آن مشک و عبیر است، و در آن چهار نهر است: نهری است از حَمْر (شرابِ مَسْت کننده) و نهری است از آب، و نهری از شیر، و نهری است از عسل. در اطراف و جوانب آن قصر درختانی است که همه گونه میوه‌ها را دارند، و بر آنها پرندگان است که بدن‌هایشان از لؤلؤ و بال‌هایشان از یاقوت است، و به انواع نغمه‌ها و آوازه‌ها نغمه‌سرائی دارند. چون روز غدیر شود اهل آسمان‌ها داخل این قصر می‌شوند، و خداوند را تسبیح و تقدیس می‌نمایند، و تهللیل می‌گویند. آنگاه این مرغان به پرواز درمی‌آیند، و خودشان را در آب می‌افکنند و سپس از آب بیرون آمده، و بدن‌های تر و تازه خود را در آن مُشک و عبیر می‌مالند. و چون فرشتگان جمع شوند، همه این مرغان به پرواز می‌آیند، و آن مشک و عبیر بدن خود را، بر آنان می‌پاشند، و آن ملائکه در آن روز آنچه بر سر فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ نثار شده است، برای همدیگر به رسم هدیه می‌برند.

چون روز غدیر، به پایان می‌رسد، ندائی به آنان می‌رسد: برگردید! و در منازل و مراتب خود مستقر گردید! خداوند به جهت گرامی‌داشتی که برای محمد و علی نموده است، شما را از هر خطری و از هر لغزشی، تا سال دیگر چنین روزی در مصونیت و امن قرار داده است.»

و از مِضْبَاحِ الْمُتَهَجِّدِ شَيْخِ طَوْسِي در خطبه غدیر وارد است که: إِنَّ أَمِيرَ-  
 الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ هَذَا يَوْمٌ عَظِيمٌ الشَّانِ، فِيهِ وَقَعَ الْفَرَجُ، وَرُفِعَ الدَّرَجُ  
 وَصَحَّتِ الْحَجَجُ، وَهُوَ يَوْمُ الْإِبْضَاحِ وَالْإِفْصَاحِ عَنِ الْمَقَامِ الصَّرَاحِ، وَتَوْمٌ كَمَالِ  
 الدِّينِ، وَتَوْمٌ الْعَهْدِ الْمَعْهُودِ، وَتَوْمٌ الشَّاهِدِ وَالْمَشْهُودِ، وَتَوْمٌ تَبْيَانِ الْعُقُودِ عَنِ النَّفَاقِ  
 وَالْجُحُودِ، وَتَوْمٌ الْبَيَانِ عَنِ حَقَائِقِ الْإِيمَانِ، وَتَوْمٌ دَخْرِ الشَّيْطَانِ، وَتَوْمٌ الْبُرْهَانِ،  
 هَذَا يَوْمُ الْفَضْلِ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ، هَذَا يَوْمُ الْمَلَأِ الْأَعْلَى الَّذِي أَنْتُمْ عَنْهُ  
 مَعْرِضُونَ، هَذَا يَوْمُ الْإِرْشَادِ وَتَوْمِ الْمِخْتَةِ لِلْعِبَادِ، وَتَوْمِ الدَّلِيلِ عَلَى الرَّوَادِ، هَذَا يَوْمٌ  
 أَبَدِي حَقَايَا الصُّدُورِ وَمُضْمَرَاتِ الْأُمُورِ، هَذَا يَوْمُ التُّصْوِصِ عَلَى أَهْلِ

الْخُصُوصِ، هَذَا يَوْمٌ شَيْبٌ، هَذَا يَوْمٌ إِدْرِيسَ، هَذَا يَوْمٌ يُوسَعَ، هَذَا يَوْمٌ سَمْعُونَ.<sup>۱</sup>  
هَذَا يَوْمٌ الْأَمْنِ الْمَأْمُونِ، هَذَا يَوْمٌ إِظْهَارِ الْمُصُونِ مِنَ الْمَكُونِ، هَذَا يَوْمٌ إِبْلَاءِ  
السَّرَائِرِ.

فَلَمْ يَزَلْ يُبَلِّغُ يَقُولُ: هَذَا يَوْمٌ هَذَا يَوْمٌ...

فَرَأَقِبُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ، وَأَتَّقُواهُ وَأَسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُواهُ! وَآخَذُوا الْمَكْرَ  
وَلَا تُخَادِعُواهُ! وَقَتُّشُوا ضَمَائِرَكُمْ وَلَا تُؤَارِبُواهُ وَتَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِتَوْحِيدِهِ وَطَاعَةِ  
مَنْ أَمَرَكُمْ أَنْ تُطِيعُوهُ! وَلَا تُمَسِّكُوا وَلَا يَجْنَحَ بِكُمْ الْعَنَى فَتَضِلُّوا عَنْ سَبِيلِ الرَّشَادِ  
بِاتِّبَاعِ أَوْلِيكَ الَّذِينَ ضَلُّوا وَأَضَلُّوا.

قَالَ اللَّهُ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ فِي طَائِفَةٍ ذَكَرَهُمْ بِالذَّمِّ فِي كِتَابِهِ:

إِنَّا أَظْفَنَّا سَادَتَنَا وَكَبْرَائِنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَ - رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ  
وَالْعَنَهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا! وَقَالَ تَعَالَى:

وَإِذْ يَتَحَاجُّونَ فِي النَّارِ قِيْلُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا  
فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْتَنَا كُمْ.<sup>۳</sup>  
أَفْتَدِرُونَ الْإِسْتِكْبَارَ مَا هُوَ؟ هُوَ نَزْكُ الطَّاعَةِ لِمَنْ أَمَرُوا بِطَاعَتِهِ وَالتَّرَفُّعَ عَلَى  
مَنْ نَدَبُوا إِلَى مُتَابَعَتِهِ وَالْقُرْآنَ يَنْطِقُ مِنْ هَذَا عَنْ كَثِيرٍ، إِنَّ تَدَبُّرَهُ مُتَدَبِّرُ زَجْرِهِ  
وَوَعظُهُ إِلَى آخِرِ الْخُطْبَةِ.<sup>۴</sup>

۱ - در «مناقب» ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۵۴۰ این مقدار از خطبه را ذکر کرده است آنهم از  
وسط آن، اصل این خطبه در «مصباح» شیخ بسیار طویل است و در صفحات بزرگ بیست و یک سطر،  
پنج صفحه را شاغل شده است.

۲ - آیه ۶۸، از سوره ۳۳: احزاب.

۳ - ترکیبی از آیه ۴۷، از سوره ۴۰: غافر و آیه ۲۱، از سوره ۱۴: ابراهیم.

۴ - «مصباح المتجهج» ص ۵۲۴ تا ص ۵۲۹ و قبل از بیان خطبه گوید: روایت کردند برای ما  
جمعی از ابومحمد هارون بن موسی تلعکبری که: او گفت: روایت کرد برای ما حسن بن علی بن  
أحمد خراسانی حاجب در ماه رمضان سنه ۳۳۷ و او گفت: روایت کرد برای ما سعید بن هارون أبو عمر و  
مروزی در حالی که عمرش از هشتاد سال گذشته بود، و او گفت: روایت کرد برای ما فیاض بن  
محمّد بن عمر طوسی در طوس سنه ۲۵۹ در حالی که سنش به نود سال رسیده بود که او در حضور حضرت

«امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن خطبه، فرمودند: حقاً امروز روزی است که شأن و منزلت بزرگ دارد، که در آن فرَج و گشایش واقع شد، و درجه و مرتبه بالا رفت، و حجت‌ها تصحیح شد و آن روز واضح ساختن و پرده برداشتن و روشن کردن، از مقام خالص و صریح و بی‌شائبه است، و روز کمال دین است و روز پیمان استوار عهد معهود، و شاهد و مشهور است، و روز انکشاف و وضوح پیمان‌ها از نفاق‌ها و انکار است، و روز بیان و پرده‌برداری از حقایق ایمان است، و روز منع کردن و دور نمودن شیطان است، و روز برهان است.

این روز جدائی بین حق و باطل است که به شما وعده داده شده است! این روز عالم ارواح مجرّده است، که شما از آن روی گردان هستید؟ این روز ارشاد و هدایت است، و این روز محنت و سختی برای بندگان خدا است، و روز راهنمایی و دلالت بر پیشگامان حقیقت، و پویندگان معرفت، و جویندگان معنی است، و این روزی است که پنهانی‌های در سینه‌ها را ظاهر کرد، و اُمور مخفیّه و

←  
 أبو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام بود در روز غدیر و در حضور آن حضرت جمعی از خواص او بودند که آنها را آن حضرت برای صرف افطار در محضر خود نگهداشته بود، و به منزل‌های آنان طعام و خیرات و صیله‌ها و خلعت‌ها حتی انگشتری و کفش فرستاده بود و هیئت و لباس و حال مخصوصان خود را و خدمتگزاران خود را تغییر داده بود و آلات و اسباب آن مجلس را نیز تغییر داده بود به اسبابی که سابقاً در آن مجلس نبود، و مرسوم نبود که در کار باشد و خلاصه تازگی داشت و آن حضرت از تقدّم روز غدیر و فضیلت آن نقل می‌نمود و از جمله بیانات آن حضرت این بود که: حدیث کرد برای من هادی پدرم از جدم حضرت صادق و او گفت: حدیث کرد برای من پدرم باقر از حضرت سید العابدین، از پدرش حضرت حسین که او گفت: در بعضی از سال‌های خلافت پدرم اتفاق افتاد که روز جمعه و غدیر با هم شدند. پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام پنج ساعت که از روز گذشت بالای منبر رفت و حمد خدا را به جای آورد حمدی که مثل آن شنیده نشده بود، و ثنای او را به جای آورد ثنائی که غیر پدرم بدان ثنا توجه نکرده بود، و آن مقدار از گفتار او که حفظ شده است این است که: الحمد لله الذی جعل الحمد من غیر حاجة منه الی حامدیه طریقاً من طرق الاعتراف بلاهوتیه و صمدانیه و ربانیه و فرقانیه تا آخر خطبه که حاوی نفیس‌ترین معارف و حکم و بیان حقیقت روز عید غدیر است.

و این خطبه را بتمامه با مقدمات آن که سخنان حضرت رضا علیه السلام است، سیدابن طاوس رضوان الله علیه با سند متصل خود از شیخ طوسی نقل کرده است. (إقبال ص ۴۶۱ تا ص ۴۶۴).

پنهان را آشکارا ساخت، و این روز نصّ و تصریح بر خواصّ است، این روز شیث است، این روز ادریس است، این روز یوشع است، این روز شمعون است، این روز آمن و امان، و در حفظ و صیانت در آمده است، این روز اظهار و ابراز آن چیزی است که از سرّ مصون و محفوظ از عالم مکنون سر به در آورد، این روز آشکار نمودن نیت ها و پندارها است.

و پیوسته آنحضرت می فرمود: این روز چه است، این روز چه است.

پس ای مردم! خداوند عزّوجلّ را مراقب باشید! و در حفظ و مصونیت او در آئید، و گوش به او فرا دهید! و فرمان او را اطاعت کنید، و از مکر و حيله پرهیزید! و با خدا خدعه نکنید! و از دل ها و پندارها و نیت های خود بحث و تفحص به عمل آورید! و با خدای خود با گول و خدعه عمل نکنید!

و به خداوند عزّوجلّ با توحید او، و با پیروی نمودن از کسی که خدا امر کرده است که از او اطاعت کنید! تقرب و نزدیکی جوئید! و به ضلالت آویزان نشود، و گمراهی و انحراف شما را از حقّ منحرف نکند! تا در نتیجه از راه رشد و کمال باز مانید و گمراه شوید، در اثر پیروی کردن از آن کسانی که خودشان گمراه شدند، و مردم را گمراه کردند. خداوند عزیز گفتار، درباره جماعتی که از آنها در کتاب خود مذمت نموده است، می گوید:

(آنها می گویند: «ما از بزرگان خود و از پیشوایان خود پیروی نمودیم، و آنها ما را از پیمودن راه راست منحرف کرده، به کجی و ضلالت کشانیدند. بار پروردگارا! ایشان را دو چندان از عذاب بده! و دور باش و لغتت سخت و بزرگی برایشان مقدر کن».

و خداوند می فرماید: «و در آن وقتی که مُسْتَضْعَفَان با مستکبران در میان آتش با هم به بحث و محاجّه می پردازند، ضعفاء به آنانکه استکبار ورزیده اند، می گویند: ما پیرو شما بودیم، و تابع و به دنبال شما بودیم، اینک آیا شما ما را از عذاب، گرچه به مقدار مختصری باشد می رهانید؟! مستکبران در پاسخ می گویند: اگر خدا ما را راهنمایی کند و دستی بگیرد، ما نیز شما را راهنمایی می کنیم»!

آیا می دانید استکبار چیست؟! استکبار ترک اطاعت از آن کسی است که

خداوند امر به اطاعت از او را نموده است، و سرکشی و بلندپروازی از پیروی نمودن کسی که امر به پیروی از او شده است. و قرآن درباره افراد بسیاری از این قبیل سخن می‌گوید، و بیان دارد، اگر تدبّر کننده‌ای در قرآن تدبّر کند، قرآن او را موعظه می‌دهد، و تهدید و تحذیر می‌کند».

فَنُجِزِدِيكَ

لَا تُنْكِرَنَّ غَدِيرَ خُمٍّ إِنَّهُ  
كَالشَّمْسِ فِي إِشْرَاقِهَا بَلْ أَظْهَرُ ١  
فِيهِ إِمَامَةٌ حَيْدَرٍ وَكَمَالُهُ  
وَجَلَالُهُ حَتَّى الْقِيَامَةِ تُذَكِّرُ ٢١

١ — تو البته البته عید غدیرختم را انکار مکن! چرا که آن در وضوح، همچو خورشید تابان بلکه درخشان‌تر است.

٢ — در آن روز امامت حضرت حیدر، و کمال او و جلالت او است، که تا روز قیامت پیوسته بیان می‌شود.

بشنوی گوید:

يَوْمُ الْغَدِيرِ لِيذِي الْوَلَايَةِ عِيدٌ  
وَلَدَى النَّوَاصِبِ فَضْلُهُ مَجْخُودٌ ١  
يَوْمٌ يُوسَمُ فِي السَّمَاءِ بِأَنَّهُ  
الْعَهْدُ وَفِيهِ ذَلِكَ الْمَعْهُودُ ٢  
وَالْأَرْضُ بِالْمِيرَاثِ أَضْحَتْ وَسَمَهُ  
لَوْ طَاعَ مَوْطُودٌ وَكَفَّ حَسُودُ ٣

١ — روز غدیر برای کسی که دارای ولایت است، عید است، و در نزد

١ — «مناقب» ابن شهر آشوب، ج ١، ص ٥٤٠. و فَنُجِزِدُكَ بِاِفْتِخَارٍ وَ سَكُونٍ نَوْنٍ وَ جِيمٍ، وَ كَسْرِ كَافٍ وَ سَكُونِ رَاءٍ، قَرِيهَةِ اِيَّازِ نَوَاحِي نِيْشَابُورِ اسْت. فَجَعَلْتَنِي مِنْ اَهْلِ بَيْتِ دُرِّقَرْنِ شَشْمِ بُوْدَه اسْت، وَ نَامِ اَوْ شَيْخِ اَبُو الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ اَحْمَدِ اسْت وَ دَر «الغدیر» ج ٤ از ص ٣١٩ تا ص ٣٢٥ در احوال و اشعار او بحث کرده است.

٢ — «مناقب» ابن شهر آشوب، ج ١ ص ٥٤٠، و «الغدیر» ج ٤ ص ٣٤، و گوینده آن: بَشْتَوِي كُرْدِي اَز اَعْلَامِ قَرْنِ رَابِعِ بُوْدَه اسْت. وَ اَز مُتَضَلِّعِيْنَ دَر تَشْيَعِ وَ مَادِحِيْنَ عَرْتِ طَاهِرَه بُوْدَه اسْت، بَشْنَوِي اشعار دیگری درباره عید غدیر دارد که بسیار راقی است از جمله گوید:

وقد شهدوا عيد الغدير وأسمعوا  
مقالة رسول الله من غير كتمان  
ألست بكم أولى من الناس كلهم  
فقالوا بلى يا أفضل الإنس والجان  
إلى آخر آياته که در متن آورده ایم.

نواصب و دشمنان اهل بیت فضل آن مورد انکار است.

۲ — روزی است که در آسمان به عنوان عهد و میثاق در آن عید حضور می یابند و مجتمع می گردند، و در آن روز، همان معهود و پیمان استوار الهی برقرار شد.

۳ — و زمین بواسطهٔ میراث از آسمان علامت و نشانهٔ عید را در خود ظاهر کرد، تا شخص ثابت قدم و اصیل و استوار پیروی کند و انقیاد نماید، و شخص حسود و حقوقد، دست بازدارد و جلوگیر شود.

و نیز بَشَنوی گوید:

۱	مَقَالَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ غَيْرِ كِتْمَانٍ	وَقَدْ شَهِدُوا عِيدَ الْغَدِيرِ وَأَسْمِعُوا
۲	فَقَالُوا: بَلَى! يَا أَفْضَلَ الْإِنْسِ وَالْجَانِ	أَلَسْتُ بِكُمْ أَوْلَى مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ
۳	وَنَادَى بِأَعْلَى الصَّوْتِ جَهْرًا بِإِعْلَانٍ	فَقَامَ خَطِيبًا بَيْنَ أَعْوَادِ مَنْبَرٍ
۴	فَلُوبُهُمْ مَبْتِنٌ خَلْفِي وَعَيْتَانِي	بِحَيْدَرَةٍ وَالْقَوْمُ خُرْسٌ أَذِلَّةٌ
۵	يُوجِّهُ كَيْمَلِي الْبَدْرِي فِي عُضْنِ الْبَانِ	فَلَبَّيْ مُجِيبًا ثُمَّ أَسْرَعَ مُقْبِلًا
۶	إِلَيْهِ وَصَارَ الظُّهْرُ لِلْمُضْطَفِّي نَانٍ	فَلَأَقَاهُ بِالْتَّرْحِيبِ ثُمَّ ارْتَقَى بِهِ
۷	إِلَى الْقَوْلِ أَفْصَى الْقَوْمِ تَاللَّهِ وَاللَّذَانِي	وَسَالَ بِعُضْدَيْهِ وَقَالَ وَقَدْ صَفَى
۸	كَهَارُونَ مِنْ مُوسَى الْكَلِيمِ بْنِ عِمْرَانِ	عَلِيٍّ أَحْيَى لَأَفْرَقَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ
۹	عَلَى أَمْتِي بَعْدِي إِذَا رَزْتُ جُثْمَانِي	وَوَارِثُ عَلَمِي وَالْخَلِيفَةُ فِي عَدِي
۱۰	وَعَادِ الَّذِي عَادَاهُ وَأَغْضَبَ عَلَيَّ الشَّانِي	فِيَارَبِّ مَنْ وَالَى عَلِيًّا فَوَالِيهِ!

۱ — و به تحقیق که حضور یافتند در عید غدیر، و گوش های خود را فرا راه گفتار رسول خدا بدون کتمان و اختفا نهادند.

۲ — که: آیا من به شما از همهٔ مردم به شما اولویت ندارم؟! گفتند: بلی! ای افضل از همهٔ انس و جن!

۱ — «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۳۴ و «الغدیر» ج ۴ ص ۳۴. و در «مناقب» در بیت پنجم: فَلَبَّيْ مُجِيبًا آورده است و در «الغدیر»، فَلَبَّيْ مُجِيبًا. و در بیت آخر در «مناقب»: وَذَانِ مَدَانِيهِ لَا تَنْصُرُ الشَّانِي آورده است و در «الغدیر»، وَعَادِ الَّذِي عَادَاهُ وَأَغْضَبَ عَلَيَّ الشَّانِي.

۳ — پس پیامبر در میان چوب‌هایی که منبر کرده بودند، به خطبه برخاست، و با بلندترین صدا، آشکارا نداد در داد؛

۴ — و حیدر را طلب کرد، در حالی که قوم، همگی لال و خموش و با دلهای ذلیل و شکسته بودند، و جمعی در پشت سر، و جمعی در برابر او قرار داشتند.

۵ — و در پاسخ رسول خدا، حیدر لب‌تیک گفت و با اجابت با سرعت رو به سوی پیامبر آورد، با چهره‌ای که همچون ماه شب چهاردهم، در میان شاخه درخت صنوبر می‌درخشید.

۶ — پیامبر با علی حیدر بر فراز منبر ملاقات و دیدار کرد، و مرحبا گفت، و سپس مصطفی او را به سوی خود بالا برد، و بر بالای منبر حیدر طاهر و مظهر برای مصطفی، شخص دوّم قرار گرفت.

۷ — و پیامبر، دو بازوی علی را بلند کرد، و سوگند به خدا در حالیکه دورترین قوم و نزدیک آنها گوش به سخنان پیغمبر می‌داد، درباره او چنین گفت:  
۸ — علی برادر من است، فرقی میان من و او نیست، همانند هارون نسبت به موسای کلیم پسر عمران.

۹ — و او وارث علم من است، و خلیفه و جانشین من است بر اُمت من، در فردا که جسمم را ببینم و تهی کنم.

۱۰ — پس ای پروردگار من، تو ولایت آنکس را داشته باش که او ولایت او را دارد، و دشمن آنکس باشد که او با علی دشمنی می‌نماید، و غضب و خشم خود را بر بدخواه و بدگوی علی قرار بده!

باری عید غدیر را عید گویند، به جهت آنکه آن خاطرات و مسائل مهمّه که در آن روز در حتمّ غدیر به وقوع پیوست، و آن خطبه رسول الله، و گرفتن دو بازوی علی را بطوری که سپیدی زیر بغل هردو معلوم شد، و نشان دادن و معرفی نمودن به مردم، و سپس امر به تسلیم به لفظ السّلام عَلَیْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ به پیرو نصب آن حضرت را به خلافت رسول الله، و إعطاء ولایت کلّیّه الهیه، و نزول آیه اِکْمَالِ دین و اِتْمَامِ نِعْمَتِ، و آیه تَبْلِیغِ و انقیاد و تسلیم مخالفان در برابر آن عظمت و اُبّهت و شکوه واقعی و ظاهری، و سپس مخالفت کردن آنها به مجرد رحلت رسول-



خدا، و بالأخره آن پی آمده‌های سریع و غیرها، همگی در روز عید غدیر برمی‌گردد، و عَوْد می‌کند، و خود را نشان می‌دهد، و آن برکات نازله پیوسته بر آهلش فرو می‌آید و می‌ریزد.

زیرا که کلمه عید از ماده عَوْد است یعنی بازگشتن. در «أقرب الموارد» گوید: عید به موسم و هر روزی که در آن اجتماعی و یا تذکار و یادبودی از صاحب فضیلتی بوده باشد، گفته می‌شود، و بعضی گفته‌اند: برای هر حادثه مهمی. ابن اعرابی گوید: برای آنکه در هر سالی آن واقع و حادثه، با فرح و سرور مجددی عود می‌کند.

أصل کلمه عید، عَوْد بود، چون واؤ ساکن بود، و ماقبلش مکسور بوده، آنرا به یاء قلب نمودند، عید شد، و جمع آن اعیاد و تصغیر آن عُیْدُ آید، که از واحد إعلال شده بنا کرده‌اند، یا به جهت آنکه مفردش عید شده است، و یا به جهت فرق میان آن و میان کلمه عَوْد که به معنای چوب است، و جمع آن اَعْوَاد و تصغیر آن عُوَيْدُ می‌آید. و در أصل ماده گوید: عَادَ إِلَى كَذَا يَعُوذُ عَوْدًا وَعَوْدَةً وَمَعَادًا یعنی برگشت، و به سوی آن چیز شد. و گفته شده است: بعد از إعراض و انصراف بازگشت کرد.

و نظیر همین گفتار را در «صَحَاحُ اللَّغَةِ» و در «مِصْبَاحُ الْمُنِيرِ» ذکر کرده است، و در مصباح اضافه کرده است که: وَعَيَّدْتُ تَعْيِيدًا یعنی من در مراسم عید حضور پیدا کردم.

حال که معنای عید را در لغت دانستیم، ببینیم در اصطلاح مردم و طوائف و مِلَل و نَحَل کلمه عید را به چه معنی استعمال می‌کنند؟ و برای وضوح این مطلب می‌گوییم: در نزد هر طائفه و جماعت، و هر ملت و مذهبی، یک چیز مخصوص دارای اهمیت است که چون سالگرد آن واقعه و حادثه، و یا آن خاطره برسد، به جهت بزرگداشت و تجلیل از روح و معنای آن، آن خاطره را تجدید می‌کنند، و به سرور و فرح در یادبود آن واقعه می‌گذرانند و با آنکه نفس آن حادثه گذشته است، ولی با یادبود و خاطره موجود باقیمانده از آن در ذهن، خود را به روح و جان آن حادثه نزدیک می‌کنند، و نفس و روح خود را از یادبود آن اشراب و متمتع

می سازند.

دنیا پرستان چون وصول به منافع دنیوی فقط مورد نظر و هدف آنهاست، در وقت بروز و ظهور حادثه دنیوی عید می گیرند، پادشاهان پس از لشکرکشی و خون ریزی و غلبه بر حریف و سلطه بر اقوام مورد نظر جشن می گیرند، و طاق نصرت می بندند، و آن خاطره پیروزی را همه ساله اعاده می کنند.

ایرانیان قدیم نوروز را عید می گرفتند، به جهت آنکه سبزه از زمین می روید و درخت ها سبزی می شود و فصل خرمی و شادابی زمین است، فصل خزان و زمستان سپری شده، و اینک زمین رو به رشد و نمو است.

این منطق کسانی است که ابدأ با معنویات و روحانیات سروکار ندارند، و ارزش های انسانی را فقط در ماده و سبزه می جویند، و در حقیقت با عید بهائیم که آنها در فصل بهاران شاد و شادابند، و در مرغزارها و مراتع می چرند، و در فصل زمستان افسرده و کسل و خزیده هستند، چه تفاوتی دارد؟ آنها بدان صورت، انسان هم بدین صورت. حقیقت و واقعیت یکی است، برای آنها بدان شکل، و برای این انسان دو پا بدین شکل.

سیدابن طاوس در کتاب «کشف المحجّه» روز تولّد پسرش را عید نمی گیرد، بلکه روز بلوغ و به شرف تکلیف در آمدن او را عید می گیرد که قابل خطاب خداوندی شده و قلم تکلیف بر او جاری شده است. او در فصل صد و سوم گوید: ای فرزند من: محمّد! چون به زمانی رسیدی که خداوند جلّ جلاله تورا به کمال عقل مشرف کرد، و خداوند جلّ جلاله در استصلاح حال تو برای همنشینی و گفتگوی با خودش و برای دخول در محضر مقدّس خودش برای اطاعت او مفاخره و با فرشتگان ملاعنه می کند، آن وقت را تاریخ زده و محفوظ بدار! زیرا که از افضل اوقات اعیاد است. و در هر سالی از سالها که خداوند عمر با برکت تو را به آن تاریخ برساند، شکر خداوند را تجدید کن، و صدقات و خدمات برای خداوند بخشنده عقل و خرد بجای آور، که او تورا بر شرف دنیا و آخرت دلالت کرده است، و بدان که من خواهرتورا (شرف الأشراف) کمی پیش از آنکه به سنّ بلوغ برسد در نزد خود خواندم و آنچه می دانستم از احوال او که خداوند

جلّ جلاله به او اجازه داده است که در خدمت او به کم و بسیار قیام کند، برای او شرح دادم و آنرا در کتاب *الْبَهْجَةُ لِثَمَرَةِ الْمُهْجَةِ* ذکر کرده‌ام.

فصل صد و چهارم: و اگر خداوند همانطور که مرا عادت داده است که در رحمت و عنایت او بسر برم، زنده باقی گذارد، من روز بلوغ تو را که مشرف به شرف تکلیف می‌شوی عید می‌گیرم و یکصد و پنجاه دینار تصدق می‌دهم که در مقابل هرسال از عمر توده دینار واقع شود، اگر بلوغ تو بر حسب سال باشد، و با این مال من در خدمت خداوند اشتغال ورزم زیرا که مال مال اوست، و من مملوک او هستم و تو هم بنده او هستی! پس ما این مال را مصرف می‌کنیم در آن جائی که خداوند جلّ جلاله دوست دارد در آنجا مصرف شود!

ولی اُدیان الهی برای پیروان خود بر اساس ارزش‌های انسانی، و وصول به اُهداف ایمانی و خروج از شرک و آزادی از دست جباران و طاغیان زمان که بشر را استخدام نموده و برای منافع استکباری خود از او متمتع می‌شده‌اند، اعیاد را پایه‌ریزی کرده‌اند.

در دین مقدّس اسلام روز فطر و روز قربان، عید است. اما در فطر به جهت

۱ - فصل ۱۰۳ و ۱۰۴ از طبع سنگی ص ۱۲۴ و ص ۱۲۵. سید ابن طاوس همانطور که در فصل سیزدهم از این کتاب می‌گوید، نام آن را کشف المحجّة لِثَمَرَةِ الْمُهْجَةِ و یا إِسْعَادِ ثَمَرَةِ الْفُؤَادِ عَلَى سَعَادَةِ الدُّنْيَا وَالْمَعَادِ و یا کشف الْمَحْجَّةِ بِأَكْثَفِ الْحُجَّةِ گذارده است، و همچنانکه در فصل نهم از این کتاب می‌گوید: عمر او داخل در سنّه ۶۴۹ هجریه قمریه شده است، و چون روز نیمه ماه محرم قبل از ظهر در سنّه ۵۸۹ در شهر جَلَّةٌ سَیْفِيَّةٌ متولد شده است بنا بر این در نیمه محرم سنه ۶۴۹، داخل در شصت و یک سالگی شده است، و در این وقت سن پسر بزرگ او محمّد شش سال تمام، و داخل در هفت سال شده است و سن پسر کوچکش علی دو سال تمام و داخل در سه سال شده است. این کتاب را بصورت وصیتنامه‌ای برای دو فرزندش محمّد و علی و آن کسان از اهل او و از جماعت او که امید انتفاع آنها را از این کتاب دارد، و برای صاحبان مودت و محبت خود نوشته است، گرچه خطابات در این کتاب با نام و خطاب و آندی محمد است. فلّهذا شیعیان به این کتاب ارجح کامل می‌نهند و علمای عامل و طلاب فاضل پیوسته آن را در جیب خود نگه می‌داشتند و در حضر و سفر با خود داشتند و مرحوم آیه الله میرزا محمد طهرانی دائی پدر حقیر توصیه به حقیر می‌نمود که همیشه این کتاب را در جیب داشته باشم.

آنکه در یکماه تمام مردم دست از زیاده روی در شهوات برداشته، روزها روزه، و شب‌ها به قیام مشغول، و با بهره‌هایی بیش از سایر آیام همچون انفاق در راه خدا، و تلاوت بیشتری از کلام خدا، و چشم‌پوشی از محرمات و مکروهات، نفس‌آماره خود را تزکیه و تطهیر نموده‌اند، حالت روحانیت و معنویت در ایشان بالا رفته است، و سبکی و تجرد و امکان عروج به عوالم قدس برای آنها امکان بیشتری پیدا کرده است، زیرا طعام و شهوت و غضب کلید جهنم و سلطه شیطان است. و در این ماه که خداوند مائده آسمانی میهمانان خود را جوع و گرسنگی قرار داده است معلوم می‌شود که بهترین تحفه از جانب ربّ الأرباب است.

اندرون از طعام خالی دار تا در اونور معرفت بینی  
در این موقع که موقع گرفتن نتیجه و مزد است، آن روز را باید عید گرفت، و از خداوند کریم و رحیم عیدی دریافت کرد. اما عید گرفتن نه به معنای ساز و دهل زدن است، و نه به معنای شیرینی خوردن و رنگارنگ پوشیدن، و تفریح و تفرّج بهیمنانه کردن، بلکه به معنای یک درجه از تزکیه و تطهیر بالاتر، و یک صیقل بهتر به نفس دادن تا آماده برکات و نزول موآئد آسمانی گردد.

شب عید فطر دو غسل دارد: یکی در اوّل شب، و یکی در آخر شب، و آن شب احیاء و زنده‌داری است یعنی تا به صبح به عبادت و قیام و ذکر و یاد محبوب و معشوق ازلی و حبیب سرمدی مشغول بودن، و در روز عید نیز غسل دارد.

و رفتن برای نماز عید، و با تمام مردم در صحرا بجای آوردن، و آنرا با کیفیتی خاصّ، در دو رکعت و با نه قنوت بجای آوردن، و زبان به ذکر تهلیلات گشودن که: **اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا هَدَانَا وَلَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَوْلَانَا.**

و اما در قربان، به جهت آنکه مردم به عشق لقاء و دیدار وجه الله، دست از خانه و لانه و وطن و کسب و کار و شهرت و جاه و جمیع علائق شسته، و به سوی بیت الله الحرام من کُلِّ فَجَّ عَمِيقٍ روان شده، و طواف و سعی و وقوف در عرفات را که خارج از حرم است، بجای آورده سپس داخل در حرم و مشعر آمده و شب را به اذن دخولی که از حضرت او دریافت کرده است، در مزدلفه آرمیده، و

سپس به مینای آمده، و شیطان را هفت بار سنگ زده، و قربانی کرده، و سرتراشیده، و در این مدت پای و سر برهنه به دنبال حبیب در جستجو و در تکاپو بوده است.

اینک جای آن دارد که موقع خروج از احرام است، به شکرانه قبولی اعمال و پذیرش این اعمال سخت، و در عین حال شیرین و لذت بخش عید بگیرد، والحمد لله بگوید، و به مراسم عید که آنهم باز ذکر خدا و تطهیر بیشتری است، مهیا گردد، نماز عید بخواند، و زبان به تقدیس و تمجید الهی بگشاید، و از جمال و جلال او بیان کند، و از محاسن و زیباییهای او اعلان وحدت و توحید ذات و أسماء و صفات و أفعال را در عالم منتشر کند و بگوید: **اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ لِلَّهِ أَكْبَرُ وَلِلَّهِ الْحَمْدُ اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا رَزَقْنَا مِنْ بَيْمَةِ الْأَنْعَامِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أُنزَلْنَا.**

و نه تنها خود حُجَّاج، بلکه جمیع مسلمین در سراسر بقاع عالم بدین موهبت عظمائی که نصیب برادرانشان در آن موافق کریمه شده است، عید بگیرند، و به دنبال اعمالیکه در ذوالقعدة و ده روز از ذوالحجه به جای آورده اند، قربانی کنند، و نماز عید بخوانند، و برای جماعت با امام، پای برهنه به صحرا روند.

روز جُمعه عید است، چون روز اجتماع مردم به نماز جمعه و شنیدن خطبه ها و تطهیر است. و بهمین جهت اسلام نام آنرا جُمعه گذارد، یعنی روز اجتماع و بهم پیوستگی اُمَّتِ مُسْلِمَان، و در قبل از اسلام آن را **يَوْمُ الْعُرْوَةِ** می گفتند. اسلام نماز جمعه را واجب کرد، به وجوب عینی تعیینی در هر زمان تا روز قیامت و تارک آنرا لعنت فرستاد. ولیکن شرط صحّت آن باجماعت و در تحت نظر و امامت امام عادل و یا منصوب از ناحیه اوست. در زمان حضور امام، خودش اقامه می کند، و در زمان غیبت برفقیه عادل جامع الشرائط که به أدلّه نیابت عامه، متکفل وظائف امام است واجب است اقامه کند.

نماز جمعه واجب است به وجوب مطلق، نه به وجوب مشروط، مانند حج نسبت به استطاعت، بلکه مانند نماز ظهر است نسبت به طهارت و غسل و وضوء. و بنابراین امام و حاکم شرع، شرط انعقاد و صحّت و شرط واجب است نه شرط

و جوب. فلہذا اگر امام در غیبت بود و فقیہ جامع الشرائط قدرت بر حکومت نداشت، و در تقیہ بسر می برد، بواسطہ ترک نماز جمعہ، ہمہ مردم گنہکارند بہ جهت ترک نماز عینی تعیینی کہ حائز اہمیت سرشاری است.

و بر ہمہ آنها واجب است قیام کنند و تشکیل حکومت اسلامی دهند، تا آن امام غائب ظهور کند، و یا فقیہ مقبوض الید، مبسوط الید گردد، و بتواند اجراء حدود کند، و منع از ثغور اسلام بنماید، و از جملہ وظائف حاکم، تشکیل نمازهای جمعہ در قلمرو حکومت اوست.

افرادى کہ در زمان حکومت جائزہ نماز جمعہ نمی خوانند، معذب می شوند کہ: چرا تشکیل حکومت اسلامی نداده اید؟! کہ بتوانید نماز جمعہ بخوانید، گرچہ با نداشتن حاکمی چنین، نماز از آنها صحیح نیست و مردود است.

و بہمین جهت کہ روز جمعہ، روز عید و اجتماع است، و مردم پاک و پاکیزہ می شوند، و از خطاها و گناہان یکہفتہ گذشتہ بیرون می آیند، دعاها در آن روز مستجاب، و شب جمعہ نیز دارای اہمیت و خصوصیتی برای تہیئو و آمادگی و وظائف روز می شود، کہ از سایر شبها ممتاز می گردد.

أما عید غدیر، کہ أشرف و أفضل أعیاد است، بہ جهت ربط اُمت با امام، و وحدت دل های آنان با ولایت، و ورود در سلک سالکان راه، و روندگان طریق مودت و محبت و ایثار و إنفاق، و عقل و شعور، و گسترش نور ربّانی، و نفعات قدسیہ سبحانی، و ارتباط مُلک با مَلکوت است.

عید غدیر، روز عبودیت و تسلیم در برابر حق، و خروج از فرعونیت نفس امارہ، و انداختن ریسمان دُلّ رقیّت حضرت سبحان است، و إقرار و اعتراف بہ یگانہ خاصہ از خواص درگاہ با عظمت او، و قدم در صراط مستقیم ایقان نهادن، و گام استوار و راستین در ترک تجاملات نمودن، و بدون شائبہ و تعارف بہ حق و حقیقت و واقعیت در آمدن، و از زمرہ بہائم خارج شدن، و بہ صفّ انسان پیوستن است.

عید غدیر، ندای حضرت قُدوس و سُبح را: بہ حصر ولایت در قرآن کریم بہ أیّہا الرّسولُ بَلِّغْ پاسخ صحیح دادن، و گفتار حضرت پیامبر اعظمش را بہ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ با جان و دل پذیرفتن، و در تحت دعای اللّٰهُمَّ وَالِي مَنْ

وَالْأَهَّ قَرَارَ كَرَفْتَن، وَا زَنَفَرِینِ خَانَمَانِ سُوَزِ وَعَادِ مَنِّ عَادَاهُ بَیْرُونَ شَدْن، وَا سْتَقْبَالَ از  
وَأَنْصُرَ مَنِّ نَصْرَهُ، وَا سْتَدْبَارَ از وَا خَذَلَ مَنِّ خَذَلَهُ نَمُودَن است.

عید غدیر، تماشای جمال ملکوتی مولی الموالی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را بر روی  
دو دست پیغمبر معظم، در فراز منبر برآمده بر پالانهای اشتران، در زیر درختان  
سَمَرَاتِ وادی جُحْفَه در غدیرخَم، و نمایش دادن ولایت را به کافه مردم، و نزول  
ملکوت و جبروت در این عالم مُلک است که: هان ای دشمنان علی و ای  
مخالفان اهل بیت که پیوسته رسول خدا را با شکایت هائی که از علی می‌کردید،  
آزار و اذیت می‌رسانیدید، اینک بدانید که: علی سزاوار شکایت نیست، و در خور  
اذیت و آزار نیست.

او والی ولایت، و یگانه شاهباز بلندپرواز سیدره‌نشین کاخ عرفان است. او از  
خودِ شما به جان‌های شما نزدیکتر است، و ولایتش بیشتر است. او تکیوناً و  
تشریحاً سید و سالار و سرور و سپهسالار شماست!

پیغمبر علی را به اطراف بگردانید، تا همه ببینند، همچون زلیخا که یوسف  
را به زنان مصری نشان داد که ای زنایکه مرا در عشق این جوان، مورد ملامت قرار  
داده‌اید، و می‌گویید: تو که ملکه عزیز مصر هستی، ملکه و جاهت و زیبایی، آخر  
حیف نیست که مفتون یک جوان گمنام که بنده شما و زر خرید شماست  
شده‌ای؟!

زلیخا زنان مصر را دعوت کرد، و در یک خانه دو در قرار داد، و به هریک از  
آنها یک ترنج و یک کارد داد که: یوسف می‌آید، و از اینجا عبور می‌کند، شرط  
آداب شما اینست که همین که او را دیدید، با این کارد یک قطعه از ترنج، ترنج  
خوشبو و معطر ببرید، و به او به رسم هدیه تعارف کنید!

زلیخا یوسف را از یک در وارد کرد، از جلوی زنان مصری عبوری نموده، و از  
در دیگر خارج شد. همینکه زنان چشمشان به آن جمال که نمونه‌ای از جمال  
حضرت حق بود افتاد، و خواستند ترنج را ببرند، و به یوسف تقدیم کنند، سر از پا  
نشناختند، و دست از ترنج شناختند، دستهای خود را بجای ترنج بردند، و خون  
جاری شد، و نفهمیدند.

گرش ببینی و دست از ترنج بشناسی روا بود که ملامت کنی زلیخا را  
یوسف که خارج شد زلیخا زنان مصری را گفت: این چه وضعی است؟ این  
چه کیفیتی است؟! چرا لباسهای سپید خود را خونین کرده اید؟ چرا دستهایتان  
را بریده اید؟

زنان نگاهی به دست‌ها و به دامن‌های خود نمودند، و یکباره گفتند: **حَاشَ لِلَّهِ  
مَا هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ**<sup>۱</sup> **سُبْحَانَ اللَّهِ** این جوان نیست مگر فرشته‌ای بلندپایه!  
زلیخا گفت: **فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ**<sup>۲</sup> این همان جوان زرخرید و بنده  
ماست، که شما مرا درباره او به ملامت و سرزنش کشیده بودید!

پیامبر هم علی را به روی دست بلند کرد، تا همه مردم ببینند، و بدانند که آن  
جوانی که از او بدگوئی می‌کردند، و بغض و کینه و أحقاد بدریه و حُثیثیه و  
شرف و منزلت عظیم او، از جهت شجاعت و علم و عرفان و ایثار، و حالات  
روحی، و جَدَبات سبحانی و غیره‌ها به آنها اجازه نمی‌داد، در مقابل او خاضع باشند  
و اُبّهت و جلالت او را گردن نهند، و حَسَدهای دیرین، مانع می‌شد که بتد طوع  
او را برگردن نهند، اینک بر روی دستهای پیامبر خاتم الأنبیاء و المرسلین سَیِّد  
وُلْدِ آدَم، شفیع پیغمبرانِ سَلَف و شاهد آنها در پیشگاه موقف الهی، ارائه  
می‌شود، که اسلام و ایمان در او منطوی است، و عملی مقبول نیست مگر  
به پیروی از او، و از منهای او و سُنَّت او. اوست قسیم بهشت و دوزخ. اوست میزان  
عدل و نَصِفَت. اوست مخزن اسرار و گنجینه معرفت. اوست از هر مؤمنی به او  
أولاتر و نزدیکتر. اوست حامل قرآن. اوست فرقان بین حق و باطل. اوست مأمور  
به جنگ برتأویل کتاب خدا، همچنانکه پیامبر مأمور بود به جنگ برتنزیل آن.  
اوست لوادارِ دفع و قلع و قمع ناکثین و قاسطین و مارقین. اوست شهید در محراب  
عبادت در بیت خدا همانطور که میلادش در کعبه و بیت خدا بود.

عید غدیر نمایشگر این تجلیات، و بروز و إبراز و ظهور و اِظهار این واقعیات  
است.

۱ و ۲ — قدری از آیه ۳۱ و ۳۲، از سوره ۱۲: یوسف.



و بهمین جهت عنایت خداوندی بر آن شد که حدیث غدیر شهره آفاق گردد، و در زبان‌ها ساری و جاری شود. و روز غدیر، موسم پر اهمیت گردد، تا حجتی قائم برای متابعان امام حق و مقتدای امت شود. فلهدا پیوسته ائمه طاهرین سلام الله علیهم، این واقعه را زنده نگه می‌داشته‌اند، و بامخالفان به آن احتجاج می‌نمودند، و أصحاب بزرگوار و گرامی و تابعین ذوی العزة والاحترام و علماء سلف، خلفاً عن خلف در مجالس و محافل، و در مجتمعات با ذکر اشعار و قصائد آبدار، به رغم مرور دهور و گردش ایام، این واقعه را تازه و جدید و ظری به نسل‌های آینده می‌سپرده‌اند.

امامان معصومین سلام الله علیهم أجمعین، شیعیان خود را امر به شادی و سرور و تهنیت و تبریک و تسلیم و روزه و ایفاق در این روز نموده، و با عنوان عید، و نام و نشانه عید با آن رفتار می‌نمودند.

و بالأخص طائفة امامیه در این روز، اجتماع عظیمی در کنار مرقد مطهر مولی‌الأمیر المؤمنین علیه السلام در نجف اشرف دارند، و زیارتی غدیر از زیارتی‌های مخصوصه آن حضرت است. رجال شیعه از قبائل و شهرهای دور و نزدیک، گرداگرد قبر آن حضرت اجتماع دارند، و زیارت مخصوصه او را که از ائمه طاهرین روایت شده، و حاوی جمیع کمالات و بیانگر همه مقامات و درجات اوست می‌خوانند، و از کتاب و سنت آنچه را برای دفع مخالفان است، با حجت‌های دامغه بازگو می‌کنند.

و در تمام شهرها و حتی قرآء و قصبات، روز غدیر، روز عید رسمی است، و میلیون‌ها مرد و زن مسلمان اعم از شیعه و سنی، این روز را محترم می‌شمارند، و به آداب عبادی و امور حسبی و قریبی مشغول می‌شوند.

سنت عید گرفتن در روز غدیر، به این داستان، خلود و دوام بخشیده است، و متن غدیر را ثابت و محقق، و گذشتگان آن را به آیندگان می‌سپارند. بیداری به عبادت در شب غدیر، و صله ارحام و ضعفاء و توسعه برعیال، و زینت بستن، و لباس‌های نو و جامه‌های پاک و پاکیزه پوشیدن، و احسان و بر و گسترش خیرات و مبرات در این روز، همه و همه از موجبات بقآء این اثر جاوید است، تا مردم

به دنبال ریشه و سرچشمه غدیر بروند، و تفحص و تجسس از اصل قضیه بنمایند، و شاخه های ایمان در دل های ایشان رشد کند و قوی گردد.

و چقدر زیباست که ایرانیان امروزه که در اثر غرب زدگی مبتلا به آداب و رسوم ملی باستانی، و عیدهای مجوسی و زردشتی شده اند، و غالباً در ایام نوروز برای خود و خانواده خود لباس نوتهی می کنند و جشن و سرور دارند، این بدعت زشت را ترک نموده، و عید غدیر را که ستون ایمان است به عنوان تعطیل رسمی تا چند روز برای دیدن ها و سرورها، و تجدید لباس های کهنه به لباس های نو قرار دهند، تا یکسره دیوزشت طبیعت جای خود را به فرشته رحمت دهد، و شیعه که پیوسته کارهایش از روی تعقل و حساب بوده است، در این مقطع نیز بی حساب و غافلگیر در دام نیفتد.

عید غدیر، سلسله مکتب تشیع را در هر سال، گذشته را به آینده متصل می کند و رشته را دوام می بخشد، و پیوسته دیوشوم و غول استکبار و خودسری را منکوب، و مبارزه با آنرا جاودان می کند.

در اینجا ذکر دو نکته لازم است:

اول آنکه این عید، اختصاص به شیعه ندارد، گرچه در شیعه مزید عنایت و علاقه خاصی به آنست، اما از نقطه نظر اصل احترام و عید قرار دادن، سایر افراد مسلمین غیر از نواصب و خوارج، این روز را محترم می شمارند، و عید می گیرند، و روی همین اصل است که مسعودی گفته است: پیامبر اکرم درباره امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (رضی الله عنه) در غدیر خم گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. و این در روز هجدهم از ماه ذوالحجه بوده است. و غدیر خم نزدیک آبی است که معروف است به خرار در ناحیه جحفه، وَوُلِدُ عَلِيٌّ وَشِعْتُهُ يُعَظَّمُونَ هَذَا الْيَوْمَ.<sup>۱</sup> و اولاد علی و شیعیان او این روز را معظم می دارند.

و محمد بن طلحه شافعی گوید: يَزْمِدِيْ در صحیح خود، با اسناد خود از زید بن أرقم روایت کرده است که: رسول خدا فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ

۱ — «التَّيْبِيَّةُ وَالْإِشْرَافُ» ص ۲۲۱ و ص ۲۲۲.

مَوْلَاهُ و با این لفظ فقط ترمذی آورده و چیزی بر آن نیفزوده است. ولی غیر ترمذی نیز روزی را که این جمله را رسول خدا گفت، و موضعی را که در آن بیان کرد آورده اند، و آن هنگام بازگشت رسول خدا از حَجَّةِ الْوَدَاع بود، در روز هجدهم از ذوالحجّه، و موضع مابین مکه و مدینه در محلی که به آن خَمّ می گفتند، در غدیری که آنجا بود. و به همین مناسبت آن روز را غدیرخَمّ نام نهادند. و خود امیرالمؤمنین در شعری که سروده اند، و ما در گذشته آوردیم، نام غدیرخَمّ را برده اند. و این روز عید شد، و موسم و محلّ اجتماع مردم قرار گرفت، چون وقتی بود که رسول خدا ﷺ علی را به این منزلت رفیع تخصیص و تشریف داد، و احدی از مردم را در این منزله و مرتبه باعلی شریک نگردانید.<sup>۱</sup>

و این خَلْكَان در ترجمه احوال المُسْتَعْلَى پسر المُسْتَنْصِرِ بالله آورده است که: **بُوعِ فِي عِيدِ غَدِيرِ خَمٍّ** و هو الثامن عشر من ذی الحجّة سنة سبع و ثمانين وأربعمائه.<sup>۲</sup> «مُسْتَعْلَى در روز عید غدیر خَمّ، مردم با او به خلافت بیعت کردند، و آن روز هجدهم از شهر ذوالحجّه سنه ۸۷ از هجرت بود».

و علامه امینی گوید که: این خَلْكَان نیز در ترجمه المُسْتَنْصِرِ بِاللَّهِ عِبْدِي آورده است که: او در شب پنجشنبه، دوازده شب مانده به آخر ماه ذوالحجّه سنه ۸۷ وفات یافت.

آنگاه ابن خَلْكَان گوید: این شب همان شب عید غدیر است، یعنی شب هجدهم از ذوالحجّه، و آن غدیر، غدیرخَمّ است (با ضَمّ خَاء و تشدید میم) و من جماعت کثیری را دیده ام که می پرسند: این شب در چه موقع از ذوالحجّه بوده است؟ و این مکان بین مکه و مدینه است، و در آنجا غدیرآبی (برکه و آبگیر) است و گفته می شود که در آنجا نیزاری هم بوده است. و چون پیغمبر اکرم ﷺ از مکه شَرَفَهَا اللهُ تعالی در سال حجّة الوداع باز می گشتند، و به این مکان رسیدند، بین خود و علی بن ابیطالب عقد برادری بستند و گفتند: عَلِيُّ مِنِّي كَهَارُونَ مِنْ

۱- «مَطَالِبُ السُّؤْلِ»، ص ۱۶.

۲- «وَفِيَاتُ الْأَعْيَانِ»، طبع بیروت، ج ۱ ص ۱۸۰.

مُوسَى. اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَآخِذْ مَنْ خَذَلَهُ. و شیعیان به این روز تعلق و وابستگی بزرگ دارند. و حازمی گوید: غدیر ختم یک وادی است بین مکه و مدینه در جُحْفَه که در آنجا غدیری است، و پیامبر در آنجا خطبه خواندند، و آن وادی معروف است به شدت وخامت و ترس، و زیادی حرارت. الخ کلام ابن خلکان.

وَعَالِيٍّ در «ثمار القلوب» بعد از آنکه شب غدیر را از شبهای مشهوره و معروفه در نزد اُمت شمرده است، گوید: و آن شب شبی است که فردای آن رسول - خدا ﷺ بر روی جهاز اشتران خطبه خواندند، و در آن خطبه گفتند: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَآخِذْ مَنْ خَذَلَهُ. و شیعه این شب را بزرگ می دارد، و به قیام و عبادت تا به صبح می گذراند.<sup>۱</sup>

و از مؤیدات این عید، تبریک و تهنیتی است که شیخین و اُمهات - المؤمنین (زنهای رسول خدا) و دیگران از صحابه، به امر رسول خدا به امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام گفتند. و معلوم است که تهنیت از خواص عید و ایام سرور است.

دوم: آنکه تاریخ زمان این عید، به زمانی دوردست برمی گردد، که همین طور متصلاً تواریخ نشان می دهد، تا می رسد به زمان و عصر رسول خدا که ابتدایش همان روز عید غدیر سنه دهم از هجرت بعد از حَجَّة الوداع است، که رسول خدا برای برپا کردن این مراسم در بیابان وسیع، و در حضور جماعات مُعَظَم از مسلمین، مقرر و مستقر حکومت خود را بعد از خود، از جهت وجهه دنیویّه و دینیّه معین کرد، و برای حضار از آنها مستوای شامخ و ممشای واضح را جِیلاً بَعْدَ جِیْلِ وَنَسْلاً بَعْدَ نَسْلِ مشخص نمود، و فرمود: فَلْيُتْلَغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ باید حضار به غائبین برسانند، و این مشهد عظیم را بعد از ورود خود در اوطان بازگو کنند، و علیهذا آن روز موسم عظیم و روز مشهودی بود، که هر شخص منتحل و متعلق

۱ - «الغدیر»، ج ۱، ص ۲۶۸ و ص ۲۶۹.

به اسلام را در برابر چنین بنیانگزاری متین برای امامت و خلافت مسلمانان مسرور و فرحمند می ساخت، و بدین موهبت کبری، مبتهج و خوشحال می نمود، که راه شریعت و أنوار احکام آن ادامه می یافت، بطوری که آراء فاسده و أهواء کاسده نتوانند آن را منحرف کنند، و نفوس مشتاق و ارواح شائق به وصول معنویات بتوانند با این منهج تا روز باز پسین در مسیر خود حرکت کنند، و به کمال نفسانی و تمامیت خود از قوه و استعداد به فعلیت نائل آیند.

و کدام روزی در خور آن است که از غدیر، أعظم و اکبر و اشرف باشد؟ با آنکه اكمال دین و اتمام نعمت، و بیان شاهراه طریق، و تمسک به عروة الوثقی حق، در این روز مقرر شد. پس عیدی أعظم است که قرآن کریم به توسط جبرائیل، حامل امین وحی الهی با زبان و ارشاد و خطابه و امر و انشاء حضرت رسول الهی، آن را پایه ریزی کرده، و بر این اساس متین، استوار ساخته است.

اگرچه امروزه شاهان به خطا و زلت، و جفا و غفلت، روز قرار بر آریکه سلطنت و بر عریشه حکومت خود را عید می گیرند، و محفل و محافلی پر از سرور و خُبور، و چراغانی و نقل پاشی، و إلقاء خطبه ها و سرودن قصائد و شعرها، و گستردن سفره های رنگین طعام، تشکیل می دهند و در بین اقوام و اُجیال این رویته مرسوم است، ولیکن سزاوار و شایسته است که دیگر دست از این اعتباریات بردارند، و از این مجازها عبور کنند، و همگی مجتمعاً و متفق الکلمه، روز غدیر را که روز حکومت عدل، و امارت انصاف، و روز پیشوائی حق و ولایت عظمای خداوندی است عید بگیرند، و مردم و اُمت را به این راه و روش دعوت کنند. فِیْغَمَ الْمَنْهَیجُ الْقَوِیْمُ.

در آن روزیکه نصّ از جانب رسول خدا که: لَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُّوحِی می باشد، آمد که عید بگیرند، و به تمام معنی الکلمه تبجیل و تجلیل و تکریم آن را به عمل آرند، و چون عید دینی و مذهبی و الهی است، درزیادی کارهای مُقَرَّبَ إلی الله از روزه، و نماز، و دعا، و ملاقات برادران دینی و تبریک و تهنیت گفتن خودداری نکنند، و کف دست راست خود را بر کف دست راست برادران ایمانی قرار داده، مصافحه کنند، و با شکر و سپاس حضرت ایزدمتان

به پاس چنین موهبتی بگویند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَيْمَةِ عَلَيْهِمُ  
السَّلَامُ.

«حمد و سپاس، اختصاص به خداوندی دارد که ما را از تمسک کنندگان  
به ولایت امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام قرارداد».

و همچنین از انواع وجوه برّ و احسان، از قبیل اعطاء انگشتری و خلعت و لباس،  
و هدیه عطر و عود و عبیر و إطعام برادران مؤمن بالأخصّ ضعفاء و فقرا و ارحام و  
اهل علم و طلاب توأم با عمل، و سلاک راه خدا از شوریدگان و عاشقان مؤلی  
الموالی عليه السلام بنحو اتمّ و اکمل، بجای آورند.

و بر همین اصل بود که پس از پایان خطبه، حضرت رسول خدا امر کردند برای  
امیرالمؤمنین چادری و خیمه ای افراشتند و امر کردند که مؤمنین بیایند، و به خود  
آن حضرت تبریک و تهنیت گویند، بر اثر تماتیت نعمت، و کمالیت دین که با  
پیوند ولایت به نبوت ثمر بخشیده، و میوه ترو تازة حیات را ارزانی داشته است.

و امر کردند که بزرگان قریش و شیوخ أنصار و مهاجرین و سرشناسان آنها  
بیایند، و به امیرالمؤمنین عليه السلام تهنیت گویند و به عنوان امارت مؤمنین به لفظ  
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سلام کنند، و امارت و ولایت او را گردن نهند،  
همچنانکه به شیخین: ابوبکر و عمر و زوجات خود امر کردند که: بر امیرالمؤمنین  
وارد شوند، و تهنیت گویند، و سلام به امامت و حکومت بنمایند، در برابر این مقام  
عظیمی که حائز شده است، و مصدر امر و نهی در اداره امور مسلمانان به عنوان  
خلافت رسول الله قرار گرفته است.

علامه امینی گوید: مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرِ طَبْرِيِّ در کتاب الْوَلَايَةِ، حدیثی را با  
إِسْنَادِ خُودِ از زید بن أرقم تخریج کرده است که مقداری از آن را بیان کردیم، و  
در آخرش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می گوید:

مَعَاشِرَ النَّاسِ! قُولُوا: أُعْطِينَاكَ عَلَى ذَلِكَ عَهْدًا عَنْ أَنْفُسِنَا وَمِيثَاقًا بِأَلْسِنَتِنَا  
وَصَفْقَةً بِأَيْدِينَا، نُؤَدِّبُهُ إِلَى أَوْلَادِنَا وَأَهَالِينَا، لَا نَبْغِي بِذَلِكَ بَدَلًا وَأَنْتَ شَهِدُ عَلَيْنَا  
وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا. قُولُوا مَا قُلْتُ لَكُمْ! وَسَلَّمُوا عَلَيَّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ!

وَقُولُوا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ، فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ كُلَّ صَوْتٍ وَخَائِنَةَ كُلِّ نَفْسٍ. فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْنَا اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا.<sup>۱</sup>  
 قُولُوا مَا يُرِضِي اللَّهَ عَنْكُمْ فَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ.<sup>۲</sup>

«ای جماعت مردم! بگوئید: ما از جانب نفوس خودمان، عهد و پیمان دادیم، و با زبان های خود میثاق نهادیم، و با دست های خود مصافحه به بیعت و پذیرش، با توای پیغمبر داده ایم که: این ولایت علی را به اولادمان و به أهل و عشیره مان برسانیم و آداء حق کنیم که هیچگاه به جای ولایت علی، بَدَل و عَوْضی نجوئیم، و براین عهد استوار باشیم! و توای پروردگار، شاهد و گواه بر ما هستی! و کافی است که خداوند شهید و حاضر و گواه باشد.

آنچه را که من به شما گفتم، بگوئید! و بر علی به عنوان امیر و پیشوای مؤمنین سلام کنید، و بگوئید:

سپاس و حمد مختص خداوندی است که ما را بدینجا و بدین امر ولایت هدایت کرد، و اگر خداوند ما را هدایت نمی کرد، هیچگاه ما چنان نبودیم که بتوانیم هدایت شویم.

خداوند از هر سر و صدائی خبر دارد، و هر نفس خائن را می شناسد، پس هرکس که این عهد و میثاق را بشکند، شکست بر نفس خودش وارد ساخته است، و هرکس که وفا کند به آنچه که خداوند با او پیمان نهاده است، پس خداوند البته به او اجر و پاداش عظیمی عنایت می کند.

بگوئید، آنچه را که خداوند را از شما راضی می کند، و اگر کفران نمائید، پس خداوند از شما بی نیاز است!»!

زیدبن ارقم گوید: در اینجا مردم مبادرت کردند به گفتار سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ بِقُلُوبِنَا «شنیدیم، و با جانهایمان امر خدا و رسولش را پذیرفتیم

۱- آیه ۱۰، از سوره ۴۸: فتح.

۲- آیه ۷، از سوره ۳۹: زمر.

گردن نهادیم».

و اولین کسی که با پیغمبر ﷺ مصافقه کرد (دست داد به عنوان بیعت و پذیرفتن پیمان) ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر، و سپس باقی مهاجران و انصار بودند، و سپس باقی مردم پیوسته بیعت می‌کردند، تا نماز ظهر و عصر را با هم در یک زمان به جای آوردند، و این مصافقه و بیعت مردم به طول انجامید، تا آنکه پیامبر نماز مغرب و عشاء را با هم در یک زمان به جای آوردند، و تا ثلث از شب که سپری شد پیوسته بطور پی در پی بیعت و مصافقه صورت می‌گرفت.

و أحمد بن محمد طبری شهریه خلیلی در کتاب متاقب علی بن ابیطالب که در سنه ۴۱۱ در قاهره تألیف شده است، از طریق شیخ خود محمد بن ابی بکر بن عبدالرحمن این روایت را آورده است، و در آن روایت گوید: مردم برای بیعت نمودن با علی بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند و می‌گفتند:

سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا لِمَا أَمَرَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ بِقُلُوبِنَا وَأَنْفُسِنَا وَأَلْسِنَتِنَا وَجَمِيعِ جَوَارِحِنَا  
ثُمَّ انْكَبُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَعَلَى عَلِيٍّ بِأَيْدِيهِمْ.

«شنیدیم، و با جانهایمان، و دل‌هایمان، و زبانهایمان، و با تمام اعضاء و اجزای بدنمان اطاعت کردیم، و پذیرفتیم آنچه را که خداوند و رسول او به ما امر کردند. و سپس با دست‌های خود خود را به روی رسول خدا، و به روی علی می‌انداختند برای بیعت».

و اولین کسانی که به عنوان پیمان و بیعت دست دادند با رسول خدا، ابوبکر و عمر و طلحه و زبیر بودند و پس از آنها باقی مهاجرین، و مردم بنا بر اختلاف طبقات، و مقدار منزلت آنها، تا جائیکه نماز ظهر و عصر در وقت واحد خوانده شد، و نماز مغرب و عشاء نیز در وقت واحد خوانده شد، و پیوسته تا ثلث از شب در بیعت و مصافقه پی در پی می‌آمدند، و رسول خدا هر وقتی که فوجی بعد از فوج دیگر می‌آمدند می‌گفت: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى جَمِيعِ الْعَالَمِينَ** «سپاس و حمد، اختصاص به خداوندی دارد که ما را بر همه اهل عالم برتری داد».

و این مصافقت و بیعت از آن به بعد، رسم و سنت شد، و کسانی که حقی در این امر نداشتند آن را برای خود به عمل آوردند.



و در کتاب التَّشْرُوعِ الطَّلِيّی گوید: و مردم مبادرت می کردند به بله بله گفتن که نَعَمْ نَعَمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا أَمْرَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، آمَنَّا بِهِ بِقُلُوبِنَا. و بر پیغمبر و علی هجوم می آوردند و ازدحام می نمودند، تا نماز ظهر و عصر در یکجا خوانده شد، و باقی آن روز نیز به بیعت اشتغال داشتند، تا نماز مغرب و عشاء نیز با هم خوانده شد، و هرگاه دسته ای برای بیعت می آمدند رسول خدا می گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى الْعَالَمِينَ.

وَمَوْلَايَ وَلِيُّ اللَّهِ لَكَهْتَوِي در کتاب مِرَاتِ الْمُؤْمِنِينَ در ذکر حدیث غدیر گوید: عمر پس از این با علی دیدار کرد و گفت: هَنِيئًا يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ؟ أَضْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ «گوارا باشد ای پسر ابوطالب! صبح کردی و شب کردی، در حالی که آقای من و آقای هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه ای هستی». وَكَانَ يُهْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كُلَّ صَحَابِيٍّ لِقَاءَهُ «وهر صحابی که امیرالمؤمنین را دیدار می کرد، به او تبریک و تهنیت می گفت».

و مورخ ابن خاوند شاه متوفی در ۹۰۳ در رَوْضَةُ الصَّفَا در جزء دوم، از ج ۱ ص ۱۷۳ بعد از بیان داستان غدیر گوید: سپس رسول خدا در خیمه ای مختص به خودش نشست، و امر کرد تا امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در خیمه دیگر بنشیند، و امر کرد تا کافه مردم علی را در خیمه خودش تهنیت گویند، و چون مردان از تهنیت گفتن فارغ شدند، پیامبر زنهای خود را (أُمَّهَاتُ الْمُؤْمِنِينَ) را امر کرد تا اینکه به نزد علی در خیمه او بروند، و تهنیت گویند. آنها رفتند و تهنیت گفتند. و از کسانی از صحابه که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را تهنیت گفت، عُمَرُ بْنُ خطاب بود که گفت: هَنِيئًا لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَضْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ.

و مورخ غیاث الدین متوفی در سنه ۹۴۲ در حَبِيبُ السَّيْرِ، در جزء سوم، از ج ۱، ص ۱۴۴ گوید: و پس از آن امیرالمؤمنین به امر پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در خیمه دیگری مختص به خودش نشست، مردم برای ملاقات و زیارت اومی رفتند، و او را تهنیت می گفتند، و در میان آنها عمر بن خطاب بود که گفت:

بَعَّ بَعْ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَضْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ! و سپس پیغمبر زنهای خود را (أُمَّهَاتُ الْمُؤْمِنِينَ) را امر کرد تا بر علی وارد شوند، و

تهنیت گویند.<sup>۱</sup>

روایات وارده در تهنیت شیخین: عمر و ابوبکر بسیار است، بزرگان حدیث و تفسیر و تاریخ از اهل تستن در کتب خود آورده اند، و جماعت راویان و مورخان این حدیث به قدری است که نمی توان آن را سبک شمرد، بعضی بطور ارسال مسلم روایت کرده اند، و بعضی با مسانید صحیحه، و رجال موثق که منتهی به صحابه ای مانند ابن عباس و ترأء بن عازب و ابوهزیره و زید بن ارقم می شود. و مرحوم علامه امینی آن روایات را در کتاب شریف الغدیر از شصت کتاب معتبر و مشهور آنان که مؤلفان آنها از مشاهیر و اعظم مشایخ عامه هستند آورده است.<sup>۲</sup>

و ما در اینجا فقط از چند کتاب نقل می کنیم:

۱ — ابواسحق ثعلبی در تفسیر الکشف و البیان با سند متصل خود از ترأء بن عازب روایت کرده است که او گفت: ما چون با رسول خدا در حجة الوداع در غدیر خم فرود آمدیم، رسول خدا اعلان کرد که: الصلوة جماعه. و در زیر دو درخت، زمین را برای رسول خدا جارو کردند، پیامبر دست علی را گرفت، و گفت: أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ. پیامبر گفت: هَذَا مَوْلَىٰ مَنْ أَنَا مَوْلَاهُ! اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ! وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ! و به دنبال این، عمر علی را دیدار کرد و گفت: هَنِيئًا لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَضَبَّخْتَ مَوْلَىٰ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ!

۲ — شیخ الإسلام حَمَوِيُّ در فرآند السَّمْطَيْنِ، با سند متصل خود از شهرین حَوْشَب از ابوهزیره آورده است که: هر کس در روز هجدهم ذوالحجه روزه بگیرد، خداوند برای او اجر شصت سال روزه را می نویسد. و آن روز، روز غدیر خم است، در آن هنگامی که رسول خدا ﷺ دست علی عليه السلام را گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ!

در این حال عمر بن خطاب به علی گفت: بَخَّ بَخَّ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ!

أَضَبَّخْتَ مَوْلَىٰ وَمَوْلَىٰ كُلِّ مُسْلِمٍ.<sup>۳</sup>

۱ — «الغدیر»، ج ۱، ص ۲۷۰ تا ص ۲۷۲.

۲ — «الغدیر»، ج ۱، ص ۲۷۲ تا ص ۲۸۳.

۳ — «فرآند السَّمْطَيْنِ» ج ۱، باب سیزدهم، ص ۷۷.

۳ — خطیب خوارزمی با یک سند متصل خود از برآء بن عازب روایت کرده است که: ما با رسول خدا از حج مراجعت می کردیم. آنگاه عین متن روایتی را که ما از ثعلبی در «کشف و بیان» آوردیم، آورده است، و در پایان نیز گوید: عمر بن خطاب، علی را دیدار کرد و گفت: هَنِيئًا لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَضْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ. و با سند دیگر متصل خود، از ابوهزیره، متن روایتی را که ما از حَمَوِي در «فرائد السمطين» آوردیم، روایت کرده است، و در پایان نیز گوید: فَقَالَ لَهُ عَمْرُنُ الْخَطَّابِ: بَحَّ بَحَّ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَضْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ.<sup>۱</sup>

۴ — أحمد بن حنبل، در «مسند» خود با سند متصل، از عدی بن ثابت، از برآء بن عازب آورده است، که او گفت: ما با رسول خدا در سفری بودیم، و در غدیر خم فرود آمدیم، و در میان ما ندا داده شد: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ، و در زیر دو درخت را برای رسول خدا جار و زدند، و نماز ظهر را به جای آورد و دست علی را گرفت و گفت: أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ؟ گفتند: آری و در حالیکه دست علی را گرفته بود گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاةً فَعَلَيْ مَوْلَاةٍ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاةُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاةُ. و پس از این عمر با علی ملاقات کرد و گفت: هَنِيئًا يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَضْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ.<sup>۲</sup>

۵ — حافظ ابوبکر خطیب بغدادی، از حبشون بن موسی بن ایوب<sup>۳</sup> با سند

۱ — «مناقب خوارزمی»، طبع سنگی و طبع حروفی، ص ۹۴.

۲ — «مسند أحمد حنبل»، ج ۴، ص ۲۸۱.

۳ — خطیب در «تاریخ بغداد» پس از ذکر این روایتی که در آن ثواب روزه شصت ماه برای روز عید غدیر وارد شده است گوید: این روایت به حدیث حبشون معروف است، و اینطور گفته شده است که او متفرد به این روایت است، و به تحقیق که در ذکر این روایت، أحمد بن عبدالله نیری از حبشون متابعت کرده است. و خطیب بعد از ذکر این روایت که در ترجمه احوال حبشون در باب حآء ذکر کرده است گوید: حبشون ثقة است، و در بصره — از بغداد — ساکن بوده است و همچنین گوید: از هزری به ما خبر داده است که علی بن عمر حافظ به او گفته است که: حبشون بن موسی بن ایوب صدوق است. و این روایت را از حبشون، ابن کثیر دمشقی در «البدایة و النهایة» ج ۵ ص ۲۱۴ روایت کرده است و گفته است

متصل روایت می‌کند از شهر بن حوشب، از ابوهزیره که او گفت: کسی که روز هجدهم از ماه ذوالحجه را روزه بگیرد، ثواب روزه شصت ماه برای او نوشته می‌شود، و آن روز غدیر خم است که پیغمبر ﷺ دست علی را گرفت و گفت: **أَلَسْتُ وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ؟** گفتند: **بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ!**

پیامبر گفت: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ**. پس از این عمر بن خطاب گفت: **بَعْ بَعْ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَضَبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ!** و در این حال خداوند نازل کرد:

**الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ.** و کسی که روز بیست و هفتم از ماه رجب را روزه بدارد، ثواب روزه شصت ماه برای او نوشته می‌شود، و آن روز اولین روزی است که جبرائیل علیه السلام بر محمد ﷺ نازل شد. و این روایت به نام روایت حبشون مشهور است.<sup>۱</sup>

۶ — حافظ ابن عساکر دمشقی، با دوسند از برآین عازب روایت می‌کند که: ما با رسول خدا حج کردیم، و پس از آنکه داستان نزول و خطبه را در غدیر خم شرح می‌دهد، در یک روایت می‌گوید: عمر بن خطاب گفت:

**هَنِيئًا لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَضَبَحْتَ الْيَوْمَ وَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ!**<sup>۲</sup> و در روایت دیگر می‌گوید: عمر به او گفت: **هَنِيئًا لَكَ يَا عَلِيُّ! أَضَبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ!**<sup>۳</sup>

و با دو سند دیگر از ابوهزیره روایت می‌کند: سند اول همان روایتی است که ما از «تاریخ بغداد» به روایت حبشون نقل کردیم<sup>۴</sup> و سند دوم روایتی است که از ابوبکر بن مرزقی ذکر می‌کند، و در پایان آن عمر می‌گوید: **بَعْ بَعْ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَضَبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ!**<sup>۵</sup>

علاوه بر حبشون، أحمد بن عبدالله بن أحمد نیری آن را روایت کرده است. واحمد بن عبدالله نیری و حبشون هر دو نفر صدوق هستند، و هر دو نفر از علی بن سعید زملی از ضمیره روایت کرده‌اند.

۱ — «تاریخ بغداد»، ج ۸، ص ۲۹۰. و وفات خطیب بغدادی در سنه ۴۶۳ بوده است.

۲ و ۳ — «تاریخ دمشق»، ج ۲، ص ۴۷ و ص ۴۸ حدیث شماره ۵۴۶ و شماره ۵۴۷.

۴ و ۵ — «تاریخ دمشق»، ج ۲، ص ۷۶ و ص ۷۷ حدیث شماره ۵۷۶ و شماره ۵۷۷.

و همچنین در تفسیر گفتار شافعی که ولّاء را به معنای ولّاء اسلام گرفته است، قول عمر را ذکر کرده است. ابن عساکر با سند خود از ربیع بن سلیمان روایت می‌کند که من از شافعی شنیدم، که در معنای گفتار پیغمبر ﷺ به علی بن ابیطالب: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ می‌گفت: مراد ولّاء اسلام است، همانطور که خداوند عزوجل می‌گوید: ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ.<sup>۱</sup>

و اما گفتار عمر بن خطاب به علی: أَضْبَحْتَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ! می‌گوید: وَلِيَ كُلِّ مُسْلِمٍ.<sup>۲</sup>

باری از آنچه ما مفصلاً در معنای ولّاء ذکر کردیم، همچون آفتاب روشن شد که: این تفسیر شافعی غلط است، و مراد از ولّاء ایمان، ولایت به همان معنای إمارت و امامت و سروری و پیشوائی است که ملزوم قرب، و آن ملزوم معنای اول و واقعی آن است که: الْوَلَاءُ حُصُولُ الشَّيْئَيْنِ فَرَائِدًا حُصُولًا لَيْسَ بَيْنَهُمَا مَا لَيْسَ مِنْهُمَا. و علی کل تقدیر، شاهد ما از گفتار شافعی استشهاد به حدیث عمر در تهنیت است.

۷ — حافظ أبو القاسم حسکانی در «شواهد التنزیل» در تحت روایات وارده در آیه مبارکه: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا شش روایت ذکر کرده است، که در دو تالی آنها تهنیت عمر ذکر شده است.

اول از حاکم پدرش، از أبو حفص شاهین، با سند خود از أبوهریره، که در آن ثواب روزه روز غدیر آمده است، و در پایان دارد که عمر بن خطاب گفت: بَخَّ بَخَّ [لَكَ] يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ.<sup>۳</sup>

دوم از أبو بکر یزدی، با سند خود از أبوهریره نیز که در آن اجر و پاداش

۱ — آیه ۱۱، از سوره ۴۷: محمد: ای پیغمبر مطلب از این قرار است که خداوند مولای کسانی است که ایمان آورده اند، و حقاً که کافران مولائی ندارند.

۲ — «تاریخ دمشق»، ج ۲، ص ۸۷ حدیث شماره ۵۸۸.

۳ — «شواهد التنزیل» ج ۱، ص ۱۵۶، حدیث شماره ۲۱۰.

شصت ماه روزه در روز غدیر ذکر شده است. و پس از قضیه خطبه رسول خدا ﷺ و اعلان ولایت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، عمر بن خطاب گفت: بَعِّ بَعْ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ! و خداوند نازل نمود: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ!

۸ — فخر رازی در ذیل آیه یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ گوید: وجه دهم آن است که: این آیه در فضیلت علی بن ابیطالب نازل شده است، و چون این آیه فرود آمد پیغمبر دست علی را گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ. پس عمر علی را ملاقات کرد و گفت: هَنِيئًا لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ! این قول ابن عباس، و برآء بن عازب، و محمد بن علی است.<sup>۲</sup>

۹ — شهرستانی در «مِلَلٍ وَنِحَلٍ» گوید: و مثل آنچه جاری شده است در کمال اسلام و انتظام حال، در وقتی که گفتار خداوند تعالی نازل شد به: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ، و چون رسول خدا به غدیر خم رسید، امر فرمود تا زیر درخت ها را پاک کنند، و ندا دادند: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ. و پس از آن در حالی که بر روی جهاز اشتران قرار گرفت، گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ! وَأُخْذَلُ مَنْ خَذَلَهُ! وَأَدْرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ. و سه بار گفت: هَلْ بَلَّغْتُ؟ آیا تبلیغ کردم؟

امامیه مدعی هستند که این نص صریح است. و ما تأمل و دقت می کنیم که به چه کیفیت و به چه معنائی پیامبر ﷺ مولاى کسی بوده است، همانگونه ولایت را درباره علی عمومیت می دهیم. و صحابه از معنای تولیت همان را فهمیده اند که ما فهمیده ایم، حتی اینکه عمر در وقتیکه با علی روبرو شد، گفت:

۱ — «شواهد التنزیل» ج ۱، ص ۱۵۸، حدیث شماره ۲۱۳.

۲ — «تفسیر فخر رازی»، طبع دارالطباعه العامرة، که در هامش آن «تفسیر أبوالسعود» است، ج ۳،

ظَوَّبِي لَكَ يَا عَلِيُّ! أَضَبَّخْتَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ.<sup>۱</sup>

۱۰ - ابن حجر هيثمي متوفی در سنه ۹۷۳، بعد از بیان حدیث: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ که در جواب بریده فرمود، که **أَوْلَا** گفت: **يَا بُرَيْدَةُ أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟! قُلْتُ: بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ!** چنین گوید که: ما بر فرض تسلیم بر اینکه مراد از مَوْلَى، اَوْلَى باشد، ولیکن تسلیم نمی شویم که مراد اولویت در امامت است، بلکه مراد اولویت در پیروی و متابعت و قُرب به رسول خداست، مثل گفتار خداوند: **إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ**. و ما هیچگاه دلیل قطعی و یا دلیل ظنی بر نفی این احتمال نداریم، بلکه همین احتمال متعین است، زیرا که ابوبکر و عمر همین معنی را فهمیده اند.

و بهترین دلیل برای این احتمال، فهم ابوبکر و عمر است که آنها چون حدیث را شنیدند به علی گفتند: **أَمْسَيْتَ يَا ابْنَ أَبِيطَالِبٍ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ**. و این حدیث را دارقطنی تخریج کرده است.<sup>۲</sup>

منظور ما از روایت شهرستانی و ابن حجر هيثمي، استشهاد به تهنیت شیخین بود. به حضرت مولى الموالى أمير المؤمنين **عَلِيًّا**، نه به معنی و مرادی که آنان در معنای ولایت از نزد خود آورده اند، و آن معنی را بر فهم ابوبکر و عمر تحمیل کرده اند. زیرا ما در طی دوره «امام شناسی» در مجلد پنجم و هفتم به وضوح به اثبات رسانده ایم، که ولایت یک معنی بیشتر ندارد، و آن عبارت است از رفع حجاب بین دو چیز، بطوری که غیر از ذات آن دو چیز، چیز دیگری در بین نباشد، و لازمه این معنی، قرب و سیطره و امامت و اِمَارَت از جانب خداوند است، در وقتی که ولایت بین بنده و خدا تحقق پذیرد. و همه صحابه بدون استثناء همین معنی را فهمیده اند زیرا ایشان عرب بوده اند، و به حاق معنای آن علم داشته اند.

عمر و ابوبکر نیز همین معنی را فهمیده اند، و بر همین اساس با علی سلام کرده، و بیعت نموده و تهنیت گفته اند، ولیکن بعداً عملاً از التزام بدین معنی

۱ - «الجلل والینحل» که در حاشیه «الفصل» طبع شده است، ص ۲۲۰ و ص ۲۲۱.

۲ - «الصَّوَاعِقُ الْمُخْرِقَةُ»، ص ۲۶.

تجاوز و عدول کرده اند، و امامت الهیه را به دسائس از آن اهل بیت، و علی بن ابیطالب سلب کرده، و به خود اختصاص داده اند، و غاصب این مقام گردیده اند. شیعه می گوید: شیخین خیانت کرده اند، و عالماً عامداً خلافت و امامت را از اهل بیت رسول خدا بیرون برده اند، و در این صورت کجا می توان به فهم آنها استدلال کرد؟ آیا این استدلال غیر از مصادره به مطلوب است؟ و هیچیک از اهل تستن و عاقله نمی توانند، فهم این دو نفر را به دلیل عملشان دلیل بگیرند، زیرا عمل آنها صراحةً تجاوز و تعدی بوده است.

عَزَّالَى در کتاب سِرِّ الْعَالَمِينَ از این حقیقت پرده برمی دارد و صریحاً می گوید: عمر در جواب رسول خدا به حدیث ولایت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ پاسخ مثبت داد، و با تسلیم و رضایت به امامت و ولایت امیرالمؤمنین عَلِيٍّ بَعَّ بَعْ لَكَ يَا أبا الْحَسَنِ لَقَدْ أَضْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ گفت. و این ألفاظ دلالت بر تسلیم و رضا و تحکیم امارت علی دارد، ولیکن به واسطه غلبه هوای نفس اماره، در اثر محبت به ریاست، و بردوش گرفتن بار خلافت، و برافراشتن پرچم های بزرگ، و نیز به علت به حرکت درآمدن اشتیاق قلبی آنها در صدای بهم خوردن پرچم های لشکر و درهم ریختن اسبان تازی با مردان جنگی، در فتح شهرها و گشودن کشورها، ایشان را از جام شراب هوای نفس اماره مست کرد، تا به همان خلاف دیرین جاهلیت خود بازگشتند، و حق را به پشت سر انداختند، و با ثمن بَخُس و بهای بی ارزشی، پیمان خداوند را فروختند و چه معامله بد و زیانباری کردند.

و رسول خدا پیش از آنکه مرگ او فرا رسد، گفت: دوات و کاغذی بیاورید، برای آنکه إشکال امر شما را از بین ببرم، و برای شما بگویم که چه کسی بعد از من استحقاق خلافت را دارد.

عمر گفت: این مردک را رها کنید که هجر می گوید و اختلاط بهمرسانده است! و یا بواسطه غلبه مرض، هذیان می گوید و گفتارش نامعقول است!<sup>۱</sup>

۱ - «سِرِّ الْعَالَمِينَ»، طبع نجف، مطبعة نعمان، سنة ۱۳۸۵، ص ۲۱. و مادرج ۸ از



شیعه یکایک کردار ایشان را مورد تحلیل و بررسی قرار می دهد، و علی العمیاء و کورکورانه به عنوان مارک سلف صالح، و برچسب صحابی پیغمبر، با آنها معامله عدالت و تقوی نمی کند، بلکه با ذره بین های قوی تجزیه و جرح و تعدیل به عمل می آورد، و هر صحابی را که سخنش با عملش مطابق نباشد، رد می کند، و هر صحابی را که طبق قرآن و سنت رسول خدا عمل نکند، مردود می شمرد، و تمام کتابهایی را که عاقله از فضائل و مناقب شیخین و همراهان و دست اندرکارانشان نوشته اند، با دیده شک و تردید و ابهام می نگرد، و قبول نمی کند، و نمی تواند قبول کند، زیرا با این تاریخ وسیع و گسترده ای که در روایت سازی در مناقب شیخین و معاویه و عثمان و أمثالهم داریم، کجا می توان به یک منقبت از آنها یقین حاصل کرد. و نویسندگان این صحاح و مسانید و سائر کتب، چون از وُعَاظ السُّلَاطِن هستند، و برطبق مرام و عقیده خود، و طبق مذهب و مَشَاي خود، این کتب را گردآوری کرده اند، از درجه اعتبار ساقط است. و ما که از کتب عاقله روایاتی را در فضائل اهل بیت و در مثالب اعداء آنها ذکر می کنیم از جهت حجیت است، بلکه از جهت فنّ جدال و محکوم کردن و مُفَحَم نمودن خصم است، با مسلماتی که خود بر آنها اعتراف دارند. و خلاصه مکتب تشیع مکتب حق و بررسی واقعیات است، و کنار زدن اباطیل و موهومات.

در اینجا مناسب است داستان تشیع یک فقیه سنی مذهب را که از مستنصریه

---

«امام شناسی»، درس ۱۱۸ تا ۱۲۰ در ص ۲۴۸-۲۴۹ به اثبات رسانده ایم که سرّ العالمین از غزالی است. و علیهذا به تشکیکی که جناب دانشمند محترم آقای سید جعفر مرتضی عاملی در نسبت این کتاب به غزالی کرده اند - در مجله ای که به نام «تراثنا» منتشر می شود، در شماره دوم، سال اول، پائیز ۱۴۰۶، ص ۹۷ و ص ۹۸ - نباید توجه کرد، زیرا اولاً عدم اجتماع غزالی با مُعَرّی در حیات، دلیل بر تصرفی در این خصوص می شود نه در اصل کتاب و همه ابواب آن. و ابوحامد نیز ممکن است در نسخه با ابن حامد اشتباه نوشته شده باشد، و کتبی را که نام برده اند و در آن کتاب، غزالی بخود نسبت داده است و در صورت کتب غزالی نیست، در صورتی که عین این کتب با مطالب محتویّه در آن، انتسابش به مصنف دیگری محقق نشود نمی توان از غزالی بشمار نیاورد، زیرا ممکن است از کتبی باشد که خود او تصنیف کرده و بعد از مردنش مفقود شده باشد و کم لها من نظیر.

بوده است، به دست عالم جلیل و فقیه نبیل: سید ابن طاوس رحمة الله علیه، در اینجا ذکر کنیم تا کیفیت ورود شیعه، و مکتب شیعه در بحث روشن شود، و دانسته شود که همه عالم تسنن به ناچار باید به حق اعتراف کند، و دست از پیروی خلفاء غاصب بردارد، و به ناچار باید از مکتب اهل بیت پیروی کند زیرا که

مَا وَرَاءَ الْعَبَادَانِ قَرْتَةٌ<sup>۱</sup>

سید علی بن طاووس در کتاب «کَشْفُ الْمَحَبَّةِ لِثَمَرَةِ الْمُهْجَةِ» در فصل نود و هشتم می گوید:

بدان ای فرزند من! من در حرم مطهر مولانا حضرت موسی بن جعفر و حضرت امام محمد تقی علیه السلام، بودم که یک فقیهی سُنی از مدرسه مستنصریه بغداد، بدانجا آمد. و این فقیه پیش از این نیز با من تردد داشت و گاهی به سراغ من می آمد. در این وقت چون دیدم جای آن دارد که در مذهبش با او معارضه کنم، گفتم: ای فلان!

نظر تو چیست درباره اسبی که از تو گم شود، و به من متوسل شوی در پیدا کردن آن، و یا آنکه اسبی از من گم شود، و برای پیدا کردن و رد آن به تو متوسل شوم! آیا پیدا کردن و رد کردن این اسب، کار خوبی و یا کار واجبی است؟! گفت: آری!

گفتم: اینک هدایت گم شده است، یا از من و یا از تو! و مصلحت در آن است که بنشینیم و انصاف دهیم، و در نفس های خود بنگریم، ببینیم که این هدایت از چه کسی گم شده است، تا آن را به او برگردانیم! گفت: آری.

گفتم: من با تو احتجاج نمی کنم و استدلال نمی نمایم با آنچه أصحاب من از شیعه نقل کرده اند، زیرا که آنها در نزد تو متهم هستند، تو هم احتجاج و استدلال مکن به آنچه أصحاب تو از عامه نقل کرده اند، زیرا که آنها در نزد من و یا بنا بر عقیده من متهم هستند، ولیکن ما احتجاج و استدلال به قرآن می کنیم، و یا به

۱ - مثالی است که در عرب مشهور است. یعنی از آن سوی آبادان، قریه ای دیگر نیست. کنایه از آنکه مطلب در اینجا تمام است و راه گریزی نیست.

آنچه بین اصحاب من و اصحاب تو اجماعی و اتفاقی است، و در آن خلاف نیست، یا به آنچه اصحاب من برای تو، و اصحاب تو برای من روایت کرده اند! گفت: این عین انصاف است!

گفتم: نظر تو درباره روایات بخاری و مسلم در دو کتاب صحیح خودشان چیست؟! گفت: حق است بدون شک!

گفتم: آیا می دانی که مسلم در صحیح خود، از زید بن ارقم روایت کرده است که پیغمبر ﷺ ما را در خم مخاطب قرارداد و در خطبه گفت: أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي بَشَرٌ يُّوشِكُ أَنْ أَدْعَى فَأَجِيبَ وَإِنِّي مُخْلِيفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي!

«ای مردم من بشری هستم و نزدیک است که از طرف خدامرا بخوانند، و من اجابت کنم و بمیرم. و من در میان شما دو چیز نفیس و گرانقدر از خود باقی می گذارم: کتاب خدا و عترت من که اهل بیت من هستند! من خدا را درباره اهل بیتم به یادش می آورم! من خدا را درباره اهل بیتم به یاد شما می آورم!» گفت: این مطلب صحیح است!

گفتم: می دانی که مسلم در صحیح خود، در مسند عائشه روایت کرده است از رسول اکرم ﷺ که چون آیه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً! «خداوند حقا اراده کرده است که فقط از شما اهل بیت هرگونه پلیدی و رجس را بزداید، و به مقام طهارت و پاکی مطلق برساند» نازل شد، آن حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین را جمع کرد و گفت: اینها اهل بیت من هستند؟

گفت: آری! این مطلب صحیح است.

گفتم: آیا می دانی که بخاری و مسلم، در دو صحیح خود روایت کرده اند که: طائفة أنصار بعد از رحلت رسول خدا در سقیفه بنی ساعده جمع شدند، تا با سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ بیعت کنند، و آنها در پی ابوبکر و عمر نفرستادند، و در پی هیچیک از مهاجرین نفرستادند، تا اینکه چون خبر اجتماع أنصار به ابوبکر و عمر و

أبوعبیده رسید، آنها به سقیفه آمدند، و ابوبکر به آنها گفت: من برای خلافت بر شما یکی از این دونفر: عمر و أبوعبیده را می‌پسندم! عمر گفت: من مقدم بر تو نمی‌شوم! و عمر با ابوبکر به خلافت بیعت کرد، و آن افرادی که از انصار بیعت کردند، با ابوبکر بیعت کردند، و علی و بنی هاشم تا شش ماه از بیعت امتناع کردند. و دیگر اینکه بخاری و مسلم گفته‌اند، در آنچه را که حمیدی از صحیح آن دو در یک جا گرد آورده است که: در زمان حیات فاطمه علیها السلام برای علی علیه السلام در بین مردم منزلت و مکانتی بود، و همین که پس از شش ماه از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله فاطمه رحلت کرد، وجوه مردم از علی علیه السلام انصراف نمودند. و چون علی علیه السلام دید که: مردم از او برگشته‌اند، خارج شد و با ابوبکر مصالحه کرد؟

گفت: این سخن، صحیح است.

گفتم: نظر تو چیست درباره بیعتی که از آن، اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله تخلف کرده‌اند؟ آن اهل بیعتی که رسول خدا آنها را جانشین و خَلَف بعد از خودش قرار داده است، و درباره آنها مردم را مخاطب ساخته و گفته است: من خدا را درباره اهل بیتم به یاد شما می‌آورم! و درباره آنها گفته است که: آیه تَظْهِیر نازل شده است؛ و آنها هم نه تنها در یک مدّت کوتاهی از بیعت با ابوبکر تخلف ورزیده‌اند، تا اینکه بتوان گفت بواسطه بعضی از مشاغل شخصی بیعت را به تأخیر انداخته‌اند، بلکه این تأخیر بیعت، بعَلّت طعن و وارد کردن اشکال در خلافت ابوبکر بدون شک بوده است، آنهم در مدّت شش ماه. و اگر کسی از بیعت بواسطه غضبی که بر خلیفه دارد، و یا بواسطه شبهه‌ای که برای او پیدا شده است، تخلف ورزد، آن غضب در زمان کوتاهی برمی‌گردد، و آن شبهه نیز در زمان کوتاهی زائل می‌شود، و نیازی بدین مدّت طولانی یعنی شش ماه ندارد.

و به مقتضای حدیث بخاری علی با ابوبکر بیعت نکرد، مگر پس از آنکه فاطمه علیها السلام رحلت کرده بود، و دیده بود که: وجوه مردم از او برگشته‌اند. و در این صورت و کیفیت برای مصالحه با ابوبکر بیرون رفت.

و این صورتِ حالی است که بیانگر آن است که او در حال اختیار و رضایت

بیعت نکرده است.

و بُخاری و مُسَلِم نیز در این حدیث، روایت کرده اند که: اُحدی از بنی هاشم بیعت نکردند تا زمانی که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بیعت کرد. گفت: من در هیچیک از کارهائی که سَلَف و صحابه انجام داده اند، طعن و اِشکال وارد نمی‌کنم!

گفتم: این است قرآن که گواهی می‌دهد که آنها در زمان پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کارهائی را به جای آورده اند که به هیچ وجه نمی‌توانند و توانائی آن را ندارند که ورود طعن و اِشکال را بر خودشان اِنکار کنند — و این در حالی بود که پیغمبر حیات داشت، و مردم به او امید داشتند، و از او می‌ترسیدند، و وحی خداوندی بر او نازل می‌شد، و اَسرار و مخفیّات آنها را برای پیغمبر بیان می‌کرد —.

و چون جائز باشد برای آنها مخالفت با پیغمبر در زمان زندگی پیغمبر که مورد رَجَاء و مورد خوف آنهاست، بنا بر این در حال مرگ پیغمبر که نه اُمید دارند، و نه ترسی دارند، و دیگر وحی هم نازل نمی‌شود که از نیّات مختفی، و کارهای سر پوشیده، و اَسرار ایشان به پیغمبر خبر دهد. در این صورت مخالفت آنها با پیغمبر اَقرب است و نزدیکتر.

گفت: در کدام جای قرآن، مخالفت آنها ذکر شده است؟

گفتم: در مخالفت ایشان در حال خوف، خداوند جل جلاله می‌فرماید:

وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَنْ تُغْنِي عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ۱

«(و خداوند شما را یاری کرد) در روز حُنَین، در آن وقتی که بسیاری لشکر و سپاه شما، شما را به شگفت در آورد، و هیچ آن بسیاری و کثرت سپاه شما، کاری برای شما نکرد. و زمین با این فراخی آن بر شما تنگ شد، و سپس شما پشت کرده، و روبه فرار گذاشتید»!

أصحاب تواریخ گفته اند که در آنحال همه گریختند، و با پیغمبر نماند مگر

۱ — آیه ۲۵، از سوره ۹: توبه.

هشت تن: عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَبَّاسُ وَ فَضْلُ بْنُ عَبَّاسٍ وَ رَبِيعَةُ وَ أَبُو سَفْيَانَ: دو پسران حارث بن عبدالمطلب و أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ وَ عُبَيْدَةَ پسر امّ ایمن. و نیز روایت شده است: ائِمَّنَ پسر امّ ایمن. و خداوند درباره مخالفت آنها در حال امن گفته است:

وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ.<sup>۱</sup>

«و زمانی که کار لَهوی را ببینند، و یا تجارتی را بنگرند، به سوی آن می شتابند، و تورا در حال نماز هنگام قیام تنها می گذارند! بگو: آنچه در نزد خداست از لَهو و تجارت، بهتر است و خداوند بهترین روزی دهندگانست».

جمعی از مورخان ذکر کرده اند که: پیامبر در روز جمعه مشغول خواندن خطبه بود، که به مردم خبر رسید که: شترانی زینت شده که متعلق به بعض صحابه بود، آورده است. مردم برای تماشای آنها شتافتند، و پیامبر را به حال قیام تنها گذاشتند، در حالی که در آن شتران چیزی نبود که به ایشان منفعتی بخشد. حالا گمان و پندارتو چیست اگر خلافتی برای آنها حاصل شود که امید منفعت در آن و ریاست در آن را داشته باشند؟!!

و خداوند راجع به بدی معاشرت آنها با پیغمبر گفته است:

وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ.<sup>۲</sup>

«و اگر تو سخت رفتار و سنگین دل باشی، از اطراف تو پاشیده می شوند، و متفرق می گردند، بنابر این از گناهانشان بگذر، و برای آنان مغفرت طلب کن، و در امور با آنها مشورت کن!«

و اگر در سوء صحبت و بدی برخوردشان با پیغمبر، معذور بودند، خداوند نمی فرمود: از گناهانشان بگذر و برای آنها آمرزش بخواه! و تومی دانی که در صحیح مسلم و بخاری وارد است که: آنها با پیغمبر معارضه کردند، در وقتی که

۱ - آیه ۱۱، از سوره ۶۲، جمعه.

۲ - آیه ۱۵۹، از سوره ۳: آل عمران.

غنیمتی آمده بود و پیغمبر سهمیه مؤلفه قلوبهم<sup>۱</sup> را از سهمیه آنان بیشتر قرار داد. و معارضه کردند با پیغمبر که چرا در حال فتح مکه، اهل مکه را عفو نمود، و از ایشان انتقام نگرفت.

و معارضه کردند با پیغمبر که چرا می‌خواهی کعبه را تغییر دهی؟ فلذا پیغمبر که می‌خواست ساختمان کعبه را به همان حدود زمان ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام برگرداند، از خوف معارضه ایشان، دست از این اقدام برداشت.

و معارضه کردند با پیغمبر در هنگامی که برای تبرئه صفوان بن معقل که عایشه را قذف کرده بود، خطبه می‌خواند، به طوری که پیغمبر نتوانست خطبه را به پایان برساند.

گفتم: آیا می‌دانی که تمام این مطالب در صحیح مسلم و بخاری است؟!  
گفت: صحیح است!

گفتم: درباره اینکه ایشان چیز کمی را از دنیا بر پیغمبر ترجیح دادند، و بر پیامبر انتخاب و اختیار کردند، خداوند می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ!.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، زمانی که بخواهید با پیغمبر به تنهایی سخن گوئید، و نجوی کنید، قبل از این راز گفتن صدقه‌ای باید بدهید» و تومی دانی که آنها از محاذه و نجوای با پیامبر، امتناع کردند، برای آنکه به دادن یک گرده نان و یا کمتر از آن مبتلا نشوند. و علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام ده درهم صدقه داد، برای ده بار نجوایی که با پیغمبر کرده بود، و سپس این حکم نسخ شد، بعد از اینکه عار و فضیحت و رسوائی را برای ایشان تا روز قیامت بجای گذارد، زیرا خداوند آیه فرستاد:

۱ — مؤلفه قلوبهم جماعتی از کفار هستند که به جهت آنکه دست از جنگ و معارضه با مسلمین بردارند و یا به جهت تألیف قلوب و نرم شدن دل‌هایشان به اسلام تا آنکه بالأخره اسلام بیاورند، سهمیه‌ای از زکوة برای آنها در قرآن کریم مقرر شده است.

۲ — آیه ۱۲، از سوره ۵۸: مُجَادَلَه.

أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ!

«آیا از اینکه پیش از راز گفتن با پیغمبر صدقه دهید، از فقر ترسیدید؟! پس حالا که صدقه نداده اید، و خدا هم شما را بخشید، اینک نماز را بپای دارید...»  
 بنا بر آنچه گفته شد، اگر در روز قیامت، در موقف عرض در پیشگاه خداوند جلّ جلاله، حاضر شوی، و در محضر رسولش حاضر شوی، و از تو پرسند: چطور از گروهی تقلید کردی در اعمالشان و کردارشان، و حال آنکه مثل این امور وحشت را از آنها دیده بودی؟ کدام عذری و کدام حجّتی برای تو در نزد خدا و رسولش باقی ماند، در اینکه از این گروه تقلید و تبعیت نموده ای؟!  
 فقیه مستنصریّه مبهوت شد، و در حیرت عظیمی فرو رفت.

من به او گفتم: آیا ندانسته ای که در صحیح بخاری و مسلم در مسند جابر بن سمرّه و غیر او وارد است که: پیغمبر ﷺ در احادیث بسیاری گفته اند:  
 لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيزًا مَا وَلَاَهُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلَّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.  
 «پیوسته این دین استوار و ثابت است، تا وقتی که دوازده خلیفه بر آن حکومت کنند، که همگی از قریش می باشند.» و در بعضی از احادیث آن حضرت ﷺ که در صحیحین وارد است، بدین عبارت است:

لَا يَزَالُ أَمْرُ النَّاسِ مَا ضِيًّا مَا وَلَاَهُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلَّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.  
 «پیوسته امر مردم در جریان و گردش است، تا زمانی که دوازده خلیفه بر آنها حکومت کنند، که همگی آنان از قریش می باشند» و امثال این عبارات، همگی متضمّن این عدد دوازده می باشد.

آیا تو در اسلام سراغ داری طائفه ای را که معتقد به ولایت این عدد دوازده باشند، غیر از طائفه امامیه؟! پس اگر این احادیث صحیح است، همانطور که خودت برعهده گرفتی که آنچه را که بخاری و مسلم روایت می کنند صحیح است، پس این احادیث مصحح عقیده امامیه است، و شاهد بر صدق روایات اسلاف



و گذشتگان ایشانست! و اگر دروغ است پس به چه علت شما آنها را در کتب صحاح خود روایت کرده اید؟!

گفت: من چکنم با آنچه را که بخاری و مسلم، درباره پاکی و تزکیه ابوبکر و عمر و عثمان، و درباره پاکی و تزکیه پیروان و متابعان آنها روایت کرده اند؟! گفتم: تومی دانی که در صدر بحث، من با تو شرط کردم که احتجاج نکنی و استدلال ننمایی به آن احادیثی که اصحاب تو از عامه در بیان آنها متفرد هستند! و تومی دانی که انسان گرچه در اعلا درجه و بزرگترین مقام عدالت باشد، و برای خودش به یک درهم و کمتر از آن شهادت دهد، شهادت او قبول نیست؛ و اگر در همان حال شهادت دهد بر علیه بزرگترین اهل عدالت، به هر چه شهادت دهد، از اموری که شهادت امثال او در آن امور پذیرفته می شود، شهادتش مقبول است؟!

بخاری و مسلم، اعتقاد به امامت این قوم دارند؛ و بنابر این شهادت آنها بر نفع قوم شهادتی است بر اساس اعتقاد نفوس آنها، و بر اصل معتقد ایشان، و به جهت تقویت ریاستشان و منزلتشان در قلوب مردم.

فقیه مستنصریه گفت: سوگند به خداوند که میان من و میان حق، عداوتی نیست، نیست این گفتار تو مگر واضح و آشکارا که هیچ شبهه ای در آن نیست، و من از آن عقیده ای که داشته ام به سوی خداوند تعالی توبه می کنم، و بازگشت می نمایم.

و چون این فقیه مستنصریه از شروط توبه فارغ شد، ناگهان مردی از پشت سرمن آمد، و خود را به روی دست های من انداخت، و هی می بوسید و گریه می کرد.

گفتم: تو کیستی؟! گفت: به اسم من چکار داری؟! من در پرسش از نام او جدیت کردم، تا این حد که به او گفتم: تو اینک صدیق من هستی! و یا صاحب حقی بر من هستی! و برعهده من است که پاداش دهم و جزا و کفایت کنم! آن مرد از بیان اسم خود امتناع کرد.

من از آن فقیه مستنصریه پرسیدم: این مرد کیست؟! گفت فلان بن فلان از

فقهای مدرسه نظامیه بغداد است، که الآن من نام او را به خاطر ندارم.<sup>۱</sup> و مرحوم سیدابن طاوس رضوان الله علیه در «إقبال» راجع به عید غدیر گفته است: **فَظُلُّ** در آنچه ذکر می‌کنیم از فضل خداوند جلّ جلاله، و عنایتی که به عید غدیر دارد که بیش از سایر اعیاد است، و در آن متنی که در این عید، بر بندگان خود نهاده است.

بدان که هر عید جدیدی که خداوند جلّ جلاله مقداری از جود و احسان خود را بر عبید سعیدش افاضه کند، حقاً افاضه و إطلاق این احسان از طرف خداوند جلّ جلاله، برای کسی است که به معرفت خداوند و معرفت رسول او ﷺ و معرفت امام زمانش ظفر یافته باشد، و ایمانش صحیح باشد، چون به نقل متظافر و مستفیض از صاحب شریعت نبویه رسیده است که: **مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً**.

«کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است».

و این عید غدیر، در هجدهم ذوالحجه است، که در آن خداوند و رسول او از راه روشن و طریق واضح پرده برداشتند، و برای آن کسی که او را برای امامت اختیار نموده بودند، تصریح به عمل آوردند.

و بدان که: منت و احسان خداوندی بر کشف این مهم، و سختی و مشکلاتی که به لطف او در تحقق امر ولایت صورت گرفت، نزدیک است که از امتحانی را که به صاحب نبوت عظیم الشان نمود، زیادتر گردد.

زیرا که پیغمبر مبعوث صلوات الله و سلامه علیه، در ابتدای امرش در مکه مبعوث شد، برای قومی که چوب و سنگ را می‌پرستیدند، که نه این چوبها و سنگها می‌توانستند ضرری را از خود دفع کنند، و نه منفعتی برسانند، و نه خطاب کسی را گوش فرا دارند، و نه پاسخی بدهند. و تمامی عقل‌های اهل عالم وجود گواهی می‌دهد که: کسانی که این بت‌ها را خدایان خود اتخاذ کنند، و خداوند

۱ - «كشْفُ الْمَحْجَةِ»، فصل ۹۸، طبع سنگی، ص ۱۰۷ تا ص ۱۱۵.

معبود را رها کنند، مردمی جاهل و نادان می باشند.

این از یکسو، و از سوی دیگر میان اهل مکه و رسول خدا ﷺ قبل از رسالت او عداوتی نبوده است، و بین آنها و بین او کشتاری واقع نشده، و خونی ریخته نشده بود که ریزنده آن رسول خدا باشد، که طبعاً اینگونه امور، و عقلاً از پذیرش نبوت او مانع می شد.

و اما مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ أَفْضَلُ السَّلَامِ که خداوند جلّ جلاله، بر زبان رسولش، در روز غدیر تنصیب و تصریح به امامت او نمود، اهل اسلام در وضعیت و موقعیتی بودند که شبهات عقول، و اندیشه ها بر مردم گسترش یافته بود، و راه تأویل چیزهایی را که توان تأویل آن را نداشتند، باز شده بود.

و أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ بِطَوْرِي بود که در راه خداوند جلّ جلاله، و در راه پیروی و متابعت از پیامبر با جلالش، با بسیاری از مردم مخاصمه نموده بود، و خون های بسیاری از نیاکان و اسلاف آنها، و از بزرگان آنها، و از امثال آنها ریخته بود. و با رسول خدا ﷺ در مسیر واحدی گام برمی داشت در دشمنی با کسی که با رسول خدا دشمنی کند. و این رویت او بود از اول امرش تا به آخر، بدون مراعات آنکه دل های دشمنان را از مردانشان نگهداری کند. و آنقدر برای او از کرامات و عنایات پدید آمده بود که اقتضا می کرد که صاحبان مقامات نسبت بدو حسد ورزند و بالنتیجه نسبت به دشمنی هائیکه برای امامت او داشتند، و حسدی که بر زندگی و حیات او می کردند، و بواسطه تنفر طباع مردم از اینکه او عمل نمی کند مگر به سیره رسول خدا، و بدون سستی و مداهنه در همان سیره و خط مشی رسول خدا گام برمی دارد، دشمنی ها و عداوت های بیشتری برای او به وقوع پیوست، که به مراتب بزرگتر و بیشتر بود از دشمنی هائی که در وقت بعثت رسول خدا علیه أفضل الصلوات می نمودند، و بالأخره دشمنی ها به حدی رسید که ما در فصل سابق مفصلاً آوردیم. آنگاه گوید:

فَضْلٌ أَبُو هَلَالٍ عَسْكَرِيْ كَمَا مِنْ مَخَالِفِيْنَ وَمَعَانِدِيْنَ اسْتَدْرَكَ فِي كِتَابِ الْأَوَائِلِ كَلَامَ جَلِيلِيْ رَأْسَ سَبَبِ عِدَاوَتِ مَرْدَمِ بَامَوْلَانَا عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ أَوْرَدَهُ اسْتَدْرَكَ:

او در مدح ابوالهیثم بن التیهان گوید: او اولین کسی است که با رسول خدا ﷺ در ابتداء امر نبوتش بیعت کرده است. و پس از آن با اسناد خود از ابوالهیثم بن تیهان روایت کرده است که: إِنَّهُ قَامَ خَطِيبًا بَيْنَ يَدَيْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: إِنَّ حَسَدَ قُرَيْشٍ إِيَّاكَ عَلَى وَجْهَيْنِ:

أَمَّا خِيَارُهُمْ فَتَمَنَّوْا أَنْ يَكُونُوا مِثْلَكَ مُتَافِسَةً فِي الْمَلَاءِ وَارْتِفَاعِ الدَّرَجَةِ.  
وَأَمَّا سِرَارُهُمْ فَحَسَدُوا حَسَدًا أَثْقَلَ الْقُلُوبَ وَأَخْبَطَ الْأَعْمَانَ. وَذَلِكَ أَنَّهُمْ رَأَوْا عَلَيْكَ نِعْمَةً قَدَّمَهَا إِلَيْكَ الْحِطُّ وَأَخْرَجَهُمْ عَنْهَا الْحِرْمَانُ فَلَمْ يَرْضَوْا أَنْ يَلْحَقُوا حَتَّى طَلَبُوا أَنْ تَسْبِقُوكَ فَبَعْدَتْ وَاللَّهِ عَلَيْهِمُ الْغَايَةُ وَسَقَطَ الْمِضْمَارُ.  
فَلَمَّا تَقَدَّمْتَهُمْ بِالسَّبْقِ وَعَجَزُوا عَنِ اللَّحَاقِ بَلَّغُوا مِنْكَ مَا رَأَيْتَ، وَكُنْتَ وَاللَّهِ أَحَقَّ قُرَيْشٍ بِشُكْرِ قُرَيْشٍ، نَصَرْتَ نَبِيَّهُمْ حَيًّا وَقَضَيْتَ عَنْهُ الْحُقُوقَ مَيِّتًا.  
وَاللَّهِ مَا بَغَيْتَهُمْ إِلَّا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَا تَكُونُوا إِلَّا بَيْعَةَ اللَّهِ. يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَيْهَا. وَنَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْصَارِ أَيْدِينَا وَأَلَيْسَتْ مَعَكَ! فَأَيْدِينَا عَلَى مَنْ شَهِدَ وَالسِّتْنَا عَلَى مَنْ غَابَ.

«ابوالهیثم بن التیهان در برابر امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب به خواندن خطبه بیپاخواست، و گفت: حَسَد قریش با تو بر دو قسم است:

أَمَّا خِوَابَانِ أَنَّهُمَا أَرَزُوهُمِ كَمَا كُنْتُمْ تَوْبِئَانِ بِهِنَّ، بِهِنَّ مَبَاهَاتٍ وَ مَفَاخِرَتِي كَمَا فِي بَيْنِ مَرْدَمِ يَدَا كُنْتُمْ دَرَجَةً وَ مَقَامَ رَفِيعِي بِيَابِنْدِ. وَ أَمَّا بَدَانِ أَنَّهُمَا بَرْتُو حَسَدَ وَ رَزِيدِنْدِ، بِكُونِهِ أَيْ كَمَا دَلَّهَا رَا سَخْتِ وَ سَنَكِينِ كَرْدِ، وَ أَعْمَالِ رَا حَبْطِ وَ نَابُودِ سَاخْتِ؛ بِهِنَّ عَلْتِ أَيْ كَمَا دِيدِنْدِ نَعْمَتِ هَائِي دَر تَوْ وَجُودِ دَارْدِ، كَمَا كَامِيَابِي وَ بَهْرِهِ بَرْدَارِي وَ حَبْطِ وَ فَرَّ أَنْهَا رَا بِهِنَّ سَوِي تَوْ بِيْشِ أَوْرَدِ هِ اسْتِ، وَ حَرْمَانِ وَ خُشْرَانِ وَ زِيَانِ، أَنْهَا رَا اَزِ ايشَانِ دُورِ سَاخْتِ هِ اسْتِ. وَ بِنَابِرِ اَيْنِ رَاضِي نَشْدِنْدِ وَ اِكْتِفَا نَمُودِنْدِ بِهِنَّ أَنْكَه بِهِنَّ تَوْ بَرَسِنْدِ وَ مُلْحَقِ كَرْدِنْدِ، تَا اَيْنَكَ خَوَاسْتِنْدِ بَر تَوْ بِيْشِي كِيرِنْدِ وَ مَقْدَمِ

۱ - در «إصابة» ج ۴ ص ۲۰۸ گوید: ابوالهیثم بن التیهان با فتح دو نقطه ای فوقانی و با کسر آن، ابن مالک بن عتیک بن عمرو است و بعضی گفته اند: اسم او مالک است. در غزوة بدر حضور داشته و در بیعت عقبه حاضر بوده است. پیغمبر بین او و عثمان بن مظعون عقد اخوت بستند. و اکثر گفته اند که در جنگ صفین شهید شده است.

شوند. و سوگند به خدا که: در این میدان مسابقه، هدف و غایت از ایشان دور شد، و میدان و مسابقه ساقط شد و فرو ریخت. و چون در این مسابقه از همه آنها مقدم شدی و پیشی گرفتی، و ایشان فرو ماندند و عاجز شدند از آنکه به تو برسند، آنچه دیدی درباره تودریغ نکردند! و سوگند به خدا که سزاوارترین کسی بودی از قریش که قریش شکر و سپاس تو را بجای آورند! پیامبرشان را در حال حیات یاری کردی! و حقوقی را که برعهده او بود در حال ممات آدا کردی! و سوگند به خدا این ستم و ظلمی که برتومی کنند، بر نمی گردد مگر به خود آنها، و نشکستند مگر عهد و پیمان خداوند را، و در این بیعت و پیمان دست خدا بالای دست آنهاست. و ما گروه انصار چنین هستیم که دست هایمان و زبان هایمان با توست! با دستهایمان می جنگیم با هرکس که بر علیه تو حضور داشته باشد، و با زبانهایمان با هرکس که غائب باشد، و در اینجا نباشد!»<sup>۱</sup>

و همچنین مرحوم سید ابن طاوس گوید: مُصَنَّفُ كِتَابِ النَّشْرِ وَالطِّيِّ كَوَيْدٌ: أَبُو سَعِيدٍ خُدْرِيٍّ كَقَت: مَا بَا رَسُولَ خِدا از غدیر خم بیرون نیامده بودیم که این آیه نازل شد:

الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.<sup>۲</sup> و بر اثر این آیه پیغمبر ﷺ فرمود: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كَمَالِ الدِّينِ وَتَمَامِ النِّعْمَةِ وَرِضَا الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. و این آیه نازل شد:

الْيَوْمَ يَتَسَّ الدِّينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ.<sup>۳</sup>

صاحب کتاب «نشرو طی» گوید: حضرت صادق عليه السلام گفته اند: يَتَسَّ الْكُفْرَةَ وَطَمِعَ الظُّلْمَةَ: «کافران مأیوس شدند، و ظالمان طمع بستند».

و من می گویم: مُسْلِمٌ در صحیح خود با اسنادش به طَارِقُ بْنُ شَهَابٍ روایت می کند که: جماعت یهود به عمر گفتند: اگر بر جماعت یهود این آیه نازل می شد:

۱ - کتاب «إقبال» ابن طاوس، ص ۴۵۹ تا ص ۴۶۱.

۲ و ۳ - آیه ۳، از سوره ۵: مائده.

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا  
آن روزی که نازل شده بود، علامت و تاریخ می گذاردیم، و آن روز را عید  
می گرفتیم.<sup>۱</sup>

و نزول این آیه را در روز غدیر جماعتی از مخالفین (سُنی ها) روایت کرده اند، و ما در کتاب «طرائف» ذکر کرده ایم. و مصنف کتاب «نَشْرُوطِي» گوید: و روایت شده است که خداوند در روز مباحله، علی را بر دشمنان عرضه کرد، همه از عداوت برگشتند، و در روز غدیر او را بر دوستان عرضه کرده همه دشمن شدند، چقدر مابین این دو مرحله تفاوت است!<sup>۲</sup>

باری تمام این مزایا و خصوصیات و نزول آیات، به روز غدیر اهمیت و جلالی می بخشد که رسول اکرم صاحب الرِّسَالَةِ الْخَاتِمِيَّةِ، و اُتَمَّه طَاهِرِينَ: خلفای به حق او را، و بدنبال آنها مؤمنان را مسرور و شاد می نماید، و این همان حقیقت و معنائی است که ما از عید در نظر داریم.

فُرَات بن ابراهیم کوفی از محمد بن ظهیر، از عبدالله بن فضل هاشمی، از حضرت امام جعفر صادق از پدرش، از پدرانش عَلَيْهِ السَّلَام روایت کرده است که:  
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ أَفْضَلُ أَعْيَادِ أُمَّتِي، وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي  
أَمَرَنِي اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ بِتَضْيِيبِ أَخِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَمًا لِأُمَّتِي يَهْتَدُونَ بِهِ  
مِنْ بَعْدِي، وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَكْمَلَ اللَّهُ فِيهِ الدِّينَ، وَأَتَمَّ عَلَيَّ فِيهِ النِّعْمَةَ  
وَرَضِيَ لَهُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.<sup>۳</sup>

«رسول خدا ﷺ گفت: روز غدیر ختم با فضیلت ترین عیدهای اُمت من است، و آن روزی است که خداوند تعالی ذکره، مرا امر کرده به نصب برادرم علی بن ابیطالب را شاخص و پیشوا برای اُمتّم، تا به او پس از من هدایت یابند. و آن

۱ - این روایت طارق بن شهاب را همانطور که در «تیسیرالوصول» ص ۲۲۲ آورده است، مُسَلَّم و بخاری و ترمذی و نسائی و مالک در کتب خود آورده اند.

۲ - اقبال، ص ۴۵۸.

۳ - «تفسیر فرات بن ابراهیم».

روزی است که خداوند در آن دین را کامل نمود، و نعمت را برآمت من تمام کرد، و پسندید و راضی شد که اسلام دین آنها باشد».

و برآساس همین عید و معنای عید است که رسول خدا فرمود: هَنْئُونِي! هَنْئُونِي! به من تبریک بگوئید، به من تهنیت بگوئید! زیرا تهنیت و تبریک از مختصات عید است، آنهم چنین عیدی.

أَبُو سَعِيدٍ خِرْغُوشِي نِشَابُورِي بِإِسْنَادِ خُودِ مِنْ بَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ مِنْ أَهْلِ بَنِي حَنْبَلٍ وَ مِنْ أَهْلِ بَنِي خَدْرَةَ رَوَى عَنْهُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: هَنْئُونِي! هَنْئُونِي! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَصَّنِي بِالثَّبُوتِ وَخَصَّ أَهْلَ بَيْتِي بِالْإِمَامَةِ. فَلَقِيَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ: طُوبَى لَكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ! أَضْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ!

«و پس از بیان خطبه پیامبر فرمود: به من تهنیت گوئید! به من تبریک گوئید! زیرا که حَقّاً خداوند تعالی، مرا به نبوت اختصاص داده است، و اهل بیت مرا به ولایت اختصاص داده است. و به دنبال آن عمر بن خطاب با امیرالمؤمنین دیدار کرد و گفت: مبارک باد بر تو ای ابوالحسن! صبح کردی در حالی که مولای من و مولای هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه ای هستی!»

و به پیروی از رسول خدا، امیرالمؤمنین عليه السلام روز غدیر را عید گرفتند، همچنانکه در خطبه آن حضرت که از کتاب «مصباح المتهدد» نقل شد، یافتیم، و ائمه طاهرین عليهم السلام این روز را شناختند، و آن را عید نام نهادند، و تمام مسلمین را امر کردند که عید بگیرند، و فضائل آن روز را منتشر کنند، و ثواب هائی که برای اعمال بر و حسنات و خیرات در آن روز بطور اضعاف مضاعف است، برای مردم بازگو کنند.

فرات بن ابراهیم نیز باسند متصل خود، از فرات بن احنف، از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده است که گفت به آن حضرت گفتم: فدایت گردم! برای مسلمانان عیدی هست که از عید فطر و قربان و روز جمعه و روز عرفه، افضل

باشد؟!

حضرت فرمود: آری افضل اعیاد و اعظم اعیاد و اشرف اعیاد، در نزد خداوند از جهت قدر و منزلت، روزی است که خداوند در آن روز، دین را کامل نمود، و بر پیامبرش محمد این آیه را فرستاد:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.

من گفتم: آن روز، چه روزی است؟

حضرت فرمود: انبیاء بنی اسرائیل رویه شان اینطور بود که: چون می خواست یکی از آنها عقد وصیت و امامت را برای کسی بعد از خودش ببندد، و این کار را انجام می داد، آنروز را عید می گرفتند.

و بنابر این افضل اعیاد، روزی است که در آن رسول الله ﷺ علی را به عنوان شاخص و امام نصب کرد، و در آن روز نازل کرد آنچه را نازل کرد، و در آن روز دین کامل شد، و نعمت بر مؤمنان تمام شد.

من گفتم: کدام روزی است آنروز در سال؟!

حضرت فرمود: روزها جلو و عقب می روند، و چه بسا روز شنبه است و یکشنبه و دوشنبه تا آخر ایام هفته.

من گفتم: بنابر این چه کاری سزاوار است که ما در آن روز بجا بیاوریم؟!

حضرت فرمود: آن روز عبادت، و نماز و شکر و حمد خداوند است، و روز سرور است، به جهت آنکه خداوند به واسطه ولایت ما بر شما متت گذارده و احسان نموده است، و بنابر این من دوست دارم که شما در آن روز، روزه بگیرید!<sup>۱</sup>

محمد بن یعقوب گلینی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که او گوید: به حضرت گفتم: فدایت شوم! آیا مسلمانان عیدی غیر از عیدین (فطر و اضحی)

۱ — «تفسیر فرات بن ابراهیم»، سورة مائده، و «بحار الانوار» ج ۹، ص ۲۱۵.



دارند؟!؟

گفت: آری ای حسن! عیدی است که از آن دو عید، أعظم و أشرف است!

گفتم: کدام روز است آن عید؟!؟

گفت: روزی که أمير المؤمنين عليه السلام در آن، به عنوان علم و شاخص و امام

برای مردم نصب شد!

گفتم: فدایت شوم! چه کاری سزاوار است که ما در آن روز انجام دهیم؟!؟

گفت: ای حسن! در آن روز، روزه بگیر، و بر محمد و آل محمد بسیار

صلوات بفرست، و به سوی خداوند از آن کسانی که به آنها ستم نموده اند، براثت

و بیزاری بجوی! چون پیغمبران عليهم السلام ستشان این بوده است که به اوصیای خود

أمر می کرده اند که: روزی را که در آن، وصی به مقام وصایت نصب می شود، عید

بگیرند.

گفتم: پاداش کسی که در آن روز، روزه بدارد چیست؟!؟

گفت: ثواب روزه شصت ماه! و و توروژه روز بیست و هفتم از شهر رجب را

نیز وامگذار! زیرا که آن روزی است که نبوت برای مُحَمَّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده است،

و ثواب آن مثل روزه شصت ماه است برای شما.<sup>۱</sup>

و همچنین گُلینیی، از سهل بن زیاد، از عبدالرحمن بن سالم، از پدرش

روایت کرده است که او گفت: از حضرت صادق عليه السلام پرسیدم: آیا برای

مسلمین، عیدی غیر از جمعه و أَصْحَى و فِطْر، هست؟!؟

گفت: آری! از جهت احترام عیدی هست که از آنها أعظم است!

گفتم: فدایت شوم! آن عید، کدام عید است؟!؟

۱ - «فروع کافی» طبع مطبعة حیدری، کتاب صیام، باب صیام الترغیب، ج ۲، ص ۱۴۸ و ص

۱۴۹، و این روایت را سیدابن طاوس در «إقبال» از روایت علی بن حسن فضال در کتاب صیام از

حسن بن راشد روایت کرده است، و در آن وارد است که آن روز روز هجدهم ذوالحجه است و مستحب

است انسان در آن روز روزه بگیرد و به انواع اعمال خیر به سوی خداوند عزوجل تقرب جوید. (ص ۴۶۵)

و دیگر در «مصباح المتهجد»، شیخ طوسی روایت کرده است ص ۵۱۲ و ص ۵۱۳. و دیگر در

«بحار الانوار»، ج ۹، ص ۲۱۵ وارد است.

گفت: روزی است که رسول خدا ﷺ در آن روز امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را نصب نمود، و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ!

گفتم: آن روز چه روزی است؟!

گفت: چکار داری به روزش؟ چون سال پیوسته در گردش است.<sup>۱</sup> ولیکن روز هجدهم از ماه ذوالحجّه است. گفتم: چه کاری سزاوار است که مادر آن روز بجای آوریم؟!

گفت: ذکر خداوند عَزَّ ذِكْرُهُ را بنمائید، با روزه و عبادت، و ذکر محمد و آل محمد! چون رسول خدا ﷺ امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را وصیت کرد که: این روز را عید بگیرد، و همچنین انبیاء علیهم السلام این کار را می کردند که به اوصیای خود سفارش می کردند که عید بگیرند، و لهذا اوصیای انبیاء نیز روز عید غدیر را عید می گرفتند.<sup>۲</sup>

سیدابن طاوس بعد از نقل این دو روایتی که ما از «کافی» نقل کردیم گوید: از جمله کسانی که در فضل غدیر روایت کرده اند: شَيْخُ مَعْظُمُونَ: أَبُو جَعْفَرِ

۱ - در اینجا چون سائل می خواهد روز غدیر را به حسب فصول و ماههای شمسی بداند، حضرت او را منع می کنند، و می گویند: مناط حساب و تعیین روزها و اعیاد و غیرها، با شهور قمریه است نه شمسیه و عید غدیر روز هجدهم ذوالحجّه است و لیکن به حسب شهور شمسیّه روز مشخصی نیست، زیرا پیوسته روزها در گردش است، و هر روز ماه قمری در یک روز خاص از ماه شمسی قرار نمی گیرد بلکه پیوسته دور می زند و گردش می کند، یک روز عید غدیر مثلاً در بهار و ماه حَمَل است و یک روز در جَوْزَا و یکروز در تابستان است و ماه سَرَطَان، و هکذا، و چون مدار امور شرعیّه و حساب با شهور قمریه است دانستن و تطبیق آن با شهور شمسیّه فائده ای ندارد و لهذا به سائل گفتند: وَمَا تَصْنَعُ بِالْيَوْمِ إِنَّ السَّنَةَ تَدْوُرُ؟ و این روایت و همچنین روایتی را که اخیراً از فرات بن ابراهیم نقل کردیم که حضرت در آن می فرماید: روزها جلومی افتد و عقب می افتد دلیل است بر عدم جواز استناد به شهور شمسیه، زیرا در آن روایت نیز سائل می گوید: قلت: وَاَتَى يَوْمَ هُوَ فِي السَّنَةِ فَقَالَ لِي: إِنَّ الْأَيَّامَ تَتَقَدَّمُ وَتَأَخَّرُ وَرِمَا كَانَ فِي السَّبْتِ الخ. و ما درج ۶ از «إمام شناسی» در مجلس ۸۳ تا ۹۰ ص ۱۴۷ تا ص ۲۱۵، و نیز در رساله مستقّلی به عنوان «رساله نوین در بنیاء اسلام بر سال و ماه قمری» بطور کافی در این موضوع بحث کرده ایم.

۲ - «فروع کافی»، طبع حیدری ج ۲، ص ۱۴۹، و کتاب «إقبال» ص ۴۶۵. و «مصباح المتهدد» ص ۵۱۲. و «بحار الأنوار» ج ۹ ص ۲۱۵ و ص ۲۱۶.

مُحَمَّدُ بْنُ بَابُوْنَه، وَ مُفِيدُ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ نُعْمَانَ، وَ أَبُو جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَنِ طُوسِي هَسْتَنْدَ كَهْ جَمِيعاً بِإِسْنَادِشَانِ مِنْ حَضْرَتِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَايَتٌ كَرَدَهْ اَنْدَ كَهْ: **إِنَّ الْعَمَلَ فِي يَوْمِ الْغَدِيرِ: ثَمَانِينَ عَشْرَ ذِي الْحِجَّةِ يَعْدِلُ الْعَمَلَ فِي ثَمَانِينَ شَهْرًا.**<sup>۱</sup>

«تحقیقاً که عمل در روز غدیر که هجدهم ماه ذی حجه است، معادل با عمل در هشتاد ماه است».

و در حدیث دیگری همگی ایشان با اسنادشان از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده اند که: **صَوْمُ يَوْمِ غَدِيرِ حُمٍّ كَفَّارَةٌ سِتِّينَ سَنَةً.**<sup>۲</sup>

«روزه گرفتن در روز غدیر حُمٍّ، کفاره گناهان شصت ساله است».

و از جمله راویان در فضیلت غدیر، مصنف کتاب التَّشْرِ وَالطَّيِّ می باشد که، با اسناد خود از حسن بن محمد بن سعید هاشمی کوفی، از فرات بن ابراهیم کوفی، از محمد بن ظهیر، از عبدالله بن فضل هاشمی از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ از پدرانش عَلَيْهِمُ السَّلَامُ روایت کرده است که قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: **يَوْمُ غَدِيرِ حُمٍّ أَفْضَلُ أَعْيَادِ أُمَّتِي، هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَمَرَنِي اللهُ فِيهِ بِنَضْبِ أَخِي عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ فِيهِ عَلَمًا لِأُمَّتِي يَهْتَدُونَ بِهِ بَعْدِي. وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَكْمَلَ اللهُ فِيهِ الدِّينَ وَأَتَمَّ عَلَيَّ أُمَّتِي فِيهِ النَّعْمَةَ وَرَضِيَ لَهُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.**

«پیامبر فرمود: روز غدیر افضل عیدهای اُمت من است، و آن روزی است که خدا مرا امر کرد که در آن روز علی بن ابیطالب را شاخص و مقتدای اُمت قرار دهم، و نصب کنم، تا پس از من بواسطه او هدایت یابند. و آن روزی است که خداوند در آن دین را کامل کرد، و نعمت را بر اُمت من تمام نمود، و راضی شد که برای آنها اسلام، دین باشد».

و سپس فرمود: **مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ خُلِقَ مِنْ طِينَتِي وَهُوَ بَعْدِي يُبَيِّنُ لَهُمْ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنْ سُنَّتِي. وَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَقَائِدُ الْفِرِّ**

۱ — «إقبال»، ص ۴۶۵.

۲ — «إقبال»، ص ۴۴۶ و در «مصباح المتهجد»، ص ۵۱۲، از مفضل بن عمر از حضرت صادق روایت کرده است.

الْمُحَجَّلِينَ وَتَغْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَخَيْرُ الْوَصِيِّينَ وَزَوْجُ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ  
وَأَبُو الْأَيْمَةِ الْمَهْدِيِّينَ.<sup>۱</sup>

«ای جماعت مردم! علی ازمن است، و من از علی هستم، از سرشت من آفریده شده است، و او پس از من در آنچه از سنت من اختلاف کنند، سنت مرا مبین می‌کند و روشن می‌سازد و حق و واقع را واضح می‌نماید. و اوست امیر و سالار مؤمنان، و پیشوای وضو سازندگان سفید پیشانی که آثار نورانیت مسح بر ناصیه، و پاهایشان مشهود است (و یا پیشوای فروزنده چهرگان در غرفه های بهشت) و رئیس مؤمنان، و بهترین اوصیای پیامبران، و شوهر سیده زنان عالمیان، و پدر امامان راه یافتگان».

و از جمله روایان فضیلت غدیر، محمد بن علی بن محمد طرازى در کتاب خودش است که با اسناد متصل خود روایت می‌کند از مُفَضَّل بن عُمَر از حضرت صادق عليه السلام که: چون روز قیامت شود، چهار روز را به سوی خداوند عزوجل هدیه می‌برند، همچنانکه عروس را به سوی حجله خود می‌برند: روز فطر و روز اضحی و روز جمعه و روز غدیر ختم. و روز غدیر ختم در بین روز فطر و اضحی و روز جمعه، مانند ماه است در بین ستارگان.

و خداوند به غدیر ختم می‌گمارد فرشتگان مقرب خود را که رئیس آنها در آن روز جبرئیل عليه السلام است. و می‌گمارد پیامبران خود را که رئیس آنها در آن روز محمد صلى الله عليه وآله است. و می‌گمارد اوصیای انتخاب شده خود را که رئیس آنها در آن روز امیر المؤمنین است. و می‌گمارد اولیای خدا را که رؤسای آنها در آن روز سلمان و ابوذر و مقداد و عمار هستند.

و اینها غدیر را به بهشت وارد می‌کنند، همچنانکه چوپان گوسپندان خود را به آب و گیاه وارد می‌کند.

مُفَضَّل می‌گوید: من گفتم: ای آقای من! تو مرا امر می‌کنی که در آن روز، روزه بگیرم؟ حضرت به من گفت: ای وَاللَّهِ! ای وَاللَّهِ! ای وَاللَّهِ!

عید غدیر روزی است که خداوند توبه آدم عَلَيْهِ السَّلَام را پذیرفت، و به سپاس آن روزه گرفت. و روزی است که خداوند تعالی ابراهیم را از آتش نجات بخشید، و شُکْرَ اللَّهِ تعالی روزه گرفت. و روزی است که موسی عَلَيْهِ السَّلَام هارون را مقتدا و پیشوا ساخت، و به جهت سپاس خداوند، آن روز را روزه گرفت. و روزی است که عیسی عَلَيْهِ السَّلَام وصی خود شمعون صفا را معرفی کرد، و شُکْرَ اللَّهِ عزوجل، آن روز را روزه گرفت. و آن روز روزی است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی عَلَيْهِ السَّلَام را پیشوا و امام مردم قرار داد، و در آن روز رسول خدا وصی خود را معین کرد، و فضائل علی را ظاهر نمود، و آن روز را شُکْرَ اللَّهِ تعالی روزه گرفت، و تحقیقاً که آنروز، روز روزه، و قیام به نماز، و إطعام، و صلة برادران دینی است، و در آن روز وسائل رضای خداوند رحمن، و موجبات به خاک مالیده شدن بینی شیطان موجود است.<sup>۱</sup>

سید ابن طاوس پس از بیان این روایات، فَضْلِي را در عِلَل و موجبات فضل عید غدیر آورده است، و چنین گوید: فَضْلٌ در پاسخ کسی است که پرسیده است: چرا روز غدیر این همه دارای فضیلت است؟ و چون فهمش کوتاه بوده است، نتوانسته است از این روایات وارده، حقیقت آن را ادراک کند.

بدان برای دانستن اینکه چرا در عید غدیر شرافتی است که برای هیچ یک از اوصیای پیامبران، و اعیان و رجال مردم، در طی زمان ها و مرور دهور گذشته نبوده است، جهاتی است:

جهت اول اینکه: خداوند جل جلاله نفس علی عَلَيْهِ السَّلَام را نفس پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرار داده است، در آیه مباهله و چنین فرموده است:

فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ.<sup>۲</sup>

۱ - «إقبال»، ص ۴۶۶.

۲ - آیه ۶۱ از سوره ۳: آل عمران: فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ «پس هرکس با تو مجادله کند و مراجعه نماید، درباره عیسی بن مریم که او خداست و یا پسر خداست، پس از آنکه از جانب خدا

وما در کتاب «طرائف» آورده ایم که: مخالفین ما از اهل سنت آورده اند که: **أَتْبَاءَ: حَسَنَ وَحُسَيْنَ، وَنِسَاءَ: فَاطِمَةَ، وَأَنْفُسَنَا: عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ** می باشند.

جهت دیگر، از جهت تعظیم و تکریم علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در مجرای تعظیم و تکریم رسول خدا جاری شده است. پس مولانا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ داخل است در هر چه رسول خدا داخل است، از آن مقام رفیع. و اگر ما فقط از همین یک نقطه نظر به علی بنکریم، کافی است که در تعظیم روز غدیر، اکتفا کنیم.

جهت دیگر، ما در «طرائف» از مخالفین روایت آورده ایم که نور علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در اصل خلقت، از نور پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و این بیّنه و برهانی است برای تعظیم منزلت آن دو بزرگوار.

جهت دیگر آنکه مولانا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در اُمت رسول خداست.<sup>۱</sup>

جهت دیگر، آنکه بهر مقدار، احترام منصوص علیه به خلافت محفوظ باشد، این امر تعظیم آن کسی است که این خلیفه نایب از طرف اوست: **وَمَوْلَانَا عَلِيٌّ** نایب است از جانب خدا و رسول خدا، در هر رحمت و رأفتی، و امان است از هر آفت و مخافتی.

جهت دیگر، آنکه خداوند **جَلَّ جَلَالُهُ** می فرماید:

علم و اطلاع به حقیقت مطلب و مخلوق بودن او برای تو حاصل شد، پس بگو: بیائید ما و شما پسران و زنان و نفس های خودمان را بخوانیم و مباحله کنیم، و در حق یکدیگر نفرین و دعای به هلاکت بنمائیم، و از خدا بخواهیم تا لعنت و دور باش از رحمت خدا را برای دروغگویان قرار دهیم».

۱- حضرت استاد ما علامه طباطبائی رضوان الله علیه در جلد ۱ از «المیزان» ص ۳۲۲ تا ص ۳۲۷ بحث جامع و مشبعی دارند، در اینکه مراد از اُمتِ وَسَطِ در آیه شریفه ۱۴۳ از سوره ۲: بقره: **وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِنُكَوِّنُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا** شامل یکایک از افراد اُمت نیست. زیرا عنوان شهادت علی الناس اطلاع بر اعمال دنیاست و اسرار آنهاست که تا چنین علمی برای کسی نباشد، مورد عنوان شاهد و شهید بر مردم در روز قیامت نمی توان بوده باشد. و لامحاله اُمتِ وَسَطِ باید افرادی خاص از اُمت بوده باشند که به اسرار و نیات مردم از باطن مطلع بوده، و تحمّل شهادت کنند و در روز قیامت اداء شهادت بنمایند و این درباره خصوص ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و اولیای خداست که بر اعمال مردم گواه و پیغمبر بر اعمال آنها گواه است.

فعلیهذا روی این بیان امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ **حَقًّا** از اُمت رسول الله است، و داخل در زمره این دسته و بس.

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ .  
 وعلی عَلَيْهِ السَّلَامُ به مقتضای این وصف امر به معروف، و نهی از منکر، آنچه آنکه  
 ابدأً قابل انکار نیست، و قابل دفع نیست، رئیس است از طرف خدا و رسول خدا  
 بر این امتی که بهترین امت هاست. و ریاست او اعظم است از هر رئیسی، در  
 شرافت قدمت کار، و در بلندی همت و اراده استوار، و در کمال نصیب و بهره‌ای  
 که داشته است.

جهت دیگر آنکه: به نصّ خداوند جلّ جلاله، و رسول او صلوات الله علیه،  
 امتحاناتی که برای مَوْلَانَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ پیش آمده است، می‌یابیم آنها را  
 که اعظم است، از هر امتحانی که برای اوصیای پیغمبران سراغ داریم، از بسیاری  
 حسودان، و دشمنان دین: آنانکه علی با ایشان مخاصمه نمود، و در راه خداوند  
 ربّ العالمین جهاد نمود، و دریاری و نصرت سید المرسلین قیام کرد؛ و عقل‌های  
 با انصاف گواهی می‌دهند که: درجات منازل در فضل، منوط و مربوط به زیادی  
 امتحاناتی است که از جانب خداوند مالک الاسباب مقرر می‌گردد.

جهت دیگر آنکه: مَوْلَانَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ در حفظ اسلام و مسلمین، و در صیانت  
 رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در بسیاری از مقامات، چنان کرد که کثیری از قوای مردم جهان،  
 از آن فروماندند.

و بنابر این خداوند جلّ جلاله و رسول او صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به شرف این فضل آشکار، او را  
 در تمکین این مقام مکین پاداش دادند، مثل آنکه در فرارش و رختخواب رسول خدا  
 در مکه خوابید، و شب را به روز درآورد، و از این کار عاجز بودند تمام افرادی  
 که با پیغمبر نزدیک بودند، زیرا یک دسته از این عمل گریزان بودند، و یک دسته  
 ناتوان و فرومانده، و لهذا تمام شهادت‌هایی که در دنیا و آخرت به واسطه مهاجرت  
 تحقق یافت، مولانا علی، چون روح و خون پاک قلب خود را در راه رسول الله فدا  
 کرد، او اصل و بنیاد این نتایج و ثمراتی است که به واسطه نبوت رسول خدا در  
 عالم پیدا شد.

و جهت دیگر آنکه: علی عَلَيْهِ السَّلَامُ سوره براءت از مشرکین، و طرح و إلغاء عهود

آنها را برای آنها خواند، و آدای این مهم نمود، چون به خاتم النبیین چنین نازل شد که: **إِنَّهُ لَا يُؤَدِّيهَا إِلَّا أَنْتَ أَوْزَجُلٌ مِنْكَ** «این آداء پیغام و قرائت سوره برائت و إلغاء عهود مشرکین، را برای مشرکین، یا باید تو خودت انجام دهی، یا مردی که از تو باشد!» و آن کسی که قائم مقام نبوت بود **مَوْلَانَا عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ** بود. جهت دیگر آنکه: مقامات **مَوْلَانَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ** در بدر و خیبر و حنین و اُحُد و یکایک از موافقی بود که از شدت و سختی به حدی بود که: ممکن بود پدر فرزند خود را تنها گذارد و فرار کند.

و جهت دیگر آنکه: کشتن **مَوْلَانَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ** بود **عَمْرُونُ عَبْدُوهُ** را که او بسیار عظیم الشان بود، و ما در کتاب «طرائف» از مخالفین خود از عامه روایت کرده ایم که پیغمبر **ﷺ** گفت: **لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ لِعَمْرُونِ عَبْدُوهُ أَفْضَلُ مِنْ عَمَلِ أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ** «ضربه ای که علی به عمرو بن عبدود زد، از جمیع اعمال امت من تا روز قیامت افضل است». و در حدیث دیگر است:

**لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ .**

«ضربه ای که علی در روز غزوه خندق زد، افضل است از عبادت جن و انس». و نیز در وقتی که **مَوْلَانَا عَلِيٌّ** در مقابل عمرو بن عبدود قرار گرفت، پیغمبر **ﷺ** گفت: **بَرَزَ إِلَى سَلَامٍ كُلُّهُ إِلَى الْكُفْرِ كُلِّهِ** «تمام اسلام در برابر تمام کفر ظاهر شده است».

حالا پندار تو چیست درباره مردی که پیغمبر **ﷺ** او را تمام اسلام می بیند؟! آیا می توان إدراک او را به بیان و تبیان نمود؟ و به فضل و مقام او پی برد؟

و خداوند بر گوینده این بیت رحمت خود را بریزد که گفت:

**يَفْتَى الْكَلَامَ وَلَا يُحِيطُ بِوَصْفِهِ      أَيَحِيطُ مَا يَفْتَى بِمَا لَا يَنْفَدُ**

«آنچه در حیطه سخن و گفتار است تمام می شود، و هنوز به وصف او نرسیده است. آیا می شود چیزی که فانی است و تمام می شود، محیط بر چیز باقی و غیر قابل فنا گردد؟»

و جهت دیگر آنکه: نص و تصریح از خداوند جل جلاله، و رسول او **ﷺ** بر



خلافیت علیّ عَلَيْهِ السَّلَامُ کرده اند، که قائم مقام جمیع فضائل نبوت است، و این مقام و درجه ای است که توصیف من نمی تواند به حقیقت آن برسد. و خداوند جلّ جلاله گفته است: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ.<sup>۱</sup>

«ای پیامبر درباره علی آنچه را که از جانب پروردگارت به تونازل شده است، ابلاغ کن و اگر ابلاغ نکنی، اصلاً رسالت خود را نرسانیده ای! و خداوند تو را از مردم حفظ می کند». و مادر کتاب «طرائف» و در همین کتاب «إقبال» از مخالفین، روایاتی نقل کرده ایم که مراد از این آیه، تبلیغ ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است، در روز غدیر، بدون شک.

و جهت دیگر آنکه: عنایات خداوند جلّ جلاله به مَوْلَانَا عَلِيّ عَلَيْهِ السَّلَامُ به واسطه مکرر شدن آیات و معجزات و کرامات به پایه ای رسید که خلق عظیمی که تا به حال هم باقی هستند، درباره او اعتقاد نمودند همان را که بعضی از مسیحیان درباره عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ معتقد بودند، به اینکه او خداوند ربّ العالمین است، و واجب است که عبادت ها را برای او انجام داد.

و جهت دیگر آنکه: مَوْلَانَا عَلِيّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عذاب کرده است کسانی را که درباره او مدعی خدائی و ألوهیت بوده اند، همانطور که صاحب نبوت ربّانیه او را امر به چنین عذابی نموده است، و لیکن معذک این تعذیب چیزی از اعتقاد آنها نکاسته است، بلکه آنها ملتزم شده اند که او ربّ العالمین است.

و هیچ گاه ندیده ایم که معبودی عذاب کند عبادت کنندگان خود را به چنین عذابی، در حالی که آن عبادت کنندگان از روی جدّ و اجتهاد، مقیم بر عبادت او بوده اند. و این دلیل است بر اینکه ظهور فضل علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، عقل ها و بصیرت ها را پاره کرده است، تا به سرحدّیکه بدین پایه روشن رسیده است.

و ما قدرت نداریم که شرح فضائل مولانا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را تفصیلاً بدهیم. و در کتاب «طرائف» شمه ای که دلالت بر مقام ارزشمند و بزرگ او می نمود، بیان

۱ - آیه ۶۷، از سوره ۵: مائده.

کردیم، و قرآن شریف به نعمت هائی که خداوند بر بندگانش بطور اطلاق و سریان بر اساس صفت جمال خود ارزانی داشته است، گویاست، آنجا که گوید:

وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا<sup>۱</sup> و این نعمت ولایت و امامت او، از آن نعمت هائی است که به شمارش و إحصاء در نمی آید. چون امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ رئیس و پیشوای قومی است که بدان نعمت ها ظفریافتند، و برای خود تحصیل کردند و به دست آوردند.<sup>۲</sup>

شیخ طوسی در «مصباح المتهدج» از داود بن کثیر رقی، از ابی هارون: عمار بن حریز عبدی روایت کرده است که گفت: وارد شدم در روز هجدهم از ماه ذوالحجه بر حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ و آن حضرت روزه بود، فلهاذا به من گفت: هَذَا يَوْمٌ عَظِيمٌ عَظَّمَ اللَّهُ حُرْمَتَهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَكْمَلَ لَهُمْ فِيهِ الدِّينَ، وَتَمَّمَ عَلَيْهِمُ النِّعْمَةَ، وَجَدَّدَ لَهُمْ مَا أَخَذَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ.

«این روز عظیمی است که خداوند احترامش را بزرگ شمرده است بر مؤمنین، و دین را برای آنها کامل کرده است، و نعمت را بر آنان تمام کرده، و آن عهد و پیمانی را که از آنها گرفته است، در این روز تجدید کرده است.

در آن مجلس از آن حضرت پرسیده شد: ثواب روزه، در این روز چیست؟! حضرت فرمود: يَوْمٌ عِيدٌ وَفَرَحٌ وَسُرُورٌ، وَيَوْمٌ صَوْمٌ شُكْرًا لِلَّهِ «روز عید و سرور و شادمانی، و روز روزه گرفتن است به شکرانه آن برای خداوند» و روزه در این روز، معادل شصت ماه روزه از ماههای حرام است.

و هر کس دو رکعت نماز بخواند در این روز، هروقت که بخواهد، و افضل آن نزدیک زوال و ظهر است—و این ساعت، همان موقعی است که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در غدیر خم، امام و پیشوای مردم شد، و این به جهت آن بود که

۱ — آیه ۳۴، از سوره ۱۴: ابراهیم: و اگر نعمت های خداوند را بشمارید، به تعداد آنها دست نخواهید یافت!

۲ — «إقبال»، ص ۴۶۶ و ص ۴۶۷.

در آن ساعت نزدیک به منزل بودند، — پس هرکس نماز گزارد در این وقت دو رکعت، و پس از آن سجده کند، و صد مرتبه شُکراً لِلَّهِ بگوید، و به دنبال آن، دعائی را که خواهد آمد بخواند<sup>۱</sup> بعد از آنکه سر از سجده برداشت، و سپس سجده کند و صد بار حمد خدا را بجای آورد، و شکر خدا را بجای آورد، و این حمد و شکر را در سجده انجام دهد؛ کسی که این اعمال را انجام دهد، مانند کسی است که در روز غدیر حاضر بوده، و با رسول خدا بر ولایت امیرالمؤمنین بیعت کرده است، و مقام و درجه او مثل کسی است که از صَادِقین بوده باشد، آنانکه در مولات مولایشان، با خدا و رسول او به صدق رفتار کردند در آن روز غدیر، و مثل کسی است که با رسول خدا ﷺ و با امیرالمؤمنین عَلِيٍّ و با حسن و حسین عَلَیْهِمَا السَّلَام، به مقام شهادت رسیده است، و مثل کسی است که در چادر و خیمه حضرت قائم عَلِيٍّ از جنبا و نقباء بوده، و در تحت لوای آن حضرت باشد.<sup>۲</sup>

و شیخ صدوق با سند متصل خود، از حسن بن راشد، از مُفَضَّل بن عُمَر روایت کرده است که: او گفت: از حضرت صادق عَلِيٍّ پرسیدم: مسلمانان چند عید دارند؟! گفت: چهار عید.

گفتم: من عیدین (فطر وضحی) و جمعه را می دانم.

حضرت گفت: أعظم و أشرف از این اعیاد، روز هجدهم از ذوالحجه است، و آن روزی است که رسول خدا ﷺ، امیرالمؤمنین عَلِيٍّ را به عنوان مقتدا و پیشوا و شاخص برای مردم نصب کرد. من گفتم: در آن روز بر ما چه لازم است که انجام دهیم؟ حضرت گفت: لازم است بر شما که روزه بگیرید، شُکراً لِلَّهِ وَحَمْداً لِلَّهِ با آنکه خداوند در هر ساعت سزاوار شکر است. و همچنین انبیاء به اوصیای خود امر می کردند که: روزی را که در آن وصی به وصایت منصوب می شود، عید بگیرند. و کسی که روزه بدارد، أفضل است از عمل شصت سال.<sup>۳</sup>

۱ — این روایت را تا اینجا در «مصباح المتهدد» ص ۵۱۳ آورده است.

۲ — این تنمه را در «إقبال» در ص ۴۷۳ و ص ۴۷۴، آورده است.

۳ — «خصال»، طبع مطبعة حیدری، باب الأربعة. ص ۲۶۴.

سید در «اقبال آورده» است از محمد بن علی طرازی در کتاب خود با اسنادش به عبدالله بن جعفر حمیری که او گفت: روایت کرد برای ما هارون بن مسلم، از ابوالحسن لیثی از ابو عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام که به حضار خود، از موالیان و شیعیان خود گفت: آیا می شناسید روزی را که خداوند اسلام را به آن مُشید نمود، و علائم و آیات دین را بدان ظاهر کرد، و آن روز را عید برای ما و موالی و شیعه ما قرار داد؟!!

گفتند: خدا و رسول او و فرزند رسول او داناترند. آیا روز فطر است آن روز، ای آقای ما؟! گفت: نه.

گفتند: آیا روز عید قربان است؟!!

حضرت گفت: نه! آن دو روز، بزرگ و شریف هستند، ولیکن روز امناء دین از آن دو روز اشرف است، و آن روز هجدهم ذوالحجه است. رسول خدا چون از حجة الوداع فارغ شد، و به غدیر خم رسید، خداوند عزوجل جبرائیل را امر نمود، تا در آستان قرب ظهر بر پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن روز فرود آید، و او را امر کند تا قیام به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بنماید، و او را به عنوان رئیس و سید قوم برای مردم پس از خود منصوب کند، و او را بعد از خود خلیفه و جانشین خود قرار دهد.

جبرائیل به نزد پیامبر آمد، و به او گفت: یا حبیبی! خداوند تو را سلام می رساند، و می گوید: امروز باید قیام کنی به ولایت علی علیه السلام، برای آنکه پس از خودت برای اُمت سید و رئیس باشد، تا مردم به عنوان شاخص در امور خود به او رجوع کنند، و به منزله خود تو، نسبت به اُمت بوده باشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: یا حبیبی جبرائیل! من می ترسم از دگرگونی اصحاب خودم، که به او ظلم و ستم کنند، و او را به مهلکه و شدت بیفکنند، و آنچه را که از بغض و کینه و حسد، از او در دل پنهان دارند ظاهر سازند!

جبرائیل عروج کرد، و درنگی نکرد که به امر خدا هبوط نمود، و گفت:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ  
وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ!

پیغمبر صلی الله علیه و آله از روی وحشت و ترس و دهشت (ذِعْرًا مَرْعُوبًا خَائِفًا) برخاست

در حالی که ریگهای بیابان به شدت داغ بود، و دو قدم مبارک از حرارت آفتاب سوخته بود، و امر کرد تا آن مکان را نظیف کنند، و آنچه از خار در زیر چند درخت است پاک کنند، و این کار انجام شد.

پس از این ندا داد: **الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ** مسلمین مجتمع شدند، و در ایشان ابوبکر و عمر و عثمان و سایر مهاجر و انصار هم بودند، و به خطبه برخاست، و داستان ولایت را ذکر کرد، و همه مسلمین را در پذیرش آن مُلْزَم ساخت، و به آنها اعلام نمود که: خداوند او را به چنین قیامی و اقدامی امر کرده است. جماعتی گفتند با خود آنچه را که گفتند، و با خود به رازگوئی و نَجْوای پرداختند.

چون صبح روز عید غدیر شود، لازم است که ابتدای روز (صَدْر نَهَار) غسل کرد، و اینکه مؤمن نظیف ترین لباس های خود را بپوشد، و فاخرترین آنها را در بر کند، و عطر و طیب استعمال کند، و دست به دعا بگشاید و بگوید: **اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْيَوْمَ الَّذِي شَرَّفْتَنَا فِيهِ بِوَلَايَةِ وَلِيِّكَ عَلِيٍّ صَلَّى صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَجَعَلْتَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَمْرَتَنَا بِمُؤَالَاتِهِ وَطَاعَتِهِ وَأَنْ نَتَمَسَّكَ بِمَا يُقَرِّبُنَا إِلَيْكَ وَبِزُلْفَتِنَا لَدَيْكَ أَمْرُهُ وَنَهْيُهُ!**

**اللَّهُمَّ قَدْ قَبَلْنَا أَمْرَكَ وَنَهْيَكَ وَأَطَعْنَا لِنَبِيِّكَ وَسَلَّمْنَا وَرَضِينَا فَتَحْنُ مَوَالِيَّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَوْلِيَّائِهِ كَمَا أَمَرْتَ نُؤَالِيَهُ، وَنُعَادِي مَنْ يُعَادِيهِ، وَنَبْرَأُ مِمَّنْ يَبْرَأُ مِنْهُ وَنُبْغِضُ مَنْ أْبْغَضَهُ، وَنُحِبُّ مَنْ أَحَبَّهُ، وَوَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْلَانَا كَمَا قُلْتَ وَإِمَامُنَا بَعْدَ نَبِيِّنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا أَمَرْتَ.<sup>۱</sup>**

۱ — بار پروردگارا! امروز روزی است که تو ما را به ولایت ولی خودت، علی علیه السلام مُشَرَّف کردی! و او را امیر مؤمنان قرار دادی! و تو ما را به موالات و اطاعت او امر نمودی! و به ما امر کردی که به آنچه ما را بتو نزدیک می کند، و امر و نهی علی ما را مقرب درگاه تو می سازد، تمسک کنیم! بار پروردگارا! ما امر تو را و نهی تو را بپذیرفتیم! و اطاعت از پیغمبر تو کردیم! و تسلیم شدیم و راضی گشتیم! پس ما از موالیان علی علیه السلام هستیم، و از موالیان اولیاء او هستیم همانطور که به ما امر فرمودی تا ولایت او را داشته باشیم، و با کسی که با او دشمنی می کند دشمن باشیم، و بیزار و متنفر باشیم از آن کسی که از او بیزار است، و مبغوض داشته باشیم کسی را که علی را مبغوض دارد و دوست داشته باشم آنکس را که علی را دوست دارد. و علی علیه السلام همچنانکه تو گفتی مولای ماست، و همچنانکه امر کردی بعد از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله امام ماست.

و چون وقت ظهر فرا رسید، با بصیرت و سکون و وقار و هیبت و خشوع، در جای خود قرار گیر و بگو:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ كَمَا فَضَّلَنَا فِي دِينِهِ عَلَى مَنْ جَحَدَ وَعْتَدَ وَفِي نَعِيمِ الدُّنْيَا مِمَّنْ عَمَدَ وَهَدَانَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ ﷺ وَشَرَفَنَا بِوَصِيِّهِ وَخَلِيفَتِهِ فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ مَمَاتِهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ. اللَّهُمَّ إِنَّ مُحَمَّدًا ﷺ نَبِينَا كَمَا أَمَرْتَ وَعَلِيًّا ﷺ مَوْلَانَا كَمَا أَقَمْتَ وَنَحْنُ مَوَالِيهِ وَأَوْلِيَاؤُهُ. ۱

و پس از آن برخیز و دو رکعت برای خدا نماز شکر بجای آور: در رکعت اول حمد و سوره قدر، و در رکعت دوم حمد و سوره توحید را بخوان، و قنوت بگیر و رکوع بنما و نماز را تمام کن و سلام بده، و پس از نماز خود را به سجده بیفکن و در حال سجده بگو:

اللَّهُمَّ إِنَّا إِلَيْكَ نُوجِّهُ وَجُوهَنَا فِي يَوْمِ عِيدِنَا الَّذِي شَرَفْتَنَا فِيهِ بِوَلَايَةِ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ؛ عَلَيْكَ نَتَوَكَّلُ، وَبِكَ نَسْتَعِينُ فِي أُمُورِنَا.

اللَّهُمَّ لَكَ سَجَدَتْ وَجُوهُنَا، وَأَشْعَارُنَا، وَأَبْشَارُنَا، وَجُلُودُنَا، وَغُرُوفُنَا، وَأَعْظُمُنَا، وَأَعْضَابُنَا، وَلَحُومُنَا، وَدِمَاؤُنَا.

اللَّهُمَّ إِنَّاكَ نَعْبُدُ، وَلَكَ نَخْضَعُ، وَلَكَ نَسْجُدُ عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَدِينِ مُحَمَّدٍ، وَوَلَايَةِ عَلِيِّ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، حُتَفَاءَ مُسْلِمِينَ، وَمَانَحْنُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَلَا مِنَ الْجَاهِلِينَ.

اللَّهُمَّ الْعَنِ الْجَاهِلِينَ الْمُعَانِدِينَ الْمُخَالِفِينَ لِأَمْرِكَ وَأَمْرِ رَسُولِكَ ﷺ اللَّهُمَّ الْعَنِ الْمُبْغِضِينَ لَهُمْ لَعْنًا كَثِيرًا لَا يَنْقَطِعُ أَوْلُهُ وَلَا يَنْفَدُ آخِرُهُ.

۱ - حمد و سپاس مختص خداوندی است که ما را در دین خود، برتری و فضیلت بخشید، بر آن کسی که انکار کرده و از جاده حق انحراف ورزیده است، و در نعمت های دنیوی بر بسیاری از آن کسانی که آنان را مبتلا به رنج و تعب و درد ساخته است، و ما را به محمد پیامبر خود که درود بر او و آل او باد هدایت بخشیده است، و ما را به وصی او و خلیفه او در زمان حیات و مماتش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رهبری نموده است. بار پروردگارا! محمد ﷺ همانطوریکه تو امر کردی پیغمبر ماست، و علی بن ابی طالب همانطور که تو او را اقامه نمودی و پیداشتی، مولای ماست، و ما از موالیان و اولیاء او می باشیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَتَبَتَّنَا عَلَى مُوَالَاتِكَ، وَمُوَالَاةِ رَسُولِكَ وَآلِ  
رَسُولِكَ وَمُوَالَاةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.  
اللَّهُمَّ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَأَخْسِنْ مُنْقَلَبَتَنَا يَا سَيِّدَنَا  
وَمَوْلَانَا.<sup>۱</sup>

و سپس بخور و بیاشام و اظهار سرور و شادمانی کن، و برادرانت را إطعام کن، و در بر و إحسان به آنها زیاده روی کن! و به جهت إعظام و بزرگداشت این روزت، در بر آوردن حاجات برادرانت إقدام کن! و به جهت خلاف با آنانکه در این روز، اظهار غم و حُزن و أندوه کردند، ضَاعَفَ اللَّهُ حُزْنَهُمْ وَغَمَّهُمْ، تو به برادرانت ببیوند، و در قضا حوائج آنها کوشا باش!<sup>۲</sup>

و علامه آمینی آورده است: با إسناد کُلینی، از حسین بن حسن حسینی، از محمد بن موسی همدانی، از علی بن حسان واسطی، از علی بن حسین عبّدی، که او گفت از حضرت ابا عبد الله عليه السلام شنیدم که می گفت:

صِيَامُ يَوْمِ غَدِيرِ خُمٍّ يَغْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ فِي كُلِّ عَامٍ مِائَةَ حِجَّةٍ وَمِائَةَ عُمْرَةٍ

۱ — بار پرورد گارا! ما در این روز عیدمان که تو ما را به ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام شرف بخشیدی، چهره ها و صورتهای خود را متوجه تو می کنیم، و به تو توکل می نمایم، و در امور خود از تو یاری می طلبیم! بار پرورد گارا برای تو سجده کرده است چهره های ما، و موهای ما، و پوست های ما، و رگ های ما، و استخوان های ما، و اعصاب ما، و گوشت های ما، و خون های ما. بار پرورد گارا! ما فقط تو را می پرستیم، و برای تو خضوع داریم و برای تو سجده می نمایم بر ملت ابراهیم و دین محمد و ولایت علی که درود تو بر تمام آنها باد! ما پیوسته از باطل به سوی حق می گزینیم و از تسلیم شدگان و اسلام آوران می باشیم، و از مشرکان و منکران نمی باشیم! بار پرورد گارا! دور باش نفرت و لعنت خود را بفرست برای منکران و متجاوزان و مخالفان امرت و امر رسولت صلی الله علیه و آله. بار پرورد گارا! دور باش نفرت و لعنت خود را بفرست برای دشمنان و بغض داران ایشان، لعنت بسیاری که اول و آخر نداشته باشد. بار پرورد گارا! درود خود را بر محمد و آل محمد بفرست و ما را بر موالات خودت و بر موالات رسولت و آل رسولت و موالات امیرالمؤمنین عليه السلام ثابت بدار. بار پرورد گارا! در دنیا بما حسنه عنایت بفرما و آینده ما را نیکو بگردان ای آقای ما، و ای مولای ما.

مُبْرُورَاتٍ مُّتَقَبَّلَاتٍ، وَهُوَ عِيدُ اللَّهِ الْأَكْبَرُ - الْحَدِيثُ ١.

«حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می گفت: روزه گرفتن در روز غدیر ختم، معادل است در هرساله که انجام داده شده، در نزد خداوند، با صد حجّ مبرور و با صد عمره مبروره پذیرفته و قبول شده، و آن روز بزرگترین عید خداوند است.»

و در «مختصر بصائر الدرجات» با اسناد خود از محمد بن علاء همدانی واسطی، و یحیی بن جریح بغدادی روایت نموده است که آن دو نفر گفتند: ما با یکدیگر به قصد ملاقات و دیدار أحمد بن اسحاق قمی: صاحب و راوی از امام اَبی مُحَمَّد عسکری، و متوفی در ۲۶۰ در شهر قم، روان شدیم، و در راه کوفتیم، دخترکی عراقیه از منزل به سوی ما آمد، و ما از او پرسیدیم که می خواهی ما را از امام اَبی مُحَمَّدین را زیارت کنیم!

دخترک گفت: او مشغول انجام اعمال عید است، زیرا که امروز روز عید است!

ما تعجب کردیم و با خود گفتیم: سُبْحَانَ اللَّهِ! اعیاد شیعه چهار است: قربان و فطر و جمعه و غدیر - الْحَدِيثُ ٢.

و از کتاب «النَّشْرُ وَالطَّيِّبُ» از حضرت رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ، در ضمن حدیث طویلی آمده است که: روز غدیر روز تهنیت است، و چون مؤمنی برادرش را ببیند، بگوید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوِلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَثَمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ٣.

«حمد و سپاس مختص خداوندی است که ما را از چنگ زدگان، و در آویختگان به ولایت امیر مؤمنان و امامان طاهرين عليهم السلام قرار داد.»

و از کتاب محمد بن علی طرازی، از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ، در ضمن حدیثی آمده است که: چون برادر مؤمن را در روز غدیر دیدی، بگو:

١ و ٢ - «الغدیر»، ج ١، ص ٢٨٦ و ص ٢٨٧.

٣ - «إقبال»، ص ٤٦٤.



الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِهَذَا الْيَوْمِ، وَجَعَلَنَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَجَعَلَنَا  
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِعَهْدِهِ الَّذِي عَاهَدَهُ إِلَيْنَا وَمِيثَاقِهِ الَّذِي وَاقَعْنَا بِهِ مِنْ وِلَايَةِ وُلَاةِ أَمْرِهِ  
وَالْقُضَاةِ بِقِسْطِهِ وَلَمْ يَجْعَلْنَا مِنَ الْجَاهِلِينَ وَالْمُكَدِّبِينَ يَوْمَ الدِّينِ.<sup>۱</sup>

«حمد و سپاس، مختص خداوندی است، که ما را بدین روز مکرم و گرامی  
داشت، و ما را از مؤمنین قرار داد، و ما را از وفاکنندگان به عهد خود که با ما عهد  
نمود، و به میثاق خود که ما را برآن ملتزم ساخت، از ولایت والیان امرش و برپا  
دارندگان آئین قسط و عدلش قرار داد، و ما را از منکران و ردکنندگان روز  
پاداش نمود.»

و در روز غدیر دعاهای مختصر و مطول وارد شده است، و ادعیه مطوله را  
مرحوم سید ابن طاوس، اعلی الله تعالی درجته، از حضرت صادق، و از بعضی از  
کتب عتیقه، و روایت شیخ مفید آورده است.<sup>۲</sup>

و در آن روز، زیارت مخصوصه مولی الموالی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد است که  
آن حضرت را از نزدیک و یا از دور زیارت کنند، از جمله زیارتی است که از  
حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد شده است، و ابن طاوس از عده ای از مشایخ شیعه، از  
أبو عبد الله محمد بن أحمد صفوانی، در کتاب خود، با اسنادش به آن حضرت آورده  
است که: اگر در روز غدیر، در مشهد مولانا امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بودی، بعد از نماز و  
دعا به قبر آن حضرت نزدیک شو! و اگر دور بودی اشاره و ایما کن! و این دعا را  
بخوان: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَأَخِي نَبِيِّكَ وَوَزِيرِهِ وَحَبِيبِهِ وَخَلِيلِهِ وَمَوْضِعِ سِرِّهِ  
وَخَيْرَتِهِ مِنْ أَسْرَتِهِ وَوَصِيِّهِ - الخ.<sup>۱</sup>

و از جمله زیارات، زیارت امین الله معروف است، که ابن طاوس، در زیارت  
غدیر آورده است. سید گوید: فَضْلٌ در آنچه ما ذکر می کنیم در تعیین زیارت مولانا  
علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در روز غدیر.

۱ - «إقبال»، ص ۴۷۶.

۲ - «إقبال»، ص ۴۷۶ تا ص ۴۹۳.

۳ - «إقبال»، ص ۴۹۳ و ص ۴۹۴.

بدانکه ما در کتاب **مِضْبَاحُ الزَّائِرِ وَجَنَاحُ الْمُسَافِرِ** بسیاری از روایات طویله را که از انجام آن خصوص چنین میقاتی یعنی روز غدیر تنگ است، آورده ایم، چون در روز غدیر بخصوصه، زیارت هائی وارد شده است که در کتاب **مَسْرَّة** از کتاب **(مَرَّان)** **ابن ابی قُرَّة** وارد است. و آنها زیارت های روز غدیر هستند که ما آنها را از جماعتی تا برسد به ابن ابی قُرَّة روایت می کنیم:

از جمله آنکه ابن ابی قُرَّة می گوید: به ما خبر داد محمد بن عبدالله که: به ما خبر داد پدرم که: به ما خبر داد حسن بن یوسف بن عمیره که: به ما خبر داد پدرم که: به ما خبر داد جابر بن یزید جُفَعی، از حضرت **أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ** که او گفت: پدرم علی بن الحسین **عليه السلام** بعد از مقتل پدرش: حسین بن علی **عليه السلام** خانه مسکونی خود را، چادری از موقرار داد، و در بیابان سکنی گزید، و چندین سال در بیابان درنگ کرد، زیرا که کراهت داشت در میان مردم باشد، و مخالطه و ملابسه و رفت و آمد داشته باشد.

و دأبش این بود که: از محلّ اقامت خود در بیابان برای زیارت پدرش و جدش **عليه السلام** به عراق می رفت، و کسی را از این کارش آگاه نمی کرد.

حضرت **مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ** فرمود: پدرم که سلام خدا بر او باد، برای زیارت **أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ** متوجه عراق شد، و من فقط و فقط با او بودم، و جاننداری همراه ما نبود، جز دو ناقه ای که بر آن سوار بودیم.

و چون به نجف که از بلاد کوفه است، رسید، و در نجف به محلّ دفن **أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ** رسید، آنقدر گریست، که بر محاسنش از اشکهای چشمانش جاری شد، و پس از آن گفت: **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَحُجَّتَهُ عَلَيَّ عِبَادِهِ، وَتَا رَسِيدَ بِهِ جَمَلُهُ: مَشْغُولَةٌ عَنِ الدُّنْيَا بِحَمْدِكَ وَتَنَائِكَ.** در این حال گونه خود را به روی قبر گذاشت و گفت: **اللَّهُمَّ إِنَّ قُلُوبَ الْمُخْبِتِينَ إِلَيْكَ وَإِلَهَةٌ تَا رَسِيدَ بِهِ جَمَلُهُ: وَغَايَةُ رَجَائِي، فِي مُنْقَلَبِي وَمَثْوَايَ.**

جابر جُفَعی گوید: حضرت باقر **عليه السلام** به من گفتند: این کلام را کسی نمی گوید، و بدین دعا احدی از شیعه ما در نزد قبر **أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ**، و یا قبور

یکی از ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ دعا نمی‌کند مگر آنکه دعای او در طریّ محفوظه ای از نور نوشته می‌شود، و به خاتم محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مهر می‌خورد، و همین طور محفوظ می‌ماند تا آن را به قائم آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بسپارند، و قائم آل محمد با او به بشارت و تحیت و کرامت ملاقات می‌کنند. انشاء الله.<sup>۱</sup>

جابر گوید: من این حدیث را از حضرت باقر برای حضرت صادق عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نقل کردم، آن حضرت فرمود: این را اضافه کن که: چون خواستی از یکی از امامان وداع کنی بگو:

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ! أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ وَعَلَيْكَ  
السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ! آمَنَّا بِالرَّسُولِ وَبِمَا جِئْتُمْ بِهِ وَبِمَا دَعَوْتُمْ إِلَيْهِ! اللَّهُمَّ  
لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِي وَلَيْتَكَ، اللَّهُمَّ لَا تَحْرِفْنِي ثَوَابَ مَزَارِهِ الَّذِي  
أَوْجَبْتَ لَهُ وَيَسِّرْ لَنَا الْعُودَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ!<sup>۲</sup>

ابن طاوس پس از نقل این زیارت معتبره، از کتاب «مزار» ابن ابی قرة می‌گوید: من می‌گویم: حضرت صادق عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هم قبر امیرالمؤمنین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را به نحو همین زیارت، با نظیر همین عبارات، زیارت کرده‌اند و به جهت خوف إطاله، من از ذکر آن خودداری می‌کنم.

وحدّ من أبو جعفر طوسی<sup>۳</sup> این زیارت را برای روز غدیر از جابر جعفی از

۱ - این زیارت را تا اینجا در «مصباح المتهدد» ص ۵۱۴، و ص ۵۱۵ مرسلأ از جابر جعفی روایت کرده است.

۲ - سلام خدا و رحمت خدا و برکات خدا بر تو باد ای امام! من تو را به خدا می‌سپارم و سلام و رحمت خدا برای تو باشد! ما به رسول خدا ایمان آوردیم، و به آنچه شما آورده‌اید و به آن دعوت کرده‌اید ایمان آورده‌ایم! بار پروردگارا! از ثواب زیارت مزار او که بر ما واجب کردی، ما را محروم نما و بازگشت به این زیارت را برای ما آسان بنما انشاء الله تعالی.

۳ - علی بن طاوس از طرف پدر از اولاد طاوس است، و طاوس از اولاد حضرت امام حسن مجتبی است، بدین ترتیب: علی بن موسی بن جعفر بن أحمد بن محمد بن أحمد بن محمد الطاوسی بن اسحق بن حسن بن محمد بن سلیمان بن داود بن حسن المثنی بن الإمام المجتبی الحسن بن علی بن أبی طالب عَلَيْهِمُ السَّلَامُ (الکنی و الألقاب) ج ۳ ص ۲۹۹ و تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۱۱) و از طرف مادر نوه دختری ابن ادريس، پسر نوه دختری شیخ طوسی است و برادر پدری و مادری سید أحمد بن طاوس است (ریحانة الأُدب، ج ۸، ص ۷۶).

حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که: **مَوْلَانَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام** امیرالمؤمنین را با این زیارت در روز غدیر، زیارت کرده اند، و در الفاظ آن اختلافی است، و وداع نیز ذکر نشده است.<sup>۱</sup>

و از جمله اعمال عید غدیر، روزه داشتن است که: در طبعی مطالب این بحث بسیاری از روایات خاصه و عامه در فضیلت روزه این روز، گذشت، و ثواب شصت ماه روزه، و هشتادماه روزه، و شصت سال روزه، و شصت ماه روزه در ماههای محرم، در آنها ذکر شده بود.

اینک روایتی نقل می‌کنیم از ابن طاوس از کتاب محمد بن علی طراز از ابوالحسن عبدالقاهر که دربان حضرت موسی بن جعفر و حضرت جواد ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام بوده است که او می‌گوید: حدیث کرد برای من ابوالحسن: علی بن حسان واسطی، در شهر واسط، در سنه سیصد، و او می‌گوید: حدیث کرد برای من علی بن حسن عبدلی، و او گفت: شنیدم از ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق براوو برپردان و پسران او درود باد که می‌گفت:

صَوْمُ يَوْمِ غَدِيرِ حُمٍّ يَعْدِلُ صِيَامَ عُمْرِ الدُّنْيَا لَوْعَاشَ إِنْسَانٌ عُمَرَ الدُّنْيَا ثُمَّ لَوْصَامَ مَا عُمِّرَتِ الدُّنْيَا لَكَانَ لَهُ ثَوَابُ ذَلِكَ. وَصِيَامُهُ يَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِائَةَ حِجَّةٍ وَمِائَةَ عُمْرَةٍ وَهُوَ عِيدُ اللَّهِ الْأَكْبَرُ.

وَمَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيًّا إِلَّا وَتَعِدَّ فِي هَذَا الْيَوْمِ، وَعَرَفَ حُرْمَتَهُ. وَاسْمُهُ فِي السَّمَاءِ يَوْمَ الْعَهْدِ الْمَعْهُودِ، وَفِي الْأَرْضِ يَوْمَ الْمِيثَاقِ الْمَأْخُودِ وَالْجَمْعُ الْمَشْهُودُ - الحديث<sup>۲</sup>.

«روزه داشتن در روز غدیر خم معادل است با روزه داشتن عمر دنیا، اگر فرضاً انسانی بقدر عمر دنیا، عمر کند، و به اندازه عمر دنیا روزه بگیرد، در این صورت ثواب این روزه‌ها برای او خواهد بود.

روزه داشتن در روز غدیر، در نزد خداوند عزوجل بقدر ثواب صد حج و صد

۱ - «إقبال» ص ۴۷۰ و ص ۴۷۱.

۲ - «إقبال»، ص ۴۷۶، و «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۲۰، ص ۳۱۴.

عُمره است، و در روز غدیر بزرگترین عید است. و خداوند عزوجل پیغمبری رامبعوث نکرده است، مگر آنکه در این روز مراسم عید گرفتن را بپا داشته است، و حرمت این روز را شناخته است. اسم روز غدیر در آسمان روز عَهْدِ مَعْهُود است و در زمین روز ميثاق ما خود و روز جمع مشهود است.»

و از جمله مَثُوبات و قُرَبات، در روز غدیر، افطار دادن مؤمنین است که در آن تأکید شده است.

سیدابن طاووس از کتاب «النَّشْرُ وَالطَّلَى» روایت مفصّلی را در فضیلت روز غدیر ذکر می‌کند، که از جمله فقرات آن، این است که حضرت رضا عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید:

وَيَوْمَ تَفْطِيرِ الصَّائِمِينَ، فَمَنْ فَطَّرَ فِيهِ صَائِمًا مُؤْمِنًا كَانَ كَمَنْ أَطْعَمَ فَيْئَامًا<sup>۱</sup> وَفَيْئَامًا إِلَى أَنْ عَدَّ عَشْرًا، ثُمَّ قَالَ: أَوْتَدْرِي مَا الْفَيْئَامُ؟ قَالَ: لَا! قَالَ: مِائَةٌ أَلْفٍ وَهُوَ يَوْمُ التَّهْنِئَةِ يُهْنَى بَعْضُكُمْ بَعْضًا.<sup>۲</sup>

«روز غدیر روز افطار دادن روزه‌داران است. پس کسی که در آن روز یک روزه‌دار را که مؤمن باشد، افطار دهد، مانند آن است که یک فِئَام، و یک فِئَام دیگر، تا آنکه آن حضرت ده فِئَام را شمردند، اطعام کرده باشد. و پس از این سخن حضرت فرمود: می‌دانی یک فِئَام چیست؟! گفتم: نه! حضرت فرمود: یک فِئَام، صد هزار نفر است.

و روز عید غدیر، روز تهنیت و مبارک باد گفتن است، و از شما بعضی بعض دیگر را تهنیت می‌گوید!»

باری بر اساس آنچه را که در «معادشناسی» آورده ایم<sup>۳</sup> که ثواب و پاداش عمل بر حقیقت و باطن عمل است، و بر نیت و درجه خلوص و ربطی که عمل با خدا پیدامی‌کند، و رفع حجاب و پرده می‌نماید، و تقرب واقعی به خدا می‌آورد، روشن

۱ — فِئَام در لغت به معنای جماعت از مردم است و در اینجا بخصوص حضرت می‌فرماید که: این جماعت از مردم را که ثواب روزه‌دادن دارد، منظور یکصد هزار نفر است.

۲ — «إقبال»، ص ۴۶۴.

۳ — در مجلس نهم و دهم از جلد اول، و در مجلس شصت و سوم از جلد نهم.

می شود که: چگونه این مَثوبات عظیم و جزاهای گرانقدر بر اعمال روز غدیر مترتب می گردد، زیرا تا عمل از روی إخلاص نباشد، و شائبه ریا و سُمعه و سایر اغراض باشد، ارزشی ندارد. پس حقیقت صِحّت اعمال منوط و مربوط به عدم انکار خدا، و پیامبر خدا، و از جمله ولایت است، که چون طبق خط مشی الهی در صراط مستقیم قرب، راه را می پیماید، مورد قبول واقع می شود. و بهر اندازه که عمل از چاشنی محبّت و خلوص و صفا و وفا و واقعیت بیشتر اِشْراب شده باشد، قیمتش افزون تر می شود.

روز غدیر که روز تمایز حقّ از باطل، و روز تشکیل صفوف جنود الهی، در برابر تشکیل جنود شیطانی است، روز امتحان و بلاء عظیم است، و روز جدا شدن ظاهر و صورت، از حقیقت و واقع و معنی و باطن است.

روز غدیر که روز محاربه و لشکرکشی شیطان با خداست، و روز تجلّی ولایت است، هر کس در صفت مؤمنین قرار گیرد، و فرمایش رسول خدا را صحّه بگذارد، و آیات نازلّه در قرآن را بپذیرد، و ولایت علی را طَوْعاً و رَغْبَةً بدون اِکراه و اِجبار بر طوق کردن نهد، و طَوْع و تبعیت را به جان و دل در آغوش روان و روح خود بگیرد، معلوم می شود که چقدر ارزش و بها دارد. و بنابراین روز غدیر روز امتحان نهائی است، روز قبول شدن و مردود شدن است. و همه می دانند که زحمات یکسال، و یا یکدوره، و یا یک عمر، عمر محضّل، در یک روز امتحان تجلّی می کند. پس هر ساعتی از روز امتحان ارزش ساعت ها را دارد، و شاگرد مدرسه اگر در اوقات عادی یک هفته و یا بیشتر هم اگر أحياناً به مدرسه نرود، قابل جبران است، ولی تعطیل یک ساعت در روز امتحان مساوق و مساوی با خطّ باطل کشیدن بر روی تمام رنجها و تعبها و تحمّل مشکلات سالانه است.

حالا اگر کسی روز غدیر را محترم بدارد، کلام خدا و رسول خدا و خلیفه خدا را محترم داشته است. پس یک روز غدیر معادل با عمر دهر، و یک ساعت آن معادل با روزها و ماهها، و یک دقیقه و لحظه آن مساوی با روزهای دیگر است وَهَلُمَّ جَرّاً.

و علیهذا اگر کسی بدون اِلزام و اِکراه، یک روز غدیر را باروزه مستحبی به مهر

علی و به محبت ولایت، و به پاسخ مثبت دادن به ندای حق، لبیک گوید، هر لحظه از تشنگی و گرسنگی را که می برد، مساوق با روزها و ماهها از سایر ایام است و لذا هیچ تعجبی که ندارد هیچ، بلکه طبق موازین عقلیه و فطریه، این پاداش های عظیم برای عاملان، در روز عید غدیر که بدون شک ناشی از پذیرش ولایت و ربط با آن حضرت است، صحیح و ثابت است.

این است مکتب شیعه، و این است سعه و گشایش و واقعیت و أوج محبت و مودت و ایثار و حقیقتی که از آن موج می زند، و همچون فواره فوران دارد. اما بیچاره و مسکین مکتب عامه است که خشک و بدون محتوی، چون برسند به روایتی صحیح که از رسول خدا رسیده است بر آنکه: روزه در روز غدیر معادل با شصت ماه روزه است، خود را گم می کنند، و می گویند: چطور می شود روزه یک روز آنهم مستحب نه واجب، ثواب شصت ماه روزه را داشته باشد؟!

ابن کثیر دمشقی روایتی را که ماسبقاً از «تاریخ بغداد» آوردیم - و ذکر کردیم که خطیب تصریح به عدالت و وثوق راوی آن: حَبْشُونِ خَلَّالٍ، و أحمد بن عبدالله بن أحمد نیری دارد - در کتاب «البدایة والتّهایه» خود آورده است. و چون در آن از رسول خدا مذکور است که روزه روز غدیر ثواب شصت ماه روزه را دارد، آن را انکار می کند. و عبارت ابن کثیر این طور است:

و اما حدیثی که ضمیره، از ابن شوذب، از مطر و راق، از شهر بن حوشب، از ابوهیره روایت می کند که:

قَالَ: لَمَّا أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِ عَلِيٍّ قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي. قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: وَهُوَ يَوْمُ غَدِيرِ حُمٍّ. مَنْ صَامَ يَوْمَ ثَمَانَ عَشْرَةَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ كَتَبَ لَهُ صِيَامُ سِتِّينَ شَهْرًا.

«ابوهیره گفت: چون رسول خدا ﷺ دست علی را گرفت، گفت: هر کس که من مولای او و سرپرست و رئیس او هستم، اینک علی مولای اوست، و خداوند این آیه را فرستاد: در امروز من، دین شما را برای شما کامل کردم، و نعمت خودم را برای شما تمام نمودم. ابوهیره گفت: مراد از آن روز، روز

غدیرختم است؛ هرکس روز هجدهم از ذوالحجّه را روزه بگیرد، برای او ثواب شصت ماه نوشته می شود».

ابن کثیر در اینجا گوید: این حدیث جداً منکر است، بلکه کذب است، چون مخالف است با آنچه را در صحیحین از عمر بن خطاب آورده است که: این آیه در روز جمعه روز عرفه نازل شده است، در حالی که رسول خدا ﷺ در موقف عرفات وقوف داشتند. و همچنین گفتار او که روزه هجدهم ذوالحجّه که روز غدیرختم است، معادل با روزه شصت ماه است، نیز صحیح نیست، زیرا که در حدیث صحیح بدین مضمون روایت شده است که: روزه ماه رمضان معادل ده ماه است، چگونه روزه یک روز معادل با شصت ماه می شود؟ این کلام باطل است. و شیخ ما حافظ أبو عبد الله ذهبی بعد از ذکر این حدیث گفته است: هَذَا حَدِيثٌ مُنْكَرٌ جَدًّا.

و این حدیث را حَبْشُونَ خَلَّالٌ و أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ نَيْرِي — و این دو نفر در نقل حدیث صادق و صدوق هستند — از عَلِيُّ بْنُ سَعِيدٍ رَمْلِي از ضمیره روایت می کنند.

ذهبی گفته است: متن این حدیث را از روایت عمر بن خطاب و مالک بن حُوَيْرِث و أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ و أَبُو سَعِيدٍ و غَيْرُهُمْ به آسانید و اهیه روایت کرده اند. و نیز ذهبی گفته است:

و صدر حدیث متواتر است، و من یقین دارم که رسول خدا ﷺ آن را گفته است. و اَمَّا اللّٰهُمَّ وَالِی مَنْ وَالَاةُ زِیَادِی اِسْتِ کِه اُسْنَادِ اَنْ قَوِی اِسْتِ. و اَمَّا رُوزِه، صَحِیح نِیْسْتِ، و سُوْکِنْدُ بِه خِدَا، اِیْنِ اَیَه نَازِل نَشْدِه اِسْتِ مَکْرُور رُوزِ عَرَفِه قَبْلِ اَز چنْد رُوز بِه غَدِیْر خَمّ مَانْدِه، و اَللّٰهُ تَعَالٰی اَعْلَمُ.<sup>۱</sup>

این بود یکایک از عبارات ابن کثیر، که ما عین ترجمه آنرا ذکر کردیم، تا در نقل عبارت رعایت امانت شود.

و در پاسخ ذهبی و شاگرد دنباله رویش می گوئیم: طبق قاعده و قانون باب

۱ — «الْبَدَائِئُ وَالنَّهَائِئُ»، ج ۵ ص ۲۱۳ و ص ۲۱۴.



تعادل و تراجیح در علم اصول، دو روایت صحیحه اگر در متن با هم معارضه کنند، در صورت فقدان مرجّحات، در اثر تعارض، هر دو ساقط می شوند و باید رجوع به دلیل دیگری نمود.

روایت وارد از عمر بن خطاب، که در صحیحین آمده است بر فرض صحّت سندش، باید معارضه کند با روایت خطیب بغدادی، زیرا که آنها صحیح السند است. به چه دلیل و به چه مرجّحی شما آن را اصل قرار دادید؟ و روایت خطیب را به واسطه اختلاف متن آن، با آن، ساقط نمودید؟!

روایت روایت خطیب عبارتند از: أَبُوهُرَيْرَةَ وَ شَهْرَبْنَ حَوْشِبَ أَشْعَرِيَّ وَ مَطْرَبْنَ طَهْمَانَ وَ زَائِقَ أَبُو رَجَاءٍ خِرَاسَانِيَّ وَ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ شَوْذَبَ وَ ضَمْرَةَ بْنَ رَبِيعَةَ قُرَشِيَّ وَ أَبُو نَصْرٍ عَلِيَّ بْنَ سَعِيدِ رَمْلِيَّ وَ حَبْشُونَ بْنَ مُوسَى بْنِ أَيُّوبَ خَلَّالَ وَ حَافِظَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ عُمَرَ دَارِقَطْنِيَّ. و این افراد در نزد عامه همگی عدول و ثقات و اعلای درجه شرایط قبول خبر را حائزند، و روایتی را که آورده اند در اصطلاح، روایت صحیحه است، و بدخواه نمی توان آن را مردود شمرد، و از آنجا که در مضمونش با روایت عمر بن خطاب مخالفت دارد، آن را نادیده گرفت.

و از اینجا بدست می آوریم که در کتب عامه، چون بنای صحّت و وثاقت و قبول و ردّ، بر اساس مذهب آنهاست، نه بر اساس قاعده تراجیح، فلذا این روایات بکلی از اعتبار ساقط می شود، زیرا روی اصل بنای مذهب و طرفداری از خلفاء، روایت وارده از آنها، مورد اتهام و همانند شخص مدعی است که خود را گواه و شاهد بر دعوی خود قرار دهد.

و ثانیاً نزول آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ در روز غدیر چنانکه در سابق مفصلاً روی آن بحث کردیم. مؤید است به روایاتی دیگر که ابن مردویه، و طبری، و خطیب، و ابونعیم و سجستانی و حسکانی و ابن عساکر و غیرهم در کتب خود روایت نموده اند. و این روایات مؤید و مرجّح روایت حبشون است، در مقابل روایت عمر.

و ثالثاً همانطور که سابقاً گفتیم، ممکن است آیه در دو بار نازل شده باشد، در روز عرفه به نحوی، و در روز غدیر به نحوی، زیرا که در روز عرفه هم همانطور که

از خطبۀ رسول الله پیدا است، قضیۀ ولایت به میان آمده، و روی آن تأکید شده است.

ابن کثیر می‌گوید: چون در روایت آمده است که: روزه عید غدیر، معادل روزه شصت ماه است، و این گفتار باطل است، این بطلان نیز موجب ضعف اصل روایت می‌شود.

باید به او گفت: چرا روزه غدیر، معادل شصت ماه نباشد؟ جواب می‌دهد: چون روزه مستحبی است، و از روزه ماه رمضان که واجب است مهمتر نیست، و ثواب یک ماه رمضان ثواب ده ماه است. در همین امسال که به حج مشرف بودیم شبی در مسجد الحرام با یکی از علمای وهابیه بحث به میان آمد، و درباره روزه غدیر عین کلام ابن کثیر را دیکته شده، حفظ کرده بود، و گفت: چون این روایت روزه یک روز را پاداش شصت ماه می‌دهد، و این نامعقول است، پس این روایت حجیت ندارد.

یک جوان شیعه از اهل بحرین در پهلوی ما نشسته بود، به او گفت: این سقاهائی که تو اینک می‌بینی در مسجد الحرام می‌گردند، و با این رنج و زحمت، ظرف‌های سنگین آب را به نقاط مختلف مسجد می‌رسانند، در همراه حقوقشان چقدر است؟! گفت: حداکثر پانصد ریال سعودی!

جوان گفت: اگر یک روز ملک (پادشاه سعودی) برای زیارت و طواف در مسجد آید، و یک نفر از این سقاها، ظرف تمیزی را آب کند، و مقداری گلاب در آن بزند، و با یک شاخه گل، و یا یک برگ سبزی با کمال احترام و ادب به او تقدیم کند، و ملک یک اسکناس هزار ریالی به او بدهد، آیا ملک کارزشتی کرده است؟

گفت: نه! جوان گفت: مطلب از این قرار است که: اجرت ماهیانه و شهریۀ سقا که به حسب توزیع بر روزها، هر روز بیست و شش ریال و کسری می‌افتد، و اجرت او در تمام مدت یکساعتی که ملک در مسجد است، دو سه ریال بیشتر نمی‌شود، و آن را هم اتفاقاً روی شهریۀ عمومی خود می‌گیرد، چطور عطای یک هزار ریال بلاعوض در قبال کار غیر واجب او صحیح است، و ممدوح عُقلاء؟

همین طور است روزه غدیر که موهبتی از طرف مالک و مَلِک الملوک و ربّ الأرباب است، نسبت به بنده مخلص و مؤمنی که به محبت و ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، در این آستان خواسته است با یک روز روزه، عرض ادب کند. آن مرد وهابی هیچ پاسخی نداشت که بگوید، و به سکوت فرورفت. **فَبِهِتَ الَّذِي كَفَرَ!**<sup>۱</sup> فخر رازی در ذیل آیه: **إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ فِي جَنَّاتٍ وَغُيُوبٍ يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ كَذَلِكَ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ لَا يَدْخُلُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.**<sup>۲</sup>

گوید: أصحاب ما به این آیه احتجاج و استدلال نموده‌اند براینکه: ثواب که از جانب خدای رسد، از باب تفضل و احسان است نه از باب استحقاق. چون خداوند تعالی بعد از آنکه اقسام ثواب متقیان را شمرده است مبین ساخته است که تمام این پاداش‌ها برسبیل فضل و احسان حاصل شده است، از جانب خداوند تعالی. و پس از این گفته است: این است فوز عظیم و پیروزی بزرگ. و أصحاب ما به این آیه استدلال کرده‌اند که: تفضل و احسان، درجه بالاتری دارد از پاداشی که از روی استحقاق باشد، زیرا خداوند بعد از آنکه از این ثواب‌ها و پاداش‌ها تعبیر به فضل کرده است، گفته است: این فضل و احسان، فوز عظیم است. و نیز بر همین مطلب دلالت دارد، که اگر پادشاهی عظیم المنزله به اجیری اجرتش را بدهد، و به شخصی دیگر لباسی را به عنوان خلعت بدهد، آن خلعت از

۱- آیه ۲۵۸، از سوره ۲: بقره: پس مات و مبهوت شد کسی که کفر ورزیده است.

۲- آیه ۵۱ تا ۵۹، از سوره ۴۴: دخان: تحقیقاً مردمان با تقوی و خدا ترس در مقام امن و امان منزل دارند، در بهشت‌ها و زیر درختان سربهم آورده، و درکنار چشمه‌ها آرمیده‌اند، و برتن خودلباس‌هایی از استبرق و سندس که حریر و نازک و سبزرنگ است کرده‌اند، و بر روی تخت‌ها روبروی هم نشسته و به تماشای یکدیگر اشتغال دارند. از هر میوه‌ای که بخواهند در کمال امنیت برایشان حاضر می‌کنند، و غیر از یک بار مُردنی که در دنیا بمردند، دیگر بهیچگونه طعم و مزه مرگ را نمی‌چشند، و پروردگارشان آنها را از عذاب دوزخ محفوظ داشته است. تمام این پاداش‌ها به عنوان فضل و احسان و رحمت خدای تست، و تحقیقاً اینست فوز عظیم و پیروزی بزرگ.

آن اجرت، گرانقدرتر است.<sup>۱</sup>

و ابن کثیر خودش در تفسیر این آیه کریمه گفته است: در روایت صحیح از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد است که چنین گفته است: **اعْمَلُوا وَسَدُّوا وَقَارِبُوا وَاعْلَمُوا أَنَّ أَحَدًا لَنْ يُدْخِلَهُ عَمَلُهُ الْجَنَّةَ! قَالُوا: وَلَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! قَالَ: وَلَا أَنَا إِلَّا أَنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ.**<sup>۲</sup>

«عمل کنید! و کارهایتان را از روی احکام و سداد و متانت انجام دهید! و خود را به خدایتان نزدیک کنید! و بدانید که: عمل هیچ فردی او را داخل در بهشت نمی نماید! گفتند: ای رسول خدا عمل توهم، ترا داخل بهشت نمی کند؟ گفت: و نه من! مگر آنکه پروردگار مرا در رحمت و فضل خود بیوشاند، و فضل و رحمتش مرا فرا گیرد.»

و از اینجا بدست می آوریم که: ثواب و پاداش خداوندی به مقدار انکشاف عمل از حقیقت ایمان است. هر چه ایمان و خلوص بیشتر باشد، مثبت افزون تر است. و معلوم است که ایمان و إخلاص که از صفات و حالات نفسی است، از اعمال بدنی و خارجی که مشهود است، از واجبات و محرمات و مستحبات و مکروهات، دقیق تر و لطیف تر و ظریف تر است برای ارائه بنده در مقام امتثال، و نمایشگر مقدار محبت و واقعیت اوست. و همین اعمال مستحبتی و نوافلی است که بنده از روی طوع و رغبت انجام می دهد، بدون إلزام و ایجاب، و او را به بارگاه قرب می کشاند، و در حرم امن و امان الهی جا می دهد، و جلیس و انیس و کلیم و حبیب خدا می کند. و در این صورت دیگر، عنوان ثواب شصت ماه روزه نیست. بلکه شصت سال است، و یا به اندازه عمر روزگار و دهر است، چنانچه در بعضی از روایات دیگر آمده است، و بطور کلی وقتی که بنده در عمل و نیت از حدود و

۱ - «تفسیر فخر رازی»، طبع مطبعة سعادت، ج ۷، ص ۴۷۷.

۲ - «تفسیر القرآن»، ابن کثیر، طبع دارالفکر، ج ۶، ص ۲۶۲. و این روایت را در «صحیح بخاری» طبع بولاق سنه ۱۳۱۲، ج ۸، کتاب رِقاق، ص ۹۸ و ص ۹۹ از أبوهیریه وعائشه روایت کرده است، و در روایت أبوهیریه، این جمله را اضافه دارد که: **سَدُّوا، وَقَارِبُوا، وَاعْمَلُوا، وَرُؤُوسًا، وَشَىْ مِنْ الدُّلْجَةِ، وَالْقَصْدَ وَالْقَصْدَ تَبَلَّغُوا!**

تعیّن خارج شود، و به لا تَعَيَّنْ بپیوندد، آنجا جز خداوند و جمال او و جلال او و دریای بی کران عظمت او، و اوقیانوس بی منتهای علم و حیات و قدرت او چیزی نیست. آنجا دیگر حمد و مقدار و اندازه و کم و کیف و این و متی و جدّه و فعل و انفعال نیست. آنجا عالم توحید لم یزلی و لایزالی است. آنجا دریای ژرف و عمیق ایقان و ایمان و گم شدن در جلّوات ربّانیه و نَفَحَاتِ سُبْحَانِيّه است.

در «صحیح بخاری» با سند متصل خود از ابوهیریه روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ گفت:

إِنَّ اللَّهَ قَالَ: مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ. وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ فَإِذَا أَحَبَّهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يَنْصُرُهُ وَوَدَّهُ الَّذِي يَبْتَطِشُ بِهَا وَرِجْلَهُ الَّذِي يَمْشِي بِهَا، وَإِنْ سَأَلَنِي لِأَعْطِيَنَّهُ وَ لَئِنْ اسْتَعَاذَنِي لِأُعِيَدَنَّهُ وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدِي عَنْ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَأَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ.<sup>۱</sup>

۱ - «صحیح بخاری» طبع بولاق، ج ۸، کتاب رِیَاقِ ص ۱۰۵. صدر این حدیث را تا جمله «وإن سألتني أعطيته» در ص ۶۸ از کتاب «كلمة الله» آورده است و در ص ۵۱۹ از همین کتاب گفته است: اصل این حدیث اول در «محاسن» برقی از عبدالرحمن بن حماده از حنّان بن سدید از حضرت صادق عليه السلام و دیگر در کتاب «كافي» جلد دوم ص ۳۵۲ با سه سند آمده است: اول از ابوعلی اشعری از محمد بن عبدالجبار و از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی که هردوی آنها از ابن فضال، از علی بن عقبه، از حماد بن بشیر از حضرت صادق عليه السلام از رسول خدا صلى الله عليه وآله روایت کرده است. دوم از جماعتی از اصحاب ما از احمد بن محمد بن خالد برقی از اسماعیل بن مهران، از ابوسعید قنّاط، از ابان بن تغلب از حضرت باقر عليه السلام روایت نموده است. سوم از عده ای از اصحاب ما از سهل بن زیاد از حسن بن محبوب از هشام بن سالم از معلی بن خنیس از حضرت صادق عليه السلام از رسول خدا صلى الله عليه وآله روایت نموده است. و این حدیث را در بسیاری از کتب آورده اند، و عامّه با ألفاظ مختلفی روایت کرده اند. آیه الله حاج میرزا جواد آقا ملک تبریزی رضوان الله علیه در کتاب لقاء الله گوید: این حدیث قدسی متفق علیه بین جمیع اهل اسلام است و غزالی در «إحياء العلوم» در کتاب محبت و شوق به خدا در ج ۴ ص ۲۶۳ آورده و عراقی در ذیل صفحه آن را از حدیث بخاری از ابوهیریه شمرده است. و ما در مجلس نهم از دوره «معاد شناسی» در جلد اول آورده ایم.

«خداوند حقاً گفته است که: هرکس با یکی از اولیای و دوستان من دشمنی ورزد، من با او اعلان جنگ می‌دهم. و هیچگاه بنده من به چیزی که محبوبتر باشد، در نزد من، از آنچه را که بر او واجب کرده‌ام، تقرب نجسته است. و پیوسته و بطور مُدام بنده من به واسطه نوافل و مستحبات به من تقرب می‌جوید، تا سرحدی که من او را دوست می‌دارم، و چون او را دوست داشتم، من گوش او هستم که با او می‌شنود، و چشم او هستم که با او می‌بیند، و دست او هستم که با او می‌گیرد، و پای او هستم که با او راه می‌رود. و اگر از من چیزی بخواهد، حقاً من به او عطا می‌کنم، و اگر از چیزی به من پناه آورد، او را البته پناه می‌دهم. و من درکاری که خودم فاعل و بجا آورنده آن بودم، هیچوقت تردّد و درنگ نکردم مانند توقّف و تردّدی که درباره گرفتن نفس مؤمن نمودم، زیرا که او مرگ را دوست نداشت، و من دوست نداشتم او را رنجیده کنم».

و در روایات، پاداش‌های فراوان برای اعمال مستحب بسیار است، مانند روزه داشتن در دهه ذوالحجه که ثواب روزه یکسال دارد، و هر شب آن مساوق شب قدر است.<sup>۱</sup>

و مانند روایت عبدالله بن عمر که می‌گفت: ما با رسول خدا ﷺ چنین بودیم که: روزه روز عرفه را معادل دو سال روزه می‌دانستیم.<sup>۲</sup> و درباره روزه بیست و هفتم از ماه رجب آمده است که: ثواب شصت ماه روزه

← و ذیل این حدیث را یعنی عبارت ما تَرَدَّدَتْ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ را با اختلاف ألفاظ در «أمالی» شیخ طوسی طبع نجف سنه ۱۳۸۴ ج ۲ ص ۲۹ و در «بحار الأنوار» طبع حروفی ج ۶ ص ۱۵۲ از «أمالی» طوسی نقل کرده است، و همچنین در «محاسن» برقی با دو سند دیگری از فضیل از ابو حمزه ثمالی از حضرت صادق عليه السلام دوم از این فضال از ابو جمیل از محمد بن علی حلبی از حضرت صادق عليه السلام آورده است (محاسن برقی کتاب الصفوة و التور و الرحمة من المحاسن، باب الانفراد ص ۱۶۰) و ما در مجلس هشتم از جلد اول دوره «امام شناسی» ذکر کرده‌ایم.

۱ - «سنن ابن ماجه» طبع دار احیاء الکتب العربیة ج ۱ ص ۵۵۱ باب صیام العشر، و «إحیاء العلوم» ج ۱ ص ۲۱۳.

۲ - «الغدیر» ج ۱، ص ۴۰۷ از طبرانی در «أوسط».

را دارد.<sup>۱</sup>

و امثال این روایات که کتب عامه مشحون از آنهاست.

آری ابن کثیر و امثاله باید بدانند که گناه از روایت نیست، گناه از لفظ غدیر، و روز عید و نزول آیه اِکمال، و لفظ عَلِيٍّ وَمَوْلِيٍّ و امثالهاست که در این روایت آمده است، و این ألفاظ هم گناهی ندارند، جز آنکه عالم بشریت را به سعادت مطلقه و توحید و کمال نفسانی و دوری از بهیمیت و شیطنت دعوت می‌کنند. وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ.<sup>۲</sup>

«آنها چیزی را علت انتقام قرار ندادند، مگر ایمان به خداوند عزیز حمید که در مؤمنان بود.»

وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ.<sup>۳</sup>

«وآنها انتقام نکشیدند مگر به علت اینکه خدا و رسولش آنها را از فضل خود بی‌نیاز و غنی کرده بود.»

وَوَكَلْتُ الْأُمْرَ إِلَىٰ حَيْدَرُ	سَوَدْتُ صَاحِبَةَ أَعْمَالِي
وَشَفِيعِي فِي يَوْمِ الْمَخْشَرِ	هُوَ كَهْفِي مِنَ تَوْبِ الدُّنْيَا
نَعَمْ جَمَّتْ عَنِّي أَنْ تُشْكَرَ	قَدْتَمَّتْ لِي بِوَلَايَتِهِ
وَأَخْصَصَ بِالسَّهْمِ الْأَوْفَرَ	لِأُصِيبَ بِهَا الْحَطَّ الْأَوْفَى

۱ - «سیره حلبیه» ج ۱ ص ۲۷۲ از دمیاطی در سیره اش.

۲ - آیه ۸، از سوره ۸۵: بروج.

۳ - آیه ۷۴، از سوره ۹: توبه.

۴ - ابیاتی است از قصیده کوشریه مرحوم سید رضا هندی عرب رحمة الله علیه، و ما تمام قصیده او را در درس ۱۰۲ تا ۱۰۷، از ج ۷، از دوره «امام شناسی» آورده ایم.

درس صدوسی پنجم

عامة تبين رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم برسرايمير المؤمنين عيناام در روز عيد غدیر





## درس صد و سی و پنجم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ الطَّاهِرِیْنَ؛ وَلَعْنَةُ اللّٰهِ  
عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ، مِنْ الْاَنِّ اِلٰی قِیَامِ یَوْمِ  
الدِّیْنِ؛ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ.  
قَالَ اللّٰهُ الْحَكِیْمُ فِی كِتَابِهِ الْكَرِیْمِ:

اِنَّ الدِّیْنَ اَمْنٌوَا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اِنَّا لَا نُضِیْعُ اَجْرَ مَنْ اَحْسَنَ عَمَلًا- اُولٰٓئِكَ  
لَهُمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرٰی مِنْ تَحْتِهَا اَنْهَارٌ یُحَلَوْنَ فِیْهَا مِنْ اَسْوَرَ مِنْ ذَهَبٍ وَیَلْبَسُوْنَ  
ثِیَابًا خَضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَاِسْتَبْرَقٍ مُّتَّكِنِیْنَ فِیْهَا عَلٰی الْاَرَآئِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ  
مُرْتَفَقًا.<sup>۱</sup>

«تحقیقاً آن کسانی که ایمان آورده اند، و اعمال شایسته و نیکوبه جای  
می آورند، البته ما پاداش و مزد کسی را که کار شایسته و نیکو بجای آورد، ضایع  
نخواهیم نمود - از برای ایشان بهشت های عدن است که در زیر درختان سر بهم  
آورده آنها نهرهایی در جریان است. آنها در این بهشت ها به زیورهایی از  
دستبندهای طلا آراسته می شوند، و لباس های سبزفام از سندس و استبرق  
(عالی ترین نوع از دیبا و حریر) می پوشند، و بر روی تخت ها تکیه می زنند، خوب  
پاداشی است، و نیکو محلّ تکیه زدن بر مرفق، و آرمیدن بر آریکه و تخت».  
در این آیه مبارکه لباس بهشتیان را سبزرنگ، و از نوع سندس و استبرق که  
بهترین انواع حریر است، قرار داده است.

---

۱- آیه سی ام و سی و یکم، از سوره کهف: هجدهمین سوره از قرآن کریم.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ - فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ - يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ.<sup>۱</sup>

«حَقًّا که مردم با تقوی و خدا ترس که در وقایه و حفظ و عصمت خداوندی هستند، در مقامی امن و محلی که هیچ گزندی و خاطره‌ای در آن وجود ندارد، قرار دارند - در بهشت‌های سر پوشیده شده از درخت، و در کنار چشمه سارها و جویبارها - از سندس و استبرق برتن می پوشند، و روبروی یکدیگر می نشینند».

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ وَهَدُّوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهَدُّوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ.<sup>۲</sup>

«تحقیقاً خداوند داخل می کند آنان را که ایمان آورده اند، و کارهای نیکو و شایسته انجام داده اند، در بهشت‌های برین، که درختان آنها از کثرت درخت سر بهم آورده است، و در زیر آن درختان نهرهایی جاری است. ایشان در آن بهشت‌ها از دستبندهائی که از طلاست آراسته می شوند، و همچنین به لؤلؤ آراسته می شوند. و لباس آنها در آن بهشت‌ها حریر است. و به سوی گفتار طیب و سخن پاک و پاکیزه هدایت می شوند، و به سوی صراط پسندیده، و راه شایسته و مورد ستایش و تعریف و تمجید، هدایت می شوند».

در این آیات مبارکات نیز لباس اهل بهشت را از سندس و استبرق و حریر شمرده است.

این نوع لباس، جزا و پاداش و یا تجسم لباسهای تقوی و پوشش‌های ساده و بدون آلاچی است که در دنیا داشته اند. چون زینت کردن به طلا و پوشیدن لباس حریر و ابریشم خالص در شرع اسلام بر مردان حرام است. مردان و زنان مؤمن و با تقوی که در حَظِّ مَشْيِ أَصَالَتِ و تحقیق و ولایت گام برمی دارند، و لباس‌های آنان ساده و اقتصادی است، در روز قیامت به چنان لباسهای استبرق و

۱ - آیه ۵۱ تا ۵۳، از سوره ۴۴: دُخَان.

۲ - آیه ۲۲ و ۲۳، از سوره ۲۲: حَجّ.

حریر ملبّس می‌گردند.

امیرمؤمنان علیه افضل التحیة والسلام، در خطبه همام در صفات متّقیان، در مورد لباسهایشان می‌فرماید: وَمَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ<sup>۱</sup> یعنی لباس آنها اقتصادی است. و ایشان در قضاء شهوات و میول نفسانیة خویشتن، فقط بقدر حاجت در ضرورت زندگی و ادامه حیات اکتفا می‌کنند.

و علیهذا انفاق در امور شخصیة، همانند لباسی است که فقط قامت آنها را می‌پوشاند، و لیکن در خیرات و مبرات و ایثار، توسعه می‌دهند، و تا شعاع وسیعی را زیر پوشش می‌گیرند.

در «مِصْبَاحِ الشَّرِيعَةِ» گوید: قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: زینت بخش‌ترین لباس برای مؤمن، لباس تقوی است. و نرم و ملایم‌ترین آن، ایمان است. قال الله تعالی: وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ<sup>۲</sup> «و لباس تقوی، آن لباس پسندیده و اختیار شده است»، و اما لباس ظاهر، نعمتی است از جانب خداوند تعالی که بدان عورت‌ها و قبائح بنی آدم پوشیده می‌شود. و آن کرامتی است که خداوند بدان فقط اولاد بنی آدم را مکرم و گرامی داشته است، آن کرامت و بهره‌ای که دیگر از سایر موجودات را بدان مکرم و گرامی نداشته است. و لباس برای مؤمنان آلت و سببی است برای بجا آوردن آنچه خداوند بر آنها واجب کرده است.

و سپس می‌گوید: وَخَيْرُ لِبَاسِكَ مَا لَا يَشْغَلُكَ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، بَلْ يُفَرِّقُكَ مِنْ ذِكْرِهِ وَشُكْرِهِ وَطَاعَتِهِ، وَلَا يَحْمِلُكَ عَلَى الْعُجْبِ وَالرِّبَاةِ وَالتَّزْيِينِ وَالتَّفَاخُرِ وَالْخِيَلَاءِ فَإِنَّهَا مِنْ آفَاتِ الدِّينِ وَمُورِثَةُ الْفَسَادِ فِي الْقَلْبِ.<sup>۳</sup>

«و بهترین لباس تو آن لباسی است که تو را از خداوند عزّوجلّ به غیر خدا مشغول نکند! بلکه تو را به یاد او و شکر او، و طاعت او نزدیک کند! و تو را بر خودپسندی، و ریاء، و زینت‌بندی، و تفاخر، و استکبار، و بلندپروازی نیندازد،

۱- «نهج البلاغه» خطبه ۱۹۱.

۲- آیه ۲۶: از سوره ۷: أعراف.

۳- «مصباح الشریعة»: باب هفتم.

زیرا که اینها از آفت‌های دین است، و به جای گذارنده سختی و قساوت دردل». در اینجا می‌بینیم که حضرت صادق علیه السلام بهترین لباس را آن شمرده است که: انسان را از خدا به غیر خدا مشغول نکند. و این گفتار جامع و کاملی است که می‌توان از آن فروع و کثیره‌ای را متفرع نمود.

زیرا از نقطه نظر جنس لباس، و نوع آن، و از جهت کهنگی و نئی، و از جهت ارزش و کم‌قیمتی، و از سایر جهات فقط این میزان را داده است که: انسان را از خدا به غیر خدا مشغول نکند. و این کلام کلی و عامی است که به حسب مصادیق مختلف، لباس‌های متفاوتی را شامل می‌شود.

زیرا بعضی اگر لباس متجمل و نوبپوشند، از یاد خدا غافل می‌شوند، اینها نباید بپوشند. بعضی اگر لباس کهنه و وصله‌ای بپوشند، پیوسته نظر و توجهشان به آن کهنگی و پینگی است، آنها نباید بپوشند، زیرا همینکه توجه ایشان به لباس مشغول شد، خواه از جهت زیبایی، و خواه از جهت کهنگی، این توجه، توجه به غیر خداست.

لباس باید طوری باشد که: عادی باشد، و برای پوشنده آن تفاوتی نیاورد، و کهنه و یا نو، وصله دار و یا بدون وصله، کاملاً عادی باشد، و توجه پوشنده را به خود جلب نکند، و إلاً این جلب توجه ممدوح نیست.

و همچنین به تنقیح مناط قطعی از این عبارت می‌توان استنتاج کرد که: **خَيْرُ مَعَاشِكَ مَا لَا يَشْغَلُكَ عَنِ اللَّهِ. وَخَيْرُ دَارٍ سُكُنَاكَ مَا لَا يَشْغَلُكَ عَنِ اللَّهِ، وَخَيْرُ رَفِيقِكَ مَنْ لَا يَشْغَلُكَ عَنِ اللَّهِ، وَخَيْرُ زَوْجَتِكَ مَنْ لَا تَشْغَلُكَ عَنِ اللَّهِ! وَخَيْرُ بَيْتِكَ مَنْ لَا يَشْغَلُونَكَ عَنِ اللَّهِ! وَخَيْرُ وَطَنِكَ! وَخَيْرُ عُمُرِكَ! وَخَيْرُ عِلْمِكَ! وَخَيْرُ عَمَلِكَ! وَهَلُمَّ جَرًّا!**

«بهترین کسب و کار تو آن است که تو را از خدا مشغول نکند، و بهترین عیش تو آن است که تو را از خدا مشغول نکند، و بهترین خانه مسکونی تو آن است که تو را از خدا مشغول نکند، و بهترین رفیق و دوست آن است که تو را از خدا مشغول نکند، و بهترین زن تو آن است که تو را از خدا مشغول نکند، و بهترین پسران تو آنانند که تو را از خدا مشغول نکنند، و همچنین بهترین وطن... و بهترین عمر...»

و بهترین علم... و بهترین عمل...».

محدث قمی از شیخ ابراهیم بیجوری، شارح شمائل محمدیه نقل کرده است که: او در باب لباس رسول خدا ﷺ گوید: مصطفی ﷺ لباس های کهنه را اختیار می نمود، و اکثراً لباس او از جنس خشین و زبر و درشت بود، و چون لباس می پوشید بریک نوع واحد اقتصار نمی نمود، بلکه لباسهای متنوع می پوشید، و هیچ گاه نفس او طلب لباس گرانبقیمت نمی کرد، بلکه اقتصار می نمود برحسب آنچه ضرورت اقتضا کند. و گاهی نیز لباس سنگین و بلندپایه می پوشید. یک بار برای او حله ای را به رسم هدیه آوردند که به سی و سه شتر و یا ناقه خریداری کرده بودند، و حضرت آن را فقط یک مرتبه پوشیدند.

تا آنکه می گوید: سابقین از ما در کهنگی لباس، و کم ارزش بودن آن، به جهت کوچک شمردن آنچه را که خداوند کوچک شمرده است، از پیغمبر اکرم تبعیت می کردند، چون می دیدند که: اهل لَهو و غفلت با لباس و زینت بر همدیگر تفاخر می جویند، و لیکن الآن دل ها سخت شده، و آن حقیقت در بوتۀ نسیان سپرده شده است، و مردم غافل، کهنگی و بی ارزشی لباس را شبکه و دامی برای صید دنیا قرار داده اند، و کاملاً مطلب به عکس شده است.

مردی زنده پوش، بر جمال و هیئت لباسِ شاذلیّ ایراد گرفت، او در جواب گفت: ای مرد! این هیئت و لباس من می گوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ، ولیکن هیئت و لباس تو می گوید: ای مردم به من چیزی بدهید!

و در «نهج البلاغه» است که چون امیرالمؤمنین عليه السلام را دیدند که لباس کهنه پینه زده پوشیده است، و از علت آن پرسیدند، در جواب گفت: این لباس قلب را خاشع می کند، و نفس را ذلیل می کند، و مؤمنان بدین لباس اقتدا می کنند.

و در روایت از حضرت صادق عليه السلام آمده است که: لباس امیرالمؤمنین عليه السلام عبارت بود از پیراهنی تا بالای مچ پا، و شلواری تا میانه ساق پا، و ردائی که از جلو تا پستانها و از پشت تا رانها را پوشانیده بود، و همه را مجموعاً به یک دینار خریده بود، و چون برتن کرد دست به سوی آسمان بلند نموده عرض کرد: بار پروردگارا حمد تو را به جای می آورم، براین لباسی که عنایت کردی! و پیوسته

مشغول حمد بود تا داخل منزل خود شد، و پس از آن گفت: این لباسی است که سزاوار است مسلمین مثل این را بپوشند.<sup>۱</sup>

و معلوم است که تأسی به این بزرگواران، و اقتدا به سنت این رادمردان از اولیای خداوند متعال، چقدر برای سعادت دنیا و آخرت مفید است، و دور بودن از این نهج راستین چقدر افراد بشر را در منجلاب عَفْنِ آراءِ وأهواءِ گرفتار و غرق می‌کند، که امید رهائی از آن بعید به نظر می‌رسد.

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ پس از شرح احوال پیامبرانی همچون حضرت موسی، و داود، و عیسی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، پس از آنکه دعوت به تأسی به رسول الله کرده بود، دوباره دعوت به تأسی آن حضرت می‌کند.

در ابتدا می‌فرماید: وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَافٍ لَكَ فِي الْأَسْوَةِ، وَدَلِيلٌ لَكَ عَلَى ذَمِّ الدُّنْيَا وَعَيْبِهَا وَكَثْرَةِ مَخَازِيهَا وَمَسَاوِيهَا.

«و تحقیقاً در رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حقیقت و واقعیتی است که برای تو در تأسی کردن، و اقتدا کردن به او کفایت می‌کند، و راهنمای توست برای مذمت دنیا و عیب آن، و بسیاری از مواردی که دنیا انسان را خوار و زشت و بی‌مقدار و پست می‌سازد، و بد و کریه و خراب و فاسد می‌کند.»

و پس از شرح مقداری از منهاج رسول الله می‌فرماید:

فَتَأْسَ بِبَنِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَظْهَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: فَإِنَّ فِيهِ أُسْوَةً لِمَنْ تَأْسَى وَعَزَاءً لِمَنْ تَعَزَى، وَأَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُتَأْسَى بِبَنِيِّهِ وَالْمُقْتَصِ لَأَثَرِهِ.

«پس تو ای مرد مسلمان تأسی کن به پیغمبر خودت، که از همه پیامبران پاک‌تر و پاکیزه‌تر، طیب و طاهرتر است - که درود باد بر او و بر آل او - زیرا که در او الگو و نشانه و ماده تأسی و پیروی است برای کسی که اقتدا کند و تأسی نماید، و نشانه و علامت صحیح انتساب است برای کسی که بخواهد خود را به او نسبت دهد.»

و باز پس از شرح مقداری از حالات و روش رسول خدا در خضوع و خشوع و

۱ - «سفینه البحار»، ج ۲ ص ۵۰۳ و ص ۵۰۴.

تواضع و إعراض از دنیا و زینت‌های آن که حتی از دل و چشم خود دور کرده بود، و دوست نداشت که ذکری و یادی از دنیا کند می‌فرماید:

وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا يَدُلُّكَ عَلَى مَسَاوِي الدُّنْيَا وَعُيُوبِهَا، إِذْ جَاعَ مَعَ خَاصَّتِهِ وَزُوِيَتْ عَنْهُ زَخَارِفُهَا مَعَ عَظِيمِ زُلْفَتِهِ، فَلَيَنْظُرُ نَاطِرٌ بِعَقْلِهِ  
ءَا كَرَّمَ اللَّهُ بِذَلِكَ مُحَمَّدًا أَمْ أَهَانَهُ؟!

فَإِنْ قَالَ: أَهَانَهُ فَقَدْ كَذَبَ وَالْعَظِيمِ، وَإِنْ قَالَ: أَكْرَمَهُ فَلْيَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ  
أَهَانَ غَيْرَهُ حَيْثُ بَسَطَ الدُّنْيَا لَهُ، وَزَوَّاهَا عَنْ أَقْرَبِ النَّاسِ مِنْهُ.

فَتَأْسَى مُتَأَسِّ بِنَبِيِّتِهِ، وَافْتَضَّ أَنْرَهُ، وَوَلَجَ مَوْلَجَهُ، وَإِلَّا فَلَا يَأْمَنُ  
الْهَلَكَةَ، فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ مُحَمَّدًا ﷺ عَلَمًا لِلسَّاعَةِ، وَمُبَشِّرًا بِالْجَنَّةِ وَمُنذِرًا  
بِالعُقُوبَةِ. ۱

«و تحقیقاً در رسول خدا ﷺ چیزی است که راهنمای توست بر بدی‌های دنیا، و عیوب و زشتی‌های دنیا، زیرا که با آن خصوصیتی که داشت در نزد خداوند متعال، معذک در دنیا گرسنه ماند، و با وجود آن منزلت و تقرب عظیمی که داشت، زینت‌ها و زخارف دنیا از او دور شد، و به کنار رفت.

حالا بر شخص بصیر و متدبّر است که با عقلش بسنجد، و با درایتش تأمل و تفکر کند که: آیا خداوند با اینگونه معامله‌ای که با مُحَمَّد نمود، آیا می‌خواست او را گرامی بدارد، و یا آنکه او را إهانت کند؟

اگر بگوید: خداوند دوست داشت مُحَمَّد را إهانت کند، و پست و خوار به شمار آورد، سوگند به خداوند بزرگ که دروغ گفته است. و اگر بگوید: خداوند دوست داشت او را مکرم و محترم و معزز و گرامی دارد، پس باید بداند که خداوند غیر مُحَمَّد را که دنیا را بر او گسترش داده است، إهانت کرده و خوار

۱ — «نهج البلاغه»، خطبة ۱۵۸. و این خطبه را تماماً در کتاب «مکارم الأخلاق»، شیخ رضی الدین ابونصر حسن بن فضل طبرسی، که از بزرگان و اعیان علماء شیعه است، و در قرن ششم می‌زیسته است، در ابتدای کتاب آورده است، و کتاب «مکارم الأخلاق» خود را بر این اساس پایه‌ریزی کرده است. «مکارم الأخلاق» از کتب نفیس و حاوی مطالب مهمه می‌باشد، و علمای راستین سابقین، آن را در سفر و حضر پیوسته همراه خود داشته‌اند.



شمرده است؛ آن دنیائی را که از نزدیکترین و مقرب‌ترین افراد به سوی خود، برکنار زده است.

و بنابر این باید شخص پیروی کننده، و تأسی نماینده، به پیامبر خودش اقتدا کند و تأسی نماید و دنباله‌رو راه و خط‌مشی او باشد، و هر جا که او رفته است و داخل شده است، برود و داخل شود، و گرنه از خطر هلاکت روحی و معنوی مصون نخواهد بود، زیرا که خداوند محمّد را امام و پیشوا و رئیس و رهبر و رایت و نشانه قیام قیامت قرار داده است، و بشارت دهنده بهشت، و ترساننده از عقوبت شمرده است».

و در قرآن کریم داریم:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ  
الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا<sup>۱</sup>

«و حَقّاً و تحقیقاً از برای شما در رسول خدا، ماده تأسی و جهت پیروی و تبعیت است، ماده تأسی نیکوئی، برای کسی که آرزوی لقاء و دیدار خدا را داشته باشد، و روز باز پسین را، و یاد خدا را زیاد بنماید».

و از آنچه گفته شد بدست می‌آید که از هر جهت رسول خدا، الگو و نمونه بارز و شاخص و قابل تأسی نیکوست، چه در امور دنیوی و چه اخروی، چه ظاهری و چه باطنی، چه فردی چه اجتماعی، چه در لباس و مسکن، و چه در غذا و خوراک، و چه در نکاح و امور زناشویی، و چه در جنگ و صلح.

و تا وقتی که مسلمین در این امور از آن شاخص حقّ و متحقّق به حقیقت پیروی داشتند، کلاه ایشان ساده بود، و یا عمامه بر سر داشتند، و لباسشان گشاد بود، و کوتاه نیز نبود، و فرایشان ساده و بدون تجمل بود، و خانه و عیالشان نیز طبق آن منهج بود، چه زندگانی‌های گوارا و توأم با عیش هنیئ، و آرامش دل و سکینه خاطر داشتند، و عمری را با صحت و سلامت روح و عزّت و اطمینان فکر و ایقان و ایمان می‌گذرانیدند.

۱ - آیه ۲۱، از سوره ۳۳: احزاب.

و درست از هنگامی که بواسطه سیطره غرب و غلبه کفار بر مسلمین، آن رسوم و آداب را از دست دادند، کلاه شاپو بر سر گذاشتند، و کراوات و زُنار که صلیب و علامت مختص مسیحیان است، بر گردن آویختند، و لباس های خود را تنگ و کوتاه کردند، بطوری که لباس مردان تا زیر کمر آنها قرار گرفت، و چون خم شوند، همه بدن آنها از زیر پارچه نمودار می شد، و بجای ازار و سرداری و قبا، کت و شلوار پوشیدند،<sup>۱</sup> و محاسن خود را تراشیدند، و بطور کلی چه مردان، و چه زنان، از رسوم کفر تقلید کردند، و از روی ژورنال های ایشان لباس دوختند، و تعیین نوع دوخت و مُد آن را نمودند، و بجای انگشتری نقره فیروزه و یا عقیق در دست راست، حلقه و یا انگشتری طلا در دست چپ نمودند، لباس ذلت و اسارت پوشیدند، و در تحت سیطره فکری دولت کفر، یک برده و اسیر شدند، و

۱ - طبری و ابن اثیر جزری در تواریخ خود آورده اند و محدث قمی نیز از آنها نقل کرده است که: وَلَمَّا بَقِيَ الْحُسَيْنُ فِي ثَلَاثَةِ أَوْ أَرْبَعَةٍ، دَعَا بِسِرَاوِيلٍ مَحْقُوقَةٍ يَلْمَعُ فِيهَا الْبَصْرُ بِمَانِيٍّ مُحَقَّقٍ فَفَرَزَهُ وَنَكَنَهُ لِكَيْلَا يُسَلِّبَهُ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: لَوْلَيْسَتْ تَحْتَهُ التُّبَانُ! قَالَ: ذَلِكَ ثَوْبٌ مَدْلَةٌ وَلَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَلْبَسَهُ. فَلَمَّا قَتَلَ سَلْبَهُ بَخْرُبُنْ كَعْبٍ فَتَرَكَهُ مُجَرَّدًا. «چون از اصحاب حسین بن علی عليه السلام غیر از سه چهار نفری بیشتر نماندند، یک شلواوری که بافت آن محکم بود طلب کرد، آن شلوار بقدری جالب بود که چشم در آن خیره می شد، و از بافته های یمن بود بدون شک، حضرت آن را شکافتند و علاوه با سر انگشتان خود آن را به قطعاتی خرد و پاره کردند که مبادا بعد از شهادت، آن را از پایش بیرون کنند و به غارت برند. بعضی از اصحاب گفتند: چه خوب است که در زیر آن یک تَبَان می پوشیدی؟! (تَبَان و تَبَان شلوار کوتاهی را گویند که درازای لنگه های آن بقدری یک وجب است) حضرت گفتند: این لباس کوتاه، لباس اهل ذلت است، و برای من سزاوار نیست که بیوشم. و چون آن حضرت به درجه رفیعه شهادت رسیدند، بخرن کعب روی آورده و آن را به غارت برد، و آن حضرت را عریان گذارد. (تاریخ الأمم والملوک طبری طبع مطبوعه استقامت قاهره سنه ۱۳۵۸، ج ۴ ص ۲۴۵، و طبع دارالمعارف مصر طبع دوم ج ۵ ص ۴۵۱ و الکامل فی التاریخ طبع بیروت ۱۳۸۵ ج ۴ ص ۷۷ و نفس المهموم ص ۲۲۴ و ص ۲۲۵) و ایشان سراویل مُحَقَّقَهُ با فاعضبط کرده اند، و این اشتباه است زیرا مُحَقَّف به معنای سبک است و مناسبت معنایش در اینجا کم است بخلاف مُحَقَّقَهُ با قاف یعنی محکم و بافت قوی. باری منظور از بیان این حدیث آن است که حضرت شلوار کوتاه را لباس ذلت شمرده و از پوشیدن آن امتناع کردند. براساس همین سیره اسلامی است که اُمت مسلمان از پوشیدن لباس کوتاه مطلقاً خودداری می کنند بخلاف کفار که لباس کوتاه در میان آنها امر رایجی است.

همه گونه سعادت خود را از دست دادند، و برایگان مَخُو و نابود نمودند، و خاک نکبت و بدبختی و عسرت معیشت و زندگی ضَنک و مدَلَّت بار را با دست خود بر سر خود ریختند.

آخر به کدام مَلّت و مذهب، و به کدام روش و آئین، و منطق عقل، و وجدان پاک، شخص به خود اجازه می دهد که هر روز ریش خود بتراشد؟! آیا در کتاب طب، مصلحتی در آن دیده شده است؟ و یا در کتاب آداب از آن علامت و نشانه ای هست؟ و یا در کتاب اقتصاد شرحی در ثمرات آن نگاشته شده است؟ به کدام منطق و حکمی شخص به خود اجازه می دهد، لباس تنگ بپوشد؟ و خود را به انواع امراض دچار کند؟ کراوات که زُنَّار و صلیب است، و در پارسی آنرا چلیپا گویند، و تا قبل از جنگهای صلیبی عیسویان بر کمی می آویختند، و بعد از آن در گردن آویختند، و آویختن آن از محرّمات اسلام، و از لباسهای مختصّه کفر است، که موجب بطلان نماز نیز می شود، آیا دارای منطق و برهانی است؟

انگشتی طلا و زینت ظاهر به طلا کردن، برای مردان که در حرمت آن شکی نیست، و موجب بطلان نماز نیز می گردد، دارای برهان و شاهی است؟ این نگین های زیبا و پرارزش را که اسلام جایز دانسته است همچون فیروزه، و یاقوت، و عقیق، و دُرّ، و زبرجد، و لؤلؤ و زمرد، را اگر در نقره بنشانند، و درست کنند، به مراتب زیباتر از پوشیدن انگشتی طلا نیست؟ آخر به چه حساب کورکورانه و عَلَی العمیاء شخص مسلمان باید به خود اجازه دهد که چنین کارهایی را بکند، و فقط و فقط از روی صرف تقلید، و پیروی از کسانی که نه فرهنگ دارند، و نه دین، و نه شرف و فضیلت، و نه علم و تقوی، و نه ایثار و حمیت، و نه ناموس و غیرت، عمل کند؟!

آیا آیه وَلَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ کافی برای بیداری نیست؟ آری بحمدالله کافی است. و امروز می نگریم که جوانان با هوش و درایت از اُمت اسلام، همه آن آداب و رسوم پیران سالخورده استعمارزده را به دور ریخته، و بر آن منهاج لبخند تمسخر می زنند، و با چشمی باز، و بصیرتی تیز، و هوشی سرشار، و تفحص و تجسّسی قابل تقدیر، به فرهنگ

اصیل اسلام روی آورده، و هیچ رادع و مانعی را در جلوی پای نمی یابند، مگر آنکه با یورش های قوی و پی در پی، آن سد را درهم می شکنند، و بهمان نقطه هدف و نشانه پیامبر گرامی نزدیکتر می گردند، و از آن جام شراب بهشتی می نوشند، و به آن منهاج راستین و برنامه اساسی زندگی دلبستگی دارند، و روز به روز به آن واقعیت و ادراک وصول به حقایق اصیل، و زدودن اعتباریات پوچ، و افکار و اوهام بی پایه و اساس، بهتر واقف می گردند.

شَكَرَ اللَّهُ مَسَاعِيَهُمُ الْجَمِيلَةَ وَبَلَغَهُمْ غَايَةَ مُتَانِهِمْ عَلَى النَّهْجَةِ الْمَرْضِيَّةِ.

رسول خدا ﷺ عمامه بر سر می گذاشتند، و گاهی نیز کلاه قَلَنْسُوه<sup>۱</sup> و یا بُرْطَلَه<sup>۲</sup> بر سر داشتند. و بهترین سربندایشان عمامه بوده است که از آن تحسین می کرده اند، و آن را تاج فرشتگان و تاج عرب می شمردند.

مجلسی در «بحار الأنوار» گوید: بعضی اوقات آن حضرت قَلَنْسُوه بر سر می گذاشتند و به روی آن عمامه می بستند، و بعضی اوقات قَلَنْسُوه بدون عمامه بر سر داشتند، و بعضی اوقات عمامه بدون قَلَنْسُوه می بستند، و گاهی بُرْطَلَه بر سر می گذاشتند، و گاهی قَلَنْسُوه تیهیه یمنیه، و گاهی قَلَنْسُوه سفید مصریه (مضربه نسخه بدل) و گاهی در جنگ ها قَلَنْسُوه ای که در دو طرف آن مانند دو گوش آویزان بود، بر سر داشتند. و گاهی آن قَلَنْسُوه از جنس ساج<sup>۳</sup> سبز رنگ بود.

چه بسا رسول خدا قَلَنْسُوه را از سر بر می داشت، و او را به عنوان حاجز و حجاب در مقابل خود قرار می داد و نماز می خواند.<sup>۴</sup>

و در بسیاری از اوقات آن حضرت عمامه بر سر داشت از جنس خَزّ سیاه

۱ - قَلَنْسُوه وَفَلَنْسِيَّة نوعی است از کلاه های سر، که به شکلهای مختلف است. و جمع آن قَلَانِيس و قَلَانِيس و قَلَانِيس و قَلَانِيس آید.

۲ - بُرْطَلَه بروزن قُنْفَذ وَاُزْدُن نوعی از قَلَنْسُوه می باشد، و بُرْطَلَه چیزی است که بر سر می گذاشتند و مانع از تابش آفتاب بود.

۳ - ساج درختی است بزرگ، و چوب آن از سخت ترین اقسام چوب است.

۴ - این مطالب را در «کنز العمال»، ج ۷، ص ۷۲ و ص ۷۳. از طبع دوم، حیدرآباد سنة ۱۳۷۸، آورده است.

رنگ؛ چه در سفرهایش و چه در غیر آن، و آن عمامه را بر سر خود می پیچید. و چه بسا عمامه نداشت و دستمالی را بر سر خود و یا بر پیشانی خود می بست، و بسیار دیده می شد که آن حضرت دستمال بر سر و یا پیشانی خود بسته است. و یک عمامه ای داشت که آن را بر سر خود می بست، و نام آن سَحَاب بود. پس آن را بر سر علی بست، و به او بخشید که دیگر عمامه علی بود. و چه بسا علی با آن عمامه بیرون می آمد، و پیغمبر ﷺ می گفت: **أَنَا كُمْ عَلِيٌّ فِي السَّحَابِ** یعنی علی با عمامه سَحَاب به سوی شما آمد! و عائشه گفت: رسول خدا ﷺ **جُبَّهٖ** پشمین در تن می کرد و عمامه پشمین بر سر می بست، و سپس از منزل بیرون می رفت و برای مردم خطبه می خواند بر فراز منبر.

و من هیچکدام از خلایق را ندیده ام که خدا آفریده است، از او نیکوتر در آن لباس و عمامه.<sup>۱</sup>

در روز عید غدیر، رسول خدا ﷺ بر سر امیرالمؤمنین **عَلِيٍّ** عمامه بستند، و این قضیه به جهت خصوص انتصاب او به مقام خلافت و امامت و ولایت بوده است، زیرا در این روز صاحب خلافت برای رسول خدا معین و مشخص شد، و عنوان امارت و حکومت و خلافت مقام نبوت و حمل اعباء ولایت بدو سپرده شد، و طبعاً باید در آن روز تاجگذاری کرد، و لیکن نه مانند تاجگذاری شاهان جائز و سلاطین جابر، که از آشک چشم آرامل و ایتام، و بیوه زنان، و خون دل اطفال یتیم و محرومان، عقیق و یاقوت و درّ و برلیان ساخته، و بر کلاه زرین خود می نهند.

بلکه به عنوان علامت و نشانهٔ فخر و شرف فضیلت امامت حقه الهیه و ولایت کبرای حقیقیه ربوبیه، رسول اکرم خاتم السُّفراءِ المکرّمین، أفضل الأنبياء و المرسلین، یگانه جانشین و قائم مقام خود را که همچون نفس خود دارای ارزش و

۱ - «بحار الأنوار»، طبع کمپانی ج ۶، ص ۱۵۵، و طبع حروفی، ج ۱۶، ص ۲۵۰ و ص ۲۵۱، از کتاب نبوت نقل کرده است که از انس بن مالک روایت می کند.

مقام و منصب است، به جلومی طلبید، و عمامه سحاب خود را بر سر او می بندد، بطوری که دارای دو طرف می باشد، یکی از جلو آویزان است که کوتاه تر است، و دویمی از پشت سر آویزان است، که بلندتر است. و این عمامه چنددور بر سر علی پیچیده شده و بدین صورت مُتَوَجَّح به تاج کرامت، و علامت ولایت گردیده است. آنهم عمامه سحاب که از مختصات عمائم رسول الله بوده است. مانند نگین انگشتی که سلطان از دست درآورد و در انگشت جانشین خود کند، و یا تاج را از سر خود بردارد، و بر سر او گذارد، و یا ردآء و عبا و لباس خاص خود را که بر تن دارد بر او بپوشاند، اینها همه علامت إعطاء منصب است.

باری عمامه در عرب، یکنوع لباس محترم و معظمی بوده است که اشراف و بزرگان آنها بر سر می نهادند، و به منزله تاجی بوده است که ملوک پارس بر سر می نهادند.

ابن اثیر جزری مَجْد الدین، در حدیث فُتاده آورده است که: رسول خدا ﷺ فرموده است: «الْعَمَائِمُ تَيْجَانُ الْعَرَبِ» «عمامه ها، تاجهای عرب است». آنگاه در شرح و تفسیر این عبارت گفته است: تيجان جمع تاج است، و آن عبارت است از چیزی که برای شاهان از طلا و جواهر می ریزند. و معنای این که بگوئی: وَقَدْ تَوَجَّهْتُهٔ این است که: من تاج را بر او نهادم. و مراد و مقصود رسول خدا از این کلام آن است که عمامه برای عرب، به منزله تاج است برای پادشاهان، چون عرب ها غالباً در بیابان که هستند، یا سر برهنه هستند، و یا قلنسوه بر سر دارند، و عمامه در میان آنها کم است.<sup>۱</sup>

و سیوطی در «جامع الصغیر» آورده است که رسول خدا ﷺ گفته است:

الْعَمَائِمُ تَيْجَانُ الْعَرَبِ، فَإِذَا وَضَعُوا الْعَمَائِمَ وَضَعُوا عِزَّهُمْ.<sup>۲</sup>

«عمامه ها، تاجهای عرب می باشند، و بنا بر این هر وقت آنها را کنار بگذارند، عزت خود را کنار زده اند». سیوطی این روایت را از امیرالمؤمنین عليه السلام روایت کرده

۱ - «النهاية»، مادة تَوَجَّح، ج ۱، ص ۱۹۹.

۲ - «جامع الصغیر» طبع چهارم، جلد دوم، ص ۷۰ و «کنز العمال» ج ۱۹ ص ۲۲۲.

است، و آنرا حدیث صحیح شمرده است.  
و عبدالرؤف مَنَاوِی در حاشیة «جامع الصغیر» آورده است که: رسول خدا فرمود:

الْعَمَائِمُ تِيجَانُ الْعَرَبِ إِذَا وَضَعُوهَا وَضَعَ اللَّهُ عِزَّهُمْ.<sup>۱</sup>

«عمامه‌ها، تاجهای عرب هستند، و چون آن تاج‌ها را کنار بگذارند، خداوند عزت آنها را کنار می‌زند».

و زبیدی در «تاج العروس» گوید: تاج به معنای اِکلیل است، و به معنای نقره و عمامه آمده است، و در این قسم که به معنای عمامه آید از باب تشبیه است، و جمع آن تِيجَان و اَتْوَاج آید. و عرب عمامه را تاج نام می‌نهد. و سپس حدیث رسول الله را آورده و آنچه را که ما در اینجا از جَزَری در نهاییه ذکر کردیم، آورده است، آنگاه گفته است: وَتَوَجَّهْ، أَى سَوَدَةٌ وَعَمَمَةٌ یعنی او را رئیس و سید نمود و عمامه بر سرش نهاد.<sup>۲</sup>

و نیز زبیدی در مادهٔ عَمَمٌ گوید: وَعِمَامَةٌ با کسره، عبارت است از مِغْفَر و بَيْضَه<sup>۳</sup> که با لفظ عِمَامَه از آن دو چیز بطور کنایه آورده می‌شود. شیخ ما گفته است که: بعضی از شارحین کتاب شمایل، با فتحه ذکر کرده‌اند، و آن غلط است. و اصل معنای آن چیزی است که بر سر می‌پیچند، و جمع آن عَمَائِمٌ و عِمَامٌ با کسره آید. تا آنکه گوید:

و از باب مجاز است که عُمَمٌ با ضمه به معنای سیادت یافته و آقا شده استعمال نمایند، به عنایت آنکه تا جهای عرب عِمَامَه‌هاست. و هرگاه در لغت عجم در بارهٔ تاجگذاری مادهٔ تاج استعمال شود، در بین عرب می‌گویند: عِمَامَه بر سر بسته

۱ - «کنوز الحقایق فی حدیث خیر الخلائق» که در هامش «جامع الصغیر» سیوطی طبع شده است،

طبع چهارم، حرف العین، ص ۲۱.

۲ - «تاج العروس»، مادهٔ تَوَجَّج، ج ۲، ص ۱۲.

۳ - مِغْفَر، کلاه بافتگی است از حلقه‌های فولاد که همچون شب کلاه، رزمندگان در زیر کلاه و قلنسوة خود می‌گذارند. و بَيْضَه با فتحه باء به معنای کلاه خود است.

است. و شاعر گوید: **وَفِيهِمْ إِذْ عَمَّمَ الْمُعَمَّم.**

و هرگاه عرب بخواهند کسی را به عنوان سیادت و پیشوایی تعیین کنند، بر سر او عمامه حمراء (قرمز رنگ) می بندند، و پارسیان چون به شاهان خود تاج گذارند بدان مُتَوَجَّح گویند، همچنانکه عرب مُعَمَّم گوید: **وَعَمَّمَ رَأْسَهُ** یعنی بر سر او عمامه بست مانند عُمِّم با ضمه.<sup>۱</sup>

و شیخ شبلنجی گوید: از جمله لقب های رسول خدا ﷺ **صَاحِبُ التَّاج** است، و مراد از تاج در اینجا عمامه است، چون همانطور که در حدیث وارد شده است **الْعَمَامَةُ تِيحَانُ الْعَرَبِ**.<sup>۲</sup>

و بر همین قاعده و اصل بود که رسول خدا ﷺ در روز غدیر علی بن ابیطالب را پس از آنکه به ولایت منصوب کرد، و **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ** فرمود و او را با لقب **أمیرالمؤمنین** نام نهاده و به سمت امارت آنان منصوب نمود، و فرمود تا اصحاب و زنان خود به او با لفظ امارت به **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ** سلام کنند و تهنیت گویند، او را با عمامه که هیئت مخصوصی است و حکایت از جلال و عظمت می کند، مُعَمَّم نمود، و بدین تاج مُتَوَجَّح ساخت و به این **إِكْلِيلٌ مُكَلَّلٌ** فرمود، و با دست مبارک خود عمامه سَحَاب را بر سرش بست، و در آن مجتمع عظیم بدین عمل نشان داد که: او دارای امارت و ولایت و حکومتی است، همانند خود رسول اکرم ﷺ با این تفاوت که رسول خدا اصل است و او فرع، و او قائم مقام و جانشین پس از اوست.

شیخ الإسلام حَمَوِي پس از بیان دو روایت درباره غدیر خم، و آوردن اشعار حسان بن ثابت، با سند متصل خود از اَبُورَاشِد از علی بن ابیطالب **عَلِيٌّ** روایت کرده است که قال: **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: إِنَّ اللَّهَ أَيَّدَنِي يَوْمَ بَدْرٍ وَحَتَّيْنِي بِمَلَائِكَةٍ مُعْتَمِنِينَ هَذِهِ الْعِمَامَةُ. وَالْعِمَامَةُ [هِيَ] الْحَاجِرُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ.**  
قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِعَلِيِّ لَمَّا عَمَّمَهُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍ بِعِمَامَةٍ سَدَلَتْ طَرْفَهَا عَلَيَّ

۱- «تاج العروس»، مادة عَمَّمَ، ج ۸، ص ۴۱۰.

۲- «نور الأبصار»، ص ۲۵.



مِنْكِبِهِ!

«رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند در روز غزوهٔ بدر، و غزوهٔ حُنین، با فرشتگانی که بدین عمامهٔ معمم شده بودند مرا یاری کرد، و عمامهٔ حدّ فاصل میان مسلمین و مشرکین است.

این گفتار را رسول خدا به علی عَلِيٍّ در حالی گفت که در روز غدیر خم، او را به عمامه ای که طرف آن را بردوش علی انداخته بود معمم کرد».

و نیز حمّوئی با سند متصل دیگر از أحمد بن عیسی بن عبدالله معروف به ابی طاهر، از پدرش از جدّش از حضرت جعفر بن محمد عَلَيْهِ روایت کرده است که گفت: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَمَّمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ عِمَامَتَهُ السَّحَابَ، فَأَزْخَاهَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ، ثُمَّ قَالَ: أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ [لَهُ]: أَدْبِرْ فَأَدْبِرْ [ف] قَالَ: هَكَذَا جَانَّتِي الْمَلَائِكَةُ!

«روایت کرد برای من پدرم، از جدّم که: رسول خدا ﷺ علی بن ابیطالب را با عمامهٔ سحاب خود مُعَمَّم نمود، و دو طرف آن را از جلو و پشت آویزان کرد، و پس از این به او گفت: رویاورا! علی رو آورد. و سپس گفت: پشت کن! علی پشت کرد. رسول خدا ﷺ گفت: این طور ملائکه به نزد من آمدند.»

و نیز حمّوئی با سند متصل دیگر، از ابوراشد حرّانی، از علی بن ابیطالب عَلَيْهِ روایت کرده است که او گفت: عَمَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ بِعِمَامَةٍ فَسَدَلَ ظَرْفَهَا عَلَيَّ مِنْكِبِي، وَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَيَّدَنِي يَوْمَ بَدْرٍ وَحُنَيْنٍ بِمَلَائِكَةٍ مُعْتَمِّينَ بِهِدِهِ الْعِمَامَةَ.<sup>۳</sup>

«رسول خدا ﷺ در روز غدیر خم بر سر من عمامه ای بست، و کنار آن را بر دوش من انداخت و گفت: خداوند مرا در روز جنگ بدر و حُنین به ملائکه ای که بدین شکل از عمامهٔ معمم شده بودند، تأیید کرد و نصرت نمود».

و علامهٔ امینی گوید که: حافظ عبدالله بن ابی شیبّه، و ابوداود طیّالسی، و

۱ و ۲ — «فرائد السمطين»، ج ۱، باب ۱۲، ص ۷۵ و ص ۷۶ حدیث شمارهٔ ۴۱ و ۴۲.

۳ — «فرائد السمطين»، ج ۱، باب ۱۲، ص ۷۶ حدیث ۴۳.

ابن منیع بَعَوَى، و أبوبکر بیهقی، همانطور که در «کنز العمال» آمده است از علی عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ آورده اند که:

عَمَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ بِعِمَامَةٍ فَسَدَلَهَا خَلْفِي (وَفِي لَفْظٍ: فَسَدَلَ طَرَفَهَا عَلَيَّ مِنْ كَيْبِي) ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَمَدَنِي يَوْمَ بَدْرٍ وَحُنَيْنٍ بِمَلَأِ ثِيَابِي بَعَثْتُمْ هَذِهِ الْعِمَامَةَ. وَقَالَ: إِنَّ الْعِمَامَةَ حَاجِرَةٌ بَيْنَ الْكُفْرِ وَالْإِيمَانِ.<sup>۱</sup>

«رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روز غدیر خم مرا به عمامه ای معمم نمود که کنارش را برپشتم آویخت، (و در عبارت دیگری آمده است که: کنارش را بر دوشم آویخت) و سپس گفت: خداوند مرا در روز بدر و حنین، به فرشتگانی که اینگونه عمامه بر سر بسته بودند تأیید کرد». و پیامبر گفت: «عمامه، حدفاصل و حاجز بین ایمان و بین کفر است».

آنگاه امینی گوید: این روایت را سید أحمد قشاشی در کتاب السَّمَطُ الْمَجِيدُ، از طریق شیوطی از اعلام اربعه روایت کرده است.

و در «کنز العمال» از مسند عبدالله بن شخیر، از عبدالرحمن بن عدی بحرانی، از برادرش عبدالاعلی بن عدی روایت کرده است که: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَعَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَعَمَّمَهُ وَأَرْخَى عَدْبَةَ الْعِمَامَةِ مِنْ خَلْفِهِ. (الدیلمی)

«رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی بن ابیطالب را فرا خواند، و او را معمم کرد، و کنار عمامه را از پشت سرش آویخت».

و از حافظ دیلمی از ابن عباس آمده است که قَالَ: لَمَّا عَمَّمِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا بِالسَّحَابِ، قَالَ لَهُ: يَا عَلِيُّ! الْعِمَامَةُ تَبْجَانُ الْعَرَبِ.

«چون رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی را به عمامه سحاب عمامه بست، به او گفت: ای علی عمامه تاج عرب است».

و از ابن شاذان، در «مشیخه» او از علی بن ابیطالب آمده است که: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَمَّمَهُ بِيَدِهِ فَذَتَّبَ الْعِمَامَةَ مِنْ وَرَائِهِ وَمِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ

۱ - این حدیث را در «کنز العمال» طبع دوم حیدرآباد، ج ۱۹ ص ۲۲۲، از طیالسی و بیهقی، از علی بن ابیطالب عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است.

النَّبِيِّ ﷺ: أَذْبِرَ فَأَذْبَرَ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ.  
 وَأَقْبَلَ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: هَكَذَا تَكُونُ تَيْجَانُ الْمَلَائِكَةِ.  
 «رسول خدا ﷺ با دست خود عمامه بر سر علی بن ابیطالب بست، و برای آن  
 عمامه، دو دنباله، یکی را از پشت، و دیگری را از پیش رو قرارداد، و سپس فرمود:  
 پشت کن! علی پشت کرد. و پس از آن فرمود: رو کن! علی رو کرد.  
 رسول خدا رو به اصحاب خود نموده و گفت: تاجهای ملائکه اینگونه  
 است.»

و حافظ أَبُو نُعَيْمٍ در کتاب مَعْرِفَةُ الصَّحَابَةِ و محبُ الدِّينِ طَبْرِي در الرِّيَاضِ  
 النَّصْرَةِ از عبدالاعلی بن عدی نهروانی روایت کرده است که: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ  
 دَعَا عَلِيًّا يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ فَعَمَّمَهُ وَأَرْخَى عَدْبَةَ الْعِمَامَةِ مِنْ خَلْفِهِ.  
 «رسول خدا ﷺ علی را در روز غدیر خم فرا خواند، و عمامه بر سرش بست، و  
 کنار عمامه را از پشت سرش آویخت.»

و این روایت را علامه زرقانی در «شرح المواهب» آورده است.<sup>۱</sup>  
 و مولی علی متقی هندی روایاتی را در فضیلت عمامه از رسول خدا ذکر کرده  
 است، که بعضی از آنها از این قرار است: باوردی از رکانه آورده است که:  
 الْعِمَامَةُ عَلَى الْقَلَنْسُوءِ فَضْلٌ مَا بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْمُشْرِكِينَ، يُعْطَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ  
 بِكُلِّ كَوْزَةٍ يَدُورُهَا عَلَى رَأْسِهِ نُورًا.  
 «عمامه را چون بر روی کلاه قلنسوه (فینه و مشابه آن) ببندند، علامت  
 شناسائی ما از مشرکان خواهد بود. بهر دوری که عمامه را بر سرش بپیچد، در  
 روز قیامت نوری به او داده می شود.»

و از «مُعْجَمِ كَبِيرِ» طبرانی از ابن عباس آورده است، و نیز از طبرانی از اسامه  
 آورده است که: اِعْتَمُوا تَزِدُوا حِلْمًا!  
 «عمامه بر سر خودتان بپیچید! زیرا حِلْمٌ و بردباری شما را زیاد می کند.»  
 و از بیهقی در «شعب الإیمان» از خالد بن معدان مرسلأ آورده است که:

۱ - الغدير، ج ۱، ص ۲۹۱.

### اعْتَمُوا خَالِفُوا الْأُمَّةَ قَبْلَكُمْ!

«عمامه بر سرتان ببندید! و بدین صورت با اُمت هائی که قبل از شما بوده اند خلاف کرده اید».

و از دیلمی در «مسند الفردوس» جابر آورده است که:

رَكَعَتَانِ بِعِمَامَةٍ خَيْرٌ مِنْ سَبْعِينَ رَكْعَةً بِلَا عِمَامَةٍ.

«دو رکعت نماز خواندن، با عمامه بهتر است، از هفتاد رکعت بدون عمامه».

و از ابن عساکر از عبدالله بن عمر آورده است که:

صَلَوْتُ تَطَوُّعٍ أَوْ قَرِيضَةٍ بِعِمَامَةٍ تَعْدِلُ خَمْسًا وَعِشْرِينَ صَلَاةً بِلَا عِمَامَةٍ  
وَجُمُعَةً بِعِمَامَةٍ تَعْدِلُ سَبْعِينَ جُمُعَةً بِلَا عِمَامَةٍ.

«یک نماز مستحبی و یا واجبی گزاردن با عمامه، برابر است با بیست و پنج نماز بدون عمامه. و خواندن نماز جمعه با عمامه برابر است با هفتاد نماز جمعه بدون عمامه».

و از طبرانی از ابن عمر، و از بیهقی در «شعب الایمان» از عباده آورده است که:

عَلَيْكُمْ بِالْعَمَائِمِ، فَإِنَّهَا سِيمَا الْمَلَائِكَةِ. وَأَرْخُوا لَهَا خَلْفَ ظُهُورِكُمْ!

«بر شما باد به بستن عمامه، چون عمامه داشتن نشانه و علامت فرشتگان است، و کناره آن را به پشت هایتان رها کنید، تا آزاد باشد».

اِتُّوا الْمَسَاجِدَ حَسْرًا وَمُعْصِينَ! فَإِنَّ الْعَمَائِمَ تَبْجَانُ الْمُسْلِمِينَ!

«به مساجد بیائید با صورت های باز بدون لثام، و سرهای خود را بپیچید؟ زیرا که عمامه هائی که بر سر دارید، تاجهای مسلمانان است».

و از دیلمی از عمران بن حصین آورده است که:

الْعَمَائِمُ وَقَارٌ لِلْمُؤْمِنِ، وَعِزٌّ لِلْعَرَبِ، فَإِذَا وَضَعَتِ الْعَرَبُ عَمَائِمَهَا وَضَعَتْ عِزَّهَا.

«عمامه وقار مؤمن و عزت عرب است، و چون عرب عمامه را کنارزند، عزت خود را کنار زده است».

۱ - «کنز العمال» طبع دوم حیدرآباد سنة ۱۳۹۱، جلد نوزدهم، ص ۲۲۲ و ص ۲۲۳.

و نیز از دیلمی از رکانه آورده است که:

لَا تَزَالُ أُمَّتِي عَلَى الْفِطْرَةِ مَا لَبَسُوا الْعَمَائِمَ عَلَى الْقَلَانِسِ.<sup>۱</sup>

«پیوسته اُمت من بر فطرت اسلام هستند، تا وقتی که بر روی فینه های خود عمامه بپوشند».

باری همانطور که در این احادیث کثیره دیدیم، سنت اُکید است که مسلمین عمامه بر سر ببندند، و آن عزت و شرف است، و موجب قبولی نماز و پاداش آن بأضعاف مضاعفه، زیرا این لباس پیامبر و امیرالمؤمنین است. ولیکن باید دانست که آن عمامه ای که در شرع مطهر وارد است، مانند عمامه های فعلی معمولی نیست، زیرا اولاً دوسه دور بیشتر نمی پیچد، و ثانیاً باید دو طرف آن از جلو و عقب رها باشد، نه آنکه داخل لفافه ها کنند.

و همچنین مستحب است که انسان مطلقاً و بالأخص در حال نماز، و در حال خطبه جمعه و عیدین ردا بر دوش بگیرد. و ردا غیر از عبائی است که امروزه معمول است بلکه حُله ای است به شکل لباس احرام که آنرا بر دوش می افکنند. امید است با توجه به حقایق اسلام، گرایش ها از عادات و رسوم به همان حقیقت بازگشت کند.

چقدر بیدار و با هوش، استعمار کفر بر مسلمین یورش برد، و در کودتای فرهنگی و ادبی با اصرار، و ابرام و شکنجه، و زندان، اولاً عمامه ها را از سرها برداشت. سابقاً عمامه لباس خاص فقهاء و علماء نبود، بلکه تمام طبقات مردم عمامه بر سر داشتند، یا بدون فینه، و یا روی فینه می بستند.

استعمار مردم را به کُمیساریا می برد، و عمامه ها را از سر برمی داشت، و قباها را می بُرید، و عباها را می گرفت، و می گفت: لازم است متحدالشکل شوید! کدام شکل؟ شکل اروپائی ها. شابگاه بر سر بگذارید و کت و شلوار بپوشید. در ادارات دولتی هم تراشیدن ریش، و آویختن زُنار و کراوات از واجبات بود. می گفتند: شرف انسان به لباس نیست، به علم است، و علم در هر جا علم

۱- همان کتاب، ص ۲۲۳.

است، و عالم در هر لباس عالم است.

غلط می‌گفتند، و مغالطه می‌نمودند. شرف انسان به لباس پیامبر است، و به طرز عمامه مولی امیرمؤمنان است. عالم اگر در لباس پیامبر باشد، عالم دین است، لباس کفر، نماینده مکتب کفر و نمایشگر الحاد و انحراف است. سربازان هر کشوری را از شکل لباس و رنگ و آرم آن می‌شناسند. در زمان پهلوی که عمامه‌ها را از سر برمی‌داشتند و بهیچوجه اجازه عمامه نمی‌دادند، از یکی از علمای تبریز نقل شد که می‌گفت: روزی رئیس نظمیّه (رئیس شهربانی امروز) در منزل من آمد که بمن ابلاغ کند که باید عمامه‌ام را بردارم، و من ای‌می‌نمودم. او گفت حضرت آقا علم به عمامه و لباس نیست، و انسان شخصیتش تفاوت نمی‌کند در لباس عمامه باشد، و یا در غیر آن، عمامه چه اثری دارد؟! من در جواب او گفتم: ما هم تا بحال خیال می‌کردیم عمامه تأثیری در شخصیت و علم ندارد، و عالم در همه لباس‌ها عالم است، اما از این اصرار و ایرام شما برای برداشتن عمامه برای ما شبهه‌ای پیدا شده است که مبادا عمامه تأثیر داشته باشد فلذا در نگهداری عمامه خودمان کوشا هستیم. لله الحمد وله المنة که اینک آن سبوشکست و آن پیمانہ ریخت.

باری ما در اینجا بحث از غدیر خم را که تا جای امکان، در شرح ابّحاث آن کوتاهی نکردیم، و له الشکر که به اینطرز نفیس از خامه برون ریخت، خاتمه می‌دهیم و به سائر ابّحاث باقیمانده از دوره دروس امام‌شناسی می‌پردازیم. و له الحمد فی الأولى والآخرة، و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین. عصر روز بیستم شهر ربیع المولود یکهزار و چهارصد و شش هجریّه قمریّه در مشهد مقدس علی شاهدھا آلاف التّحیّة و الإکرام پایان پذیرفت.